بفرمان

مطاع شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران

مجلّه بررسی‌های تاریخی

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی
نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران ـ کمیتهٔ تاریخ نظامی

شمارهٔ ۱ سال چهارم
شمارهٔ مسلسل ۱۹

فروردین ـ اردی‌بهشت ۱۳۴۸
آوریل ـ مه ۱۹۶۹

عکسها و گراورهای رنگی وغیررنگی این شماره (رنگی و سیاه)
در گراور سازی چاپخانه ارتش شاهنشاهی ایران تهیه شده است

آنچه در این شماره داریم

صفحه	نویسنده و مترجم	موضوع
	تیمسار سپهبد فریدون جم	پیام مجله
۱ -۱۸	محمدحسن سمسار	راهنامه
۱۹-۳٤	بانوملکزادهٔ بیانی	پادشاهی پوراندخت ...
۳۵-٤۰	تیمسارسرتیپ مسعود معتمدی	نخستین آئین‌نامهٔ نظامی ...
٤۱-۵۲	عنایت‌الله رضا	سخنی در پیرامون آذربایگان
۵۳-۵۸	ترجمه مجید وهرام	شاهکارهای تمدن و هنر ایران
۵۹-۸٦	دکتر علی‌اکبر بینا	مسئله هرات و افغانستان
۸۷-۱۲٦	دکتر غلامعلی همایون	نظری باسناد تصویری آلمان‌ها ...
۱۲۷-۱۳۸	دکتر جهانگیر قائم‌مقامی	مسأله کشته شدن گاو آپیس
۱۳۹-۱٦۰	رکن‌الدین همایون فرخ	پژوهشی درباره عصرزرتشت (بقیه)
۱٦۱-۱۸۹	دکتر خانبابا بیانی	اسناد ونامه‌های تاریخی
۱۹۰-۲۰۰	دکتر کاظم ودیعی	رابطهٔ جغرافیا با تاریخ
۲۰۱-۲۳۲	مینورسکی - ترجمه دکتر جوادی	پژوهشی دربارهٔ امور نظامی...(بقیه)
۲۳۳-۲۳٦	ابراهیم دهگان	نامهٔ آقا محمد خان قاجار به ...
۲۳۷-۲۵۸	سروان محمد کشمیری	پژوهشی دربارهٔ روی کار آمدن زندیه

۲۸۲-۲۵۹ دکتر جهانگیر قائم‌مقامی — پژوهشی دربارهٔ تطور شیروخورشید
۳۰۲-۲۸۳ دکتر نذیر احمد ـ ترجمه رسول پیری — هیأت‌های سیاسی عادل شاهی...
۳۲۵-۳۰۳ فضل‌الله حقیق — آئین نوروزی و میرنوروزی
۳۵٤-۳۲۷ امام شوشتری — دانشگاه شاپور گرد

بخش دوم

۳۵۸-۳۵۷ - — کتابهای تازه
۳٦٤-۳۵۹ - — خوانندگان و ما

شورای مجلهٔ بررسیهای تاریخی

بموجب اساسنامهٔ مجلهٔ بررسیهای تاریخی که بتصویب اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران رسیده است مجله توسط یک هیأت ۵ نفری اداره میگردد.

۱- تیمسار سپهبد غلامرضا ازهاری جانشین رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران، رئیس شورای مجلهٔ بررسیهای تاریخی.

۲- تیمسار سرلشکر حسین رستگار نامدار رئیس ادارهٔ کنتر و ارتشتاران ستاد بزرگ

۳ تیمسار سرلشکر سعید رضوانی رئیس ادارهٔ سوم ستاد بزرگ ارتشتاران

٤ تیمسار سرلشکر میرحسن عاطفی رئیس ادارهٔ مهندسی نیروی زمینی شاهنشاهی

۵ سرهنگ جهانگیر قائم مقامی رئیس کمیسیون تاریخ نظامی ستاد بزرگ ارتشتاران مدیر مسئول مجلهٔ بررسیهای تاریخی

پیام مجلّه

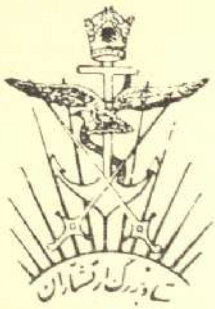

پیام مجلّه

مجله بررسیهای تاریخی که در راه بزرگداشت تمدن وفرهنگ ایران وبمنظورشناساندن آن بجهانیان از سال ۱۳۴۵ تاکنون مرتبا انتشار یافته است ، بااین شماره وارد چهارمین سال زندگانی پرافتخار خود میگردد .

این مجله در این مدت توانسته است چه در ایران و چه در محافل خاور شناسان دیگر کشور ها ، مقام و منزلت باارزشی بدست آوردکه موجب سرافرازی تهیه کنندگان آن میباشد .

هزاران نامه و تقدیرکه از مقامات علمی وفرهنگی کشور وجهان رسیده است ، دلیل نگردیده که معتقد باشیم مجله به سرحدکمال وکمال مطلوب رسیده‌است، بلکه ایمان مارا راسخ ترکرده است که این راهی‌که پیموده ایم مقبولیت عامه یافته وبا امیدواری و عزمی استوار میتوانیم باتلاش بیشترآنرا به سرمنزل مقصود نزدیك تر نمائیم .

بااتکاء به نظرات واصله و پذیرشی که مجله در محافل علمی وفرهنگی پیدا نموده است ، تصمیم گرفتیم طرح مجله را توسعه داده وبمنظور شناسانیدن تاریخ شاهنشاهی و فرهنگ شکوهمند ایران ، بعضی مقالات و مطالب مجله راکه دارای اهمیت ویژه ای هستند به زبانهای انگلیسی و فرانسوی ترجمه و پخش نمائیم.

دراین برنامه بزرگ جهانی که بیگمان درشناسانیدن افتخارات این سرزمین یزدانی تاثیر فراوان خواهد داشت سه **وزارت امورخارجه ـ فرهنگ وهنر ـ اطلاعات،** همکاری نزدیك خواهند داشت وامیدمیرود درنتیجه این همکاری مؤلفان و محققان خارجی راکه در داوریهای راه خطا پیموده اند راهنمائی نموده واشتباهات و لغزش هائی که در کتابها ودائرةالمعارف ها رخ داده است نشان داده واصلاح آنهارا خواستار گردیم .

دراین راه به‌عنایات‌الهی‌ومراحم شاهنشاه‌آریامهر بزرگ ارتشتاران وپشتیبانی وکمك هم‌میهنان گرامی نیازمند وامیدوار و متکی میباشیم .

رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران سپهبد فریدون جم

رهنامه

نقش فرهنگ ایران در کشف رازهای آن

بزمانی دراز نیاز است ، تا بتوان چهرهٔ تابناك فرهنگ کنهسال ایران را ، که گرد گذشت سده های بسیار از درخشش آن بسی کاسته است، آنچنان که باید جلوه گر ساخت بزمانی دراز، و گامهای استوار مردانیکه از سختی راه و سنگینی بار نهراسند نیاز است .

جای بسی خوشبختی است که تاریخ ایران از چهره رادمردانی چنین زیب بسیار یافته است . مردانی که تنها عشق، عشق بآب و خاك ، عشق بسرزمینی که زاده و پرورده آن بودند، باین راهشان کشاند و همه چیز، جز این عشق را بفراموشی سپردند، و بر جز آن پشت پازدند. زندگی

بیاد شادروان
استاد ابراهیم پورداود

نوشتهٔ محمد حسن سمسار

آنان همواره دریك واژه خلاصه شده و آن «ایران» است. آنانکه گوئی این دو بیت سعدی بیاد ایشان سروده شده است :

بذل جاه ومال و ترك نام و ننگ در طریق عشق اول منزل است
گر بمیرد طالبی در بند دوست سهل باشد زندگانی مشکل است

من این گفتار را بیاد مردی می‌نویسم که از پیشگامان این راه بود، - مردی که هرگز گامی جز برای بزرگداشت ایران عزیز بر نداشت ، - مردی که هرگز قلم خود را جز بعشق ایران بر کاغذ نگذاشت ، وجز در راه میهن نیندیشید .

روانش شاد باد .

امید است که راه او راهنامه همهٔ فرزندان ایران باشد . ایدون باد .

گفتیم که نمودن چهره فرهنگ ایران ، آنچنانکه شایسته جای آنست بزمانی دراز و کوشش بسیار نیازمند است . این نیاز را بهنگامی بیشتر در مییابیم که بگسترش شگفت انگیز دامنه فرهنگ وتمدن ایران درهمه امور زندگی آگاه می‌شویم وبه بهره آن درفرهنگ بشری پی می‌بریم . آنچه امروز ازمرده ریگ پدران مادردست است ، بخشی است کوچك از آن میراث بزرگ.

دردا که از آن گنجینه های شگفت دانش انسانی ، بسیاری آنچنان بتاراج رفته که باز یافتن آن امکان پذیر نیست . بخش کوچك بازمانده نیز بسیار پراکنده ودوراز دسترس همگان است . بدین سبب اگر این بازمانده نیز بوقت نجات نیابد از تباهی ودستبردهای تازه زنهار نخواهد داشت . - آنچنانکه کم وبیش گواه برخی تلاشهای اهریمنی برای دگرگون جلوه دادن و یا پنهان ساختن آفتاب فرهنگ وتمدن میهن خود بوده‌ایم .

بدین سان نخستین گام برای نگهبانی این مرده‌ریگ پرارج شناختن آنست ، واین ، چنانکه رفت نیازی بتلاشی بزرگ وهمگانی دارد . باشد که همگان دمی از این تلاش نیاسایند ؛ چه بسیاری از آثار تمدن وفرهنگ گذشته ایران تاامروز ناشناس مانده ، وبایستی شناسانده شود . ازآنها نیز که ازمیان رفته ، گاه وبیگاه رد پائی درمیان کتابها ونوشته‌ها بجاست و

باجست‌وجوو گردآوری این آثار میتوان کم‌و بیش از چگونگی آنها دانستنی‌هائی گردآورد ، واین خود کمك بسیاری است برافزایش آگاهی ما بر گذشته.

یکی ازاین آثار «راهنامه » ویا «راهنامه» هاست .

راهنامه نام کتابی بوده است حاوی دانستنی‌هائی پیرامون راهها (چه راههای دریائی و چه خشکی) . این کتاب بروزگار شاهنشاهی ساسانیان که کار دریانوردی وبازرگانی ایرانیان باوج توانائی‌و گسترش خود رسیده بود، نوشته‌شده است .

نام پهلوی کتاب « راهنامك» و نام فارسی آن «راهنامه» بوده است ،ودر زبان تازی بصورت - «راهنامج» درآمده است . آنچه در فرهنگهای فارسی زیر نام «راهنامه» می‌یابیم چنین است :

«سفرنامه‌ونقشه‌ای که‌شخص‌مسافروسیاح‌ازحرکت‌وسیرخودبرمیدارد».[۱]

«نقشه‌ای که مسافرو سیاح از حرکت خودبرمیدارد، نقشه‌ای‌ازخشکیها ودریاها که مسافران رابکارآید.»[۲]

«راهنامج» مأخوذ از پارسی، کتابی که کشتیبانان بدان راه سپرند و بسوی لنگرگاه وجزآن پی‌برند.»[۳]

واژهٔ راهنامه‌را درزبان‌تازی بصورت« کتاب‌الطریق»نیزمی‌یابیم:

«الراهنامج کتاب‌الطریق و هوالکتاب یسلك‌به‌الربابنةالبحر و یهتدون به فی‌معرفته‌المراسی وغیرها»[٤]

«الراهنامج‌بسکون‌الهاء وفتح‌المیم‌فارسیه‌استعملهاالعرب واصلها راه‌نامه ومعناه کتاب‌الطریق لان‌راه هوالطریق ونامه‌الکتاب وهوالکتاب‌الذی‌یسلکه به‌الربابنة جمع‌الربان کرمان ، العالم فی سفرالبحر و یهتدون به فی معرفة‌المراسی وغیره‌هاکالشعب ونحوذلك»[٥]

---

۱ - فرهنگ نفیسی .
۲ - فرهنگ معین
۳ - لغت‌نامه دهخدا
٤ - قاموس محیط
٥ - تاج‌العروس

«کتاب‌الطریق و آن کتابیست کـه ملاحان دارند و شناختن مراسل و بندرها را راهنامه کتاب ملاحان برای گم‌نکردن راه‌دریاها.»[٦]

«راهنامج‌یا راهنامه بکتابی گفته میشود که درآن شرح راههای‌دریائی وبندرولنگر گاهها‌نوشته شده بودودریانوردان‌ازروی‌آن‌بسفردریامیرفتند.»[٧]

از مجموعه‌آنچه درفرهنگها ونوشته‌های جغرافیا نویسان واشعار شعرا برمیآید، مطالب‌راهنامه‌تا حدی‌روشن میشود. بدین‌سان میتوان گفت‌راهنامه کتابی بوده است شامل‌دانستنیهائی مربوط بدریاهاواصول‌وقواعد کشتیرانی و دریا نـوردی. چون راههـای دریائی، آشنائی با کرانه ها ولنگر گاهها، شناسائی بندرها ودوری‌آنها، شناخت جریانهـای دریائی، زمان وچگونگی جزرومدها، چگونگی وزش بادهای موسمی و توفانها، آشنائی‌با پرندگـان دریائی، شناختن جای صخره‌های دریائی، ودانستن زمان‌شایسته برای‌سفرهای دریائی. گذشته از اینها دانستنی‌های دیگـری مانند جدول ستـاره شناسی، جهت یابی ازروی ستارگان، عرض جغرافیائی ونقشه دریاها وسرانجام‌آنچه باید دریانوردبداند در«راهنامه» گردآمده بود.

بر پایه آنچه فرهنگ نویسان نوشته‌اند راهنامه ها گذشته از راههای دریائی نشاندهنده راههای خشکی نیز بوده‌است.

اما روشن نیست که آیا برای هریك‌ازاین دوراه(یعنی‌راههای دریائی و راههای زمینی) راهنامه‌های جداگانه نوشته میشده، ویاآنکه‌هردورا دریك کتاب گردآورده بودند؛

به واژه«راهنامه» و«راهنامج»درنوشته‌های کهن فارسی وتازی کم وبیش برمیخوریم. کهن‌ترین کتابی که درآن‌به‌راهنامه‌اشاره‌شده است کتاب«احسن التقاسیم فی‌معرفت‌الاقالیم» مقدسی است. وی درفصل «ذکرالبحاروالانهـار» مینویسد: من با راهبانان وناخدایان وبازرگانانی که درخلیج فارس زائیده

٦ ـ فرهنگ دهخدا

٧ ـ فرهنگ واژه‌های فارسی درزبان عربی

وبزرگ شده بودند، وازلنگرگاهها وبادها و... آن آگاهی داشتند همنشین شدم، واز آنها پرسشهای بسیار کردم ونزد آنان دفاتری دیدم که همواره آنها را میخواندند وازآنچه درآنها بود آگاه میشدند وبآن عمل میکردند.[۸]

آنچه را که مقدسی بنام «دفاتر» میخواند همان راهنامه است. با توجه باینکه وی در کتاب خود مینویسد که بیشتر کشتی‌سازان ودریانوردان خلیج فارس ایرانی هستند[۹] واینکه نام دفاتر را نمیدانسته وتنها ازدیدن آنها یاد میکند، نه ازخواندن آنها، همگی نشانه‌هائی است براینکه درزمان اوهنوز «راهنامه»ها بعربی برگردانده نشده بود.

در اشعارفارسی نیز گاهی بنام «راهنامه» برمیخوریم ازآنجمله است در کتاب اقبالنامه نظامی که بسال ۵۸۷ هـ. سروده شده‌است ـ. نظامی درداستان سفر اسکندر بچین چنین می سراید:

در افکند کشتی بدریای چین — که دیدست دریای کشتی نشین
سوی ژرف آمد ز دریا کنار — بدریای مطلق در افکند بار
جهانور جهان راند در آب شور — جهان میدواندش زهی دست‌زور
چویک‌چند کشتی روان‌شددرآب — پدید آمد آن میل دریا شتاب
که سوی محیط آب جنبش نمود — به‌باز آمدن باز گشتش نبود
نواحی شناسان آب آزمای — هراسنده گشتندازآن ژرف‌جای
زره نامه چون راه جستند باز — سوی باز پس گشتن آمد نیاز
جزیره یکی گشت پیدا ز دور — درفشنده مانند یکپاره نور
ز پیران کشتی یکی کاردان — چنین گفت با شاه بسیار دان
که این مرحله‌منزلی مشکل‌است — به‌ره‌نامه ها آخرین منزل است
دلیری مکن کاب این ژرف جای — بسوی محیط است جنبش نمای
اگر منزلی رخت از آنسو بریم — از آنسوی منزل دگر نگذریم
سکندرچو زین‌حالت‌آگاه گشت — کزآن‌میلکه پیش نتوان گذشت
طلسمی بفرمود پرداختن — اشارت کنان دستش افراختن

۸ ـ ص ۱۰ احسن‌التقاسیم
۹ ـ همان کتاب ص ۸

کزاین پیشتر خلق را راه نیست — ازآن‌سوی دریا کس آگاه نیست
چو زینسان طلسمی مسین ریختند — زر کن جزیره بر انگیختند
که هر کشتیی کارد آنجا شتاب — طلسمش نماید اشارت بآب
کز اینجای بر نگذرد راه کس — ره آدمی تا بدینجاست بس
به‌تعلیم او کاردانان راز — دگر باره زان راه گشتند باز[۱۰]

ابن مجاور در کتاب خود بنام «تاریخ المستبصر» (نوشته شده بسال ۶۳۰ هجری) ازیك راهنامه‌دریائی نام می برد، وبنقل از نویسنده‌آن می نویسد، هنگامیکه مسافر دراین دریا (دریای عربستان) سفر می کند هفت گونه پرنده در دل‌دریااو راآگاه میسازند که در برابر جزیره‌سکوتره قرار گرفته‌است[۱۱]

نخستین راهنامه ای که از آن آگاهی داریم، راهنامه ایست که بدست سه تن ازناخدایان ورهبانان ایرانی بنامهای «محمد پورشاذان»، «سهل‌پور آبان» و«لیث‌پور کهلان» نوشته شده است. زمان نگارش‌این راهنامه‌روشن نیست، امابایستی درحدود نیمه سده‌پنجم هجری باشد. وواپسین راهنامه‌ای که می‌شناسیم راهنامه‌ایست بزبان تازی بنام «کتاب‌الفوائد فی‌اصول‌العلم - البحروالقواعد»نوشته‌دورهبان‌بنامهای «شهاب‌الدین‌احمدبن‌ماجد» و«سلیمان مهری» این کتاب بین سالهای ۸۶۶ تا۸۹۵ هجری دربندر جلفا «رأس‌الخیمه» درعمان نوشته شده است.

ابن‌ماجد در کتاب خوداز راهنامه‌ایکه بوسیله سه ناخدا ورهبان ایرانی نامبرده نوشته شده بود یاد می کند ومی‌نویسد:

در زمان عباسیان سه مردنام‌آوربنامهای محمدبن شاذان وسهل‌بن‌آبان ولیث‌بن کهلان می زیستند، و مؤلفین راهنامه‌ای بودند که من (ابن ماجد) نسخه‌ای از آنرا بخط نوه لیث کهلان دیدم که بسال ۵۸۰ هجری نوشته شده بود. (راهنامه‌ای نیز که ابن مجاور ازآن یاد کرده بایستی همین راهنامه نوه لیث‌بن کهلان‌باشد)ابن ماجد کتاب خود را که دارای دوبخش است‌برپایه همین راهنامه نوشته‌است. بخش اول را «حاویةالاختصارفی‌اصول‌علم‌البحار»

۱۰- ص ۲۰۶ - ۲۰۸ اقبالنامه نظامی
۱۱- دریانوردی ایرانیان و ژورنال آزیاتیك

نامیده ومطالب آن بصورت شعر است. چنانکه خود وی گفته این بخش درروز عید غدیر ماه ذیحجه سال ۸٦٦ هجری در بندر جلفا پایان یافته است .

تمت لشهر الحج فی جلفار اوطان اسد البحر فی الاقطار
یوم الغدیر ابرك الایام اذ خص بالاحسان والصیام
و کان فی الهجره یا مولا یه سته وستین و ثمان مایه

بخش دوم کتاب وی که بصورت نثر است بسال ۸۹۵ نوشته شده است.

ابن ماجد در « کتاب الفوائد . . . » می نویسد که راهنامه ی سه ناخدای ایرانی گردآوری شده از راهنامه های دیگر بوده ، و آنها دریا نوردی نمیکردند مگر از سیراف به سرزمین مکران ، واین راه را درمدت هفت روز طی میکردند. و از آنجا تا خراسان را یکماهه می پیمودند . بدین ترتیب آنها توانسته بودند راه بغداد تا خراسان را که برای پیمودن آن سه ماه وقت لازم است بمدت یکماه وهفت روز کوتاه کنند .

وی سپس به ستایش از کتاب خود می پردازد ومی نویسد که آنچه آنان، ودیگر ناخدایان ورهبانان پیشین نوشته اند امروزه مفید نیستند. وتنها دانستنی ها وآزموده ها واختراعات ما که دراین کتاب (کتاب الفواید) گردآمده سودمند ودرست است . [۱۲]

پیداست که این نوشته نمی تواند خالی از خودستائی باشد. ابن ماجد اگر چه بسیار کوشیده است تا کتاب خود را کتابی برتر از راهنامه های کهن ایرانی بشمار آورد، اما فراموش کرده است که تجربیات تازه او وپدرانش حاصل سده های بسیار تلاش و کوشش، وپنجه در پنجه سهمگین توفانها در انداختن دریانوردان دلیر وازجان گذشته ایرانی بوده است ـ ، حاصل دانش و بینش هزاران رهبان وناخدای ایرانی، که سالها پیش ازاو سینه پرجوش وخروش اقیانوسهای خشمگین را مردانه شکافته بودند ودل پرعشق بوطنشان را غرش تندرها، وجهش آذرخشها، وبزرگی امواج کوه پیکر، بلرزه درنیاورده بود.

تلاش و کوشش ودانش وبینش دریانوردان ایرانی بود که سبب گردید او وپدران او و دیگر مردم « نجد » با دریانوردی آشنا شوند . و این مکتب

۱۲ــ ن. ك. به ژورنال آزیاتیك

دریانوردی ایرانیان بود که نجد نشینان راه، بدریانوردانی چون شهاب‌الدین احمدبن‌ماجدتبدیل گردد.

کتاب او اگرچه بزبان تازی نوشته شده، اماپراست ازواژه‌های فارسی. نه تنها کتاب اوبلکه همه متن‌های دریانوردی عرب ، پراست از اصطلاحات فنی‌دریانوردی که درست همان واژه‌های‌فارسی، ویا معرب ویاد گر گون شدهٔ آن است واژه‌هائی چون :

ربان= رهبان وراه بان

ناخداة = ناخدا وناوخدا

سکان = سوکان (ساخته شده ازسو)

انجر= لنگر

خن= خن وخانه (بمعنی اتاق کشتی)

بندر= بندر

زنج = زنگ وزنگبار

راهنامج = راهنامه

رهمانی = تحریف شده‌راهنامه

ونام بسیاری ازانواع کشتی‌ها، وبسیاری از بندرها ، و نام بسیاری از ستار گان وجز آن ، که درنوشته‌های مربوط بدریانوردی عرب بکار رفته همگی فارسی است.[۱۳] واین‌ها نیز نمونه‌های دیگری‌است ازاین واژه‌ها:

آنچه درزبان‌تازی بصورت «ربان» درآمده همان‌واژه رهبان فارسی‌است. رهبان کسی‌است که هدایت کشتی‌را بعهده دارد. لازم‌بیادآوری است که واژه ناخدا، یعنی دارنده کشتی، وکاررهبری وهدایت کشتی‌را معمولا رهبان‌انجام میداده‌است.واژه«راذانیه»نیزد گر گون‌شده«راهدان»است وبصورتهای‌راه‌ذان، راه ذانیه وراز انیه درمتن‌های عربی بکار رفته است .

ابن خردادبه در «المسالك‌والممالك» (نوشته شده بسال ۲۵۰هـ.) درفصل «سلك‌التجارالهیودالراذانیه» می‌نویسد: این بازر گانان‌بزبانهای‌عربی‌وفارسی

۱۳ــ برای بدست‌آوردن آگاهی بیشتر نگاه کنید بمقاله فرانـد وکتاب دریانوردی عرب بویژه به بخش یادداشتهای مترجم کتاب.

ورومی وفرنگی واندلسی وصقلابی سخن میگویند. و از مشرق بمغرب و از مغرب بمشرق در دریا و خشکی سفرمی کنند. آنها غلام و کنیز ودیبا وخزو سمور. . وجز آن ازغرب بشرق میآورند، وعودومشك وکافور ودارچین ازشرق بغرب می برند.[۱۴]

واژه رهدان ورهدارنیز بهمان صورت فارسی درعربی بکار میرفته است.

دریك کتیبه کوفی در آنام هندوچین از سال ۴۳۱ هجری که به عربی است ازابوکامل دریانوردی نام برده شده که عنوان او رهداراست.[۱۵]

سبب وجود واژه های فارسی مربوط بدریانوردی، درزبان تازی بسیار روشن است. میدانیم که تازیان بهنگام ورود به ایران چندان بهره‌ای ازفرهنگ وتمدن نداشتند. اینان پس از برخورد با فرهنگ پیشرفته ایران بسیاری از دانش‌های ایرانی چون کشورداری وپزشکی وهنرهای گوناگون وحتی آداب پوشاك وخوراك را ازآموزگاران ایرانی خود آموختند. آنچنانکه بزودی در فرهنگ ایران غرق شدند. ازآن جمله بود دریانوردی واموروابسته بآن.

برای آگاهی ازبی‌خبری تازیان ازدریاودریانوردی تنها بآوردن یك نمونه ازآنچه تاریخ‌نویسان دراین باره نوشته‌اند می‌پردازیم .

طبری در کتاب خود می‌نویسد: چون عمربن‌خطاب معاویه‌را بشام فرستاد، معاویه به عمر نامه نوشت وازاو اجازه خواست تاازراه دریا به روم حمله برد. ونوشت که: «آن روستاهاء شام به روم نزدیك‌اند چنانکه بشب بانگ مرغ یکدیگر بشنوند. پس عمر به عمروبن‌العاص نامه نبشت و گفت مرا صفت دریا وحال آن بگوی. عمروجواب نبشت که اگرخواستی دریا ببینی و کشتی و خلقی‌دو، بدل بدان وببین خلقی بزرگ دریا وخلقی‌ضعیف مردم. وآن دریا دشمن این مردم، هر که کی‌بتواند فرو گزاردو هلاك کند . و در میان ایشان چوبیست ضعیف کی آن خلق بزرگ را ازین خلق ضعیف همی‌باز دارد. و اگربرسرآب باشند... بشود (ان سکن خوف حجاب‌القلوب)واگربرود عقل وهوش ازایشان برود، وتا بزمین‌اند یقین اند کی بسلامت‌اند، وچون درآنجا

۱۴ــ ص ۱۵۳ المسالك والممالك

۱۵ــ دریانوردی عرب‌ص ۱۸۲ یادداشتهای مترجم

شوند آن یقین سلامت کم شود و بشك افتند ندانند کی رهندیانه؟ پس هرروز کز زمین دورشوند از سلامت دورتر شوند و بهلاك امیدوارتر شوند وچون در دریارفتند هیچ چیز نبینند مگر آب زیروزبر آسمان وایشان درمیان چون گرمکی خرد برچوبی. اگر برود بشتاب همچنان باشد کی برقی ازابر بجهد واگر بچپ وراست بتابد هلاك شود وغرق گردد. عمر گفت لاوالله مانفرمائیم هیچ مسلمان را بدریا اندرشدن و بمعویه نامه کرد... مسلمان را بدریامفرست که جان یك مسلمان برمن گرامی‌تر ازهمه روم وآنچه اندرروم باشد.[۱۶]

این نمونه‌ایست گویا ونشاندهندهٔ اندازه دانش تازیان از دریا، و دریا نوردی. اما چون تازیان بسودهائی که ازدریانوردی بدست‌میآید آگاه‌شدند، بآموختن دریانوردی از ایرانیان پرداختند. از جمله با راهنامه ها آشنا شدند وواژه‌های مربوط به دریانوردی وارد زبان تازی شد.

بکاربردن راهنامه درایران از روزگارشاهنشاهی ساسانیان رواج‌داشته است. چه دراین زمان دریانوردی ایرانیان به‌اوج توانائی و گسترش رسیده بود، ودریانوردی و بازرگانی در دریاهای شرق انحصاراً بوسیله ایرانیان انجام میشد. پس از فروافتادن ساسانیان دریا نوردی ایران نه‌تنها گرفتار شکست نشد، بلکه گسترش‌بیشتریافت، دراین دوره دریانوردی وبازرگانی درسراسر خلیج فارس، ودریای مکران، و دریای سرخ در دست ایرانیان بود و بازرگانان ودریانوردان ایرانی تا چین سفر میکردند. بطور خلاصه باید گفت که از جده‌تازنگبار، واز ابله‌وبصره وسیراف تاچین، پهنهٔ دریاها زیر فرمان ناخدایان ورهبانان‌ایرانی بود. واین تا ورود پرتغالیها بدریاهای شرق همچنان ادامه داشت. ازاین زمان است که با ورود دریانوردان‌اروپائی بدریاهای شرق دریانوردی ایران روبناتوانی گذاشت، وراهنامه‌های ایرانی نیز از میان رفت.

گفتیم که واپسین راهنامه‌ای که می‌شناسیم «کتاب الفوائد» ابن ماجد است که برپایه راهنامه فارسی نوشته شده است.

ببینیم که‌ابن ماجد کیست‌وسبب شهرت او درتاریخ دریانوردی چیست؟

۱۶ــص۸۷و۸۸ ترجمه تاریخ طبری

درسال ۱۴۹۷ میلادی «واسکودو گاما» دریانورد پرتغالی بهدف رسیدن به آسیا از راه دماغه امید نیك از بندر «لیسبن» حرکت کرد ، وبسال ۱۴۹۸ میلادی (۹۰۴ هجری) باقیانوس هندوسواحل افریقای شرقی رسید . وی در بندر «ملند » (مالندی) با دریانوردان مسلمان آشنا شد ، وچون بدریاهای شرق آشنانبود به جست وجوی دریانوردی برآمد که بتواند اورا بسواحل هندوستان برساند . در این هنگام هنوز سواحل افریقای شرقی بویژه زنگبار چون روز گارقدیم زیر قدرت سیاسی واقتصادی ایرانیان بود. در بند ملند (مالندی) واسکودو گاما با دریانوردی بنام شهاب الدین احمد بن ماجد که از مردم شیعی مذهب عمان بود آشنا گردید و ، ابن ماجد راهنمائی اورا بعهده گرفت. سرانجام واسکودو گاما بسال ۹۰۴ هجری به «کالیکوت» از بنادر غربی هند رسید . بدین سان راه هندوستان از طریق افریقا کشف گردید ، واین از مهمترین رویدادهای سده ۱۵ میلادی واز بزرگترین اکتشافات جغرافیائی بود.

آنچه در اینجا بایستهٔ یادآوری است بهره و نقشی است که فرهنگ و دانش ایرانیان دراین کشف بزرگ جغرافیائی دارد .

سهمی که شهاب الدین احمدبن ماجد در این کشف بزرگ دارد ، بهره ای در خور توجه است و هنگامیکه شهاب الدین را بهتر بشناسیم ، نقش فرهنگ ایران در کشف راه دریائی تازه اروپا را بهتر درمی یابیم .

میدانیم که بهنگام سفر واسکودو گاما بهندیعنی سال ۹۰۴ هجری برابر با ۱۴۹۸ میلادی عمان هنوز بخشی از سرزمین ایران بشمار میآمد ، و از نظر جغرافیائی وتقسیم بندی سیاسی تابع هرمز بود. احمد بن ماجدا گرچه بنا به نوشته خودش از نژاد تازی بود و اجداد وی ازمردم نجد بودند ، اما او در عمان پرورش یافته بود که بخشی بود ازسرزمین ایران . بنابراین وی تبعه ایران بحساب میآمد ویك ایرانی بود [۱۷] . ازطرفی دراین هنگام هنوز عمان یکی ازمراکز بازرگانی ودریانوردی ایران بود ، و امور دریانوردی وبازرگانی این ناحیه بوسیله بازرگانان ودریانوردان ایرانی انجام میگرفت.

۱۷ ـ ن . ك. بکتاب مطالعاتی درباب بحرین وجزایروسواحل خلیج فارس

ابن ماجد نیز درمکتب دریانوردان ایرانی پرورش یافته، و دانستنی‌ها وآزموده‌های خود را به استادان ایرانی خود بدهکار بوده ، چنانکه کتاب خود رانیز برپایه راهنامه‌های کهن فارسی نوشته‌بود- . کتابی که بنا به‌نوشتهٔ فرانند درپاره‌ای موارد برتراز راهنامه‌هائی بود که در اروپا برای کشتیهای بادبانی درآن زمان نوشته میشد.[۱۸]

بدین سان‌می‌بینیم که یك تبعه تازی نژاد ایران ، که پرورش یافته آب وخاك ایران وآموزش پذیرفته مکتب دریانوردی ایرانیان است ، سهمی‌بسزا دریك‌رویدادبزرگ‌تاریخی‌دارد. ودراینجاست که نقش وارزش‌فرهنگ‌ایران بخوبی جلوه گر میشود .

مدارك و مآخذ

۱ ـ فرهنگ نفیسی
۲ ـ فرهنگ معین
۳ ـ فرهنگ آنندراج
٤ ـ لغت‌نامه‌دهخدا
٥ ـ قاموس محیط
٦ ـ تاج العروس
۷ ـ فرهنگ‌واژه‌های‌فارسی‌درزبان‌عربی.امام‌شوشتری- انجمن‌آثارملی
۸ ـ احسن‌التقاسیم فی‌معرفةالاقالیم مقدسی ـ چاپ لیدن
۹ ـ اقبالنامه نظامی گنجوی ـ مرحوم وحید دستگردی
۱۰ ـ دریانوردی ایرانیان ، نوشته دکتر هادی حسن ، چاپ لندن
۱۱ ـ دریانوردی عرب‌نوشته‌جرج- ف . حورانی‌ترجمه دکترمحمدمقدم
۱۱ ـ ژورنال آزیاتیك Journal – Asiatique شماره ۲ سال ۱۹۲٤ مقاله عنصرایرانی‌درمتن‌های دریانوردی‌عرب‌نوشته Gabriel - Ferrand
۱۳ ـ ترجمه‌تاریخ طبری ـ محمدبلعمی از انتشارات‌بنیاد فرهنگ‌ایران
۱٤ ـ المسالك والممالك ابن خردادبه ـ چاپ‌لیدن
۱٥ ـ مطالعاتی درباب بحرین وجزایروسواحل خلیج‌فارس ـ عباس‌اقبال

۱۸ ـ ص . ۱٤۹ـدریانوردی عرب

ابن ماجد نیز درمکتب دریانوردان ایرانی پرورش یافته، و دانستنی‌ها وآزموده‌های خود را به استادان ایرانی خود بدهکار بوده ، چنانکه کتاب خود رانیز برپایه راهنامه‌های کهن فارسی نوشته بود- . کتابی که بنا به‌نوشتهٔ فرانند درپاره‌ای موارد برتراز راهنامه‌هائی بود که در اروپا برای کشتیهای بادبانی درآن زمان نوشته میشد. [۱۸]

بدین سان‌می‌بینیم که یك تبعه تازی نژاد ایران ، که پرورش یافته آب وخاك ایران وآموزش پذیرفته مکتب دریانوردی ایرانیان است ، سهمی‌بسزا دریك‌رویدادبزرگ‌تاریخی‌دارد. ودراینجاست که نقش وارزش‌فرهنگ‌ایران بخوبی جلوه گر میشود .

مدارك و مآخذ

۱ - فرهنگ نفیسی
۲ - فرهنگ معین
۳ - فرهنگ آنندراج
٤ - لغت‌نامه‌دهخدا
٥ - قاموس محیط
٦ - تاج العروس
۷ - فرهنگ‌واژه‌های‌فارسی‌درزبان‌عربی.امام‌شوشتری- انجمن‌آثارملی
۸ - احسن‌التقاسیم فی‌معرفةالاقالیم مقدسی - چاپ لیدن
۹ - اقبالنامه نظامی کنجوی - مرحوم وحید دستگردی
۱۰ - دریانوردی ایرانیان ، نوشته دکتر هادی حسن ، چاپ لندن
۱۱ - دریانوردی عرب‌نوشته‌جرج- ف . حورانی‌ترجمه دکترمحمدمقدم
۱۱ - ژورنال آزیاتیك Journal – Asiatique شماره ۲ سال ۱۹۲٤ مقاله عنصرایرانی‌درمتن‌های دریانوردی‌عرب‌نوشته Gabriel - Ferrand
۱۳ - ترجمه‌تاریخ طبری - محمدبلعمی از انتشارات‌بنیاد فرهنگ‌ایران
۱٤ - المسالك والممالك ابن خردادبه - چاپ‌لیدن
۱٥ - مطالعاتی درباب بحرین وجزایروسواحل خلیج‌فارس - عباس‌اقبال

۱۸ - ص . ۱٤۹-دریانوردی عرب

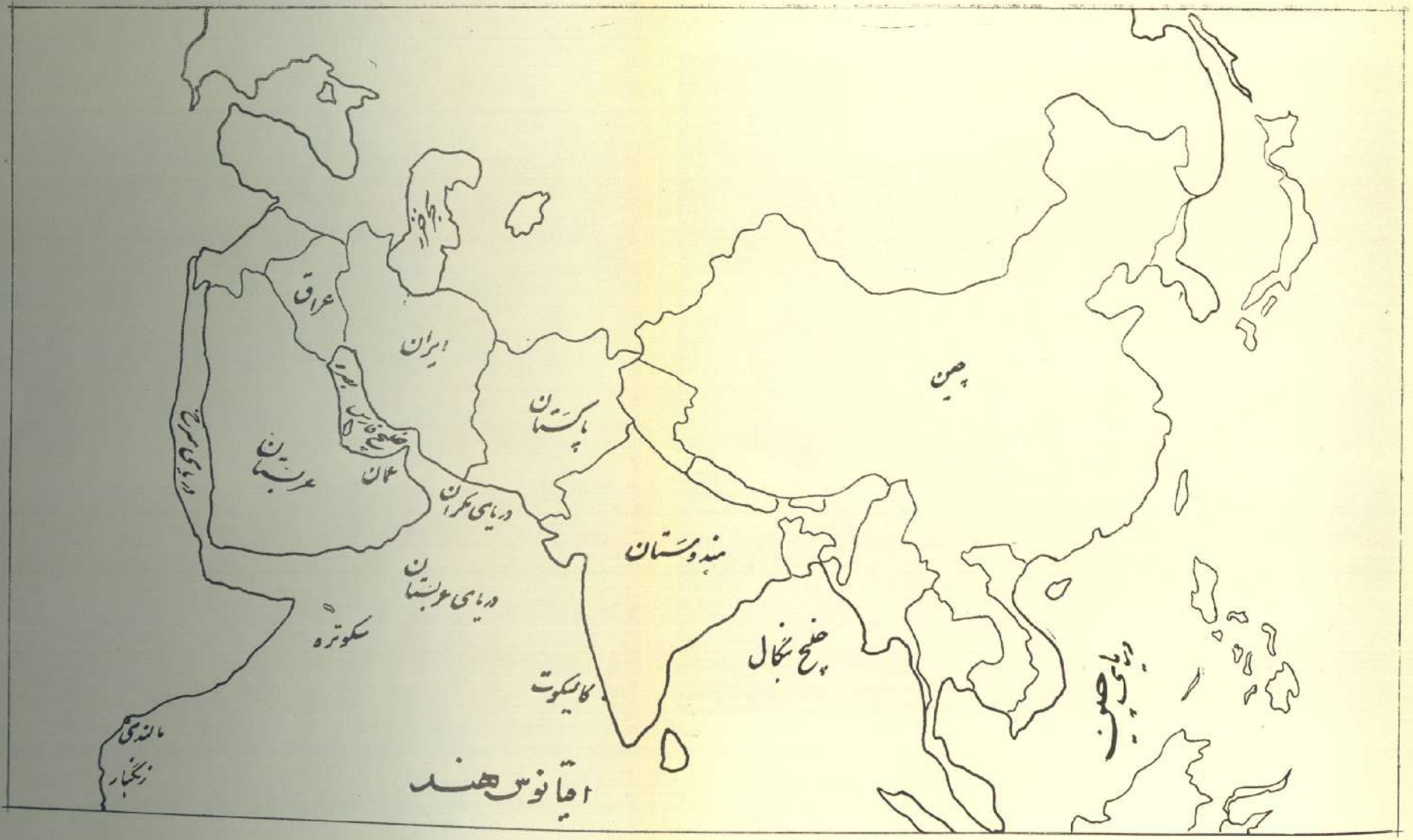
عراق
ایران
پاکستان
چین
عمان
عربستان
دریای عمان
دریای عربستان
هندوستان
سکوتره
خلیج بنگال
کالیکوت
اقیانوس هند

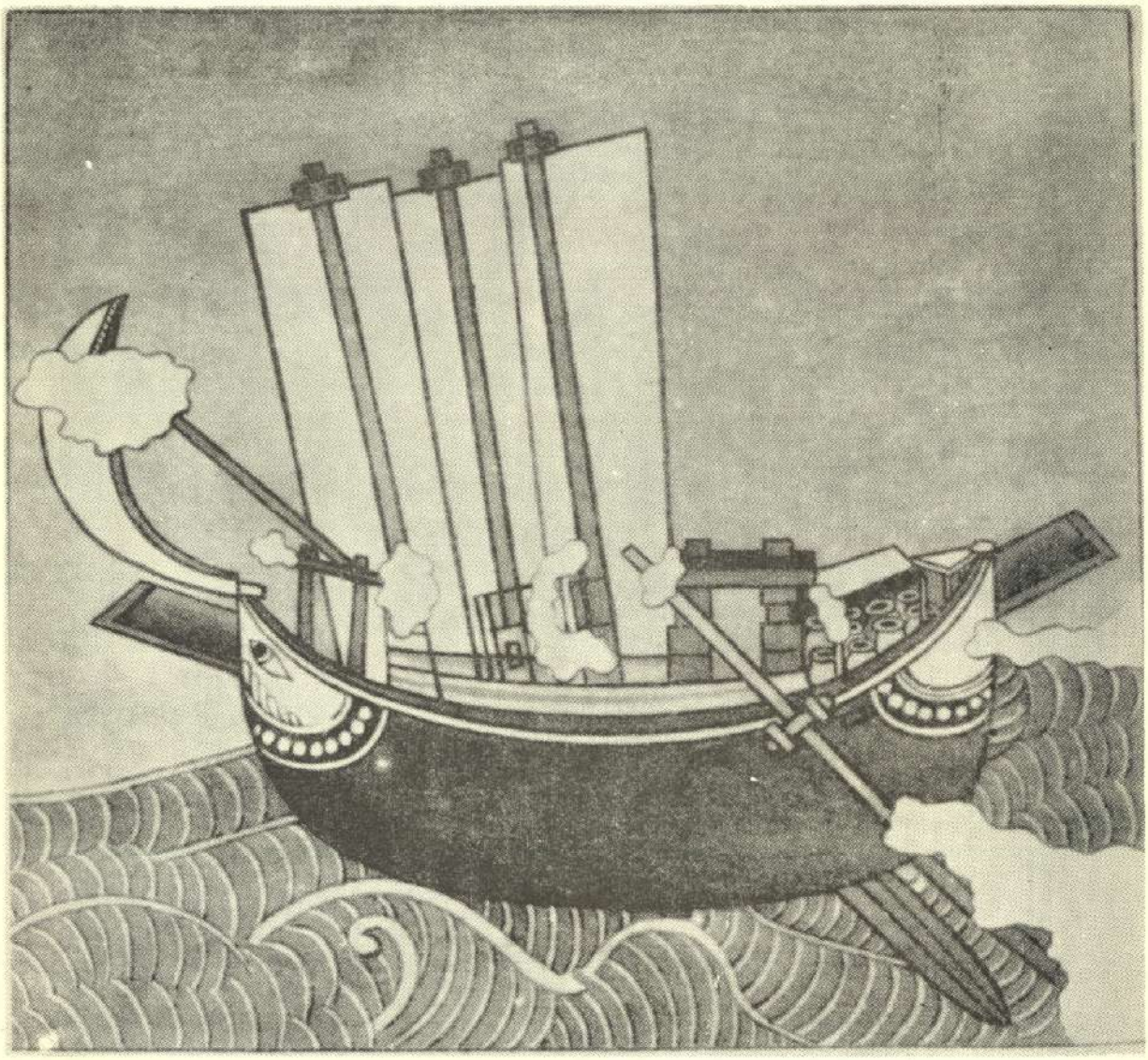

کشتی ایرانی ـ از نقاشیهای غار آجانتا ـ نیمه اول سده هفتم میلادی

یك کشتی ایرانی ــ از کتاب مقامات حریری ــ نیمه اول سده هفتم هجری

مینیاتور از کتاب خاوران‌نامه ـ نیمه دوم سده نهم هجری ـ موزه هنرهای تزئینی

مینیاتور از کتاب خاوران‌نامه ـ نیمه دوم سده نهم هجری ـ موزه هنرهای تزئینی

مینیاتور از کتاب خاوران‌نامه ـ نیمه دوم سده نهم هجری ـ موزه هنرهای تزئینی

مینیاتور از شاهنامه فردوسی ـ ۸۹۱ هجری ـ موزه بریتانیا

پادشاهی پوراندخت

ملکه ساسانی و پژوهشی درباره سکه های زمان او

«بقلم»

بانو ملک زاده بیانی

استاد دانشگاه تهران و مونزه دار موزه ایران باستان

موجبات سقوط و انحطاط شاهنشاهی بزرگ اشکانی از ابتدای قرن سوم میلادی بواسطهٔ منازعات داخلی، اختلاف بین شاهزادگان و بزرگان، جنگها و محاربات پی در پی خارجی و ضعف دستگاه مملکتی فراهم گردید. این وضع آشفته و نابسامان چند سالی ادامه پیدا کرد تا درسال ۲۲٤ میلادی اردشیر[1] شاهزادهٔ پارس، پسر بابك شاه پارس به پنج قرن شاهنشاهی پارت‌هاخاتمه داد[2] و با نبوغ ذاتی وصفات عالی و ممتاز فرمانروائی به تشکیل حکومتی تازه پرداخت وفر و

۱ - اردشیر در حدود سال ۲۱۰ میلادی از طرف خود بابک در دارابگر بمقام بزرگ نظامی (ارگ بذ) منصوب گردید و پس از مرگ پدر و برادر شاه پارس شد. این خاندان اصیل که نسبت آنان به شاهان هخامنشی میرسد برامور مذهبی ریاست داشتند چنانکه معبد آناهیتا بعهده ساسان و پسرش بابك بود.

۲ - اردشیر ازسال ۲۱۲ تا ۲۲٤ که اردوان پنجم کشته شد بسیاری ازسرزمینهای ایران را به‌تصرف درآورد و پایتخت اشکانی نیز بدست وی گشوده شد و با سرفرازی به تیسفون درآمد.

شکوه دوران هخامنشی را که خود از آن خاندان بوداحیاء نمود.

مؤسس سلسلهٔ ساسانی سنن و آئین و آداب ملی را که همواره نیاکان وی درحفظ وحراست آن کوشا بودند محترم داشته و باقدرتی بیشتردوام بخشید. اردشیر بادرایت جبلی اساس متین شاهنشاهی بزرگی را پی‌ریزی و بنیان نهاد که مدت چهارقرن ونیم دوام پیدا کرد وجانشینان وی بروسعت وعظمت آن افزودند وکانونی از مدنیت وتمدن و فرهنگ وجهانداری ایجاد کردند که پرتو آن به دورترین نقاط دنیای آنروز ازشرق وغرب یعنی ازچین تا مدیترانه واقیانوس اطلس کشیده شد ونفوذ نمود.

هنروفرهنگ ساسانی متجلی ازهنرچند هزارسالهٔ ایران است که زمانی بصورت هنرعالی‌هخامنشی وسپس، پارتی جلوه گر شده بود. این‌هنر نه تنها در ایران زمین نضج گرفت[1] بلکه الهام بخش هنرمندان و صنعتگران ملل دیگرنیز گردید وآنانرا تحت تأثیرقرار داد. قدرت معنوی دستگاه ساسانی بجائی رسید کـه تیسفون پایتخت آبـاد وزیبای آن مرکز تجمع فلاسفه و علماء وکانون علم‌وادب وفلسفه گردید و دانشمندانی که در زادگاه خویش وضع مناسبی برای ابراز ادراکات خود نداشتند یامورد آزار قرارمیگرفتند بآن سمت روی میآوردند[2].

ازسال ۲۲۶ میلادی که سال تاجگذاری اردشیر اول و درهم فروریختن شاهنشاهی اشکانی است، تـا زمانی که این سلسلهٔ ملی درسال ۶۵۱ میلادی واژگون گشت، بسیاری شاهنشاهان بلند مرتبت، سلطنت‌نمودند که بارقبای بزرگی چون دولت مقتدر روم درغرب و باه کوشانیان»و «هفتالی»هادرشرق

۱ ـ آثارمختلفی که از این دوره بجای مانده گواه راستی برعظمت و وضع درخشان آن دوره است. ابنیه‌مختلف وحتی ویرانه‌هائی که بجای مانده مانند طاق کسری، بیشابور، فیروزآباد و دانشگاه‌ها ونقوش برجسته مختلف چون طاق بستان، نقش‌رجب، نقش رستم و بیشابور وآثارکنده‌کاری شده برروی‌مهرها وظروف سیمین و زرین وسکه‌ها وکتیبه‌ها، ظروف و تزئینات مختلف وگچ‌بریها و موزائیک‌ها هریك مبین‌آن میباشند.

۲ ـ چنانکه انوشیروان (خسرو اول) فیلسوفان یونانی مکتب‌آتن راکه در یونان مورد ایذاء واذیت قرار گرفته بودند پناه داد و وسایل راحتی‌آنانرا در تیسفون ازهرجهت فراهم‌آورد ودر دارالعلم گندیشاپور در قرن پنجم میلادی بسیاری از علمائی که از رم رانده شده بودند بایران‌آمدند و بتدریس‌اشتغال ورزیدند.

ویا بدویان وحشی درشمال در گیرودار بودند وموفق درآمدند. بعلاوه توانستند مانند سدی محکم و پابرجا ومستقر درپناه قدرت وسلحشوری و حسن تدبیر از تجاوز وتعدی پاره‌ای ازاین اقوام بدوی بغرب مانع شوند. شاهان ساسانی درحدود ۳۵ نفر میباشند که بعضی ازآنان مدتی طولانی و برخی فقط چند ماه بسلطنت نشستند. دربین آنان دوتن ازشاهزاده‌خانمهای ساسانی پوراندخت وآذرمیدخت، نیز براریکه شاهی تکیه زدند ولی مدت فرمانروائی‌شان پردوام‌نبودزیرا آنهانیزمانند چند تن دیگروارث‌بی‌نظمی‌ها بودند ودر گردابی که پدرآنان خسروپرویز بواسطه غروربی‌حد وعدم تدبیر ایجادنموده‌بود گرفتارآمدند. شایداگرپوران‌دخت درزمانی دیگروموقعیتی روشن تر بسلطنت میرسید میتوانست کفایت و درایت بیشتری نشان دهد.

اساس متین واستواری که بنیان گذار شاهنشاهی ساسانی در کلیه شئون بخصوص در ایجاد وحدت ملی پی‌ریزی نمود، وشاهنشاهان بزرگ دیگر آنرا مورد توجه قراردادند، موجب گردید که ایران ساسانی درامورادارى، اقتصادی، لشکری، فرهنگی، هنری و اجتماعی موفقیتهای بزرگی بدست آورد که درجهان کهن مورد اعجاب وتحسین قرار گیرد ودولت مقتدر رم را تحت الشعاع قرار دهد وبارها اورا بزانو درآورد. متأسفانه‌این وضع، باگذشت زمان وروی‌کارآمدن شاهنشاهانی که ازلحاظ سیره ورفتار وضع دیگری داشتند واقدامات زمامداران نالایق ومغرض یاجاه طلب وخودخواه و بی‌توجه بمسائل وآنچه درحول وحوش آنان میگذشت وغرور بی‌حد و حصرآنان، موجب‌ضعف وفتور دستگاه مملکتی گردید و پایه‌های مستحکم این دوران با مجد وعظمت را، مانند موریانه‌ای خورد و بطرف نابودی کشانید. شاید اهم‌آن را بایستی درجنگهای پی درپی دانست ومصائبی که ازلحاظ اقتصادی واجتماعی واردآمد که هیچکدام درجهت منافع عامه مردم نبود. دراین بین آفات زمانه نیز با روش زمامداران همگام شد ومقدمات سیر نزولی را سریع‌تر و آماده‌تر نمود؛ مانند طغیان دجله و فرات، از هم‌فروریختن‌سدهاوزلزله‌درپایتخت(تیسفون) که‌ویرانیهای فراوان ببارآورد.

ایران ساسانی تااواخر دورهٔ خسرو اول نوشیروان (۵۳۱-۵۷۹) وضعی

بسیار استوار داشت و اقدامات مؤثر وی در کلیهٔ امور داخلی، خارجی و اصول مالیاتی، بکار بردن تدابیر لازم برای آبادانی کشور، وضع مقررات درامور لشکری، ایجاد استحکامات وقلاع برای حراست مملکت وبسیاری ازامور دیگر مملکت را باوج ترقی رسانید. ولی پس از وی باوجود حسن نیت هرمزچهارم پسر وی، معضلات یکی پس ازدیگری ظاهر گردید وزمینهٔ افول حکومت را فراهم نمود.

خسرو دوم[1] (پرویز) (۵۹۰-۶۲۷) بواسطه حرص وآز و عشق بتجمل[2] وخودستائی وخودپرستی وغرور[3]، مملکتی را که‌کانون مدنیت بود وقدرت

۱ - در جنگهای ایران و رم که مدت درازی طول کشید نیروی انسانی لطمه زیاد دید. خودخواهی و بی‌تدبیری(خسرو دوم)، عناد و لجاج وی در برقراری صلح با رومیها و به موقع‌استفاده ننمودن، یکی از بارزترین علل انحطاط این دوره گردید.

۲ - دربارهٔ تجمل بارگاه و دستگاه خسرو دوم وگنجها وگنجینه‌ها مورخان مختلف فراوان گفت‌وگو کرده‌اند که صورت مختصری ازآنان داده میشود:

۱) شاهنامه فردوسی
۲) مسعودی : ابوالحسن علی‌بن‌الحسین (قرن چهارم هجری) در مروج‌الذهب
۳) حمزه اصفهانی (۲۷۰-۳۶۰ هجری)، در سنی ملوك‌الارض والانبیاء
٤) مسعودی : در التنبیه والاشراف
٥) ابوعلی محمد بلعمی (قرن چهارم هجری) در تاریخ طبری
٦) جاحظ (۱٦۰-۲٥٥ هجری) در «التاج»
۷) ثعالبی ابومنصور (قرن چهارم هجری) در «غرراخبار ملوك‌الفرس وسیرهم»
۸) ابن خلدون (۷۳۲-۸۰٦هجری) درکتاب العبر...معروف به‌مقدمهٔ ابن‌خلدون
۹) گردیزی : ابوسعید عبدالحی. (قرن پنجم هجری) در «تاریخ گردیزی»
۱۰) مجمل‌التواریخ والقصص
۱۱) پروکوب (قرن پنجم میلادی) درکتاب جنگهای ایران و روم
۱۲) آرتورکریستن‌سن در «ایران ساسانی»
۱۳) گیرشمن در «ازآغاز تا اسلام» ترجمه دکترمعین
۱٤) پورداود در «آناهیتا»: چرا ایرانیان ازتازیان شکست خوردند.

۳ - یکی از بارزترین عللی که سقوط خاندان ساسانی را فراهم‌آورد، تباهی خاندان حیره (بنی‌لخم) وکشتن نعمان بود. حیره در منطقه‌ای در نزدیکی کوفه امروزی واقع بود و شهریارانش فرمانبردار شاهنشاهان ساسانی بودند و در حقیقت نگهبان مرز و بوم آن ناحیه بشمارمی‌آمدند و بارها شرافت ذاتی و وفاداری خودرا به‌ثبوت رسانیدند. چنانکه بهرام پنجم (گور) توانست بیاری منذربن نعمان بتاج و تخت اجدادی خود برسد.

روی سکه پوراندخت

پشت سکه پوراندخت

خیره کننده داشت وموجبات اعتلاء ازهرجهت برایش فراهم بود، بسوی واژگونی وتباهی کشید. پس از کشته شدن خسرو بدست پسرش شیرویه (قباد دوم)این‌شاهزادهٔ نالایق‌وبدخواه‌بسلطنت‌رسید که،درمدت کوتاه سلطنت خود (که‌آنرا شش تاهشت ماه گفته‌اند) بسیاری از شاهزادگان و بزرگان مملکت را ازبین برد.

بطور قطع یکی ازعلل‌سقوط ساسانیان‌را بایستی همین موضوع‌دانست،- شاید اگرشاهزاده‌ای لایق‌وبااراده وجود داشت،میتوانست‌ایران‌را ازپیشروی بسوی گرداب سهمناکی که درمقابل‌داشت‌بازدارد.

ازاین زمان تابسلطنت رسیدن‌یزدگردسوم که فقط چهارسال طول کشید دوازده نفر بسلطنت رسیدند که اغلب‌آنان بواسطه دگرگونی ونابسامانی اوضاع اجتماعی بیش ازچندماهی سلطنت نکردند وکشته شدند وجای‌خود را بدیگران‌دادند؛ تاآنگاه که‌دستگاه عظیم ساسانی واژگون گردیدوآنهمه جلال ودرخشندگی درهم فروریخت و پایتخت زیبای ایران «تیسفون» با گنجینه‌های عظیم بدست تازیان وبدویان افتاد.

پوران‌دخت دختر خسرو پرویز دراین دوران هرج‌ومرج بسلطنت‌رسید. پس‌از مرگ‌قباد دوم [۱] «شیرویه» فرزند خرد سال وی را بنام اردشیر سوم شاه خواندند، ولی اختلاف بین‌بزرگان وسرداران مملکت موجب کشته شدن شاه خردسال گردید وچند صباحی «شهروراز» سردار معروف خسرو - پرویز خودرا شاه خواند که اوهم بسرنوشت اردشیر سوم گرفتار شد. پس‌از وی خسرو سوم برادرزاده‌خسروپرویزوسپس «جوانشیر» [۲] پسرخسروپرویز که اوهم کودکی بیش نبود بشاهی رسید ولی پس‌از یکسال‌مرد.

چون شاهزادگان ساسانی دراین هاجراها ازبین‌رفته بودند و کسی از آنان باقی نمانده بود که اورا بسلطنت بنشانند لذا پوران‌دخت را که دختر

---

۱ - مرگ قباد دوم را برخی از مورخان براثر زهرو بعضی بمرض طاعون گفته‌اند.

۲ - جوانشیر پسر خسرو پرویز و مادرش خواهر بهرام چوبینه بود. چون اوطفلی خردسال بود قباد درکشتار خاندان سلطنتی ازکشتن وی صرف نظر نمود.

خسرو پرویز بود بشاهی بر گزیدند، ودرتیسفون پایتخت زیبا و با شکوه ساسانی تاج شاهی برسراونهادند.

چنانکه فردوسی گوید:

یکی دختری بود پوران بنام

وباز گوید:

برآن تخت شاهیش بنشاندند بزرگان برو گوهر افشاندند

درتاریخ بلعمی آمده‌است: «پس چون شیرویه برادران‌را بکشت هیچ فرزندی ازفرزندان پرویز نماند مگر دودختر که یکی‌نام توران دخت‌یکی را آزرمی‌دخت هردو دختر پرویز بودند وتوران‌دخت مهتر بود.»[1]

درقسمت دیگر گفته شده:

«وهمه پادشاهی شهرایران (شهربرار) چهل‌روز بود وپس از او، از اهل بیت‌ملوك کس‌نیافتد مگردختران پرویز. پس‌لشکرعجم باتفاق یکدیگر گرد آمده توران‌دخت در کشور عجم بپادشاهی نشاندند»[2]

پدرملکه پوران‌دخت[3] خسرو دوم(اپرویز) ومادرش‌مریم[4] دخترموریس پادشاه روم‌بود. اودرسال ۳٦۰ میلادی بسلطنت رسید، و پس از تاجگذاری «پسفرخ» (پوس فرخ)را که ازنجبای پارس بود[5] و«شهروراز»را کشته بود و خدمات بسیاری بخاندان ساسانی نموده‌بود، وزیر خودنمود. دراین موردر تاریخ بلعمی چنین‌آمده‌است:«پس چون توران‌دخت درملك بنشست عدل و

---

۱ ـ تاریخ طبری با مقدمه و حواشی دکتر مشکور (صفحه ۲۵۵)

۲ ـ تاریخ طبری بامقدمه وحواشی دکترمشکور (صفحه ۲۵۷)

۳ ـ نام صحیح پوران دخت «بوران دخت» است که برسکه‌های وی بهمین گونه آمده است. در کتاب طبری توران دخت ذکرشده. پوران‌دخت بمعنی دخترسرخ روی است. در مجمل‌التواریخ نیز بوران دخت آمده‌است.

٤ ـ درجنگ‌های خسرو پرویز با بهرام چوبینه که در نزدیکی قصرشیرین روی داد خسرو چون توفق بهرام را دید از رزم‌روی برتافت وبطرف سوریه که در آن زمان جزو متصرفات روم بود روکرد. موریس امپراتور روم او را یاری نمود و در ضمن دخترخود بنام مریم را بزنی به خسرو پرویز داد.

۵ ـ در تاریخ ایران در زمان ساسانیان آرتور کریستن سن پسفرخ را از نجبای استخر گفته درصورتیکه بلعمی او را از مردم خراسان میداند.

داد کرد وجوروستم بر گرفت وآن‌مرد که شهر ایران (شهروراز) را کشته‌بود اورا بخواند وبنواخت واو ازخراسان بود نام وی‌سقروخ . توران‌دخت اورا وزیری بداد .»[۱]

درباره مدت‌سلطنت ملکه پوران‌دخت روایات واقوال مختلف است. فردوسی درشاهنامه سلطنت وی‌را فقط شش‌ماه گفته[۲] ، بلعمی درتاریخ طبری یکسال وچهارماه[۳] ، درمجمل‌التواریخ‌والقصص یکسال وچهارماه[٤] ، ثعالبی هشت‌ماه و کریستن سن‌یکسال وچهارماه وپاروك مدت سلطنت‌پوران‌دخت را بیش‌از یکسال میداند[٥] ؛ دمرگان سلطنت وی‌رااز ۶۳۰تا۶۳۱ میلادی گفته‌است.[٦]

ولی‌آنچه محرزاست چنین میباشد که سکه‌های پوران‌دخت ضرب سال اول وسال‌دوم سلطنت را دارد. پس بطور قطع‌اززمانی که دیهیم شاهی برسر نهاد تازمانی که دیده ازجهان‌فروبست بیش‌از یکسال بوده‌است.

ملکه پوران‌دخت‌دردوران سلطنت خودباوجود وضع آشفته‌ای که‌معلول دوران گذشته بودمعهذا توانست اقدامات مفیدی‌انجام‌دهد، مانند معاهده‌صلح باهرا کلیوس قیصرروم که قراربود در دورهٔ سلطنت‌قباد دوم صورت گیرد،و بر گرداندن صلیب عیسی به‌اورشلیم[۷] . پوران‌دخت کوشش فراوان بکاربست که‌آرامش را درسراسرمملکت برقرار سازد وعدل‌وداد را که مدتها بود از ایران زمین روبرتافته بود دوباره باز گرداند. بلعمی دراین‌باره گوید:«ملك بعدل وسیاست پادشاه نگاه توان داشت. بسپاه دشمنی نتوان شکستن مگر بعطا دادن بسپاه‌وسپاه نتوان نگاه‌داشت مگر بدادوعدل وانصاف»[۸]

---

۱ ـ تاریخ طبری (صفحه ۲۵۸)

۲ـ همی داشت پوران جهان‌را به‌مهر — بخشت از سر خاك باد سپهر
چو شش ماه بگذشت بر کار اوی — ببد ناگهان کژ بر کار اوی

۳ ـ تاریخ طبری (صفحه ۲۵۸)

٤ ـ «پادشاهی بوران دخت پرویز یکسال وچهار ماه بود» (صفحه ۸۲)

٥ ـ (Sassanian coins Paruck) (صفحه ۱۱۷)

٦ ـ Manuel Numsmatique Oriental (De Morgan)P.329

۷ ـ در دوران سلطنت خسرو پرویز و جنگ ایران با رومیان « شهروراز » سردار ساسانی‌وقتی اورشلیم‌را فتح کرد صلیب مسیح را که درصندوقی زرین‌جای داشت بدست‌آورد و برای خسرو فرستاد .

۸ ـ تاریخ طبری (صفحه ۲۵۸)

«وچون پادشاه دادگر بودملك‌راتواند داشتن. اگرمردبود واگرزن‌ومن امید چنان دارم که شما بعدل وداد عطا نمودن ازمن آن‌بینید که‌ازهیچکس ندیده باشید. گفت که هرچه‌درولایات‌برمردم ازروزگار پرویز بقایای‌خراج مانده بود همه بیفکندند وآن دفترهاشستند وداد‌وعدل بگسترانیدچنانکه درهیچ روزگار ندیده بودند.[۱]

تاجگذاری پوران‌دخت درتابستان ۶۳۰ میلادی[۲] و بنابر آداب و سنن شاهنشاهان ساسانی ومراعات اموردینی انجام پذیرفت ودرپایتخت باشکوه ساسانی جشن وسروری برپا ساختند که تمام اعاظم مملکت حضور داشتندو پوران‌دخت برتخت نشست وتاج برسرنهاد.

دوران‌سلطنت وی‌یکی ازسخت‌ترین روزگارساسانیان است زیرا از یك طرف تشنجات داخلی‌مملکت ومخالفت‌ها و کشمکش‌هاوازطرف دیگرتاخت وتاز اعراب وپیکار باآنان که مقدمهٔ فتوحاتشان بود[۳] پوران‌دخت را چنان آزرده‌خاطر ساخت که درشباب جوانی درسال ۶۳۱ میلادی پس‌از دوسال سلطنت‌درتیسفون‌در گذشت. درمجمل‌التواریخ والقصص آمده است: «پادشاهی بوران‌دخت پرویز یك‌سال وچهارماه بود وروزگار قوت اسلام بودوسپاه‌همی فرستاد بحرب عرب وهمان مدت به‌مدائن بمرد»[۴]. ثعالبی مرگ‌وی‌را بیماری دانسته ودرشاهنامه نیز همین گونه سروده شده‌است:

به‌یك هفته بیماربود وبمرد ابا خویشتن نام نیکو ببرد

---

۱ ـ بلعمی تاریخ طبری (دکترمشکور) صفحه ۲۵۸

۲ ـ پورداود، شروع سلطنت وی را سال ۶۲۹ میلادی گفته است «کتاب آناهیتا» (صفحه ۳۷۲). «پاروك» در کتاب سکه‌های ساسانی و «دمرگان» در کتاب سکه‌های مشرق شروع سلطنت پوران دخت را سال ۶۳۰ میلادی گفته است.

۳ ـ تازیان پس از شکست لشکریان‌خسرو دوم در ذوقار در حدود۶۱۵ میلادی که ادامهٔ جنگ با خاندان بنی لخم بود بسیار دل‌گرم شدند و بآنچه که در تصورشان خطور نمی‌کرد یعنی بدست‌آوردن قسمتی از خاك ایران امیدوار گردیدند وکارشان بآنجا رسید که پس از مدت کوتاهی بپیروزیهائی بزرگ نایل شدند و فرشاهنشاهی را درهم فروریختند.

۴ ـ در کتاب مجمل التواریخ والقصص (صفحه ۷) «اندر عهد پوران دخت پیغامبر علیه‌السلام گذشته بود و ابوبکر صدیق بجانشینیش نشسته» در تاریخ طبری (صفحه۲۵۸) «ابوبکر بخلافت بنشست و توران دخت یکسال و چهار ماه پادشاه بود.»

بطور تحقیق دوران سلطنت ملکه پوران دخت کمتر از دوسال نبوده است. زیراسکه‌های وی‌مربوط بسال‌اول وسال دوم‌سلطنت‌است‌و گفتهٔ‌مورخانی که‌مدت فرمانروائی اورا هشت‌ماه یاشش‌ماه گفته‌اند قابل قبول و اطمینان نمیباشد.

سکه‌های بسیار کمیاب‌پوراندخت‌نه‌تنهامدت‌سلطنت‌وی‌رامشخص‌میکند، بلکه با مطالعهٔ آنان میتوان در کمال‌صحت بوضع قیافه وسیماوهیئت‌واقعی او پی‌برد،ووی‌را که در روزگاری کوتاه‌ولی با افتخار زیسته‌است، شناخت.

سکه‌های پوران‌دخت از لحاظ قطع وطرزنقش‌شبیه به سکه‌های پدرش خسرو دوم است که‌ازآن پس نیز مورد‌تقلیدسلاطین بعدی‌قرار گرفت و حتی پس‌ازشکست ساسانیان‌و کشته‌شدن یزدگردسوم،اسپهبدان طبرستان وحکام عرب طبرستان وسکه‌های‌عرب‌وساسانی‌ازآن تقلید کردند [1] از این شاهزاده خانم که دوران سلطنتش کوتاه بود، سکه های زیاد بدست نیامده است ولی آنچه موجود میباشد از لحاظ هنری بسیار ممتاز است‌وبا تطبیق با یکدیگر میتوان بدرستی ویقین‌دانست که‌هنرمندان حکاك در کنده‌کاری‌سرسکه‌سعی نموده‌اند شباهت‌وی‌رامراعات نمایندوزیبائی وی را تاحدامکان نشان‌دهند [2]

سکه‌های پوران دخت ازنقره (درهم) است وتا بحال سکه‌طلا(دینار) یا سکه نیم درهمی و یا پشیز (سکه مس)ازاوبدست نیامده است [3].

---

۱ ـ در دورهٔ خلیفه اموی عبدالملك (۶۵-۸۶ هجری) باوضاع مالی امپراتوری اسلام سازمانی جدید داده شد، و در این مورد از طرز تشکیلات مالی ساسانی استفاده گردید و دیوان ساسانی را بعربی نقل نمودند و سکه های معروف بسکه خلفا ضرب گردید که در دنیای اسلامی آنروزرواج پیدا نمود. بنابراین ضرب سکه‌های مشهور به عرب وساسانی که در ایران ضرب میشد، از این تاریخ متوقف گردید.

۲ ـ این شاهزاده خانم و خواهرش آزرمیدخت چنانکه گفته‌اند بسیار زیبا و نیکوروی بوده‌اند.

۳ ـ سکه‌های ساسانی از طلا ونقره و مس و مسوار (Patin) بوده است. سکه زرین (دینار) بمقدار و تعداد کمتری بدست آمده است. کمیابی سکه زرین از این جهت نمیباشد که در آن دوره در ضرابخانه ها پول طلا به مقدار کم ضرب زده میشد، بلکه این سکه‌ها را در دوران‌های بعد یا ذوب کرده‌اند، و از طلای‌آن برای ضرب مجدد استفاده گردیده و یا آنکه به یغما رفته و یا برای ساختن زینت‌آلات بکار رفته است.

قطع واندازهٔ سکه‌ها [۱] بهمان اندازه معمولی، درحدود ۳ سانتیمتر یا کمی بیشتر است ووزن آن نیز ۳/۵ گرم تا ۳/۹۰ گرم میباشد. نوع جنس و عیار درسراسر دوره ساسانی یکنواخت بوده است بهمین سبب اعتبارفراوان داشته و در مبادلات تجارتی از کرانه‌های مدیترانه تا ساحل رود سند و از مرکز عربستان تاسواحل دریای سیاه و کوههای قفقاز رواج داشته است.

اینک شرح سکه: (ش۱).

روی سکه: در وسط تصویر نیم‌تنه نیم‌رخ پوران‌دخت باصورتی زیبا، عارضی کشیده، نگاهی گیرا و گونه‌ای برآمده قرار دارد. گیسوانی بلندحلقه‌وار در سه‌قسمت در طرفین صورت برروی سینه وپشت‌سر افتاده است، و بر روی گیسوان گلهائی ازجواهر نشانده‌اند. دو رشته مروارید بر گردن اوست که در وسط آن آویزی نصب است.

برروی‌سینه، نزدیک بشانه‌ها، برروی‌لباس [۲] دوقطعه گل‌زرین بشکل‌هلال ماه و ستاره‌قرار دارد ونوارچین‌دارمواجی ازروی شانه‌ها بطرف بالا کشیده شده است. تاج بسیار باشکوهی که‌حاشیه‌زیرین آن‌با یك ردیف و لبه‌آن با دو ردیف مروارید تزئین گردیده‌است بسر دارد. دربین دوردیف مروارید لبهٔ تاج

---

۱ - در اوایل دوره ساسانی سکه ها معمولا ضخیم و کمی کوچك است ولی کم کم از ضخامت آنها کاسته شده، ولی در عوض کمی بزرگ تر گردیده بطوری که سکه‌های قباد اول حاشیه ساده‌ای پیدا نموده است.

۲ - لباس و پوشش شاهنشاهان ساسانی از پارچه های ابریشم و زربفت است که با نقوش مخصوص خودشان بافته میشده. مورخان مختلف دربارهٔ شکوه و تجمل لباس و زیورآلات و رنگ لباسهای آنها بسیار گفته‌اند.

مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف درباره لباس ملکه پوران چنین گفته است:
«بوران‌دخت‌دختر خسرو پرویز جامهٔ اوسبز گلدار وشلوارش آسمانی وتاجش نیز آسمانی بود و برتخت نشسته تبرزینی بردست داشت».

حمزه اصفهانی در کتاب سنی ملوك‌الارض والانبیاء چنین گوید: «پورانده‌خت دختر خسرو پرویز جامه او سبز گلدار و شلوارش آسمانی و تاجش نیز آسمانی بود.»

جاحظ نیز در کتاب تاج‌شرحی‌درباره لباس آنهاداده میگوید: هریك ازآنان درپوشیدن لباس وضع بخصوصی داشتند. در مجمل‌التواریخ والقصص آمده است: «پیرهنی وشی سبز داشت و شلوار آسمانی گون» (صفحه ۳۷)

شکل ۱ـ سکه های پوراندخت ـ ازمجموعهٔ موزه ایران باستان

گوهر نشانده شده و بر بالای لبه ، سه قطعه گل‌جواهر نشان نصب است. در بالای تاج دو بال بسیار زیبا وظریف‌زرین‌واقع‌شده که‌هلال ماه‌و گوئی مرصع چون خورشیدرا درمیان گرفته‌است. (ش۲)درطرفین تاج از روبرو هلال‌ماه‌وستاره ودرپشت ستاره‌ای قرارد دارد.

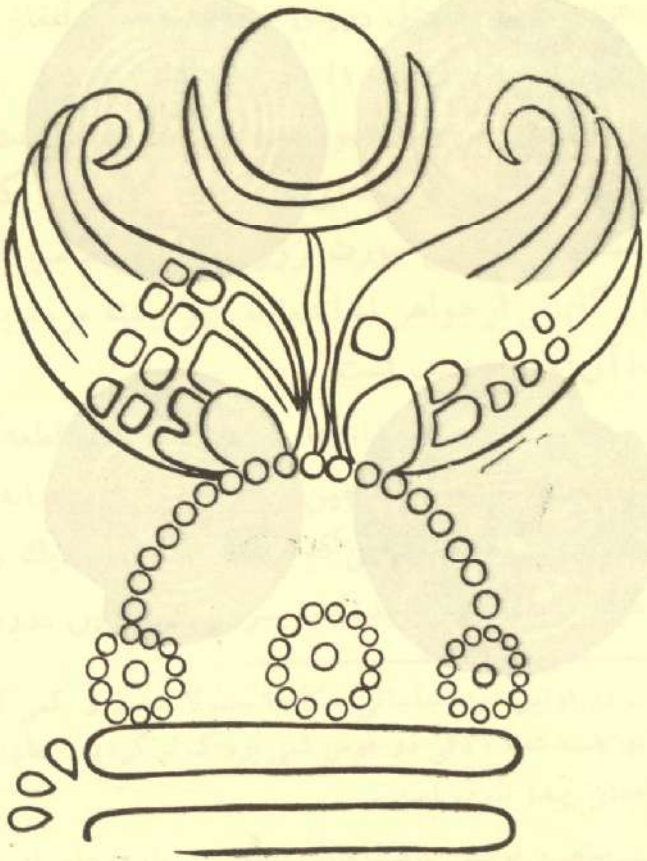

شکل۲

مقابل چهره وپشت سر نوشته بخط پهلوی :«بوران یـا بورانو» و عبارت متداول «فره‌افزوت» یا «فره‌افزون»[1] نقراست .

---

۱ - فر (شکوه) افزوده گردد . این عبارت از دورهٔ قباد اول برروی سکه‌ها بکار رفته است و کلمه افزود گاهی بصورت (افزوتو) یا (افزوتان) یا (افزو) برروی سکه‌های مختلف قباد اول ، خسرو اول ، هرمز چهارم ، بهرام ششم ، بستام ، خسرو دوم ، اردشیر سوم ، خسرو سوم ، ملکه پوران دخت و پس از وی برسکه‌های هرمز پنجم و یزدگرد سوم نیز بکار رفته است .

بورانو (خوره) = فره افروتو

دور تصویر و نوشته رادو یاسه ردیف زنجیره فرا گرفته است. فقط در قسمت بالا، یعنی آن قسمتی از تاج که دو بال و هلال و گوی است از زنجیره بیرون است. در طرفین نقش و قسمت پائین هلال ماه و ستاره واقع است که از دوره دوم سلطنت قباد (۴۹۹-۵۳۲ میلادی) برروی سکه‌های وی و سکه های بستام و خسرو دوم و سایر شاهنشاهان بعدی ساسانی نقر است.

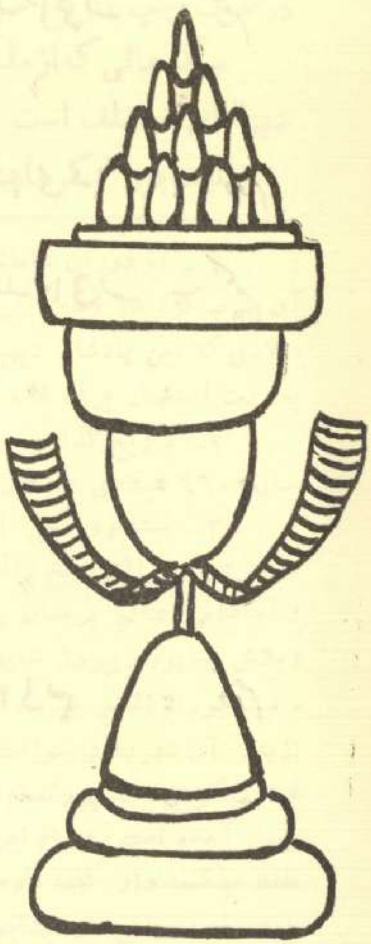

ش ۳

پشت سکه : بنا بر معمول سکه‌های ساسانی ، در وسط آتشدانی واقع است که درطرفین آن دو نگهبان که ازشاهزادگان میباشند بحر است و حفاظت آتش مقدس مشغولند.[۱]

آتشدان که قطعاً نمونه اصلی آن از فلز قیمتی بوده مطبق است و قسمت بالا و پائین پهن. وسط آن که باریك میباشد با دو نوار چین‌دار زینت داده شده است. برفراز آتشدان شعله‌های آتش مثلثی شکل فروزان است (ش ۳). نگهبانان که لباس و تاج آنان نظیر شاهزادگان ساسانی است بحال احترام ایستاده‌اند، و

۱ ـ آتشدان برسکه‌های اردشیر اول دارای تزئینات با شکوهی است. از سکه‌های شاپور اول به بعد آتشدان بین دو نگهبان واقع است، این دو نگهبان بر سکه های شاپور اول، هرمز اول، بهرام اول، بهرام دوم، بهرام سوم، هرمز دوم، شاپوردوم و بعضی از سکه‌های شاپور سوم ، شاه وولیعهد نقر شده‌اند. بر سایر سکه‌ها دو نفر از شاهزادگان مهم این سمت را بعهده دارند. برروی بعضی از آتشدانها هم علاوه برشعله های آتش، فروهر نیز منقوش میباشد.

شماره	نام شهر	سال ضرب
۱	[illegible] : نیـ : نیشابور	[illegible] : یکم
۲	[illegible] : کر : کرمان	〃 : 〃
۳	[illegible] : شد : سود	[illegible] : دوم
۴	[illegible] : تب : مینـ	[illegible] : یکم
۵	[illegible] : هر : نهروان	〃 : 〃
۶	[illegible] : گو : اردشیرکوره	〃 : 〃
۷	[illegible] : نار : نهروان	〃 : 〃
۸	[illegible] : نا : نهروان	[illegible] : دوم
۹	[illegible] : ای : ایران	〃 : 〃

(شکل ٤)

۱ – این سکه از کلکسیون شخصی «پاروك» Paruck می‌باشد.
۲و۳– از مجموعه موزهٔ برلن.
٤– از کتاب دمورگان . Manoel de Numismatique Orientale— p.329
۵و٦و۷ – از مجموعه‌موزه ایران باستان. شماره‌های ۵و٦از شوش بدست آمده‌است.
۸و۹ – از مجموعهٔ بانك سپه

هریك دسته شمشیر بلندی‌را که بزمین تکیه داده‌شده بدو دست گرفته‌اند. درطرف راست بین سرنگهبان وشعله آتش‌هلال ماه و طرف‌چپ‌ستاره‌ای نقش است، دورنقش وحاشیه‌راسه‌ردیف‌زنجیره‌فرا گرفته‌است ودرحاشیه‌چسبیده‌به زنجیره چهارنقش ماه وستاره نقراست. درزمینه سکه‌درطرف‌راست‌بین‌زنجیره داخلی ونگهبان نام شهری[۱] که سکه درضرابخانه‌آن ضرب‌شده قرار داردو درطرف چپ تاریخ ضرب‌سکه بخط پهلوی منقوش‌است.[۲]

سکه‌هائی که‌ازملکه‌پوران‌دخت موردمطالعه‌قرار گرفته ضرب‌ضرابخانه شهرهای مختلف است مانند:(شکل٤)

نیشابور[۳]، کرمان،سود[٤]، میبد[٥]، نهروان[٦]، اردشیرخوره[۷]، ایران[۸]

---

۱ ـ تا دوران سلطنت بهرام پنجم مرسوم نبود که نام شهری را که سکه درضرابخانه آن ضرب گردیده است، برروی سکه قرار دهند، ولی از این تاریخ بعد، یعنی سال ٤۳۹ میلادی که این پادشاه دیهیم شاهی بر سر نهاد این رسم برقرار گردید و نام شهر همیشه بصورت اختصار برده شده است.

۲ـ تاریخ گذاری بر سکه‌های ساسانی ازسال سوم سلطنت پیروز یعنی در حدود سال ٦٦۰ میلادی متداول گردیده است.

۳ـ نیشابور یکی از چهار شهر بسیارمهم خراسان بوده است که شاپور اول بنیاد نهاد. درمجمل‌التواریخ والقصص آمده است: «شاپورهمتی بزرگ داشت اندر داد و انصاف وآبادانی عالم برسان پدر شهرهای بسیار کرد. چون شاپورونیشابور وشاپور خواست وبلاش شاپور وپیروز شاپور» (صفحهٔ ٦٤). حمدالله مستوفی درنزهت‌القلوب چنین گوید: «نیشابوراز اقلیم چهارم است. ام‌البلاد خراسان. چون شاپوربن اردشیرحاکم خراسان بود ازپدر آن شهررا درخواست کرد واو مضایقه نمود. شاپور را غیرت آمد و آنرا تجدید عمارت کردونه شاپورتمام‌نهاد» (صفحه ۱۸۲) درکتاب لسترنج «سرزمین‌های خلافت‌شرقی» چنین آمده است: «نام این شهررا درزبان کنونی فارسی بصورت نیشابور ودرعربی نیسابی تلفظ میکنند واز کلمه فارسی قدیم «نیوشاه‌پور» بمعنی چیز یاکارخوب یا جای خوب‌شاه بوده است. بانی‌اول نیشابور شاپوراول پسر اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی است». (صفحه ٤۰۹)

٤ـ «سود» شهری نزدیك مرو (دوفرسنگی‌مرو)ویکی‌ازشهرهای‌آن‌ناحیه بوده‌است. مرو بواسطه موقعیت سوق‌الجیشی مهمی که داشته مرکزی برای دفع مهاجماتی که ازآسیای مرکزی بطرف ایران صورت میگرفته بوده است. از اواخر سلطنت یزدگرد سوم سکه‌ای ضرب شهر سود موجود است. محتمل‌است که یزدگرد سوم قبل‌از کشته شدن دربارخودش رادر همین محل‌قرار داده باشد.

بقیه درصفحه بعد

شش سکه که ضرب شهرهای نیشابور و کرمان و میبد و نهروان و اردشیر خوره است متعلق بسال اول و سه سکه ضرب شهرهای سود و نهروان و ایران از سال دوم سلطنت پوران دخت میباشند.

بقیه از صفحه قبل

۵ــ یکی از شهرهای یزد و اکنون هم بهمین نام معروف است.

٦ــ شهری در نزدیکی تیسفون. در «نزهت‌القلوب» حمدالله مستوفی نهروان را جزو شش شهر مهم مدائن گفته است. (صفحه٤٦).

۷ــ اردشیر اول شاهنشاه ساسانی پس از کشتن اردوان و تاجگذاری و تمشیت اوضاع به آبادانی کشور توجه خاصی مبذول داشت و شهرهائی در نقاط مختلف کشور ایجاد نمود. از جمله اردشیر خوره (اردشیر کوره) را در پارس بنیان نهاد و ابنیه و کاخ مجلل و آتشکده‌ای بنا نمود که ویرانه‌های آن هنوز باقی است. در تاریخ طبری (بلعمی) آمده است: «پس اردشیر شهر خوررا بنا کرد و کوشکی و حصاری ساخت» (صفحه ۸۵). اردشیر خوره یا اردشیر کوره یکی از شهرهای مهم پارس در زمان ساسانیان بوده و تا مدتها در دوران اسلامی نیز شهریت آن ادامه داشت. اردشیر کوره بعدها بنام فیروزآباد معروف گشت. چنانکه مورخان گفته‌اند فیروز ساسانی در آن شهر بزرگ ابنیه و آثاری ساخت و نام خود را بر آن شهر مهم نهاد. هنوز با گذشت زمان بسیاری از آثار آن دوره موجود است مانند کاخ فیروزآباد، نقش برجسته اردشیر در تنگاب (فیروزآباد). درباره آبادانی و اهمیت شهر و زیبائی میدان و دروازه‌ها و باغات و گلها مفصل نوشته‌اند.

فردوسی در این مورد نیز گوید:

یکی خوانده‌ام خره اردشیر هوا مشکبوی و بجوی آب شیر

۷ــ نام «ایران» یا «اران» بعنوان شهری که ضرابخانه داشته برروی سکه‌ها بسیار کم است و بر روی سکه پوران دخت اولین باری است که مشاهده میشود. درباره کلمه ایران که معرف شهری است که سکه در آن ضرب گردیده اقوال مختلف است. بعضی از سکه شناسان اظهار میکنند که ممکن است این نوع سکه در موقع لشکرکشی ضرب شده و در ضرابخانه نام ایران را که مبین شاهنشاهی ایران است گذاشته‌اند.

در کتاب سکه‌های ساسانی «پاروک» و «دمرگان» (صفحه ۱۳۵) چنین گویند: «منطقه‌ای که بین شوشتر و رام هرمز واقع شده بود ایران نام داشته است.»

«پرفسور هرتسفلد» و «ج. واکر» میگویند که «اران» یا «ایران» شهری قدیمی در شوش بوده که نام رسمی آن ایران خوره اردشیر است. «کتاب سکه‌های عرب و ساسانی» (صفحه۱۰٦)

عقیدهٔ شخص من این است که ممکن است این سکه ضرب شهر ایران شاد قباد باشد؛ شهری که قباد اول در نزدیکی حلوان ایجاد کرده است.

شش سکه که ضرب شهرهای نیشابور و کرمان و میبد و نهروان و اردشیرخوره‌است‌متعلق بسال‌اول‌وسه‌سکه‌ضرب‌شهرهای‌سود ونهروان‌وایران‌از سال‌دوم سلطنت پوران دخت میباشند.

بقیه از صفحه قبل

۵– یکی از شهرهای یزد واکنون هم بهمین نام معروف است.

٦– شهری در نزدیکی تیسفون. در «نزهت‌القلوب» حمدالله مستوفی نهروان را جزو شش شهر مهم مدائن گفته است. (صفحه٤٦).

۷– اردشیر اول شاهنشاه ساسانی‌پس از کشتن‌اردوان وتاجگذاری وتمشیت‌اوضاع به‌آبادانی کشورتوجه خاصی مبذول داشت وشهرهائی‌در نقاط مختلف کشورایجاد نمود. از جمله اردشیر خوره (اردشیر کوره) را درپارس بنیان نهاد وابنیه وکاخ مجلل وآتشکده‌ای بنا نمود که ویرانه‌های آن هنوز باقی است. درتاریخ طبری (بلعمی) آمده است: «پس اردشیر شهرخوررا بناکرد و کوشکی و حصاری ساخت» (صفحه ۸۵). اردشیر خوره‌یا اردشیر کوره یکی‌ازشهرهای مهم پارس‌درزمان ساسانیان بوده وتامدتها دردوران اسلامی نیز شهریت‌آن ادامه داشت. اردشیر کوره بعدها بنام فیروزآباد معروف گشت. چنانکه مورخان گفته‌اند فیروز ساسانی درآن شهر بزرگ ابنیه وآثاری‌ساخت ونام خودرا بر آن شهرمهم نهاد. هنوزباگذشت زمان بسیاری‌ازآثارآن دوره موجوداست‌مانندکاخ‌فیروزآباد، نقش‌برجسته اردشیر در تنکاب (فیروزآباد). درباره آبادانی‌واهمیت شهر و زیبائی میدان ودروازه‌ها وباغات وگلها مفصل نوشته‌اند.

فردوسی دراین‌مورد نیز گوید:

یکی خوانده‌ام خره اردشیر هوا مشکبوی و بجوی آب‌شیر

۷– نام «ایران» یا «اران» بعنوان شهری که ضرابخانه داشته برروی سکه‌هابسیار کم است وبرروی سکه پوران دخت اولین باری‌است که مشاهده میشود. درباره کلمه‌ایران که معرف شهری است که سکه در آن ضرب گردیده اقوال مختلف است. بعضی از سکه شناسان اظهارمیکنند که ممکن‌است‌این نوع‌سکه‌درموقع لشکرکشی‌ضرب شده ودرضرابخانه نام ایران راکه مبین شاهنشاهی ایران است گذاشته‌اند.

در کتاب سکه‌های‌ساسانی«پاروک» و «دمرگان»(صفحه ۱۳۵) چنین گویند:«منطقه‌ای که بین شوشتر و رام هرمز واقع شده بود ایران نام داشته است.»

«پرفسورهرتسفلد» و «ج. واکر» میگویند که «اران» یا «ایران» شهری قدیمی در شوش‌بوده که نام‌رسمی آن‌ایران‌خوره‌اردشیر است. «کتاب‌سکه‌های‌عرب‌وساسانی»(صفحه۱۰٦)

عقیدهٔ شخص من‌این است که ممکن است‌این سکه ضرب شهرایران شاد قباد باشد؛ شهری که قباد اول در نزدیکی حلوان ایجاد کرده است.

دریای سیاه
دریای مدیترانه
مرو
سوده
رجیحون
نیشابور
نهروان
خوره اردشیر
ایوان
میبد
کرمان
فیروزآباد
اردشیر کوره
شاهنشاهی ساسانی
ضرابخانه های سکه های
ملکه بوراندخت
دریای عمان

نخستین آئین نامه نظامی

در ارتش شاهنشاهی

از

سرتیپ مسعود معتمدی

درهشت شماره از مهنامهٔ ارتش سال ۱۳۴۲ [1] زیر عنوان «نظامنامهٔ قشون درزمان امیر-کبیر» بخشهائی ازیك آئین نامهٔ نظامی ارتش ایران بکوشش سرکار سروان پیاده علوی طباطبائی بچاپ رسید و سرکار سروان علوی درمقدمهٔ کارخود، نوشته بودند که آنرا ازروی یك نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ شخصی شادروان پدرخود نقل کرده اند.

اهمیت وجودی این آئین-نامه که قدیمی ترین آئین نامه-های نظامی ایران میباشد بیگمان برای تاریخ ارتش شاهنشاهی که هم اکنون کمیته تاریخ نظامی ستاد بزرگ ارتشتاران دردست تدوین دارد،

۱ ــ شماره‌های ۱ تا ۸

بسیار است زیرا این مجموعه ظاهراً نخستین آئین‌نامه‌ای است که در ارتش ایران تنظیم وتهیه شده است و ازاینرو ، این توجه سرکارسروان علوی که برای نخستین بار به‌معرفی ونشر قسمتهائی ازآن مبادرت کردند بهمین‌جهت شایان قدردانیست .

سرکارسروان علوی درآغازکارخود ، سواد دستخط ناصرالدین‌شاه راکه مبنی برتصویب مندرجات مجموعهٔ مزبور بوده عیناً نقل کرده‌اند و آن ، بتاریخ سنه ۱۲۷۷ تخاقوی‌ئیل است .

تناقضی که این تاریخ بازمان امیر کبیردارد در همان روز های انتشار مقاله ، بچشم میخورد و پیدا بود که اشتباهی روی داده است و آن تناقض این‌است که یا درتاریخ تدوین «نظامنامه» اشتباه شده ویاآنکه اگر تاریخ مزبور درست است پس بطور یقین آن آئین‌نامه مربوط بزمان امیر کبیر نمیتواند باشد زیرا دراین سال، نه‌سال از کشته شدن میرزاتقی‌خان‌امیر کبیر میگذشته است (۱۲۶۸ هجری) ولی خوشبختانه ، چندی بعد نگارنده نیز درمیان اوراق و کتابهای خانوادگی خود به کتابی چاپی دست یافت وپس‌از دقت وبررسی ، معلوم شد این کتاب ، نسخهٔ چاپی همان نسخه، خطی متعلق به سرکارسروان علوی طباطبائی است و با پیدا شدن این نسخه ابهامی که درمیان می‌بود کاملا روشن گردید[۲] باین گونه که تاریخ آئین‌نامهٔ مزبورهمان تخاقوی‌ئیل ۱۲۷۷ میباشد وانتساب‌آن به‌امیر کبیراشتباه محض بوده‌است .

واما مجموعهٔ مورد گفت و گوی ما همانگونه که سرکار سروان‌علوی‌هم دربارهٔ نسخهٔ خطی‌خودنوشته‌اند دریکصدوهفت صفحه بزرگ(قطع‌وزیری)

---

۲ — این همان مجموعه‌ایست که چندی بامانت نزد دوست دانشمندم سرکار سرهنگ دکتر جهانگیر قائم‌مقامی‌بوده و ایشان در مقاله نفیسی زیر عنوان«تاریخچهٔ سرباز گیری در ایران» که در شمارهٔ دوم سال دوم همین مجله بچاپ رسیده‌است، ازآن‌نام برده‌اند و در پاورقی ۳۷ آن مقاله وعده کرده‌بودند در یکی‌از شماره‌های مجله، از آن مجموعه صحبت خواهند کرد اماچون تراکم کارها و گرفتاریهای ایشان مانع انجام این وعده شد، این‌کار بعهده نگارنده واگذار گردید .

وبتاریخ شوال ۱۲۷۷ قمری است[۳] ودرتهران باچاپ سنگی بچاپ رسیده‌است .
مجموعهٔ حاضر شامل‌شش باب و یابعبارت‌دیگرشش آئین‌نامهٔ باین شرح‌میباشد:

« باب اول در تعیین تکالیف رئیس کل قشون و سائر رؤسا و دائرهٔ وزارتخانهٔ لشکر وتنبیهات آنها (ازصفحه ۱ تا صفحه ۲۷) .

« باب ثانی دروضع گرفتن قشون وقرار دیوانخانهای تحقیق و نظامی و قرارمدت خدمت (از صفحه ۲۹ تا صفحه ۳۲) .

« باب ثالث درترتیب وتنظیم قشون وتکالیف صاحبمنصبان و آحاد و افرادآنها (ازصفحه ۳۲ تاصفحه ۵۹) .

« باب رابع در وضع امتیازات و لزوم فوج مهندس و اسلحه و ملبوس نظامیان (ازصفحه ۵۹ تا صفحه ٦۵) .

« باب خامس در وضع امورتوپچیان وقورخانه وسواره نظام وحمل بنه واردوها(ص ٦۵- ص۸۲) .

« باب سادس دروضع مدرسه نظامی ، تدارك ، مواجب قشون ، تکالیف خزانه‌دارقشون وبیمارستانهای نظامی و کتابچهٔ حکیم طولوزان حکیمباشی دربارهٔ امور بیمارستانها (ازص۸۲-ص۱۰۷)

نکتهٔ دیگری راکه نیزدربارهٔ این مجموعه باید یادآور شد ، این‌است که سرکار سروان علوی عنوان این مجموعه را « نظامنامهٔ قشون .... » ضبط کرده‌اند و درمقدمه‌ای هم که خود برآن نوشته‌اند این نکته راباز تصریح کرده‌اند وحال‌آنکه باهمه پژوهشی که در متن مجموعه شد ، نه تنها ما در هیچ جای آن کلمهٔ «نظامنامه» را نیافتیم[٤] بلکه تنظیم کنندگان آن هم ،

۳ ــ ظاهراً نسخه خطی سرکار سروان علوی نسخه اصل بوده که برای چاپ آماده شده و بصحه ناصرالدین‌شاه رسیده است و از اینرو ما انتظار داریم سرکار سروان علوی عکس‌و یا فتوکپی روشنی از صفحات آغاز وپایان این مجموعه را برای بررسی و تحقیق بیشتر وچاپ در مجله بررسی‌های تاریخی بدفتر مجله بفرستند وما ازاین بابت پیشاپیش سپاسگزاری می کنیم .

بررسی های تاریخی

٤ ــ لفظ « نظامنامه » را در این سالها یعنی در زمان پادشاهی ناصرالدین‌شاه (۱۲٦٤-۱۳۱۳ هجری قمری) سراغ نداریم و این کلمه‌ظاهراً در اواخر دوره مظفرالدین شاه (۱۳۱۳-۱۳۲٤ هجری قمری) ومقارن با جنبش مشروطیت رایج شده است .

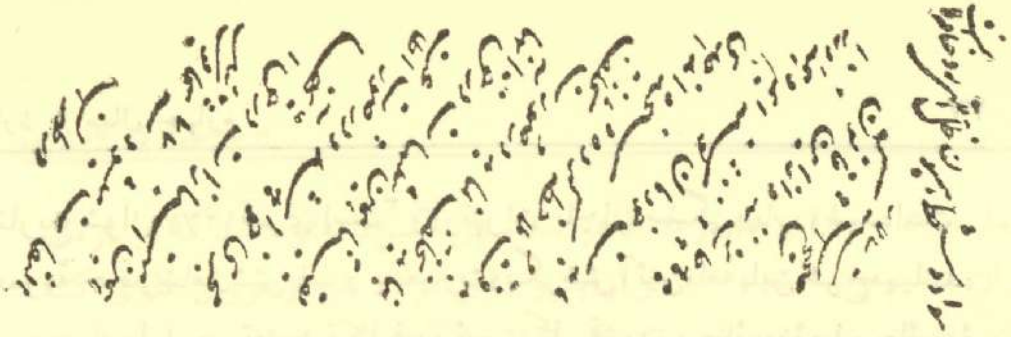

بسم الله الرحمن الرحیم

قانونی است که برای نظم قشون نوشته میشود که با قضای رای سرکار اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه اسلام پناه ابدالله جشمه وابدالله علیه نوشته میشود و اجرای آن از جانب سنتی الجوانب بعهدهٔ وزیر جنگ و رئیس کل قشون است و این مشتمل است بر شش باب

باب اول در تعیین تکالیف رئیس کل قشون و سایر رؤسا و دایره و وزارتخانهٔ لشکر و منتسبات آنها و آن نیز محتوی است بر چهار فصل

فصل اول در تکلیف رئیس کل قشون بر عهدهٔ رئیس کل قشون است که احکام و قوانین این کتابچه را تماماً کاملاً اجرا بدارد و نقطه و نکته از آنرا مهمل و متروک نگذارد تکلیف سپهسالار است که در نظم و شق و ترفیعات قشون همه گونه خود را آسوده نگذارد و کمال مراقبت در نظم توپخانه و قورخانه و جبه خانه و صاحبمنصبان و آحاد و افراد لشکر از توپچی و قورخانچی و سرباز و سوار و بعمل آورد و بوسایل آنها نگذارد هیچیک از تکالیف خود در موارد خدمت اهمال و غفلت نمایند با انحراف عدول ورزند لازم است برای رئیس کل قشون که همیشه در میان قشون جاسوس معتبر که کسی او را نداند و نشناسد دایر رئیس کل بصداقت باطنی باشد در هر جا که قشون هست بگمارد تا از بطلان

عکس صفحه اول کتابچه نظامی

۱۰۲ مواظب کنند و تمام اطبا یا متعلمین او همه روزه اول طلوع آفتاب در مریضخانه حاضر شوند
و آن طبیب رئیس مرضا را بدقت دیده و دستور العمل هر یکرا بگوید و سایرین نوشته
و بعد اجرا دارند پس از آن عصر ثانیاً بمریضخانه آمده از مرضا جویا شود که آنچه
گفتم از تدابیر بعمل آوردند یا نه و هم امر نماید که یکنفر از متعلمین آن روز و آن شب
در مریضخانه بماند و روز دیگر یکنفر دیگر و قس علی هذا که همیشه یکنفر طبیب در مریضخانه
حاضر باشد و باید این طبیب در اطاعت رئیس کل نظام باشد و نیز شان و مواجب
او در نظام کمتر از سرهنگ نبود و باید همه روزه رئیس کل نظام
یک یاور بمریضخانه فرستاده از احوال مرضا جویا شود
و سؤال نماید که اطبا آمده اند یا نه دستور
العمل آنها را بکار برده اند یا نه

اسباب لازمه

کیف جراحی تمام	جعبه جهت قطع اعضا	شمع و لوار و کرباس و پنبه مجلوج

حرره العبد الأقل محمد علی جراح نظام فی شهر شوال المکرم سنه ۱۲۲۲

عکس پایان کتابچه نظامی

خود در آغاز مجموعه آنرا بنام «قانون» خوانده‌اند و نوشته‌اند «قانونی است که برای نظم قشون نوشته میشود» ونیز درجای دیگر می بینیم که نوشته شده است «اگر اجرای احکام وقوانین این کتابچه را ننمایند . . .» و بدین ترتیب بهتراست آنرا «کتابچهٔ مقررات قشون» بخوانیم ولی بهرحال چنین درمی‌یابیم که ظاهراً نخستین مجموعهٔ مقررات ارتش ایران درسال ۱۲۷۷ هجری قمری تنظیم وبرای آگاهی ارتشیان بچاپ رسیده است و این مجموعه بهمه جهت برای آشنائی باوضاع وامور گوناگون ارتش ایران دردورهٔ ناصرالدین‌شاه، ازمهمترین مدارك تحقیق خواهدبود . پایان

ما با سپاسگزاری از همکار گرامی وفاضل خود سرکار سرهنگ مهندس امیرمسعود معتمدی که بخواهش ما این مقاله را در بارهٔ یکی از مسائل مهم تاریخ ارتش ایران تهیه و برای درج در مجله فرستادند ، مطلبی را نیز باید برای تکمیل موضوع، بر مقاله ارزشمند ایشان بیفزائیم وآن این‌است که در گزارشهای سرهنگ برونگنیار Brongniart رئیس هیأت مستشاران نظامی فرانسوی درایران که در سال ۱۲۷۵ هجری قمری (۱۸۵۸م)[۱] به‌ایران آمده بودند، به‌موضوع تدوین آئین‌نامه‌های نظامی نیز برمیخوریم. چنانکه برونگنیار در گزارش شماره ۳۸ خود بتاریخ ۱۵ دسامبر ۱۸۶۰ که به‌وزارت جنگ فرانسه فرستاده است می نویسد بنا به پیشنهاد افسران فرانسوی بترجمهٔ برخی از آئین‌نامه‌های نظامی ارتش فرانسه مشغول شده‌اند تابرای ارتش ایران آئین‌نامه‌های نظامی تهیه کنند[۲] واین تاریخ باتاریخ تنظیم مجموعهٔ مورد گفت‌وگو دراین‌مقاله تطبیق می کندزیرا ۱۵ دسامبر ۱۸۶۰ که برونگنیار گزارش کرده است مشغول ترجمهٔ آئین‌نامه‌های فرانسوی هستند، مقارن‌با دوم جمادی‌الثانی ۱۲۷۷ بوده و «کتابچهٔ مقررات قشون» در شوال همان‌سال یعنی پنج‌ماه بعد بچاپ رسیده‌است .

بررسی های تاریخی

---

۱ ــ این هیأت که قرارداد استخدامشان در ۴ آوریل ۱۸۵۸ (۲۰ شعبان ۱۲۷۴) در پاریس بسته‌شد در ۲۸ ذی‌حجه ۱۲۷۴ (ششم‌اوت) از بندر تولون بمقصدایران سواربر کشتی شدند ودر ۸ ربیع‌الثانی ۱۲۷۵ (۱۵ نوامبر) وارد تهران گردیدند وتا سال ۱۲۸۳ هجری (۱۸۶۶م) در ایران‌بودند .

۲ ــ سند شمارهٔ ۲۵۳ مجموعهٔ ۱۶۷۶ در بایگانی تاریخی ارتش فرانسه درپاریس

سخنی دربارهٔ آذربایگان

بقلم

عنایت‌الله رضا

چندی پیش ترجمهٔ فارسی کتاب تاریخ ایران ازدوران باستان تا پایان سدهٔ هیجدهم، نوشتهٔ ن و. پیگولوسکایا، آ.یو.یاکوبوسکی، ای. پ. پطروشفسکی، ل. و. ستریوا، آ. م. بلنیتسکی بدستم رسید که از زبان روسی برگردانده‌شده ومؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی آنرا بچاپ رسانیده‌است. در همه‌جای این کتاب سرزمین باستانی آلبانی[1] که آران و شیروان نام داشته «آذربایجان‌شمالی» نامیده شده است. خوانندگانی که با تاریخ و گذشته این‌سرزمین آشنائی کافی نداشته باشند باخواندن کتاب میپندارند، آذربایگان

۱ - سرزمین باستانی آلبانی درقفقاز از کشور آلبانی کنونی جداست.

«سرزمینی‌است دونیم گشته که‌یکی‌در شمال ودیگری درجنوب ارس‌است» .

نگارنده در کتابها ورساله‌های بسیار دیگری نیز به چنین‌نوشته های نادرست برخوردم که‌در برخی ازآنهاسرزمین اران و شیروان را که‌ازپنجاه سال باز بغلط آذربایجان‌شوروی‌نام گرفته «آذربایجان‌شمالی!!» وآذربایگان ایران یا آذربایگان راستین را «آذربایجان‌جنوبی !!» نام‌داده‌اند [۲] .

این‌نامگذاری نادرست آشفته فکریهای بسیار پدید آورده که هرگاه روشن‌نگردد بی گمان‌مایهٔ آشفته‌فکریهای‌تازه‌و تازه‌تری خواهد گشت .

شایسته‌است برای‌روشنتر ساختن مطلب پژوهشهائی انجام گیردو کتابها و مقاله‌هائی دراین زمینه نگاشته‌شود تااین نکتهٔ بسیارمهم تاریخی‌بدرستی روشن گرددودست کم‌مایه کمراهی‌مترجمان‌و نویسندگان‌ما نشود . نگارنده میکوشد تا خطوط اصلی در این نوشتهٔ کوتاه روشن گردد .

پیش ازتوضیح دربارهٔ مطلب اصلی نمونه‌ای چند از کتاب «تاریخ ایران ازدوران باستان تا سدهٔ هیجدهم» از نظر خوانندگان گرامی‌میگذرد :

۱ - « شاخه‌های سلالهٔ اشکانی درایبری (گرجستان‌خاوری) و آلبانی (آذربایجان شمالی که اکنون‌حکومت آن‌شوروی‌است)نیزمستقر گشتند» [۳]

۲ - «منازعهٔ دو دولت برسر ارمنستان وایبری (گرجستان) و آلبانی (بخشی از آذربایجان) بود » . [۴]

۳ - « بهرام هنگام مراجعت از متصرفات خاوری خویش از آلبانی (آذربایجان‌شمالی) عبور کرد » . [۵]

چنانچه خوانندگان گرامی ملاحظه فرمودند نویسندگان کتاب همه‌جا

2- A . K . Svertchevskaya : «Bibliografiya Irana» – Moskva 1967 , S . 288 , № 6970 , S . 323 , № 7921 .

۳- ن.و. پیگولوسکایا ، آ.یو.یاکوبوسکی ، ای .پ.پطروشفسکی ،ل .و . ستریوا ، آ.م.بلنیتسکی : «تاریخ ایران از دوران باستان تا سدهٔ‌هیجدهم » . جلد اول . چاپ تهران ، ۱۳۴۶ ، ص ۵۹ .

۴ - همانجا . ص ۷۷ .

۵ - همانجا . ص ۱۰۱ .

آلبانی را یا « آذربایجان شمالی » و یا «بخشی از آذربایجان» نامیده‌اند که سراپاخطا و نادرست است .

سرزمینی‌را که امروز «آذربایجان شوروی» و گاه « آذربایجان شمالی» می‌خوانند درنوشته‌های یونانیان ورومیان باستان آلبانی و یا آلبانیانام‌داشت و در کتابهای‌ارمنی آنرا «آغوانك» نامیده‌اند . دردوران باستان این سرزمین راآلان نیز مینامیدند .

تازیان نام پارسی آنرا دگر گونه‌ساختند واین سرزمین را الران و اران نامیدند . این نام درزبان‌پارسی آران‌ودر زبان تازی به‌شد (ر) اران‌خوانده میشد . دربرخی کتابها هردونام آلان‌والران باهم‌آمده‌است .[۶] همهٔ‌این نامها یکی‌است واین‌سرزمین ازآنرو آلان یاآران نام گرفته که بومیان نخستینش «آل» ها ویا «آر» ها بوده‌اند . کتابهای بسیاری از نوشته های هرودوت و پلوتارخ و آثار جغرافی نویسان ایرانی وعرب مؤید این نکته است .

تاآنجا که آگاهی در دست‌است آران ازدیرزمان‌بدین‌نام خوانده‌می‌شد وهرگز کسی نام آذربایگان براین سرزمین‌ننهاده بوده ، گرچه مردم آران تیره‌ای از ایرانیان بودند وزبانشان نیزشاخه‌ای از زبانهای ایرانی‌بوده ، با اینهمه از مردم آذربایگان جدابودند و زبانشان نیزاز زبان آذری که زبان باستان مردم آذربایگان‌است،جدامی‌بود .

نام‌آذربایگان از دوهزار سال باز یکی از مشهورترین نامهای جغرافی ایران‌بوده است . این‌نام‌در کتابها به‌شکل « آذربایگان» ، «آذربادگان» ودر شاهنامهٔ‌فردوسی «آذرآبادگان» آمده است . در کتابهای تازیان این نام را «آذربیجان» ودر کتابهای‌ارمنی «آذربایاقان» نوشته‌اند .[۷]

استرابوجغرافی‌نگار یونانی که حدوددوهزارسال پیش بهنگام پادشاهی اشکانیان می‌زیسته می‌نویسد : «چون دور پادشاهی هخامنشیان بپایان‌آمدو

---

۶ ـ شمس‌الدین ابی‌عبدالله محمدبن احمدبن ابی‌بکر البناء الشامی‌المقدسی‌المعروف بالبشاری : «احسن‌التقاسیم فی معرفة‌الاقالیم» . چاپ‌لیدن ، ۱۹۰۶ م.ص۳۷۴ .

۷ ـ مقالات کسروی ، چاپ نخست ، گردآورنده یحیی ذکاء ، چاپ‌تهران ، ۱۳۲۷ ص۱۱۷ .

اسکندر مقدونی برایران دست‌یافت ، سرداری بنام آتورپات در آذربایگان برخاسته آن سرزمین را که بخشی از خاك ماداں وبنام «مادخرد » معروف بود از افتادن بدست یونانیان نگاهداشت وآن‌سرزمین بنام او «آتورپاتکان» خوانده‌شد . »[۸]

ابوعبدالله بشاری‌مقدسی، آذربایگان‌را ازنام «آذرباد»می‌داند .[۹]

بررسی‌وپژوهش‌نام‌آذربایگان‌واینکه نام‌آذربایگان‌چگونه‌پدیدآمده موضوع‌بحث‌ما نیست ، بلکه غرض‌از نوشتن مقاله آنستکه نشان داده‌شود آران‌سرزمینی‌است‌جدا از آذربایگان‌وهرگز نام‌آذربایگان بر آران‌وشیروان گذارده نشده است.

ابن خرداذبه که‌دبیردیوان بریدالجبال (ایالت ماد)بوده وبه سال ۳۰۰ هجری‌در گذشته بهنگام گفت وگو ازآران وآذربایگان آنها راجدا گانه نام می‌برد و چون از شهرها و روستاهای آذربایگان سخن می گوید شهرهائی‌را نام میبرد که درجنوب رودارس‌است.[۱۰]هم‌اوآران‌وتفلیس وبردعه وبیلقان (بیلگان) وقبله‌وشیروان‌راجدا گانه‌می‌نامد ومیافزاید:«شهرستانهای آران وجرزان(گرزان) وسیسجان‌جزو بلادخزر بودند که‌انوشیروان‌متصرف گشت.»[۱۱]

ابن‌فقیه در کتاب البلدان که درپایان سده سوم هجری‌نگاشته‌است مرز آذربایگان را تاحد زنجان می‌داند و بهنگام ذکرنام شهر های‌آن سرزمین از برکری، سلماس، مغان، خوی، ورثان، بیلقان، مراغه ، تریز، تبریز، برزه شاپورخاست، خانه، میانه، مرند، کولسره وبرزند نام می‌برد.[۱۲]. هم اودربارهٔ

۸- مقالات کسروی ، ص ۱۱۸

۹- شمس‌الدین ابی‌عبدالله محمد بن احمدبن ابی‌بکرالبناء الشامی المقدسی‌المعروف بالبشاری : « احسن‌التقاسیم فی‌معرفة‌الاقالیم» . چاپ‌لیدن ، ۱۹۰۶ م . ص۳۷۵.

۱۰ - ابی‌القاسم عبیدالله بن عبدالله ، المعروف‌به‌ابن‌خرداذبه : «المسالك والممالك» ص ۱۱۸/۱۱۹/۱۲۰ .

۱۱ - همانجا . ص ۱۲۳ .

۱۲ - ابی‌بکر احمدبن‌ابراهیم‌الهمدانی ، المعروف به‌ابن‌الفقیه : «کتاب‌البلدان» چاپ لیدن ، ۱۳۰۲ . ص ۲۸۵ - ۲۸۶ .

مرز آذربایگان چنین مینویسد:«مرز آذربایجان به ارس و کر در ارمینیه هست وسرچشمه ارس از کیلیکیه است واز آران می گذرد و نهر آران بآن میپیوندد؛ آنگاه ازورثان میگذرد ودر پیوستگاه بهم می‌رسند وبانهر کریکی میشوند وشهر بیلقات درمیانه آنهاست . این دورود باهم میگذرند تابدریای گرگان بریزند . »[۱۳]

ابن‌حوقل در کتاب«المسالك والممالك» که به‌نیمه یکم سده‌چهارم‌هجری نگاشته‌چند باراز آران وآذربایگان‌سخن گفته‌واین دوسرزمین‌راازیکدیگر جدا دانسته است.اومینویسد:«سالارمرزبان آخرین فرمانروای آذربایگان بود که بر آران نیز دست داشت».[۱۴]هم اودربارهٔدو گانگی‌مردم این‌دوسرزمین چنین مینویسد:«زبان مردم آذربایجان وبیشتر مردم ارمنستان فارسی وعربی است لیکن کمتر کسی به عربی سخن گوید و آنانکه بفارسی سخن گویند عربی نمی‌دانند . تنها ارباب‌الضیاع‌اند که به عربی سخن گفتن‌توانند . برخی تیره‌هانیز دراینجا وآنجازبانهای دیگری‌دارند، چنانکه‌ارمنستان به‌ارمنی‌و مردم بردعه به‌آرانی سخن گویند.»[۱۵]

دانشمند وجهانگرد بنام‌ابوعبدالله بشاری‌مقدسی‌در کتاب«احسن‌التقاسیم فی‌معرفة‌الاقالیم» که درنیمه دوم سدهٔ چهارم هجری پرداخته‌شده، کشورایران را به‌هشت اقلیم بخش کرده ودرباره زبان مردم ایران چنین نگاشته است: «زبان مردم این هشت اقلیم عجمی است،جزآنکه بعضی ازآنها دری وبرخی منغلقه‌است‌وهمگی‌را پارسی نامند»[۱۶]سپس چون ازآذربایگان سخن میراند چنین‌مینویسد:«زبانشان خوب نیست، درارمنستان‌به‌ارمنی‌ودرآران به‌آرانی سخن گویند . پارسیشان را توان فهمید . در پاره‌ای حرفها بزبان خراسانی مانند وفزدیك است.»[۱۷]

---

۱۳ ـ کتاب‌البلدان ، ص ۲۹٦ .
۱٤ ـ رجوع شود به ابن حوقل : «المسالك والممالك».
۱۵ ـ رجوع شود به ابن حوقل : «المسالك والممالك».
۱٦ ـ شمس‌الدین‌ابی‌عبدالله محمدبن‌ابی‌بکر البناء الشامی المقدسی المعروف بالبشاری: «احسن‌التقاسیم فی‌معرفة‌الاقالیم» چاپ لیدن، ۱۹۰٦ م. ص ۲۵۹ .
۱۷ ـ همانجا. ص ۳۷۸ .

از نوشته مقدسی چنین برمی‌آید که زبان باستان مردم آذربایگان وارمنستان وآران شاخه‌ای اززبان پارسی بوده است. مردم‌این سرزمین نیز جدا می‌زیستند وهریك به‌لهجه‌خود سخن می گفتند.این دانشمند آذربایگان وآران وارمنستان رابه سه‌بخش جدا شمارده‌وبهنگامی که ازآران یاد کرده چنین نوشته است:«آران یك سوم همه این اقلیم است .آران سرزمینی است جزیره‌مانند میانهٔ دریای خزر ورود ارس،ونهرالملک(کر)ازطول آنرا قطع میکنند ومرکزآن بردعه است وشهرهای آن عبارتند از: تفلیس، قلعه،خنان، شامخور،جنزه(کنجه) ،بردیج،شماخی،شیروان،باکویه(باکو)شابران،دربند، قبله، شکی،وملازگرد.»[18]

اصطخری که از جهانگردان سده‌های سوم‌وچهارم هجری بوده وبه‌سال ٣٤٦ هجری وفات یافته بهنگام یاد کردن از آذربایگان و آران، آنها را جداگانه نام میبرد و بخشی در کتاب دارد بنام «صورت ارمینیه و اران و آذربیجان.»[19]اونیزهمانند مقدسی آران را ازآذربایگان جدا نام میبرد و شهرهای آن سرزمین را چنین میشمارد :«بیلقان، ورثان(که‌وردیان ووردان هم نام یافته)، بردیج(برزنج)،شماخی، شیروان، آنجازه، شابران، قبله،شکی، گنجه‌وشمکور (شامخور) .»[20]

ازهمهٔ این نوشته‌ها که‌ازدانشمندان‌وجهانگردان‌بنام‌آورده شده بخوبی پیداست که‌آران سرزمینی جدا ازآذربایگان بوده وزبان‌آرانی نیز گرچه خود ازشاخه‌های زبان پارسی بوده ، با اینهمه با زبان‌آذری (زبان‌باستان مردم‌آذربایگان) جدائی‌هائی داشته است . مردم‌آذربایگان وآران‌وشیروان همچون بسیاری از دیگرتیره‌های ایرانی فرمانروایانی داشتند که در تاریخ «آذربایگان شاهان ،آرانشاهان و شیروانشاهان» نام یافته‌اند.[21]شاهان این سرزمین باجگزار وفرمانبردارشاهان ایران بودند . پس‌ازانتشارآئین‌مسیح

١٨ - المقدسی ، «احسن‌التقاسیم ....»-ص٣٧٤.

١٩- ابواسحق‌ابراهیم اصطخری :«المسالك‌والممالك».چاپ‌تهران،١٣٤٠،ص١٥٥ .

٢٠- همانجا . ص١٥٨ .

٢١- ابن‌خردادبه : «المسالك والممالك». چاپ بغداد ، ١٨٨٩ م . ص ١٧ .

آرانیان نیز همانند گرجیان و ارمنیان دین عیسی را پذیرفتند و شورشها و نافرمانیهای که گاهشان ازآن پس افزون گشت و تاریخ شاهد کشاکشهائی میان لشکریان این سرزمین وسپاهیان شاهنشاهان ایران بوده است.

تاسده‌های هفتم وهشتم هجری نام آران بسیارآمده و ازآن‌پس‌رفته‌رفته کمتربنام آران برمی‌خوریم.

یاقوت‌حموی که به‌سده‌هفتم‌هجری‌می‌زیسته‌در کتاب«معجم‌البلدان»دربارهٔ آران چنین مینویسد: «آران نامی است ایرانی، دارای سرزمینی فراخ و شهرهای بسیار که یکی ازآنها جنزه است واین همانست که مردم‌آنرا گنجه گویند، وبردعه وشمکور(شامخور) وبیلقان. **میان آذربایجان و آران رودی است که آنرا ارس گویند**. آنچه درشمال ومغرب این رود نهاده‌است ازآران است وآنچه درسوی جنوب است ازآذربایگان».[۲۲]

تصور نمی‌رود بهتر ازاین بتوان مأخذی دربارهٔ جدائی آذربایگان و آران ذکرنمود. چه یاقوت بروشنی رود ارس را حد فاصل آذربایگان و آران دانسته است وازاینجا نیك می‌توان دریافت که آذربایگان درجنوب ارس نهاده شده وسرزمین شمالی ارس هرگز نام‌آذربایگان نداشته است.

ابوالفدا که بسال۷۳۲ هجری درگذشته در کتاب «تقویم‌البلدان»بروشنی تمام می‌نویسد: «آران ... اقلیمی‌است مشهور که هم‌مرزآذربایگان‌است»[۲۳]. وی دربارهٔ جدائی‌آذربایگان وآران چنین می‌نگارد: «ارمنستان وآران و آذربایگان سه سرزمین بزرگند **جدا از هم** که اهل فن‌آنهارا دریك نقشه نشان میدهند».[۲۴]

حمدالله مستوفی درباب سوم کتاب «نزهة القلوب» بلاد آذربایجان را چنین نام می‌برد: «تبریز، اوجان، طسوج، اردبیل، خلخال، دارمرزین، شاهرود، مشکین، انار وارجاق، اهر، تکلفه، خیاو، درآورد، قلعه کهران،

---

۲۲ ـ یاقوت حموی: «معجم‌البلدان»، چاپ اروپا، جلد یکم، ص ۱۸۳.

۲۳ ـ عمادالدین اسمعیل بن محمد بن عمر، المعروف به‌ابی‌الفدا: «تقویم‌البلدان». ص ۳۸۶.

۲۴ ـ همانجا. ص ۳۸۶.

کلیبر ، گیلان فصلون ، مردان قم ، نوذر ، خوی ، سلماس ، ارمیه ، اشنویه، سراو(سراب) ، میانج (میانه) ، گرمرود ، مراغه ، دهخوارقان (دهخوارگان آذرشهر کنونی) ، نیلان ، مرند، دزمار، زنگیان (زنجان) ، زنوز، نخجوان، اخبان ، اردوباد ، آزاد وماکویه (ماکو) ».[۲۵] هم او بهنگام بحث در بارهٔ سرزمین آران میان دورود ارس و کررا آران خوانده و آنسوی کررا شیروان نامیده است.[۲۶]

درشرح لشکر کشیهای امیرتیموروتاریخ فرمانروائی شاهان آق‌قویونلو وقراقویونلو کمتر از آران سخن رفته وتنها وقتی از قره‌باغ یاد شده آنرا «قره‌باغ آران» نامیده‌اند[۲۷].

اسکندربیک منشی که دردوران صفویان میزیسته دوسه بار از آران نام برده و آران وشیروان را از آذربایگان جداشمرده‌است . اوچنین‌مینویسد: «قصبات آذربایجان وشیروان و آران و گرجستان ...».[۲۸]

در کتاب برهان قاطع که بسال ۱۰۶۲ هجری قمری نوشته شده هنگامی که ازارس یاد شده چنین آمده‌است : «ارس - بفتح اول وثانی وسکون سین بی‌نقطه نام رودخانه‌ای است مشهور که از کنار تفلیس ومابین آذربایجان و اران می گذرد »[۲۹].

شاید مسیرارس ازنظرجغرافیائی اندکی نادرست باشد ، ولی قدرمسلم آنستکه نگارندهٔ کتاب این رود را حد فاصل میان آران و آذربایگان دانسته وتنها سرزمین واقع در کرانه جنوبی رود ارس راآذربایگان مینامد .

همهٔ این مآخذ وبسیاری اسنادومدارك دیگردلیلی‌است روشن برآنکه سرزمین آران وشیروان همواره ازآذربایگان جدا بوده ودر گذشته هرگز

---

۲۵ - حمدالله مستوفی : «نزهة القلوب» ، ص ۸۵ - ۱۰۲ .

۲۶ - همانجا . ص ۹۱ - ۹۲ .

۲۷ - رجوع شود به مطلع السعدین سمرقندی

۲۸ - اسکندربیک منشی : «تاریخ عالم‌آرای عباسی» . ص ۱ - ۱۶ .

۲۹ - محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان : «برهان قاطع» باهتمام دکتر محمد معین . جلد اول ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۴۲ ، ص ۳۱ .

نام آذربایگان بر آن دیار گفته نشده است. اگر اسناد ومدارك وزارت امور خارجهٔ ایران وروسیهٔ تزاری و کتابهائی را که تاسال ۱۹۱۸ میلادی درخود روسیه نوشته شده ازنظر بگذرانیم به‌روشنی می‌بینیم کـه سرزمین آران و شیروان هرگز نام آذربایگان نداشته و گاه بهمان نام آران وشیروان و گاهی قفقاز نامیده می‌شده است.

فریدون بک کوچرلینسکی که خود ازترکی زبانان قفقازبوده درآغاز سدهٔ بیستم کتابی تحت عنوان «ادبیات تاتارهـای آذربایجانی» نگاشته کـه باوجود خطاهای بسیار نکاتی شایان توجـه دارد. وی بقول خود در بـارهٔ «تاتارهای آذربایجانی» چنین می‌نویسد: «تاتارهای آذربایجانی تبعهٔ روس درگوشهٔ جنوب خاوری قفقاز در استانهـای باکو، الیزابتوپل، تفلیس، ایروان ونیزشمارهٔ اندکی دربرخی‌نواحی‌شمال قفقازنشیمن دارند، تاتارهای آذربایجانی تبعهٔ ایران نیز دراستان (ولایت) وسیعی بنام آذربایجان زندگی میکنند که مرکزآن شهر بازرگانی، پرجمعیت وثروتمند تبریزمقرولیعهد ایران است»[۳۰].

نویسنده مردم آذربایگان‌را به‌غلط تاتارنامیده وترکی‌زبانان آذربایگان وقفقاز (باکو، الیزابتوپل، تفلیس وایروان) وحتی ترکی‌زبانان داغستان و لزگی‌ها وترکی‌زبانان کوهستانهای‌ماوراء قفقاز را نیز «تاتارآذربایجانی» نامیده که سراپا نادرست است وحتی مورد تأیید ترکی زبانان سرزمینی که اکنون آذربایجان شوروی نام دارد نیزنیست وآنان امروزه هریك خودرا دارای ملیتی جداگانه می‌شمارند. این نکته جای بحث جداگانه‌ای است. اما نکتهٔ‌روشن آنکه‌نویسنده کتاب باآنکه خود ازترکی‌زبانان قفقاز وشاید متعصب نیز بوده باکو و سرزمین ترکی زبانان روسیه را «جنوب خاوری قفقاز» نامیده وهرگزآن سرزمین را باآذربایگان یکی ندانسته است.

پس از تـأسیس حکومت مساواتیان در قفقاز سرزمین آران و شیروان «جمهوری آذربایجان نام یافت». مساواتیان که ازماه ژوئن سال ۱۹۱۸ تا ۲۸

30 - Fridun bek Kocerlinskii: «Literatura Azerbaidjanskix tatarov». Tiflis 1903 g. S. 3.

آوریل سال ۱۹۲۰ درقفقاز حکومت داشتند به تأیید اسناد ومدارك شوروی «پیروی‌ازترکان میکردند»[۳۱] وهدفشان الحاق آذربایجان ایران به قفقازبود. بلشویکها نیز که از۲۸ آوریل سال ۱۹۲۰ درقفقاز برسرکار آمدند، پس از درهم‌شکستن حکومت مساواتیان نام‌آذربایجان رابرآران وشیروان همچنان باقی گذاردند.

مردم‌آذربایگان که در گذشته بخاطردفاع‌ازمرزوبوم‌خویش باسپاه‌ترکان عثمانی پیکارها کرده وزن ومرد و کودك ازتبریز تادیه‌های‌دور دست رضائیه وماکووشاهپورعلیه بیداد گری آنان بپاخاسته بودند، با گذاردن‌نام‌آذربایگان برسرزمین دیگری جزمرزوبوم خویش روی موافق نشان ندادند وشادروان شیخ محمد خیابانی ویارانش پیشنهاد کردند تانام آذربایجان تغییر یابد و «آزادیستان» نامیده شود. در کتاب تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان در بارهٔ تغییرنام آذربایجان چنین‌آمده است: «درهمان روزهای نخست خیزش[۳۲] حاجی اسماعیل آقاامیرخیزی که آزادیخواهان کهن واین زمان از نزدیکان خیابانی‌می‌بود پیشنهاد کرد که‌آذربایجان‌چون درراه مشروطه کوششها کرده وآزادی رابرای ایران او گرفته، نامش را «آزادیستان» بگذاریم. در این هنگام نام «آذربایجان»یك دشواری پیدا کرده بود. زیرا پس ازبهم‌خوردن امپراتوری روس‌تر کی زبانان‌قفقاز دربا کووآن پیرامونها جمهوری کوچکی پدیدآورده آنرا «جمهوری آذربایجان» نامیده بودند. آن سرزمین‌نامش‌در کتابها «آران» است، ولی‌چون این نام از زبانها افتاده بود، و از آن سوی بنیاد گذاران‌آن جمهوری امید وآرزوشان چنین می‌بود که با آذربایجان یکی گردند، ازاین رو این نام را برای سرزمین و جمهوری خود بر گزیده بودند. آذربایجانیان که به چنان یگانگی‌خرسندی نداشته وازایرانیگری چشم پوشی نمی‌خواستند ازآن نام گذاری قفقازیان سخت رنجیدند، وچون آن نامگذاری شده و گذشته بود کسانی می گفتند: بهتر است ما نام استان

31 - Entseklopediceskii slovar. t. 2. Moskva 1945 g. S. 445.

۳۲ - مقصود قیام شیخ محمد خیابانی است.

خود رادیگر گردانیم . همانا پیشنهاد «آزادیستان» ازاین‌راه بوده» .[۳۳]

گذاردن نام آذربایگان بر آران بیشتر سیاستمداران و دانشمندان را به شگفتی‌واداشته بود . نکته‌ای که امروز چنین عادی بنظرمیرسدومؤسسات پژوهشی مابی‌اندك توجهی نام «آذربایجان شمالی» راعیناً در کتابهای خود می‌آورند ، درآن‌روزگاران‌بس شگفت‌می‌نمود . شادروان‌سیداحمد کسروی تبریزی دانشمند گرانمایه درشاهکار پژوهشی خودبنام «شهریاران گمنام» که بسالهای ۱۳۰۵ - ۱۳۰۶ هجری شمسی وشاید پیش ازآن نوشته وسال۱۳۰۷ هجری‌شمسی بچاپ رسانیده، ازاین‌کار با شگفتی یاد نموده است . او در این باره‌چنین‌می‌نویسد : «شگفت است که‌آران‌را کنون «آذربایجان»میخوانند باآنکه آذربایجان یاآذربایگان‌نام سرزمین دیگری است که درپهلوی‌آران وبزرگتر وسرشناس‌تر ازآن‌می‌باشد وازدیرین زمان که‌آگاهی دردست‌هست همواره این دوسرزمین ازهم جدابوده وهیچگاه نام‌آذربایگان برآران گفته نشده است ، تاکنون ندانسته‌ایم که برادران آرانی ما که حکومت آزادی برای سرزمین خود برپا کرده میخواستند نامی برآنجا بگذارند ، برای‌چه نام تاریخی‌و کهن خودرا کنار نهاده دست یغمابسوی‌آذربایگان دراز کردند؟ وچه سودی راازاینکار شگفت خود امیدوار بودند ؟ ! این خرده گیری نه‌از آنستکه ما برخاسته ازآذربایگانیم وتعصب بوم و میهن خود نگهمیداریم . چه‌آذربایگان راازاین‌کارهیچگونه زیان نیست بلکه از اینستکه برادران ارانی مادرآغاززندگانی‌ملی‌وآزادخود پشت‌پا بتاریخ و گذشتهٔ سرزمینشان می‌زنند واین خود زیانی بزرگ‌است . وآنگاه تاریخ مانند چنین‌کارشگفت سراغ ندارد » .[۳۴]

شگفتا دانشمندانی چون پیگولوسکایا ودیگران در پژوهشهای خود راستیها را نادیده گرفته‌اند و بهنگامی که از سرزمین «آران» یاد میکنند کنارآن نام ساختگی «آذربایجان شمالی» رامی‌آورند . اگرآلان یا آران

---

۳۳ - احمد کسروی تبریزی : «تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان» . تهران ، چاپ سینا، چاپ دوم ، ۱۳۳۳ ، ص ۸۷۷ .

۳۴ - احمد کسروی : «شهریاران گمنام» . چاپ دوم . ص ۲۶۴-۲۶۵ .

راست‌است، پس «آذربایجان شمالی» چیست؟ چگونه سرزمینی را چند نام تواند بود؟
چنانچه پیشتر اشاره شد سالها پیش از پادشاهی اشکانیان سرزمین آتورپاتکان یا آذربایگان وجود داشته و کنار آن نیز سرزمین آلانها بوده است. این نکته در همان کتاب «تاریخ ایران از دوران باستان تا سدهٔ هیجدهم» بروشنی تصریح گردیده است. نوشته‌های جغرافی‌دانان بزرگ اسلامی که ما از آن‌ها یاد کرده‌ایم نیز مؤید جدائی این دو سرزمین بوده و نشان میدهد که هرگز نام آذربایگان بر آران گفته نشده است. بنابراین از کجا بیکباره نام آلبان یا آلان (آران) بدور افتاده و این سرزمین نام آذربایگان بخود گرفته است؟ سبب اینکار چه بوده و نویسندگان چه دلیلی برای این نامگذاری داشته‌اند. بهتر بود مؤلفان بجای گذاردن نام ساختگی آذربایجان بر آران، شرحی مستدل از تاریخ این تبدیل نام مینگاشتند و این چیستان را برما معلوم و روشن میساختند.

باشرحی که گفته شد «آذربایجان شمالی» تنها به سرزمینی می‌توان گفت که در جنوب رود ارس نهاده شده است.

نگارنده آرزومند است مؤلفان کتاب «تاریخ ایران از دوران باستان تا سدهٔ هیجدهم» نادرستی نوشتهٔ خود را دربارهٔ آذربایگان بازیابند و مترجمان و مؤسسات پژوهشی نوشته‌های خاورشناسان بیگانه را چشم بسته نپذیرند و باموشکافی بیشتری بررسی نمایند تا در آینده اینگونه خطاها پدیدار نگردد و مایه گمراهی خوانندگان و آموزندگان نشود.

پایان

یادداشت مجلّه

متأسفانه این بی‌توجهی را مترجم همین کتاب و نیز آقای و روحی ارباب در ترجمهٔ کتاب‌های «تاریخ ماد» و «تاریخ ایران باستان» که این هر دو کتاب نیز از تألیفات محققان شوروی است مرتکب شده‌اند؛ چنانکه در تاریخ ماد در سی و نه موضع نام آذربایجان برده شده و از آن میان در ده جا صریحاً آذربایجان شوروی و در دوازده موضع آذربایجان ایران ضبط شده که به گونهٔ دیگر خود، بیانی برای تأیید بودن آذربایجانی بنام آذربایجان شوروی می‌باشد. (ر.ك. به فهرست جای‌ها در کتاب ماد) و در کتاب تاریخ ایران باستان هم در صفحات ۸ و ۴۴۹ صحبت از آذربایجان به میان آمده است.

شاهکارهای تمدن و هنر ایران

مجموعه‌ای است تاریخی که در هر شماره تحت این عنوان نمونه‌هایی از شاهکارهای هنر و تمدن ایران را از نظر بخشی موزه‌های مختلف جهان و مجموعه‌های خصوصی در اختیار، به خوانندگان ارجمند معرفی می‌نماید.

ترجمهٔ مجید وهرام

شکل ۱ــ بشقاب لعابی رنگی واکلیل کاری شده از آثار سدهٔ دوازدهم کاشان به‌قطر ۲۱سانتیمتر. این‌شاهکار هنری در موزهٔ شخصی «ادسل‌فورد» قراردارد.

(تصویر از جلد دهم پوپ)

◇ ◇ ◇

شکل ۲ــ تنگ لعابی یکرنك به ارتفاع ۳۴/۳ سانتیمتر متعلق به سدهٔ ۱۷ این اثر هنری درموزهٔ ویکتوریا وآلبرت قرار داده شده است .

(تصویر از جلد دهم پوپ)

◇ ◇ ◇

شکل ۳ ــ کاسه لعابی الوان، ازکارهای سدهٔ هشتم یانهم به قطر ۲۵ سانتیمتر. این نمونه هنری در موزهٔ شخصی «آمورفوپوسلوس» موجود است .

(تصویر از جلد دهم پوپ)

◇ ◇ ◇

شکل ٤ــ کوزهٔ سیاه رنگ بالعاب آبی به ارتفاع ۲۱ سانتیمتر از کـار هـای کاشان یاساوه، متعلق‌به اوایل سدهٔ سیزدهم. این اثرهنری ارزنده زینت‌بخش موزهٔ شخصی خانم «الیس» می‌باشد .

(تصویر از جلد دهم پوپ)

شکل ۱

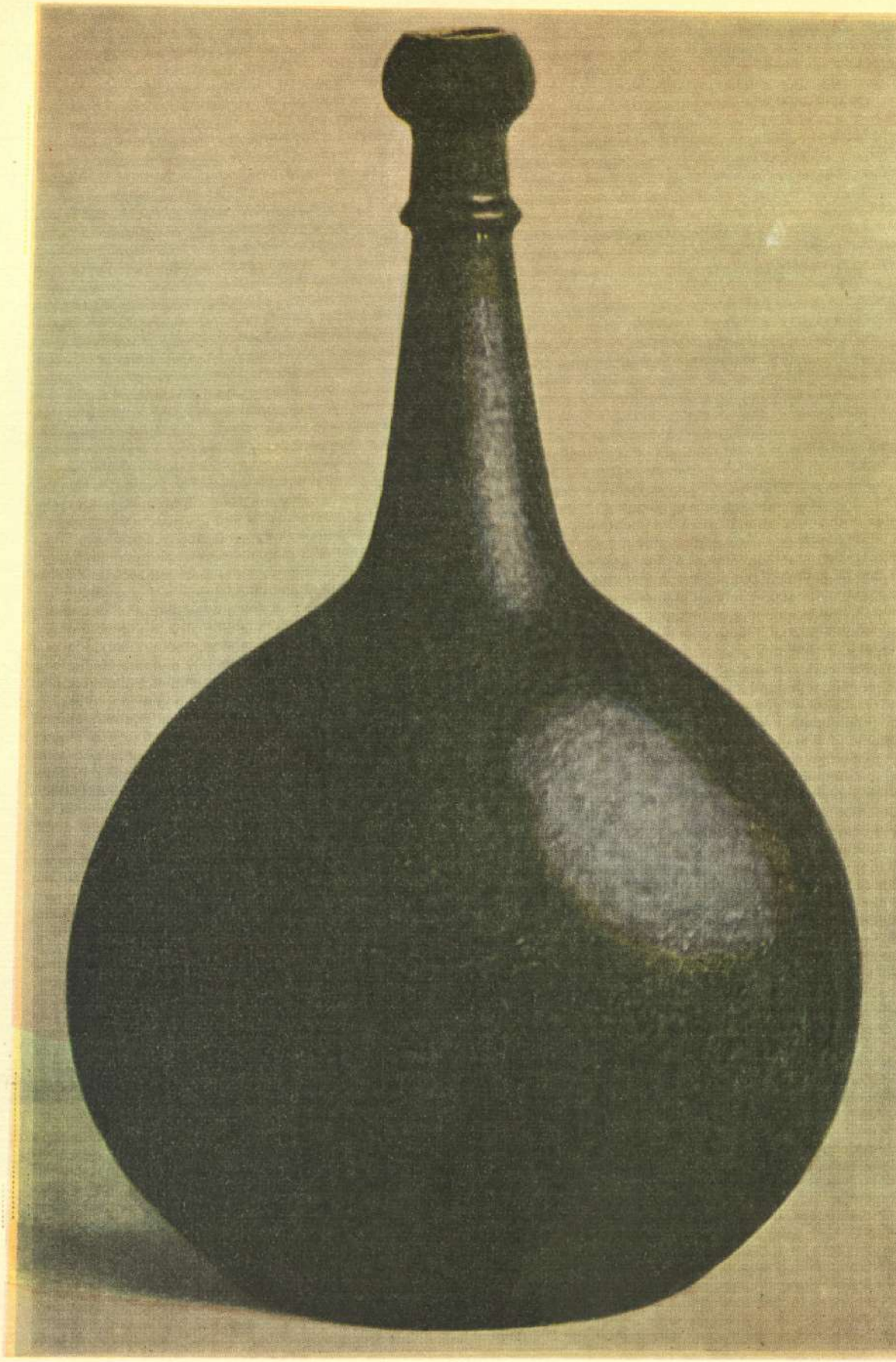

شکل ۲

شکل ۳

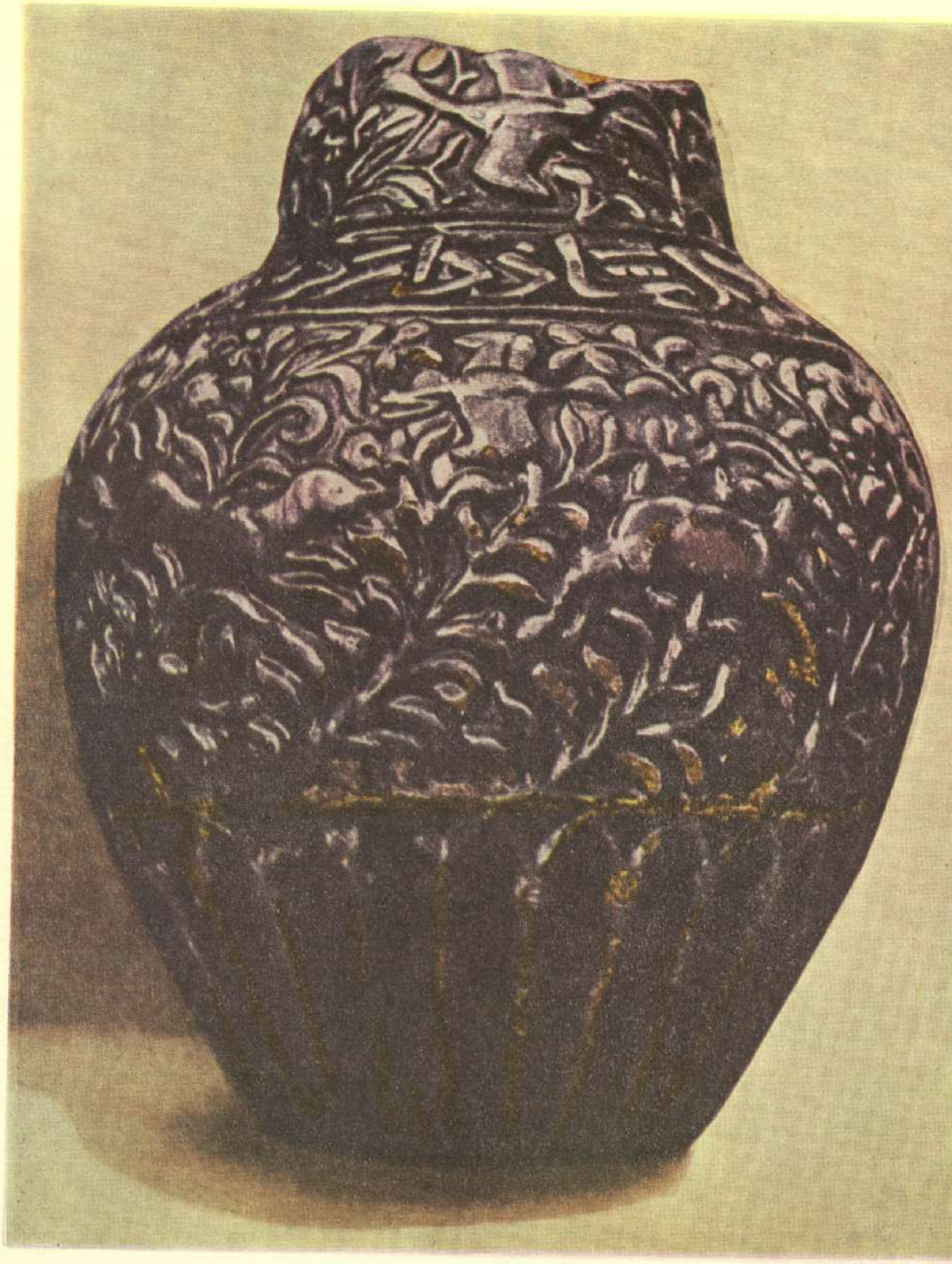

شكل ٤

جنبه های سیاسی و دیپلماسی

مسئله هرات و افغانستان

(در دوره قاجاریه تا معاهدهٔ پاریس)

بقلم

علی‌اکبر بینا

(دکتر در تاریخ ـ استاد دانشگاه)

دوره‌قاجاریه ازشگفت‌انگیز ترین ادوار تاریخ ایران است. دوره‌ای‌است که قدرتهای بزرگ جهان از اقصی‌نقاط دنیا بعلل گوناگون چشم بآن دوخته داشتند. ایران مرکزی شده‌بود که تمام قدرتها دور آن دایره زده بودند. دایره‌ای بی‌ثبات و ناآرام که هر گوشه اش میل به درون داشت، بعبارت روشن‌تر کشورما که بگفته «تنسر» هیربدان‌هیربدارد‌شیرروزی‌«محسود اهل جهان بود وفرمانفرمای‌هفت اقلیم تااگر یك ایرانی گردهفت کشوربرآمدی هیچ‌آفریننده را ازبیم شاهان‌ایران زهره نبود که نظر بی احترام بر او افکند»[1] بصورت طعمه‌ای درآمده بود که

---

۱ ـ نامه تنسر تصحیح مجتبی مینوی ص ۲۸

کرکسان هزار هزار گرداورافرو گرفته بودند و برسر استفاده از موقع جغرافیائی ومنابع طبیعی آن بریکدیگر منقار میزدند، تاسرانجام هریك قطعه‌ای ربودند وآنچه که برای ما باقی‌ماند منحصر بیك نوار کوهستانی شد در حاشیه کویر مرکزی.

متأسفانه فصل مربوط بتاریخ قاجاریه هنوز بطور کامل بررسی نشده واین فصل که بدون تردید پردامنه‌ترین ومفصل‌ترین فصول تاریخ ایران و عبرت‌انگیزترین وپندآموزترین فصول تاریخ جهان است، هنوز ناشناخته مانده است ویکی ازانگیزه‌هائی که مطالعات محدودمرا منحصر بتاریخ قاجاریه ساخته همین است.

باری، در کتاب تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران که جلد اول آن چند سال قبل بزیور طبع درآمد شمه‌ای درباب روابط ایران وروسیه درسالهای پادشاهی آغا محمدخان قاجار وفتحعلیشاه وحوادثیکه بخصوص در ولایات شمالغربی ایران یعنی قفقاز رخ داده است بیان شده، اینك بر آن شدم که اگر توفیق حاصل گردد بحوادثی که درناحیه شرق ایران یعنی سرزمین هرات وافغانستان وبلوچستان رخ داده بپردازم وبصورت مقالاتی پی درپی بحضور هموطنان تقدیم دارم، آنگاه یکجا ودریك کتاب منتشر کنم وچون عظیم‌ترین ومهمترین حادثه مشرق جدا شدن خاك هرات وافغانستان ازایران است، ابتدا بآن می‌پردازم.

همچنانکه خوانندگان گرامی میدانند پس‌از قتل نادر سرداران او که بیش ازبیست‌سال دررکاب اوجنگیده بودند وفن کشور گشائی را یاد گرفته بودند هریك بگوشه‌ای رفتند وبرای خود بساط حکومت چیدند. درمیان این سرداران نامجو، موفق‌تر ازهمه «احمدخان ابدالی» بود که بسمت قندهار رفت وبرای خود حکومتی ترتیب داد. احمد خان علاوه براینکه خودسردار لایقی بود اوضاع زمان نیز باومساعدت کرد زیرا پس‌ازآنکه کریمخان زند برسایر سردارانی که مدعی پادشاهی بودند پیروز شدپاس حقوق نادررانگه داشت ومتعرض «شاهرخ» نوه‌او که حکومت مشرق ایران‌را داشت نشدشاهرخ

نیز شاهزاده‌ای ناتوان وبی‌اراده بود ونتوانست بحکومت خود سر وسامانی دهد مضافاً باینکه کور شده‌بود وحوصله انجام اقدامات حاد و مهم نداشت. بنابراین احمد خان بافراغ خاطر وبی‌آنکه قدرتی مزاحم او گردد میدان‌را برای خود بازدید وسرزمینهای وسیعی را ازایران و هندوستان در حوزه حکمرانی خود درآورد. بااینکه احمدخان ابدالی هیچگاه درصدد نبود که افغانستان‌را ازایران‌جدا سازد اما عملیاتیکه دردوره حکومت‌خودانجام داد،مقدمهٔ‌جدائی افغانستان ازایران شد. پس‌ازآنکه‌آغا محمد خان روی‌کار آمد درسال‌آخرعمربقصد سروسامان دادن بولایات شرقی‌ایران‌عازم خراسان شد اما لشکر کشی ناگهانی «کاترین» ملکه روسیه اورا از اجرای نقشه‌اش بازداشت وبرای مقابله باروسها عازم قفقاز شد.

فتحعلیشاه‌نیزتقریباً درتمام دورهٔ سلطنت گرفتارروسهابود وجزاقدامات ناچیز وبی‌اثر و چند لشکر کشی که بتحریك نمایندگان سیاسی انگلستان برای مشغول ساختن افاغنه وجلوگیری ازتاخت وتاز آنان به‌ولایات شمالی هندوستان صورت گرفت‌کار مهمی انجام نداد. تنها درسالهای‌آخرعمر که از گرفتاری روسها فراغتی حاصل کرده بود عباس میرزا را مأمور رسیدگی باوضاع مشرق و سر وسامان دادن بامور آن نواحی نمود و چون در کتاب تاریخ سیاسی ودیپلوماسی ایران جلد اول در مورد مسائل مربوط به‌مشرق ایران درزمان فتحعلیشاه فی‌الجمله بحث کرده‌ایم ازتکرارمطالب خودداری میکنیم و دنبالهٔ مطلب را ازآغاز پادشاهی محمد شاه میگیریم.

محمد شاه وهرات :

پیش ازآنکه قضایای هرات را در زمان‌سلطنت محمد شاه شرح دهیم لازم است مختصراشاره‌ای‌بسیاست‌آسیائی دولتهای انگلستان و روس بنمائیم تا بسهولت بعلل مخالفت دولت انگلستان نسبت باقدامات دولت ایران در هرات وافغانستان پی ببریم

در اوایل سلطنت محمد شاه سیاست این دو دولت در کشورما مشخص و معین می‌باشد زیرا حرکت دائمی روسها بسمت هندوستان و جلوگیری

انگلیسیها ازنزدیك شدن آنان بسرحدات هندوستان دراین هنگام بـه اوج شدت رسیده وعکس‌العمل این دوسیاست درایران بخوبی نمایان میباشد.

پیشرفت روسها درناحیه ترکستان وبخارا وبسط نفوذ روز افزون آنان در ایران پس از انعقاد معاهدهٔ ترکمانچای سیاستمداران انگلیسی را به وحشت انداخته بود - . بخصوص که زعمای انگلستان‌متوجه‌شده بودند که محمد شاه وعمال دولت ایران برای جبران شکست از روسهاتوجه خـود را بسمت مشرق ایران و افغانستان معطوف ساخته‌اند بطوریکه « لرد کرزن » در جلد دوم کتاب خود راجع بـروابط سیاسی دولت انگلیس با ایران مینویسد: « درسال ۱۸۳۳ ما فوق‌العاده دراضطراب بودیم که مبادا ازحرکت قشون ایران بطرف هرات خطری توجه ما شود.»

سیاستمداران دولت انگلستان ازسیاست دولت روسیه‌تزاری در مشرق ایران فوق‌العاده مضطرب ومتوحش بودند. دراین مورد «سرجان کاپیل » در گزارش رسمی خود در ژوئن ۱۸۳۵ (مطابق ماه صفر ۱۳۵۱ هجری قمری) به «لرد پالمرستون» خاطرنشان میسازد « که حرکات نظامی و نقشه‌های دولت روسیه تزاری بمنظوربسط وتوسعه نفوذ خود درمشرق ایران - چنانکـه در گزارشات قبلی خود مفصلا شرح داده‌ام - روز افزون می‌باشد . »

پس ازجنگهای دورهٔ دوم ایران و روس وانعقاد عهدنامه تـرکمانچای درخراسان اغتشاشات مهمی بروز کرد وفتحعلیشاه عباس میرزا نایب‌السلطنه را مأمور انتظام امورآن سرزمین‌نمود. عباس میرزا پس ازآنکه باغتشاشات و ناامنی ناحیه خراسان خاتمه داد برای مدت کـوتاهی به تهران بازگشت ، ضمناً به‌کامران میرزا حاکم‌هرات دستورداد‌بدولت‌ایران‌مالیات بپردازد . در برابرپاسخ نامساعدی که ازطرف‌کامران‌میرزارسیدعباس‌میرزامصمم شدهرات را تسخیرنماید وبهمین مناسبت باردیگرعازم خراسان‌شد وبااینکه‌پزشکان دربارمسافرت ویرا بعلت کسالت او صلاح نمیدانستند،اندیشه نکرد و روی بخراسان نهاد. دربین راه به‌فرزند خود محمد میرزا فرمان داد که راه هرات را پیش گیرد وبه‌محاصره‌آن شهراقدام‌نماید ومتعاقب‌آن قائم مقام راباسپاهی

مأمور کمك به‌محمدمیرزا نمود وخود بسمت مشهد کوچ داد. محاصرهٔ‌هرات بطول انجامید و متأسفانه بیماری عباس میرزا درمشهد شدت یافت.

قائم مقام ومحمد میرزا مشغول محاصرهٔ هرات بودند که خبرفوت‌عباس میرزا در مشهد در تاریخ دهم جمادی‌الثانی ۱۲۴۹ برابر ۲۶ اکتبـر ۱۸۳۳ باردو گاه رسید.

قائم مقام پس از شنیدن خبرفوت نایب‌السلطنه باکامران‌میرزاصلح کرد و مقرر گردید کامران میرزا هرسال ۱۵هزار تومان پول‌نقد وپنجاه طاقه شال کشمیری‌بدربارایران بفرستدوسکه باسم‌شاه‌ایران‌ضرب نماید و استحکامات «غوریان» را خراب کند.

ولی درنتیجه تغییرات وتحولاتی که در آغاز کار محمدشاه درایران رخ دادکامران میرزا حاکم‌هرات‌علاوه براینکه بوعده‌های خودعمل ننمود حتی شروع بدست‌اندازی بنواحی سیستان نیز کرد واموال‌سکنه آنجا را بتاراج برد، و هرچه میتوانست در نواحی خراسان دست بخـرابی زد. دراین مورد «مسترالیس» نمایندهٔ دولت انگلستان درتهران در گزارش‌شماره ۱۴ مورخ ۴ فوریه ۱۸۳۶ به«ویکونت‌پالمرستون» رفتار بدتر کمانانرا در ایالات شرقی ایران وباسارت درآوردن ایرانیان‌راشرح داده خاطرنشان میسازد شاه‌برای ختم غائله ترکمانان اقدام خواهد کرد؛ ضمناً مسترالیس بوزارت خـارجه انگلستان اطلاع میدهد که اخبارسیده‌تأیید میکند شاهزاده‌کامران‌نامه‌های متعددی به‌رؤسای افغان نوشته وهمکاری آنانرا برای‌مقابله‌باشاه‌ایران خواستارشده‌است؛ درهمین گزارش گوشزد میکند که«یار محمدخان» وزیر کامران‌میرزا مردی است جسور وباذوق وقریحه.[1]

محمدشاه در نتیجه مذاکـرات با «سرهانری‌الیس» نماینده مخصوص انگلستان و«کاپیتان ماکدونالد» که برای تبریك جلوس محمد شاه بتهران آمده بودند وحامل نامه مورخ ۲۱ اکتبر ۱۸۳۵[2] «لردپالمرستون» دایر به

۱ ـ گزارش شماره ۱۴ مورخ ۴ فوریه ۱۸۳۵ مسترالیس به ویکونت پالمرستون
London. Public Record Office. Foreiny Office
Records Persia Fo. 60 T. 40

۲ ـ نامه ۲۱ اکتبر۱۸۳۵ لردپالمرستون

تبریك وتهنیت جلوس وتاجگذاری محمدشاه بودند متوجه‌شده بود که‌دولت انگلستان بااقدامات وبرقراری نفوذ دولت ایران درهرات مخالف است. - از طرفی‌واضح بود که خودسری‌های حاکم‌هرات در نتیجه اقدامات و تحریکات عمال انگلیسی‌است که برخلاف مواد عهدنامه‌های منعقده‌بادولت ایران رفتار میکردند.

علاوه براینکه مأمورین انگلیسی تمام مساعی خودرا برای‌عقیم گذاردن نقشه‌های دولت ایران بـرای لشکر کشی بسمت مشرق بکار می‌بردند حاکم هرات رانیز ازهرحیث پشتیبانی میکردند. چنانکه مسترالیس نماینده‌دولت انگلستان درتهران طی‌نامه مورخ فوریه۱۸۳٦ بشاهزاده‌کامران میرزای‌هرات نوشته متذکرشده است:« که‌دولت بریتانیای کبیر مایل است ونفوذ خود را بکار خواهدبرد که‌صلح رادرآن ناحیه‌حفظ کند.دولت بریتانیا بعلت‌مراوده وتجارت با افغانستان همواره آرزو داشته که اوضاع آنسامان مرفه وآسوده باشد. من‌بشما یادآور میشوم که‌موقع‌تبریك‌جلوس شاه تذکردادم که‌بایستی صلح را درقسمت مشرق ایران حفظ کنند وازجنگ پرهیز نماید ودراینمورد مسئولان ایران‌بماوعده‌داده‌اند»[1] چنانکه می‌بینیم عمال انگلیسی‌مایل‌بودند که آرامش درمشرق ایران برقرارباشد وتمام‌مساعی‌خودرا نیز بکارمی‌بردند که‌ازلشکر کشی محمدشاه بسمت‌هرات جلوگیری نمایند درصورتیکه خود انگلیسیها معترف بودند که‌هرات‌متعلق بایران است وتمام‌مأموران‌انگلیسی این نظریه‌را تأیید مینمودند؛چنانکه «مستر مك‌نیل»[2] وزیرمختارانگلستان درایران در گزارش مورخ ۲٤ نوامبر ۱۸۳۷ مطابق ۱٦ ذیقعده ۱۲۵۲ خود چنین مینویسد:

«صرف‌نظرازادعای دولت ایران‌راجع به‌تملك هرات‌اگر موضوع اختلاف را بین دو دولت مستقل فـرض نمائیم اینجانب معتقد است که حق بادولت ایران‌است‌وهرات‌در

---

۱ - نامه مورخ فوریه ۱۸۳٦ مسترالیس به‌کامران میرزا
London. P.R.O..P. Fo. 60 T. 40

M.C. Neill - ۲

اینمورد تقصیر دارد . درموقع مرگ عباس میرزا که شاه فعلی از محاصرهٔ هرات دست کشید و مراجعت نمود مذاکرات طرفین بعقد قراردادی منتهی شد که خطوط سرحدی در آن تعیین گردید و طرفین نیز تعهد کرده بودند که از حملات خصمانه نسبت بهمدیگر اجتناب نمایند. از آن تاریخ تاکنون دولت ایران بخاك افاغنه هیچ دست اندازی نکرده در حالیکه پس از مرگ شاه سابق، حاکم هرات با ترکمن‌ها و ایل هزاره همدست شده و بخاك ایران تجاوز نموده و رعایای آن مملکت را بغلامی برده بودند و افاغنه هرات این مشی تجاوزکارانه را لاینقطع ادامه میدهند و ایران برای جلوگیری ازاین دست اندازیها بعملیات خصمانه مبادرت نورزیده است مگر اینکه تصمیم اخیر تصرف هرات چنین تلقی شود . بنابمراتب فوق شاه در حمله به قلمرو کامران میرزا و بی‌اعتنائی بیادآوری دایر به عدم مبادرت بچنین اقدامی محقق و ناگزیر می‌باشد.» [1]

در نتیجه اقدامات و بدرفتاریهای کامران میرزا و دست اندازیهای وی بنواحی سیستان، محمدشاه تصمیم گرفت به هرات لشکر کشی نماید بطوریکه اقدامات نمایندگان دولت انگلیس برای جلوگیری وممانعت از تصمیم محمدشاه به نتیجه نرسید؛ زیرا ازیکطرف محمدشاه شخصاً مایل بود کار هرات رایکسره نماید ازطرف دیگر نمایندگان دولت روس محمدشاه را باین لشکر کشی ترغیب میکردند ؛ این موضوع از گزارش مورخ ۸ ژوئیه مستر الیس به لرد پالمرستون روشن میگردد ، - دراین گزارش نمایندهٔ بریتانیای کبیر اظهار میدارد که :

۱ - کتاب جنگ ایران و انگلیس تألیف کاپیتان هنت، ص ۸ تا ۱۰ - ترجمه حسین - سعادت نوری.

« دولت‌روسیه و نماینده آن‌دولت شاه را به قشون کشی بسمت هرات تشجیع میکنند. در گزارشات قبلی راجع به تذکرات خود بدولت ایران برای حفظ صلح نوشتم ولی اصرار روسها بالاخره‌منجر به‌جنگ‌خواهد شد. در آخرین مذاکره که با حضورحاج میرزاآقاسی و میرزا مسعود وزیرخارجه‌ایران داشتم‌بآنان تذکردادم که‌اقدام دولت ایران به‌لشکر کشی افغانستان عدم توجه دولت ایرانرا به‌عدم تمایل دولت انگلستان نشان خواهد داد. میرزا آقاسی تذکرداد که افغان‌ها درمعیت ترکمانان اراضی ایرانرا غارت کرده‌رعایای‌ایرانرا باسارت‌برده‌اند. اطلاعات‌رسیده‌دال‌براینست که‌میرزا مسعود وزیرخارجه ایران پروژه دولت روسیه را پشتیبانی‌میکند».[1]

در تعقیب همین گزارش‌دوروز بعد یعنی دردهم ژانویه ۱۸۳٦مستر الیس به لرد پالمرستون از طرز رفتار مأموران دولت روس نسبت بانگلیسی ها شکایت کرده اظهار میدارد :

« نفوذ روسها دردربار ایران روزافزون است‌وبنظرمیآید روسها ایرانرابیك‌لشکر کشی بطرف‌شرق‌تشویق‌میکنند. منظور روسها ازتعقیب این سیاست اینست که «خیوه» را تصرف کنند و توجه ایرانرا بسمت افغانستان معطوف سازند. »[2]

در دنبال همین گزارش در تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۸۳٦ مستر الیس به لرد پالمرستون طی گزارش مبسوطی مینویسد :

---

۱ - گزارش‌مورخ ۸ ژانویه ۱۸۳٦ مستر الیس‌به‌لردپالمرستون
London. P.R.O. P.Fo. 60T. 40

۲ - گزارش مورخ۱۰ ژانویه ۱۸۳٦ مستر الیس به‌لرد پالمرستون
London.P. .R.O. P.Fo. 60T. 40

« من دولت ایرانرا به معاهده ایران و انگلیس متوجه ساختم و تذکر دادم که این اقدام دولت ایران منافع و امنیت امپراطوری هند انگلیس را بخطر میاندازد و باولیای ایران اخطار کردم که دولت انگلستان نمیتواند بعملیات لشکر کشی ایران بسمت افغانستان نظاره کند و در نتیجه نفوذ دولت روس بسمت هندوستان توسعه یابد . سفارت مادر تهران در مقابل نفوذ فوق العاده قوی روسها در دربار تهران وضع بدی دارد . »

یکماه بعد یعنی در ۱۵ فوریه ۱۸۳۶ درمورد اقدامات روسها درمشرق ایران مستر الیس در گزارش شماره ۱۸ خود به لرد پالمرستون چنین بیان میکند : « دراینجا از نظریات روسها درباره خیوه صحبت میکنند و میگویند برای حفظ تجارت و اتباع روس دولت تزاری روسیه مشغول تهیه استحکامات می باشد.. من باید متأسفانه به لرد بگویم که شاه ایران باز از لشکر کشی بسمت هرات صحبت میکند . » [1]

کاپتیان هنت در کتاب جنگ ایران و انگلیس دراین مورد چنین مینویسد: « در آن اوان مأمورین انگلیسی جهد داشتند که شاه جوان ایران را بهر ترتیبی که هست از قشون کشی بهرات منصرف نمایند وسعی کنند قضایا بوسیله مذاکرات دوستانه حل وتصفیه شود ولی « کنت سیمونیچ » [2] وزیر مختار روس بپادشاه ایران توصیه کرد که تسخیر هرات که فعلا با ده هزار نفر مرد جنگی امکان پذیر می باشد بطور قطع بعدها با چندین برابر این عده هم ممکن الحصول نخواهد بود. اسناد پارلمانی که حاوی نکات مهمی راجع به دیپلوماسی روسیه است حرکات عجیب وغریب دولت روس

۱ - گزارش مورخ ۱۰ فوریه ۱۸۳۶ مستر الیس به لرد پالمرستون
London. P.R.O. Fo. 60 T. 40

۲ - Conte Simonitch

رابخوبی‌روشن میسازد. اجمالا اقدامات «کنت‌سیمونیچ» بقدری برخلاف‌مواعید دولت‌روس بود که لردپالمرستون بالاخره در ۱۸۳۷ (۱۲۵۲ هـ . ق .) به «اورل اودرهام»[۱] وزیر مختار بریتانیا مقیم «سن پطرز بورگ» نوشت و بمشارالیه دستور داد که اقدامات خلاف «کنت‌سیمونیچ» را بدولت روس خاطر نشان سازد. وزیر مختار بریتانیا برطبق دستور با دولت مشارالیه وارد مذاکره شد و «کنت نسلرود»[۲] در جواب اظهار داشت معلوم میشود بعضی حوادث موجبات سوءتفاهم برای «کنت سیمونیچ» فراهم کرده والا بمشارالیه دستور صادر شده است که‌شاه را درموقع ونسبت بهرموضوعی ازجنگ منصرف نماید. ولی با این وصف نه فقط «سیمونیچ» شاه را به تسخیر هرات تشویق وترغیب مینمود بلکه حاضرشد که خودنیز شخصاً دربعضی ازخدمات نظامی شرکت نماید.»[۳]

در این‌مورد مستر الیس‌در گزارش‌شماره ۳۵ مورخ ۱۶ آوریل ۱۸۳۶ به لرد پالمرستون چنین مینویسد: «اطلاعات رسیده مشعر براینست که‌همکاری نزدیك بین روسیه وایران درقضایای هرات موجود است. ازطرف حاج‌میرزا آقاسی اطلاع داده شده روسها وعده داده‌اند درلشکر کشی هرات همکاری کرده و کمك مستقیم یا غیرمستقیم نظامی خواهند نمود.»[۴]

درتاریخ۱۳ فوریه ۱۸۳۶ طی‌نامه‌ای لردپالمرستون «ماك نیل» راازطرف پادشاه انگلستان مأمور دربار ایران نمود[۵] ودرتاریخ ۱۲۵۳ حاج میرزا آقاسی ضمن نامه‌ای تعیین مستر ماك نیل را بعنوان وزیرمختار انگلستان

۱ - Eurle Uderham

۲ - Conte Nesselroode

۳ - کتاب جنگ ایران و انگلیس ص ۶–۷ ترجمه حسین سعادت نوری

۴ - گزارش شماره ۳۵ مورخ ۱۶ آوریل مستر الیس به لرد پالمرستون
London. P.R.O.P. Fo. 60 T. 40

۵ - نامه مورخ۲۳ فوریه لردپالمرستون 42 London. P. R. O. P. Fo. 60 T.

درتهران به مستر الیس اطلاع داده ووی را از ورود ژنرال «لندزی»[۱] باخبر کرده است.[۲]

تلاش و کوشش نمایندگان دولت بریتانیای کبیر برای ممانعت از اجرای نقشه محمدشاه به نتیجه نرسید، این بود که برای منصرف نمودن شاه از قشون کشی به هرات ومتوجه ساختن افکار زمام داران دولت ایران بمسائل دیگر، درصدد ایجاد شورش و انقلاب درداخلهٔ ایران برآمدند وبه تحریکاتی درنقاط مختلف ایران دست زدند: شورش «آقاخان محلاتی» را در کرمان، غوغای کتك خوردن «سیدهندی» دربوشهر، قتل وغارت ایرانیان را بدست عثمانیها درمحمره وآزار زوار ایرانی را دراماکن متبرکه دامن زدند وبرای فیصله دادن باختلاف و حل مسئله «غوریان» بطور دوستانه و اجتناب ازجنگ، «فتح محمدخان» از طرف کامران میرزا بتهران آمد وبا حضور ماك نیل پیشنهاد نمود قراردادی به مضمون زیر به امضاء برسد:

«۱ - حاکم هرات تعهد میکند که حملات خصمانه و دست اندازی بخاك ایران را ترك گفته رعایای ایران را باسیری نگرفته ونفروشد.

۲ - اگر شاهنشاه ایران قصد حمله بترکستان داشته باشد واز کامران شاه استمداد نماید مشارالیه متعهد میشود بقدرمقدور عده‌ای رابه کمك بفرستد وآنها را برای حمله به ترکستان دراختیار والی خراسان گذارد واگر برای فرستادن بآذربایجان نیز مورد احتیاج باشد کامران شاه رضا میدهد که آن عده بسرحدات آذربایجان گسیل شوند.

۳ - کامران شاه تعهد می کند که مبلغی پول بعنوان خراج

---

۱ - Lindsay

۲ - نامه مورخ ۱۲۵۲ حاج میرزا آقاسی به مستر الیس
London. P.R.O.P. Fo. 60 T. 41

سالیانه در عید نوروز به پادشاه ایران پیشکش کند .

٤ ـ حمایت تجاری‌را که بهرات و توابع میروند باحسن وجه تعهد نماید .

٥ ـ یکی از بستگان بلافصل کامران‌شاه‌ویکی‌از منسوبین نزدیك یارمحمدخان وشیرمحمدخان برای مدت دوسال بطور گروگان در مشهد اقامت گزینند و پس از انقضای آنمدت اگر امرای هرات تعهد خود را اجـرا نموده و نقض عهدنکرده باشند اشخاص فوق بهرات باز فرستاده شوند و درهرصورت بیش‌از دوسال‌درمشهد مجبوربتوقف نباشند و اگر یکی از تعهدات هـرات نقض گـردید و موقوف‌الاجرا ماندآن‌اشخاص را تـا حین‌انجام تعهدات مزبور توقیف نمایند .

٦ ـ یك نفر وکیل ازطرف‌کامران‌شاه در دربار شاهنشاه ایران اقامت نماید .

و اجرای تعهدات فوق از طرف‌کامران‌شاه منوط باجرای تعهدات ذیل از طرف ایران میباشد:

١ ـ شاهنشاه‌ایران‌کامران شاه را مثل برادر خوددانسته با او بطور احترام رفتار نماید .

٢ ـ حکام ومأمورین‌دولت‌ایران‌درموضوع‌جانشین‌کامران شاه بوجه‌من‌الوجوه مداخله‌ننمایندومقابل‌هریك‌ازاعقاب و فرزندان وی که بجای او تعیین شود تعهدات فـوق‌را اجرا کنند . شاهنشاه ایران نیز ایـن تعهـدات را معتبر بشناسد و بدون تغییر انجام نماید .

٣ ـ شاهنشاه ایران بـه مستملکات کامـران شاه سپاهی نفرستد و از جنگ‌ودست‌اندازی و باسیر گرفتن‌اتباع‌او خودداری نمایدومأمورین شاهنشاهی‌نیز درامور داخلی

هرات مداخلاتی نکنند بلکه موجبات انجام تعهدات شاه کامران را فراهم نمایند.

٤ - دولت انگلیس واسطه وشاهد بین طرفین تعهدات خواهد بود تاهر گاه هریك از طرفین تعهدات خود را نقض نمایند طرف متخلف را باجرای تعهد خود وادار نماید.»[۱]

نمایندگان ایران پس از آنکه از مفاد پیشنهاد نماینده هرات اطلاع حاصل نمودند مبهوت و متعجب شدند زیرا با امضاء چنین قراردادی دولت ایران در واقع تجزیه واستقلال هرات را قبول میکرد ودر نتیجه تمام اقدامات نمایندگان دولت روس بی‌نتیجه می‌ماند و بازی بنفع دولت انگلستان خاتمه می‌یافت. ولی نظر به نفوذی که دولت روس در دربار محمدشاه داشت بفکر افتاد از امضای چنین قراردادی جلوگیری بعمل آورد. ماك نیل در گزارش مورخ ۳۰ دسامبر ۱۸۳٦ به لرد پالمرستون دربارهٔ اقدامات سفیر روسیه مینویسد:

«چندروز قبل نخست وزیر در برابر بیش از ۲۰ نفر که یکی از آنان مطلب را بمن رسانید اظهار داشته که وزیر مختار روسیه تمام وسایلی را که در اختیار و قدرت داشته بکار برده است برای اینکه شاه را تحریك کرده و برای رفتن امسال بهرات وادار نماید. سیمونیچ بزعمای دولت ایران گوشزد کرده است که اگر ازاین فرصت استفاده ننمایند دولت بریتانیا تمام وسایل را فراهم خواهد کرد که از اقدامات ایران جلوگیری نماید.»[۲]

پنجاه روز بعد بازماك نیل ضمن گزارش مورخ ۲۰ فوریه ۱۸۳۷ خود به لرد پالمرستون از وضع و رفتار سیمونیچ در دربار ایران شکایت کرده و اظهار میدارد اخذ نتیجه در چنین وضعی بسیار دشوار است وجای تعجب است که دربار سن پطرزبورگ تاکنون تعلیمات لازم را بتهران نداده است.[۳]

۱ــ کتاب جنگ ایران و انگلیس ص ۱۰ - ۱۱ ترجمه فارسی.

۲ - گزارش ۳۰ دسامبر ماك نیل به لرد پالمرستون London. P.R.O.P. Fo . 60 T . 43

۳ - گزارش ۲۰ فوریه ۱۸۳۷ ماك نیل به لرد پالمرستون
London. P.R.O.P. Fo. 60 T 43

ولی بهرصورت وسایل وتحریکات دولت انگلستان واقدامات نماینده کامران میرزا در ارادهٔ محمد شاه خللی وارد نیاورد و بالاخره در تاریخ « نوردهم ربیع‌الثانی ۱۲۵۳ اعلیحضرت شهریار غازی بجانب هرات وممالك مشرق‌زمین‌لشکر کشیده‌از تهران روانه شدند » [۱] و دردهم اکتبر (۱۰رجب) « کاپیتان ویکوویچ » [۲] باردوی ایران آمد و رسماً اطلاع داد که مأموریت دارد ورود سپاه‌روس را باسترآباد و اشتراك مساعی آنانرا با سپاهیان‌ایران در تصرف هرات بعرض شاه برساند . دراین مورد ماك‌نیل در گزارس‌دیگری به لردپالمرستون اطلاع میدهد لشکریان ایران هرات را محاصره کرده‌اند و « کاپیتان ویکوویچ » به عملیات نظامی لشکریان ایران کمك‌میکند . [۳]

« در این اوان مأمورین‌ایران و روس برای پیشرفت منظور خودباسران وسرکردگان افاغنه بدسیسه وهواضعه مشغول بودند » [٤] . راجع به ورود سپاهیان روس باسترآباد وشرکت‌آنان درجنگ در کتابها ومدارك ایرانی اشاره‌ای نشده ولی راجع بعلاقه دولت روس به مسئله هرات در « مرآت‌البلدان » چنین مسطور است :

« هم در این‌اوان توقف اعلیحضرت محمدشاه در بسطام‌نامه‌ازاعلیحضرت امپراطور روس رسید که عزیمت زیارت اوج کلیسای ایران فرموده ونظر به قربت جوار با مملکت ایران خواهشمند ملاقات اعلیحضرت پادشاهی در آن سرمد شده‌اند . چون اعلیحضرت محمدشاه عزیمت یورش خراسان داشته حضرت ولیعهد راکه نفس نفیس سلطنت بودند ازتبریز بملاقات اعلیحضرت امپراطور روس فرموده ومحمدطاهرخان وکیل‌قزوین را از اردوبدارالخلافه فرستاد . بیست‌طاقه شال افغانی کشمیری اعلی وپنج رشته تسبیح مروارید غلطان وچهارده رأس اسب عربی وترکمنی مصحوب او ایصال تبریز داشته با محمدخان امیرنظام وحاج ملامحمود نظام‌العلماء معلم حضرت ولیعهدی و

۱ ـ منتظم ناصری جلد سوم ـ ص ۱٦۷

۲ ـ Captaine Wicovich

۳ ـ گزارش آوریل ۱۸۳۷ ماك‌نیل به لرد پالمرستون

London. P.R.O.P. Fo 60 T 43

٤ ـ کتاب جنگ ایران و انگلیس ص ۱۱ و ۱۲

عیسی خان خال آنحضرت ومیرزا محمدتقی مستوفی فراهانی و دبیر نظام و میرزا محمدحکیم‌باشی وسایر ملازمان وخدام آن آستان ملتزم رکاب حضرت ولیعهدی شده‌عزیمت ایروان فرمودند.[۱] دراین ملاقات که در رجب ۱۲۵۲ برابر با ماه اکتبر ۱۸۳۶ انجام گرفت «نیکلا» تزار روس وعده داد که در قضایای هرات از مساعدت به محمدشاه کوتاهی نخواهد کرد. دراین مورد ماك‌نیل نماینده انگلستان در گزارش شماره ۵۲ مورخ ۱۲ دسامبر خود به لردپالمرستون‌اطلاع میدهد که «امپراطور روس در ایران بایك نفر ازوزرای ایران ونمایندگانی که اعزام میشوند ملاقات خواهد کرد.»[۲]

درسال ۱۲۵٤ میرزا حسین‌خان مقدم آجودان باشی از طرف محمدشاه مأموریت یافت که بسفارت اطریش وانگلستان وفرانسه رفته وضمن ملاقات با رؤسای دولت انگلستان در لندن مداخلات ناروا و بدرفتاریهای مستر – ماك‌نیل را بسمع اولیای دولت بریتانیا برساند. آجودان باشی در ۲۳ جمادی‌الثانی۱۲۵٤مطابق با ۱۳سپتامبر۱۸۳۸ازتبریز[۳]عازم اروپا شد واز راه آسیای‌صغیر به‌اطریش‌واز آنجا به‌پاریس‌رفت وپس‌ازملاقات باسران‌دولت‌فرانسه وتقدیم تحف و هدایا به پادشاه فرانسه[٤] چون دولت انگلستان حاضر نشد وی رابعنوان سفیر رسمی بپذیرد‌مانند یکنفرمسافرعادی بانگلستان‌حرکت کرد. در این مورد لردپالمرستون طی یادداشت شماره ۱۹ مورخ ۳۱ اوت ۱۸۳۸ به‌وزارت خارجه انگلستان چنین مینویسد: «شنیده شده است که حسین خان سفیر ایران برای تبریك جلوس ملکه انگلستان می‌آید. وضع موجود میان دو کشور ایجاب میکند که ملکه نباید این سفیر را بپذیرد. سفیر ایران از طریق استانبول، وین یاپاریس مسافرت‌خواهد کرد. دربارهٔ

---

۱ ـ مرآت‌البلدان جلداول ص۵۷٤ـمنتظم ناصری‌جلدسوم‌ص۱٦۹ ـ تاریخ نو ص ۲٦

۲ ـ گزارش شماره ۵۲ مورخ دسامبر ماك‌نیل به پالمرستون
London. P.R.O.P.R. Q.P. Fo. 60 T 48

۳ ـ ناسخ‌التواریخ جلد دوم ص۷۳

٤ ـ نامه مورخ‌آوریل ۱۸۳۹ آجودان‌باشی به پادشاه فرانسه
Paris: Arckives du Minstère des Affaires Etranjères danier N. 19 – P. 23

وی نباید احترامات یك نفر سفیر رابجای آورد . »[۱]

درتعقیب مسافرت آجودان باشی میرزا مسعودوزیر دول خارجه طی نامه مورخ ۷ ربیع الاول ۱۲۵۵ مطابق با ۲۲ ماه مه ۱۸۳۹ ضمن دادن تعلیمات بآجودان باشی چنین مینویسد : «انگلیسهانمیخواهند باب مراوده ودوستی را مفتوح کنند شما جدیت نمائیددرهرصورت بلندن مسافرت کنید .»[۲]

دریادداشت مورخ اول ژوئن ۱۸۳۹ که درآرشیو وزارت خارجه فرانسه مضبوط است از طرف مأموران وزارت خارجه به دوك دالماسی[۳] وزیرخارجه آندولت اطلاع داده شده که «روز دوم ژوئن حسین خان بسمت لندن حرکت میکند بی آنکه سند رسمی داشته باشد[٤] » . در این مورد ناسخ التواریخ چنین مینویسد : «مع القصه چون سفارت حسین خان دردولت انگریز پذیرفته نبود چنانکه مرقوم افتاد احمال و اثقال خود را در پاریس گذاشته مسیو جبرئیل ترجمان خود را برداشته بقانون تماشائیان راه لندن بر گرفت واز پاریس تاسرحد فرانسه که هفتاد ویك فرسنگ است طی مسافت کرده بشهر کالی[٥] درآمد وازآنجا بکشتی تجارتی نشسته بجزیره دور[٦] که اول خاك انگریز است دررفت وروز دیگر وارد لندن شد . سیر کوراوزلی که سفارت ایران کرده بود اورا منزل به‌نمود وچهل روزاقامت جست وروز بیست‌وسوم ربیع الثانی شرحی به‌لاردپالمرستون وزیر دول خارجه نگاشت که مدتی میگذرد که بانامه دوستانه و هدیهٔ شاهانه از جانب شاهنشاه برای تعزیت

---

۱ - نامه شماره ۱۹ مورخ ۳۱ اوت ۱۸۳۸ لرد پالمرستون به‌وزارت امور خارجه انگلستان
London. P.R.O.P. Fo. 60 T. 48

۲ - نامه مورخ ۷ ربیع‌الاول ۱۲۵۵ میرزا مسعود وزیر دول خارجه به حسین‌خان آجودان باشی
London. P.R.O.P. Fo. 60 T. 48

۳ - Duc de Dalmasie

٤ - یادداشت مورخ اول ژوئن وزارت خارجه فرانسه
Paris. A.E.P. dos. N. 19

٥ - Caleh

٦ - Douvre

پادشاه ولیم چهارم [۱] وتهنیت‌جلوس ملکه انگلستان مأمورم ونیزسورسلوك مسترمکنیل رابایدشرح دهم تاایلچی دیگر بجای او تعیین شود اکنون که سفارت من‌پذیرفته‌نیست ، نامه‌شاهنشاه ایران‌راتسلیم کردن شایسته‌نباشد».[۲]

قبل‌ازحرکت محمدشاه بهرات انگلیسیها شجاع‌الملك دشمن دیرینه‌امیر دوست محمدخان امیرکابل را که درهندوستان درحبس میزیست‌آزاد کرده مورد محبت قرارداده ومقرری برای‌وی تعیین‌نمودند . امیردوست‌محمدخان ازاین عمل انگلیسیهاناراحت شده بتصور اینکه خیال دارند شجاع‌الملك‌را بامارت کابل برگزینند نماینده‌ای بنـام حسینعلی خان بخدمت محمد شاه فرستاده وبپادشاه ایران پیشنهاد کردپیمان اتحادی برضدکامران میرزامنعقد نموده وپس از شکست وی قلمروش رابین خود قسمت نمایند . همین‌هنگام یعنی در سال ۱۲۵۲ فرستاده‌ای نیز بنام عزیز خان ازطرف کهن‌دل‌خان و شیردل‌خان برادران دوست‌محمدخان که درقندهارامارت‌داشتند بتهران‌آمد وبنام امرای‌بارکزانی اتحادی با محمد شاه منعقد ساخت . محمد شـاه نیز استقلال‌امرای مزبوررابرسمیت شناخت . دراین موردمسترماك‌نیل‌در گزارش شماره ۱۰ مورخ ۲۰ فوریه ۱۸۳۷ به‌لردپالمرستون اطلاع میدهد که :«دولت ایران اتحادی یا دوستمحمدخان منعقد نموده و قرار است وی پسر خود را بدربار ایران بفرستد وسه هزاراسب تحویل ایران نماید . »[۳]

راجع به‌آمدن‌نماینده دوست‌محمدخان بایران واتحاد امرای‌بارکزانی قندهار ونقشه‌آوردن شجاع‌الملك از هندوستان برای‌امارت‌کابل واعزام قوا ازطرف دولت بریتانیا بسواحل جنوبی ایران واشغال جزیره خارك‌وسیاست دولت روسیه تزاری درآسیای مرکزی وافغانستان وایران نامه محرمانه‌ای بتاریخ ۱٤ اکتبر ۱۸۳۸ ازمرکز هند شرقی در لندن به فرمانفرمای کـل هندوستان‌ارسال شده ؛ از نظراهمیت تاریخی که این‌نامه دارد قسمت‌هائی‌از آنرادراینجا درج مینمائیم فتوکپی‌نامه‌مزبورضمن‌همین مقاله‌منتشرمیشود .

---

۱ - William IV

۲ - ناسخ‌التواریخ جلد دوم سلطنت محمد شاه ص ۹۷

۳ - نامه شماره ۱۰ مورخ ۲۰ فوریه ۱۸۳۷ ماك‌نیل به لرد پالمرستون
London. P.R.O.P. Fo. 60 T. 47

خیلی محرمانه بفرمانفرمای کل‌هندوستان : ازموقعی که موافقت خودرا بااعزام قوا ازطرف حاکم بمبئی بخلیج فارس اعلام داشتیم از ورود قوا به بوشهر واشغال جزیره خارك با خبر شدیم. بطوریکه اطلاع حاصل شد هیچ نوع رضایتی از مسئولان محلی ایرانی برای پیاده شدن قوا تحصیل نشده و هیچگونه مقاومتی در برابر آنان بعمل نیامده‌است. نماینده مقیم مادر بوشهر انتظار داشت حمله‌ای به قرارگاه مرکزی قوا بشود ولی این حمله بوقوع نپیوسته و معلوم میشود اصلا پیش‌بینی‌هم نشده بود .

باوجوداین میتوان‌حدس زد که مأموران ایرانی اشغال‌سرزمینشان را بوسیلهٔ قوای بیگانه بدون نگرانی نظاره نخواهند کرد، ویالااقل شاه سیاست خودرا بااطلاع ازپیاده شدن‌قوا تغییرداده‌وتقاضاهای نماینده‌انگلستان را قبول خواهد کرد والا برای اخراج قوا از خارك ویا ممانعت ازپیاده شدن نیرو درطول ساحل حتماً اقدامی بعمل خواهد آورد .

ما تأئیدمیکنیم که اعزام قوا بما فرصتی میدهد که بشاه بفهمانیم نفع واقعی وی کجاست ولی ضمناً پوشیده نماند که اگربدست آوردن نتیجه طولانی باشد قوای انگلستان متناسب با اجرای عملیات قطعی‌تر در ایالات جنوبی نخواهد بود . ما ازاین متعجب نیستیم.از وقتی که ماك نیل اردوی شاه را ترك گفته اعزام قوائی را بیشترازآنکه فعلا درخارك متمرکز است بشماتوصیه کرده است .

اتخاذ این تصمیم ازطرف ماك نیل‌برای این بوده است که اگر هیئت های اعزامی شما در کابل وقندهار با شکست

مواجه گردند ممکن‌است وعده کمکهائیکه ازطرف کنت سیمونیچ سفیرروس بشاه داده شده چنان اطمینانی‌برای توفیق‌درفتح افغانستان‌بوی بدهد که بورود قوای‌بریتانیا در خارك وقعی ننهد . این قوا بطور وضوح برای یك اقدام مهم غیر کافیست و بادرنظر گرفتن تمام این‌ملاحظات است که مـاك نیل مجبورشده است اعزام پنجهزار نفررا به بوشهر که‌نصف‌آن انگلیسی باشدتقاضا نمایدواحتمال داردقبل ازرسیدن این نامه بشما . اقدامات لازم دراین زمینه بعمل آمده است . واضح است باپیاده شدن چنین قوائی در کـرانه‌هـای ایران شاه بناچار بانیروی نظامی مقابله خواهد کرد و ازهمین موقع جنگ عملا میان دو دولت آغـاز خواهد شد . اگرقوای مادر داخل مملکت پیشروی کنندا‌حتمالا تعداد کثیری ازاهالی‌بآنان‌خواهند پیوست واگرشاه بخواهددرمقابل پیشروی آنان مقاومت کند بااشکالات زیادی مواجه خواهد شد که ممکن‌است حتی پایتخت را تهدید کند . این اقدام وپیشروی که در ظاهر برای خلع‌شاه ازسلطنت خواهد بود ، شاه رامجبور خواهد کرد ازتنها قدرتی که بتواند چنین وضعی‌رانجات دهد کمك‌بخواهد وقطعی‌است که روسها نخواهندتوانست ازدادن کمك به‌متحد خود استنکاف ورزند .

حتی‌اگریك جنبش انقلابـی هم قبل ازرسیدن متحدین ، شاه را ازسلطنت خلع کند روسها به پیشروی خود درایالات شمالی ادامه داده وازچنین هرج ومرجی که ایجاد شده‌استفاده خواهند کرد.طبیعتاً ازطرف‌دیگر اختلافی میان دودولت روس وانگلیس ایجاد خواهدشد وبـااین وضع جنگ بکلی جنبه دیگری بخود خواهد گـرفت ویك جنگ ایلاتی آسیای مرکزی بیك جنگ

دول معظم دنیای متمدن مبدل خواهد شد.

بااینکه هیچگونه نگرانی بعاقبت چنین جنگی نیست، ما ترجیح میدهیم در یك وضع نامساعد از شروع جنگ اجتناب کنیم بنابراین بنظرمااشغال جنوب ایران ازطرف قوای بریتانیا راه حل خوبی نیست. اگرنقشه ما ایجاد شورشی در جنوب‌ایـران بنفع یك‌مدعی تاج وتخت بود امکان داشت قوای پیشنهادی ماك نیل کافی باشد.

ولی شاه با اینکه بد راهنمائی میشود و بظاهر دراین موقع مخالف با منافع انگلستان است وی‌با کمك وهمکاری‌دولتین انگلیس‌وروس بسلطنت‌رسیده وسلطنت وی بایك قرارداد ضمنی‌تضمین شده که حتی رفتارناپسند وی‌اجازه لغوآن قراردادرا نمیدهد. معاهدات ماباایران حاوی‌مواد خاص مربوط بامنیت‌هندوستان است. شاه‌باید امتیازاتی را که‌مابرای‌مقاومت درمقابل حمله بسرحدات هند بوی وعده داده‌ایم جبران کند.

شاه فعلی ایران بما نشان داد که وی نه تنها به تعهدات خود احترام نمی گذارد، حتی باز کردن راهی‌را بطرف هند بنفع هردولت مقتدری که ذائقه کشور گشائی او را نـوازش میدهد فراهم میآورد. طرز رفتار وی بـا نماینده پادشاه انگلستان ورفتارخصمانه‌اش بمنزله یك اعلام رسمی دشمنی‌یالااقل تصمیم به قطع روابط دوستانه است ولی میان اقدامات وبرانگیختن رعایای شاه برعلیه وی تفاوتی است که یك دولت‌نباید ازنظردور بدارد. ما حاضر نیستیم اقدامی را تـأیید کنیم که نتیجه احتمالی آن بما نشان خواهد داد که برای‌تقسیم امپراطوری‌خود دریك جنگ داخلی شرکت کردیم.

پنجهزار سرباز انگلیسی که در بوشهر پیاده میشود برای خلع شاه و درهم کوبیدن و متلاشی کردن دولت ایران کافیست ولی این رفتار متناسب با منافع و حیثیت ما نیست. بنابراین ما با مفاد گزارشی که رونوشت آن ضمیمه است و از طرف ویکونت پالمرستون وزیر خارجه علیاحضرت ملکه انگلستان فرستاده شده است موافق هستیم. در این نامه شما ملاحظه میکنید که دولت علیاحضرت مایل است که از طرف قوای بریتانیا هیچگونه عملیاتی در ایالات جنوبی ایران انجام نگیرد. پس ما موافقیم اگر اعزام قوا از بمبئی آغاز نشده متوقف بماند و اگر قوا بخلیج فارس رسیده است دستجات قشون بی آنکه قصد پیشروی داشته باشند در ساحل توقف نمایند این تعلیمات براساس قرائن صحیحی که تا کنون برای اطلاع ما رسیده است قرار گرفته ولی اگر شما عواملی در اختیار دارید که ما از آنها بی اطلاع هستیم و میتواند خط مشی جدیدی را توجیه کند براساس آن اقدام نمائید و کمکهای لازم را مطابق درك خود برای انجام تمام عملیاتی که لازمست بنمائید.

ما میل نداریم که شما قوا را از خارك خارج کنید مگر در صورتیکه مستر مالکنیل اختلافات خود را باشاه حل کند و تمام درخواستهای وی قبول شود و رضایت کامل حاصل گردد و وی تخلیه جزیره خارك را تعمد کرده باشد. بهر ترتیب بعقیده ما عاقلانه خواهد بود با ایران بتوافق برسیم که تملك دائمی این جزیره را بما واگذار کند. این جزیره پناهگاهی برای کشتی های ما بوده تجارت انگلستان را در خلیج فارس حمایت کرده و رفت و آمد میان هندوستان و انگلستان را تسهیل خواهد کرد؛ شاید بتوانیم جزیره را بخریم و ما از هیچگونه فداکاری در این زمینه مضایقه نداریم.

(۲۱)

با اینکه باخط مشی ماك‌نیل کـه عبارتست از حمله و اشغال ایالات جنوبی ایران مخالفیم ولی با اتخاذ تدابیر لازم که تا کنون برای تأمین نفوذ و تفوق انگلستان در افغانستان بعمل آمده بانظروی موافقت داریم.

ما بانهایت تأسف اطلاع پیدا کردیم که هیئت اعزامی سر هنگ سر آلکساندر برنز Burnes در کابل با شکست مواجه شده و همچنین ماژور لیچز Leachs که در دربار قندهار نمایندگـی داشت مجبور شده است شهررا ترك گوید.

چیزی که بیشتر مارامتأثر کرده اینست که یك مأمور روسی را علناً در کابل پذیرفته اند وسرداران قندهار معاهده‌ای با شاه منعقد نموده‌اند که مطابق آن شاه به برقراری قدرت سرداران درهرات رضایت داده و تحت شرایطی که سفیر روس تعهد کرده اجرای موادمعاهده‌راتقبل کرده‌است.

پرواضح است که این تعهد خلاف منافع بریتانیادرآسیای مرکزی است واگرهرات بدست شاه بیفتد ووی آنجا را بسرداران قندهار بدهد این شاهزادگان و همچنین امیر کابل به تحت‌الحمایگی ایران درمیآیند درحالیکه خود شاه دردست روسها برای بکاربردن درفرصت‌مناسب‌جهت تهدید مستقیم امپراطوری‌هند ابزاری‌بیش‌نیست.

یك توجه دقیق به حفظ امنیت‌هند انگلیس بدون اشاره بشهرتی که ما تاکنون درنواحی مجاور سرحدات شمال غربی‌داشتیم‌برقرار کردن‌قدرت‌ونفوذی‌را که‌دراین‌اواخر ازدست‌داده‌ایم اجتناب ناپذیرمیکند.

ماتاکنون دراختلافات داخلی افغانستان‌شرکت‌ودخالت نکردیم ووقتی شاه شجاع‌الملك اخیراً خواست بتاج و تخت خوددست یابد وبـرعلیه رئیس فعلی‌کابل پیشروی

Most Secret.

To the Right Honorable
The Governor General of India
in Council.

Since we conveyed to
you our approval of the Expedition
which you directed the Governor of
Bombay to send to the Persian Gulph,
we have received intelligence of the
arrival of the Troops before Bushire
and their subsequent occupation of
the Island of Karrak. No attempt it
appears was made to obtain the
consent of the Persian Authorities to
the landing of the Soldiers, neither
was any effort made to oppose
them: But your Resident at Bushire
seems to have entertained in the
first instance, apprehensions of an
attack upon the English Quarters
in that Town, which has not taken
place.

۱ـ عکس صفحه اول از نامهٔ مرکز هند شرقی به فرمانفرمای کل هندوستان

place, nor is positively known to
have been ever contemplated.

2. It is not, however, to
be expected that the Persian Authorities
in that Province should view without
alarm the actual occupation of a
portion of their territory by a foreign
force:- and unless the Shah of Persia
should be induced on being made
acquainted with their arrival, at once
to change his course of policy, and
to submit to the just demands of
the British Envoy, an attempt will
doubtless be made, if not to —
dislodge the Troops from Karrak,
at least to prevent their moving
to any position on the main land.

3. We approved of this
Expedition as affording the chance
of awakening the Shah to a sense
of his true interests, but we did
not conceal from ourselves that
should that result not be immediately
produced, the force employed would
be quite inadequate for any decisive
operations

۲ــ بقیهٔ نامه مرکز هند شرقی به فرمانفرمای هندوستان .
(دنباله عکس شمارهٔ ۱)

کرد ما بهیچ‌یك‌ازطرفین کمك‌نکردیم . اکنون که تنها کوششهای ما برای ایجاد یك اتحاد با دوستمحمدخان وبرادرانش درقندهار با شکست مواجه شد و حتی این شاهزادگان خودرا دراختیار قدرتی‌قرارمیدهند که بهند نزدیك میشود مادرك میکنیم که این موضوع متناقض با امنیت مستملکات‌علیاحضرت ملکه است. بنابراین‌وظیفه ماست که یك‌خط مشی‌سیاسی اتخاذ کنیم که از آن راه کابل‌وقندهار را درتحت‌فرمان سلطانی که بمناسبت حق‌شناسی ووجودمنافع، متحدوفادار بریتانیای کبیر باشد ، متحد سازیم .

بنظر ما این شاهزاده شاه شجاع است و ما نظر نماینده خود را در سغدیان که در نامه اول ژانویه ۱۸۳۸ به فرمانفرمای‌هند نوشته تأیید میکنیم. از این نامه چنین برمیآید که برای مستقر کردن شاه شجاع درامارت‌کابل و قندهار یك کوشش جزئی لازمست . این اقدام بهترین فرصتی‌است برای‌آزاد کردن این ناحیه مهم از نفوذ ایران ومتحد خائن او. در هرصورت برای جلوگیری ازامکان یك شکست بایستی یك کوشش واقدام قطعی بعمل بیاید ووسایل‌لازم تهیه شود. بدین‌منظور باید نیروی فوق‌العاده قوی متشکل از قوای انگلیسی در سرحدات شمالغربی متمرکز گردد و رئیس پنجاب و امرای سند نیز باید همکاری با شما را قبول کنند .

. . . . . .

. . . . . .

اگرشاه هرات‌را ترك کند و روابط‌دوستانه با وزیرمختار بریتانیابرقرار کند و بی احترامی‌را که‌نسبت به ماك‌نیل

بعمل آمـده جبران کند اقدامات احتیاطی پیش بینی شده ضرورتی پیدا نخواهد کرد ولی با وجوداین شما بایددر بدست‌آوردن‌نفوذمجددخود درافغانستان‌تعجیل کنیدوروابطی برروی‌پایه‌ای‌مطمئن‌تراز آنکه تاکنون داشتیدبارؤسای کشوربرقرار کنید. ۲۴ اکتبر ۱۸۳۸

امضاء J . L. Lushington

R.a. Jenkins

East . India House

London

London . P. R. O P. Fo. T. 248/91

کامران‌میرزا و یارمحمدخان به‌تحکیم‌برج‌وباروی‌هرات پرداخته وبیش از۲۲ هزار سپاهی درآنشهرتجهیز کردند. پوتینجر[1] از عمال سیاسی‌انگلیس بعناوین ساختگی تاجر اسب وسید علوی و پزشک خود را بهرات‌رساندوبا کامران‌میرزا ویارمحمدخان درتعمیرحصارهرات ودفاع‌ازآنجاشرکت‌جست.

درمورد وسایل دفاعی هرات مستر الیس در گزارش‌شماره ۲۷ مورخ‌اول آوریل ۱۸۳۶ بوزارت‌خارجه‌انگلستان‌مینویسد: «وسایل دفاعی‌کامران‌میرزا اضافه شده ولی دلیلی در دست‌نیست که تصور شود بتواند دربرابرحمله‌شاه ایران وهمکاری رؤسای قندهار مقاومت کند.»[2]

لشکریان ایران ابتدا بمحاصرهٔ قلعه غوریان که از دروازه‌هـای هرات محسوب‌میشود پرداختند دفاع‌ازاین‌قلعه ازطرف‌کامران‌میرزا به‌شیرمحمدخان برادریارمحمدخان‌واگذارشده بود. محاصرهٔ‌قلعه‌سه‌روزطول کشید ودرتاریخ ۱۴ شعبان ۱۲۵۲ برابربا ۲۴ نوامبر۱۸۳۶ غوریان فتح شد و «حکم‌پادشاهی به هدم بنیان‌قلعه‌شده قلعه را از بیخ وبن کنده اردوی همایونی بسمت‌هرات در حرکت‌آمد.»[3]

---

۱ - Pothinger

۲ - گزارش شماره ۲۷ مورخ اول‌آوریل هانری‌الیس به لرد پالمرستون .
Lodo. P. R. O. Pl. Fo. bo. T .42

۳ - تاریخ نو ص ۲۶۲

29 The retreat of the Shah from Herat, - a renewal of friendly relations between him and the British Minister, and full reparation for the indignities of which Mr. McNeill has complained, - may render these measures unnecessary but even in that case - you would do well to lose no time in attempting to recover your influence in Affghanistan; - and to establish your relations with the Chiefs of that Country, upon a more satisfactory basis, than you have, hitherto, been able to obtain.

We are

Your affectionate friends

East India House
London
24th October 1838

(Signed) J. L. Lushington
" Rd. Jenkins.

Committee to Govr Gen. & Dep. Cert. 24/38
Enclosure to Dispatch No. 57

پایان نامه مرکز هند شرقی درلندن به فرمانفرمای کل هندوستان
(از اداره اسناد عمومی لندن)

اعتمادالسلطنه در کتاب مرآت‌البلدان پس از فتح غوریان چنین مینویسد: «توضیح آنکه بعد از وصول خبر فتح غوریان بدارالخلافه نخست جان مکنیل صاحب وزیر مختار انگلیس و پس‌از او وزیرمختار دولت بهیه روس غراف سیمونیچ صاحب بهرات رفتند ودرحضرت پادشاهی اقامت گزیدند.» [۱]

محاصره هرات ده ماه بطول انجامید زیرا «حاج‌میرزا آقاسی صدراعظم درویش مآب ایران سوء تدبیر بخرج داده و شهر را از سه‌طرف در محاصره نگهداشته بود وبرای این‌کارچنین دلیل میآورد:- اشخاصیکه در محاصره ناراضی و ناراحت باشند ازشهرخارج میشوند در نتیجه قوای دفاعی شهر از بین میرود.» [۲]

در مدت محاصره هرات چندین‌بار کامران‌میرزا خواست که تسلیم محمد شاه شود ولی از یکطرف نسبت بجان خود اطمینان نداشت از طرف دیگر مسترماك نیل وزیرمختارانگلیس مقیم‌تهران که باردوی محمدشاه آمده بود ومتوجه بود که کنت‌سیمونیچ وزیرمختار روسیه درتحریص‌شاه بگرفتن‌هرات پافشاری‌مخصوص دارد، بطورمحرمانه بوسیلهٔ ایادی‌خود در هرات ازتسلیم کامران‌میرزا بپادشاه‌ایران جلوگیری میکرد ومیکوشید بهرنحوی که شده هرات را از تسلط محمدشاه مصون نگهداشته و از ورودلشکریان ایران‌بآن سامان جلوگیری کند.

عللی که بتوان برای مخالفت‌دولت بریتانیای کبیر ونمایندگان آندولت برای تسلط ایران بهرات ذکر نمود بقرار زیر است:

۱ - دولت‌بریتانیای کبیرمیدانست‌تاحدی‌لشکرکشی ایران بطرف‌هرات از طرف روسها پشتیبانی میشود.

۲ - دولت انگلستان توجه داشت که نفوذ دولت‌روس پس از انعقاد

۱- منتظم ناصری جلد سوم ص ۱۷۱.

۲- تاریخ نو ص ۲٦٤.

معاهده ترکمنچای دردربارایران فوق‌العاده زیادشده وتمام مواد این‌عهدنامه بنفع روسها است وهر گاه دولت‌ایران بهرعنوانی در هر ناحیه‌ای ازافغانستان یا هرات مستقرشوددولت روس نیزدرهمان‌نواحی‌امتیازات سیاسی‌واقتصادی را که برطبق‌معاهدات منعقده پس‌ازجنگ دوم ایران وروس درایران تحصیل کرده‌است دراین‌نواحی که سرراه هندوستان‌است‌بدست‌خواهدآورد.

۳ - بالاخره چون دولت ایران حاضر نشده است امتیازاتی را که مطابق معاهدات ترکمنچای بروسهاداده‌است بانگلیسیهانیز بدهد سیاستمداران‌دولت بریتانیای کبیر ازاولیای دولت ایران نگران وناراضی بودند.

در محرم۱۲٥٤ مطابق بـا ماه مارس ۱۸۳۸ مسترماك‌نیل بعنوان اینکه واسطه صلح بین‌کامران‌میرزا و محمدشاه شود بـاتفاق مهدیخان قره‌پاپاخ از صاحبمنصبان ایران وچهارنفرسوار داخل‌هرات شد ماك‌نیل برخلاف وعده وساطت‌صلح که داده بودبرعکس‌کامران‌میرزا را با پول ووعده به‌پایداری و ادامه جنگ تشویق کرد وحتی طرح معاهده‌ای که درآن تمام درخواستهای محمدشاه از طرف‌کامران‌میرزا مورد قبول واقع شده وباساس اختلاف واصل مطلب یعنی تسلیم‌هرات اشاره‌ای نشده بود باصلاح دید ماك‌نیل بوسیله یار-محمدخان وزیر کامران‌میرزا تهیه شد. این معاهده بوسیله سفیر انگلیس در شب۲٥ محرم ۱۲٥٤ بحضورمحمدشاه تقدیم شد ومورد قبول‌نگردید.

محاصره هرات که‌دفاع آن‌ازداخل‌بوسیله«پوتین‌جر»اداره‌میشدوازخارج نیزمسترماك‌نیل‌برای شکست‌وعدم موفقیت‌لشکریان‌ایران‌ازهیچ‌اقدامی‌فرو-گذارنمی کرد ، بطول انجامید ووضع‌محمدشاه روزبروز سخت‌تر ومشکل‌تر میشد ودرواقع جنگ بین‌سیمونیچ وزیرمختار روسیه وماك‌نیل وزیر مختار انگلستان جریان‌داشت . علاوه برماك‌نیل«سرهنگ استووارت»وابسته نظامی دولت‌انگلیس نیزدرایران‌دائماً دراردوی‌محمدشاه‌بودوعجیب‌تراینکه‌پوتین‌جر « همیشه‌بالباس‌مبدل باردوی شاه‌ایران‌رفت‌وآمد مینمود وبا کلنل‌استووارت ملاقات ومشورت میکرد وحتی بوسیله کلنل استووارت باحاجی‌میرزاآقاسی ملاقات نمود[1] ». ماك‌نیل چندبار بعنوان وساطت وبرقراری‌صلح میان‌کامران

۱ــ محمود محمود ص۲٦۸

میرزا ومحمدشاه مداخله کردوهر بارصورت قراردادی به‌محمدشاه تسلیم‌نمود ولی نه‌شاه‌ونه حاجی‌میرزاآقاسی حاضر نبودند پس‌ازآنهمه معطلی ومحاصره هرات دست‌خالی وبی‌اخذ نتیجه ترك مخاصمه نمایند و تصمیم داشتند لااقل پولی ازدولت انگلیس دریافت دارند . ولی‌ماك‌نیل چون ازیکطرف‌میدانست محمدشاه دیگرقادر بادامه محاصره وتسخیر هرات نیست و ازطرف دیگر حاکم‌بوشهر نسبت‌بنماینده بریتانیای کبیرآزرده خاطربود، ازطریق‌دیپلماسی بدولت ایران فشار وارد میآورد و بهیچوجه حاضر نمیشد بدرخواستهای محمدشاه ترتیب اثردهد .

بالاخره پس ازمدتها مذاکره میان محمدشاه و ماك‌نیل،محمدشاه که از تحریکات سفیرانگلیس درهرات وتقویت وتحریص و ترغیب کامران‌میرزا از طرف عمال‌انگلیسی برای‌پایداری درمقابل لشکریان ایران کاملااطلاع‌داشت، وقعی‌به‌پیشنهادات واقدامات‌ماك‌نیل نمی‌نهاد بطوریکه‌بالاخره سفیرانگلستان بعنوان اعتراض وتهدید در تاریخ ۱۴ ربیع‌الاول ۱۲۵۴ مطابق ۷ ژوئن۱۸۳۸ اردوی محمدشاه راترك گفت واز راه مشهد عازم تهران گردید.

درشاهرود ازطرف‌دولت‌انگلستان‌به‌ماك‌نیل دستوررسید که وی‌اعتراض وعدم موافقت دولت خودرا باقدامات دولت ایران جداً بـاطلاع محمدشاه و اولیای دولت ایران برساند وبهمین مناسبت سرهنگ استووارت از شاهرود بارودی محمدشاه اعزام شد که‌به‌پادشاه ایران پیغام دهد که دولت انگلستان عملیات برضد هرات را بمنزله تهدید هندوستان تلقی کرده وتذکرمیدهد که این اقدام مخالف‌موادعهدنامه مودتی است که میان دولتین ایران‌وانگلستان منعقد شده . درهمین موقع نماینده دولت انگلستان یادآوری کرد که پنج فروند کشتی انگلیسی بعنوان اعتراض بآبهای خلیج فـارس آمده وجزیره خارك نیز ازطرف قوای انگلیسی اشغال شده‌است .

ماك‌نیل درضمن ازهمانجا نامه‌ای بکامران‌میرزا فـرستاد و بوی توصیه کرد که تسلیم نشود تا اوبلندن‌برسد وازاقدامات وزحماتی کـه تاکنون در این راه متحمل شده نتیجه‌ای بگیرد .

سپاهیان ایران در ۱۷ ربیع‌الاول ۱۲۵٤ عملیات خود را آغاز کردند و حصار هرات را گلوله باران نمودند و پس‌ازشش روز بمباران برج وباروهای شهر بحمله مبادرت کردند وتا کنار خندق رسیدند وبعضی هم ازخندق عبور کردند ولی بعلت مقاومت‌سرسختانه‌افاغنه وآب خندق وتلفات زیادنتوانستند داخل شهر شوندو درهمین‌حمله که بزرگترین حادثه محاصره ده ماهه‌هرات می‌باشد سرتیپ بروکلی از امیرزادگان مهاجر لهستان که در خدمت نظام ایران بود بقتل رسید.

نقشه حملات را کنت سیمونیچ وزیر مختار روسیه کشیده بود و چون دولت انگلستان از اقدامات واعمال وزیر مختار روسیه بدربار پطرزبورگ شکایت کرد،وزارت امورخارجه روسیه هم برای نشان دادن اینکه کارهای سیمونیچ بی اجازه دولت مرکزی بوده وی را احضار نمود.

سرهنگ استووارت در ۲۰ جمادی‌الاول ۱۲۵٤ باردوی محمدشاه رسید.

قبل از رسیدن وی سپاهیان ایران حمله سخت دیگری‌در هشتم همان ماه بهرات کرده بودند ونزدیك بودکامران میرزا تسلیم شود ولی نظر باینکه استووارت محمدشاه را تهدیدبه جنگ نمود و روس‌ها نیز در سخت‌ترین و حساس‌ترین لحظات از کمك ومداخله وحمایت‌ایران‌دست بـرداشته بودند، محمدشاه ناچاردر ۱۸ جمادی‌الثانی مطابق با ۸سپتامبر۱۸۳۸ بی اخذنتیجه ازمحاصره هرات دست برداشت وکلیه تقاضا های دولت انگلستان‌رابذیرفت وباین ترتیب دولت ایران عملا از تصرف هرات چشم پوشید و انگلیسیهاآن شهر را تسخیر واشغال کرده وشروع بعملیات عمرانی نمودند.

پایان

یادداشت مجلّه

مقاله‌ای که اینك از نظر خوانندگان میگذرد ، تحقیقی است که بی‌گمان درنوع خود تاکنون درمطبوعات فارسی سابقه نداشته است .

بنیاد این مقاله برتصاویریست که باکوشش و حوصلهٔ خاص نویسندهٔ دانشمند آن از روی‌سفرنامه‌های خارجیان که بایران آمده‌اند ، فراهم آمده است و آقای دکتر غلامعلی همایون استادیار دانشکدهٔ هنرهای زیبا باجمع‌آوری آنها نه تنها کمکی به محققان تاریخ‌اجتماعی ایران کرده‌اند بلکه خودروش نوینی را نیز درپژوهش تاریخ اجتماعی نشان داده‌اند زیرا هریك از این تصویرها یکی از نکات مربوط به جامعهٔ ایرانی و یك گوشه از تاریخ اجتماعی ایران را نشان میدهد وچون بدست نقاشان زبردست و همزمان با همان احوال و اوضاع نقش شده‌اند خود اسناد معتبری برای تدوین تاریخ اجتماعی ایران میباشند .

بررسی های تاریخی

نظری باسناد تصویری آلمانها

دربارهٔ ایران

تا اواخر سدهٔ هیجدهم میلادی

بقلم

غلامعلی همایون

دکتر در تاریخ هنر

ابتدا مقدمهٔ کوتاهی را لازم میدانیم که شمه‌ای از روابط ایران و کشور آلمان را که از قرن شانزدهم میلادی شروع گردیده است بیان کرده تا ذهن خوانندگان محترم از هر جهت برای مقالات بعدی نیز روشن گردد.[1] روابط آلمان با ایران در قرن شانزدهم براساس سیاست و در قرن هفدهم براساس سیاست و اقتصاد و در قرن هیجدهم براساس روابط علمی قرار گرفته که جبراً نتایج هنری ببار آورده است.

آلمانها سیاست دیرینه اروپائیان را که در پشت دولت عثمانی متحدی برای خود بیابند

۱ــ در اینجا مقصود از روابط ایران و آلمان خلاصه‌ای از فعالیتهای آلمانها تا اواخر قرن هیجدهم میلادی است. راجع به فعالیتهای ایرانیان در آلمان و نتایج هنری آن در مقالات بعدی صحبت خواهد شد.

دنبال نموده و در قرن ۱۶ این متحد را دولت ایران میدانستند .

برای آلمانها امپراطوری عثمانی دشمنی بود که نه‌تنها برای آلمان خطری حیاتی محسوب میشد بلکه موجودیت دنیای مسیحیت را بخطر انداخته بود. اتحاد باایران برای بر کندن دولت عثمانی در سرلوحه برنامه کشور آلمان قرار گرفته و هر روز این احتیاج مبرم‌تر میشد . این مسئله بطور کلی برای همه اروپائیان مهم بود چنانکه « بوسبك » سفیر انگلستان در استانبول در زمان سلیمان بزرگ مینویسد که اگر ایران پشت جبهه ترکان عثمانی راضعیف نکرده بود آنها تا بحال بر ما مسلط شده بودند. در حقیقت ایران مابین ما و نابودی قرار گرفته یعنی اینکه ایران از انهدام ما جلوگیری میکند.[۲]

بهمین طریق «جرج وستون» اظهار عقیده میکند که «امپراطوری صوفی»[۳] یعنی امپراطوری ایران دراین زمان « افساری به‌ترکها زده و ممانعت میکند که دنیای مسیحیت بیش از این متحمل زیان بشود . »[۴]

دراروپای قرن شانزدهم که ترکها تاقلب آنجا پیشروی کرده بودندروی دولت ایران خیلی حساب میشد و بمحض اینکه جنگی میان ایران وامپراطوری عثمانی رخ میداد روزنامه‌های اروپائی مفصلا آنرا شرح وبسط میدادندوحتی از روی آن گراورهائی تهیه مینمودند .

۲ـ بوسبك Busbeq سفیر انگلستان در استانبول مینویسد :

«This only the Persian stands between us and ruin. The turk would fain be upon us, but he keeps him back.»

مراجعه شود به کتاب س . ك . چیو Samuel Clagget chew بنام:

The Crescent and the Rose. Islam and England during the Renaissance.

New York 1937 - P. 251

۳ـ در اروپای قرن ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ به پادشاهان ایران بمناسبت اشاعه صوفی‌گری در ایران و بعلت اینکه جد آنها شیخ‌صفی‌الدین بانی این مکتب بود لقب «صوفی» یا «صوفی بزرك» میدادند . این مسئله در ادبیات اروپای آنزمان نیز بسیار معمول بوده است .

۴ـ مراجعه شود به‌کتاب س . ك . چیو .

The Crescent and the Rose. Islam and England during the Renaissance.

New York 1937 - P. 251

این کنده کاری (تصویر ۱) که درسال ۱۵۱٤ میلای بوسیله «هیرونومو گلزل» در «نورنبرگ» تهیه گردیده نمایشی است از جنگ چالدران که درهمان سال مابین شاه اسماعیل اول و عثمانیها در دشت چالدران روی داد. این تصویر در یکی از روزنامه های شهر نورنبرگ با شرح و بسط جنگ چالدران بچاپ رسیده است[۵]. البته این تصویر بطور تخیلی از روی اخباری که شنیده میشده تهیه گردیده است بطوریکه لباس و تجهیزات هیچکدام نشانه عثمانیها و ایرانیان نیست فقط در طرف راست و پائین تصویر سواری که در حال تیراندازی است از لحاظ لباس شباهتی به شرقیان دارد و بطوریکه از این تصویر مستفاد میشود، اینطور بنظر میرسد سوارانی که در طرف راست قرار گرفته اند ایرانیان و آنهائیکه در طرف چپ تصویر هستند نماینده عثمانیها میباشند.

کنده کاری دیگری[٦] که آنهم در نورنبرگ اما درسال ۱۵۷۹ عمل گردیده نیز مربوط بجنگهای ایران و امپراطوری عثمانی است. (تصویر ۲) در طرف چپ یك شاهزاده و سردار جنگی ایران را بنام «اوزارکالدرینوس» با تمام

۵ــ مراجعه شود به روزنامه خبری که بوسیله پترورنر Peter Wernher منتشر میشده است :

Von der Schlacht geschehen dem Turcken von dem grossen Sophi in calimania der Provintz, nach bey Lepo dem Castel..

Nuernberg 1514

البته این متنی که اینجا ملاحظه میکنید بزبان آلمانی قدیم است واینجانب برای اینکه سندیت خود را از دست ندهد بهمان وضع نقل قول کرده‌ام.

٦ــ این کنده کاری در روزنامه‌ای که ناشر آن معلوم نیست تحت خبر :

Tuerkische grosse

Niederlage. Wahrhaftige Beschreibung Zweien grossen Scharmuezeln und Schlachten so der gewaltig Konig in Persien dem Mustapha Bassa Turkischen Obrist abgewonnen.

Nuerenberg 1579

منتشر شده است. این خبرحاکی ازآنست که سردار ترك بنام مصطفی پاشا ازسردارپادشاه پرقدرت ایران شکست بزرگی خورده است. تعیین صحت وسقم این خبر را بعهده تاریخ‌دانها میگذاریم.

تصویر ۱ ـ جنگ چالدران ـ کنده‌کاری از هیرونوموگل‌زل، ۱۵۱٤ میلادی ـ کتابخانه ملی نورنبرگ

تصویر ۲ ـ اوزارکالدرینوس سردار ایرانی و مصطفی پاشا
کنده کاری ۱۵۷۹ ـ کتابخانه ملی نورنبرگ

تصویر ۳ ـ یکی از ساتراپ های قدیم ایران (عکس دست راست) ـ
کنده کاری سال ۱۹۰۶
عکس : از روی سفرنامه تکتاندر

جلال وجبروت در حال پرخاش یا حمله به «مصطفی‌پاشا» نشان میدهد. در طرف راست سردار بزرگ عثمانی مصطفی‌پاشا را نمایش میدهد که خونسرد اما ترش‌روی سردار ایرانی را وارانداز مینماید.

این تصویر نیز تخیلی است اما مسئله‌ای که قابل توجه است اینکه لباس هردو سردار نه بطورکامل اما قسمت اعظم آن بالباس حقیقی آنها انطباق دارد و این نسبت به تصویر شماره ۱ خودپیشرفتی محسوس از نظر شناخت شرقیان محسوب میگردد.

بالای تصویر طرف چپ که سردار ایرانی را نشان میدهد بزبان آلمانی قدیم نوشته شده : Ozar Calderinus Persische. Fuerst und Kriegsobriste که فارسی آن چنین است :«اوزارکالدرینوس سردار جنگی و شاهزاده‌ایران» بالای تصویر طرف راست که سردار ترك را نشان میدهد نوشته شده است :

Mustapha Bassa dess Tuer ckischen Keysers Kriegsobrister .

که فارسی آن چنین است : « مصطفی‌پاشاسردار جنگی امپراطور ترك . »

مسئله دیگری که درروابط ایران وآلمان نقشی‌را ایفا مینموده مذهب است. اساس ضدیت مابین دنیای‌شیعه وسنت یك‌نوع نزدیکی مابین‌قدرتهای اروپائی وایران بوجود آورده بود که‌در حقیقت میتوان آنرا قرابت مابین دنیای شیعه ومسیحیت‌نامید. دربعضی ازمحافل‌سیاسی ایران‌نیز اظهارتمایلی باین قرابت میگردید.[۷] سیاحان اروپائی نیز درباره نزدیکی مذهبی مابین دنیای شیعه ومسیحیت اشارتی چندنموده‌اند.

«جئوفری دوکت» که بسیار به‌مسائل مذهبی علاقمند بود وسالیان‌دراز درایران زندگی کرده‌بود، حضرت امام‌حسین‌را باحضرت‌مسیح مقایسه‌نموده ومانندخیلی‌دیگرازسیاحان‌اروپائی‌چون پیترودلاواله»، «آدام‌اولئاریوس» و «پری» نتیجه میگرفت که سرانجام تراژدی حضرت امام‌حسین کاملا شبیه سرانجام حضرت مسیح بوده است چون هردو زندگی خودرا برای عدالت،

۷– مراجعه شود به کتاب گیب

Islamic Society and The West.

Oxford 1957 - P. 175

برضد ظلم قربانی کرده‌اند. آنها ضمناً تأثر مذهبی‌ما(تعزیه) را نیز بادرام-های مذهبی اروپای قرون وسطی مقایسه نموده و شباهتی چند نیز درآنها یافته‌اند.[۸]

این مسائل باعث میشد که «ایران واطریش برضد توسعه دولت عثمانی باهم قدم برداشته»[۹] وبهمه وسائل متشبث شوند که وسیله‌ای فراهم گردد تا بتوانند بایکدیگر همکاری نمایند. این گونه کوشش برای همکاری تقریباً درآلمان زودتر از کشورهای‌دیگر اروپائی (باستثنای جمهوری ونیز)شروع شده بود.[۱۰]

قبل‌از سال ۱۵۲۳ میلادی شاه‌اسمعیل اول نامه‌ای که متن‌آن حاکی‌از همکاری دو کشور آلمان وایران بود برای کارل‌پنجم فرستاد. کارل پنجم امپراطورآلمان بمنظورجواب گوئی باین‌نامه‌هیئتی بسرپرستی «یوهان‌بالبی» درسال ۱۵۲۹ یعنی درهمان سالی که‌شهر وین بدست ترکان عثمانی محاصره گردیده بود بطرف ایران‌روانه کردانید؛ غافل ازاینکه شاه‌اسمعیل خیلی پیش‌یعنی درسال۱۵۲٤ چشم ازجهان فروبسته‌بود[۱۱] واین‌هیئت نیز نتوانست

۸ــ مراجعه شود به کتاب سی . ك . چیو :
The Crescent and the Rose. Islam and England during the Renaissance.
New York 1937 - P. 229

۹ــ مراجعه شود به کتاب گیب
Islamic Society and The West.
Oxford 1957 - P. 175

۱۰ــ در حدود سال ۱۵۰۵ ازچند تاجر آلمانی‌نام‌برده‌میشود که‌نماینده‌های کارخانجات و لزر، فرگر، هیرش، فوگل، و این هوف در خلیج فارس واقیانوس هند بوده‌اند.
مراجعه شود به کتاب زیگموند گونتر بنام
Das Zeitalter der Entdeckungen.
Leipzig, 1912 - P. 36

۱۱ــ مراجعه شود به کتاب بارتولد بنام :
Die geographische und historische Erforschung des Orients.
Leipzig, 1913 - P. 48

خودرا بخاك ایران برساند. تقریباً یك نیم‌قرن اطلاعی از سیاحان آلمانی بدست نیست تااینکه‌درسال۱۵۸۸ «هنز کریستف‌تویفل»[۱۲] ودوست همسفرش «ژرژ کریستف فرن‌برگ»[۱۳] خودرا از شهر استانبول برای مسافرت بشرق آماده کردند. آنها ازطریق مصر وحلب بسوی فرات آمده ودر آنجا ازبرج بابل دیدن کرده‌سپس به‌هرمز شتافتند. درهرمز ازهمدیگر جداشدند: تویفل ازطریق شیراز واصفهان بسوی قزوین پایتخت ایران رفته وازآنجا درآوریل ۱۵۹۰ بطرف دریای‌خزر رهسپار گردید وبعداً ازطریق تبریز ودریاچه‌وان به‌بین‌النهرین رفته‌وازآنجا بسوی اروپا عازم‌شد،و فرن‌برگ نیز سپس‌بایران آمده واوهم‌مانند تویفل‌سیاحتنامه‌ای ازخودباقی گذارده‌است.

درسال ۱۵۹۳ امپراطورآلمان رودولف‌دوم بوسیله سفیرایران درروسیه باشاه‌عباس بزرگ تماس حاصل کرد.[۱٤] اوبرای اینکه اطلاعات بیشتری از ایران کسب نماید هیئتی بسرپرستی اشتفان کاکاش‌به‌ایران‌فرستاد. این هیئت درسال ۱٦۰۲ بایران میرسد. امارئیس هیئت یعنی اشتفان کاکاش بیمار شده وفوت مینماید. پس‌از او سپس هفت‌تن ازاعضای‌هیئت‌نمایندگی نیزفوت‌نموده ویگانه کسی که توانست خودرا بدربار ایران برساند «ژرژتکتاندر» بود شاه‌عباس بزرگ ازاو صمیمانه پذیرائی نموده وپس‌از چندی‌اورا باهدیه‌های بسیار بهمراهی یك‌هیئت نمایندگی ایران‌بطرف‌آلمان روانه‌ساخت. تکتاندر بهمراهی‌مهدی‌قلی‌بیك‌سفیرایران درسال۱٦۰۵ واردپراگ میگردد امپراطور

۱۲ــ مراجعه شود به کتاب Christoph Teufel (Taifel) بنام :

Die Reise des Hans Christoph Freihern von Teufel etc.

Linz 1898

۱۳ــ مراجعه شود به کتاب Christoff Fernberger

Peregrinatio Montis Crynai et Terrae Sanctae Cum itineribus Babylonico... Persico.. descripta

۱۵۹۳ محل انتشار نامعلوم

۱٤ــ مراجعه شود به مقاله پروفسور والتر هنز به نام :

Deutschland und Iran in 17. Jahrhundert.

Berlin 1935

آلمان رودولف دوم ازمهمانان خودپذیرائی کامل‌نمود، ومیخواست آنهارا بمعیت یك هیئت دیگر آلمانی بایران بفرستد. ولی‌اینکار بعلت گرفتاریهای مالی دولت‌آلمان تاسال ۱۶۰۶ بتعویق افتاد.

ژرژ تکتاندر سیاحتنامه ای برشته‌تحریر درآورد که بقطع کوچك‌بود. وباتصاویری‌مزین شده‌است.[۱۵] این تصاویر بوسیله «یوهان‌فابر» هنرمند آلمانی عمل‌شده ویکی ازآنها تصویر یکی ازساتراپهای سابق ایران‌رانشان میدهد (تصویر۳).

درسال ۱۶۰۶ یك هیئتی بسرپرستی «راتیسلاو» ازپراگ بایران‌عزیمت نمود. این هیئت درسال ۱۶۰۹ بایران‌رسید وراتیسلاو مثل‌همکار قدیمی‌خود بیمار گردیده وفوت نمود اماریاست این‌هیئت بدست عضودیگری سپرده شد واو درهفتم ماه اکتبر ۱۶۰۹ شاه‌عباس بزرگ‌را دراردبیل ملاقات کرد.

ازاین‌هیئت‌نمایندگی، مدرك کتبی دردست‌نیست‌ولی برروی یك‌صندوق لاکی که‌درسال ۱۶۱۰ درایران‌ساخته‌شده‌واکنون‌ازآن‌دریکی‌ازموزه‌های‌برلن نگهداری‌میشود،[۱۶] شرفیابی این هیئت بخدمت شاه‌عباس کبیر نقش گردیده است.

درسال ۱۶۲۱ «هینریخ‌فن‌پوزر» از راه آسیای صغیر بطرف ایران آمده وسپس به‌هندوستان رهسپار گردید. سه‌سال‌بعد دوباره پوزر ازهمین کشورها

۱۵ــ مراجعه شود به کتاب ژرژتکتاندر بنام :

Iter Persicum. Kurtze doch ausfuehrliche und Warhafftige beschreibung der Persianischen Reiss: Welche von den Edlen... Stephano Kakasch von Zalokomemy angefangen...

Meissen, 1610

۱۶ــ مراجعه شود به مقاله فردریك‌ساره Friedrich Sarre بنام:

Die Lacktruhe Schah Abbas I. in der islamischen Abteilung der Statlichen Museen.

Berlin, 1937

به‌میهن‌خود باز گشت. پوزر درسفرنامه‌خود[۱۷] اعجاب خودرا ازپلهای‌اصفهان اظهار نموده وسپس شهرهای دیگرایران‌را توصیف کرده‌است. او گلپایگان رابعنوان«یك‌شهر باساختمانهای‌زیبا»[۱۸] وخوانسارراابعنوان «یکی‌ازجذاب‌ترین‌جاهای ایران، پرازباغات باشکوه باچشمه‌های عالی‌وکانالهای خوب»[۱۹] بیان کرده ومجسم ساخته است.[۲۰]

ابریشم گیلان که در قرن‌سیزدهم ناوگان ژنوائی رابدریای‌خزر کشید، باعث‌پدیدار شدن‌هیئت نمایندگی آلمان در سال ۱۶۳۷ در اصفهان گردید. علاوه بر«آدام‌اولئاریوس» که بمناسبت اهمیت سفرنامه و تصویرش او را در مقاله‌ای جداگانه‌در آینده‌معرفی خواهیم کرد «یوهان‌آلبرت مندلسلو» نیز شرح‌مسافرت این‌هیئت نمایندگی‌را برشته تحریر درآورده‌است.اولین‌نسخه این‌سفرنامه درسال۱۶۴۷ به‌پیوست سفرنامه‌اولئاریوس منتشر گردید.[۲۱] بطور

۱۷ــ مراجعه شود به سفرنامه هنریخ فن‌پوزر H. Poser بنام:
Der beeden Koenig (Erbfuersten thuemer... Herren Heinrich von Poser... Lebens und Todesgeschiehte... Jena 1675

۱۸ــمراجعه شود به کتاب آلفونس گابریل بنام :
Die Erforschung Persien.
Wien, 1952 - P. 58

۱۹ــ مراجعه شود به کتاب آلفونس‌گابریل بنام:
Die Erforschung Persien. Wien, 1952 - P. 58

۲۰ــ در سال ۱۸۱۹ در کتابخانه ملی شهر وین اوراقی از یك کتابچه یادداشت یك تاجر آلمانی پیدا شد که در سال ۱۶۲۳ در اصفهان بوده است .
مراجعه شودبه‌آرشیو جغرافیائی وتاریخی‌آن‌کتابخانه وجزوه‌ای‌تحت‌عنوان:
Bruchstuecke eins Tagebuches eines Deutschen, der zu Anfang des XVII Jahrhunderts mit diplomatischen Auftraegen sich in Persien aufhielt.
Wien, 1820

۲۱ــ مراجعه شود به سفرنامه آدام‌اولئاریوس Adam Olearius بنام
Muskowitische oft begehrte Beschreibung der neuen Orientalischen Reisen an den Koenig von Persin: Item, ein Schreiben des J.A. Mandelslo, Worin eine ostindianische Reise ueber Oceanum enthalten.
Schleswig 1647

مستقل این سفرنامه درسال ۱۶۵۸ در اشلزویك آلمان منتشر گردید ودارای تصاویر متعددی است که هفت عدد آنها بایران آنروزی مربوط میشود[۲۲] علاوه برتصاویر قلعه پرتغالی‌ها در هرمز ، تخت جمشید و قبر کوروش که برای اولین بار در اروپا منتشر شده است، تصاویر مختلف دیگری نیز زینت این کتاب گردیده که سندیت کامل برای ما دارند . تصویر سرلوح کتاب ابلیسکی (ستونی نوك تیز) را دروسط نشان میدهد که در دوطرف آن خود مندلسلو واروپائیان همراه او ویك نفر ایرانی و یك نفر روسی مشاهده میگردند. (تصویر ٤)

درتصویر دیگری یك خانواده ایرانی کنار خلیج فارس (تصویر ٥) و در دیگری مناطق سرحدی بلوچستان و کنار دریای عمان باجنگلهای انبوه نمایش داده شده (تصویر ٦)، در این جنگلها خود مندلسلو وهمراهانش درحال سفر نیز ملاحظه میگردند.

مندلسلو در ضیافتی دراصفهان رقص عده‌ای ازرقاصه‌های هندی وایرانی را مشاهده کرده و تصویری از آن نیز تهیه نموده که ازلحاظ سنت هنر رقص جالب توجه است. (تصویر ۷)

سفرنامه مندلسلو به انگلیسی وهلندی[۲۳] نیز ترجمه شده است. نسخه هلندی آن همان تصاویر نسخه اصلی آلمانی رادارا است البته باستثنای سرلوح سفرنامه که دراینجا طور دیگری تهیه شده ودر طرف راست آن تصویر یك مرد ایرانی ملاحظه میگردد. (تصویر ۸)

درسال ۱۶۸۰ «دانیل پارتی» درخدمت شرکت هلندی هنددرآمده وبه بندر عباس میآید . پارتی در سال ۱۶۹۸ در نورنبرگ سفرنامه مصوری منتشر

۲۲ــ مراجعه شود به سفرنامه یوهان مندلسلو Johann Mandelslo بنام :

Des... Johann Albrechts von Mandelslo Morgenlaendische Reyse-Beschreibung.

Schleswig 1658

۲۳ــ مراجعه شود به سفرنامه یوهان مندلسلو ترجمه هلندی آن بنام

Beschrijvingh van de Gedenkwaerdige Zee-en Landt....

Amsterdam 1658

تصویر ٤ ــ سرلوح سفرنامه یوهان مندلسلو ــ ١٦٥٨ ــ کنده کاری ازروت گیسر
١٦٧ × ٢٧٤ میلیمتر
عکس : از روی سفرنامه یوهان مندلسلو

تصویر ۵ ـ یك خانواده ایرانی کنار خلیج فارس ۱۶۵۸ ـ کنده کاری ازروت گیسر
عکس : از روی سفرنامه یوهان مندلسلو

تصویر ٦ ـ بیشه های جنوب شرقی ایران ـ ١٦٥٨ ـ کنده کاری ازروت گیسر
عکس از روی سفرنامه یوهان مندلسلو

تصویر ۷ ـ رقص اسرار آمیز ـ ۱۶۵۸ ـ کنده‌کاری ـ ۱۰۴ × ۱۳۲ میلیمتر
عکس : از روی سفرنامه مندلسلو

تصویر ۸ ــ سرلوح ترجمه هلندی سفرنامه یوهان مندلسلو ، کنده‌کاری ــ ۱۶۵۸
عکس : از روی ترجمه هلندی سفرنامه یوهان مندلسلو

مینماید .[۲۴] تصاویر این سفر نامه کنده کاری است .سر لوح سفر نامه (تصویر ۹) دارای موتیف های شرقی مختلف است . پارتی ساحل بندر عباس را باقسمتی از بندر در تصویر دیگری (تصویر ۱۰) جاویدان نموده که البته از لحاظ توپو گرافی تعیین حدود و محل آن بسیار مشکل است .

در تصویر دیگری انواع واقسام لباسهای ایرانی نشان داده شده (تصویر ۱۱) که برای مطالعه لباس آندوره بسیار جالب است و بالاخره برای اولین بار در تصویری (تصویر ۱۲) طریق بردن عروس بخانه داماد نمایش داده شده است که البته لباسها و طرز آرایش مـوی سر اطرافیان دارای مقداری موتیف های اروپائی است .

در سال ۱٦۸٤ عالم و پزشک نامدار آلمانی « انگلبرت کمپفر » بایران مسافرت نموده است. از کمپفر و سفر نامه‌اش در مقالـه‌ای جـدا گـانه یاد خواهیم نمود.

قبل از اتمام قرن هفدهم « فرانتز کاسپار شلینگر » باسه کشیش آلمانی از ایران دیدن کردند. هرچهار نفر از طریق جاده قدیمی تبریز - قزوین بسوی اصفهان آمده و سپس بشیراز و بندرعباس رهسپار گردیدند . شلینگر درسال ۱۷۰۷ سفرنامه مصوری در شهر نورنبرگ منتشر ساخت.[۲۵] این سفرنامه در سالهای ۱۷۰۹ و ۱۷۱٦ تجدید چاپ گردیده‌است . دریکی ازاین تصاویر، سمت چپ یك پادشاه ایرانی ودر وسط یك خان ودرسمت راست یك شوالیه درباری را نشان میدهد. (تصویر ۱۳) وتصویری دیگر، سمت چپ یك افسر ایرانی ودروسط یك گروهبان را نشان میدهد که هردو شمشیر وسپر در دست دارند. درسمت راست

۲٤- مراجعه شود به سفرنامه دانیل پارتی بنام

Dsfindianische und Persianische neujaehrige Kriegsdienste und Reisen; und Beschreibung was sich von 1677 bis 1685 zugetragen.

Nuerenberg, 1698

۲۵- مراجعه شود به سفرنامه شلینگر بنام

Persianische und ost-indianische Reis etc.

Nuernberg, 1709

تصویر یك تفنگچی نشان داده‌شده‌است(تصویر ۱٤)وبالاخره در دیگری،سمت چپ‌یك خانم‌ایرانی را نشان میدهد که قلیانی دردست داشته ودر وسط یك آخوند و در سمت چپ تصویر یك ورزشکار است که در حال گرفتن میل میباشد (تصویر۱۵) .

آخرین سیاح آلمانی قبل از سقوط صفویه «یوهان گاتلیب ورم»است که درسال۱۷۱۷درخدمت کمپانی‌هلندی‌هند شرقی بهمراهی فرستاده کشورهلند «یوهان‌یوسو کسلر» بدربارشاه سلطان‌حسین راه‌یافت. سفرنامه‌ورم[۲۶] علاوه‌بر نمایش‌هیئت‌نمایندگی‌هلندباصفهان دارای‌یك‌سرلوح جالبی‌است (تصویر۱٦)

دوسیاح مهم دیگر آلمانی را که یکی از شمال (کمپفر) و دیگری از جنوب(نی‌بر)، ایران‌رامشاهده نمودند بمناسبت‌اهمیت‌کاروتصاویرشان‌درمقاله دیگری معرفی مینمائیم .

یکی از اسناد بسیار مهم تاریخی ما که اصولا این مقال بیشتر بخاطر انتشارآن برشته‌تحریر درآمده‌پرتره‌ای‌است که«ملشارلوریش» ازسفیر ایران در دربار عثمانی کشیده‌است.

درسال ۹٦۳ هجری قمری‌یعنی سالهای ٥٦ – ۱٥٥٥ میلادی‌شاه طهماسب یکی ازنجبای ایران‌را بنام‌اسمعیل باکوکبه‌زیادی بعنوان‌سفیر روانه‌دربار عثمانی‌یعنی بجانب سلطان سلیمان‌خان‌فرستاد . دراین‌زمان حکومت‌عثمانی درکمال قدرت‌خود بوده واغلب کشورهای‌اروپائی‌در استانبول سفارت دائمی داشتند . ازاینجهت میبایست فرستاده ایران‌نیز باجلال وشکوه خاصی وارد استانبول گردد . در روزنامه ها و بروشور های آن دوره اروپا مینویسند که اسمعیل سفیرایران بایکصد سوار مجهز بآخرین ساز وبرگ و خدم وحشم بسیاروارد استانبول گردید بطوریکه‌چشمان‌تمام‌اروپائیان‌مقیم دربارعثمانی

۲٦– مراجعه شود به سفرنامه یوهان گاتلیب‌ورم بنام
Ost-Indien-und Persianische Reisen etc.
Dresden, Leipzig, 1737

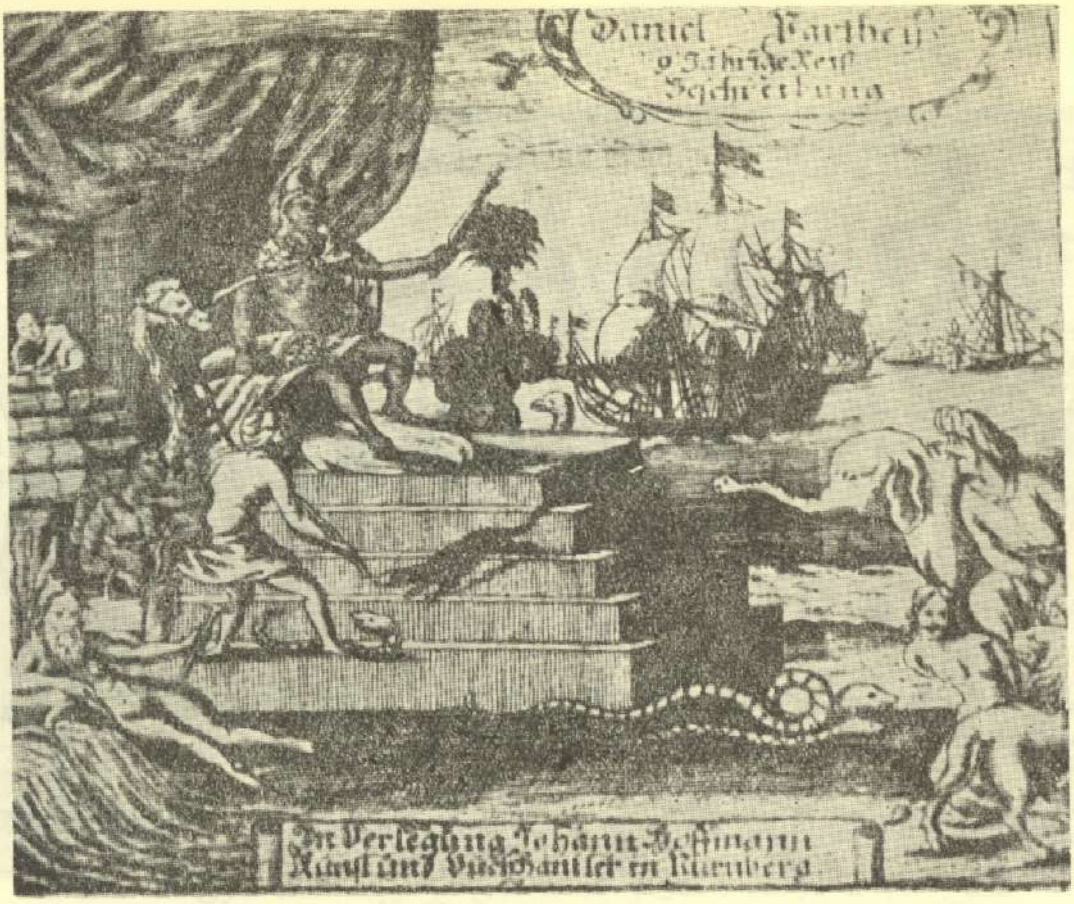

تصویر ۹ ـ سرلوح سفرنامه دانیل پارتی ـ ۱۶۹۸
عکس : از روی سفرنامه دانیل پارتی

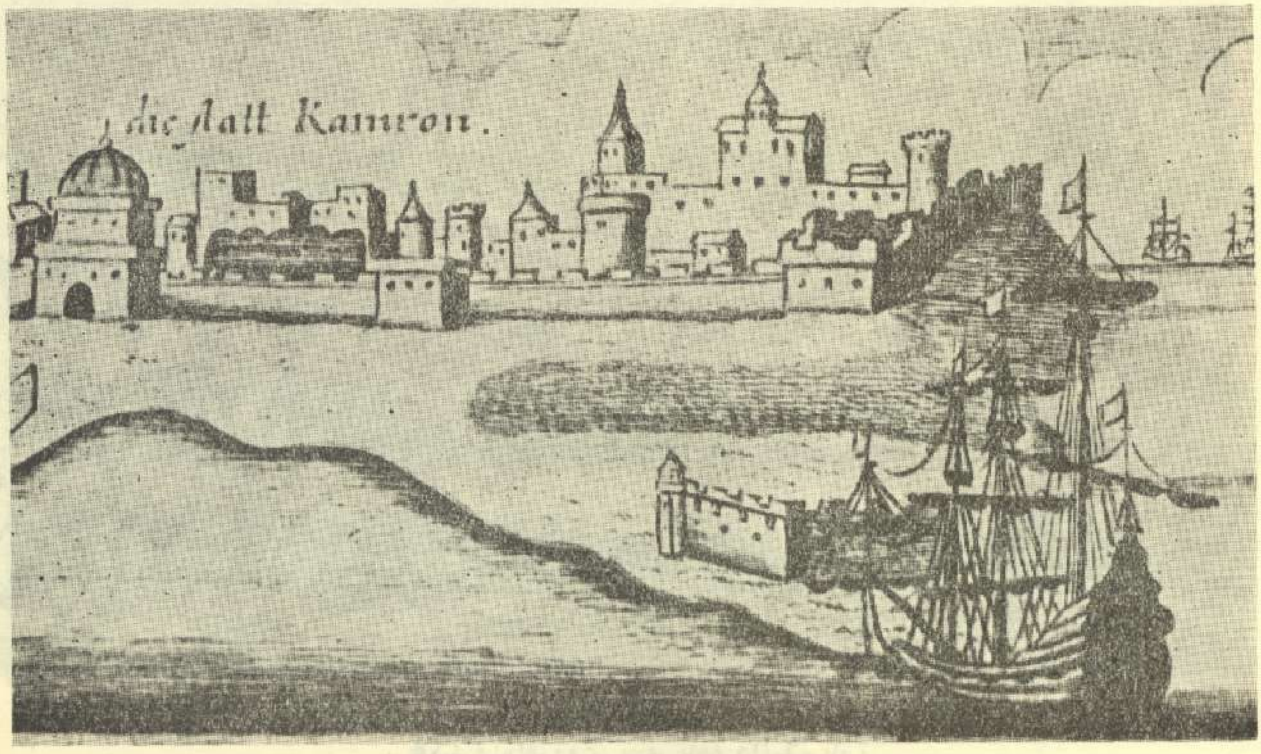

تصویر ۱۰ ـ بندرعباس ـ کنده کاری ـ ۱۶۹۸ ـ ۷۵ × ۱۲۵ میلیمتر
عکس : از روی سفرنامه دانیل پارتی

تصویر ۱۱ ـ لباسهای ایرانی ـ کنده کاری ـ ۱۶۹۸
عکس : از روی سفرنامه دانیل پارتی

تصویر ۱۲ ـ بردن عروس ـ کنده کاری ـ ۱۶۹۸
عکس : از روی سفرنامه دانیل پارتی

تصویر ۱۳ ــ پادشاه ، خان و یك درباری ایرانی ــ کنده کاری ــ ۱۷۰۹
عکس : از روی سفرنامه شلینگر

تصویر ۱٤ ــ افسر ، گروهبان و یك تفنگچی ایرانی ــ کنده کاری ۱۷۰۹
عکس : از روی سفرنامه شلینگر

تصویر ۱۵ ـ یك زن ایرانی ، یك روحانی و یك ورزشکار ایرانی کنده کاری ـ ۱۷۰۹
عکس : از روی سفرنامه شلینگر

تصویر ۱۶ ـ سرلوح سفرنامه یوهان گاتلیب‌ورم حکاکی از منتزل ـ ۱۷۳۷ ،
۱۵۲ × ۱۹۲ میلیمتر
عکس : از روی سفرنامه ورم

خیره مانده بود و اصولا روز ورود اسمعیل بـه استانبول بیك روز نمایش تبدیل‌شده‌وهزاران‌نفر برای‌دیدن واستقبال‌ازهیئت‌نمایندگی‌ایران‌ازیکدیگر پیشی میجستند .

در دربار عثمانیها علاوه برسفرای اروپائی هنرمندان بسیاری از نقاط مختلف اروپا تجمع کرده بودند که اغلب مشغول تهیـه پرتره‌های مختلف از سلطان‌ها ، شاهزاده‌ها ورجال کشور عثمانی بودنـد . بدیهی است هرواقعـه تاریخی نیز که رخ میداد ازآن نیز تصاویری تهیه میگردید .

یکی ازاین وقایع تاریخی ورود اسمعیل سفیر ایران به استانبول بود . ویکی ازاین هنرمندان نیز ملشارلوریش آلمانی بوده کـه دوبـار یعنی در سالهای مابین ۵۷-۱۵۵۵ و ٦٤-۱۵٦۲ میلادی دردربار سلطان سلیمان خان زنـدگی میکرده است . اودرسالهای اول اقامت خود ملاقاتی باسفیر ایران نموده ورسماً اورا مدل قرار داده و از او پرتره‌ای تهیه مینماید . این پرتره یکی ازمدارك بزرگ تاریخی مـا محسوب شده که برای اولین بار منتشر میگردد . ملشار لوریش طرحی ازآن تهیه کرده وسپس دراروپا ازروی آن برروی مس سه چهار نسخه حکاکی میشود کـه یکی از آنها در کتابخانـه موزه هنر هـای صنعتی برلین تحت شماره R.۲۷-۳۲۸۳ میباشد . (تصویـر شماره ۱۷) .

همین تصویر بانضمام تصاویرمتعدد دیگری که ذیلا درباره‌آنها صحبت خواهـد شد وهمـه کار ملشار لوریش است، درمجموعـه‌ای‌در کتابخانه ملی «هامبورک» موجود بوده که تاریخ ۱٦۲٦ میلادی دارد [۲۷] . ضمناً مجموعه دیگری ازملشار لوریش درکابینه گراور شهر«درسدن» موجود است که شامل ۲۸ تصویر است که آکوارل ورنگی ساخته شده وتحت شماره R.۲۷-۳۲۸۰

---

۲۷ ــ مراجعه شود به کتاب ملشارلوریش بنام

Des Kunstreichen und weitberuhmten Melchior Loriche Wolgerissene und geschnittene Figuren zu Ross und Fuss...

Hamburg, 1626

تصویر ۱۷ ـ اسمعیل سفیر ایران در دربار عثمانی در سال ۹۶۳ هجری قمری ـ
حکاکی روی‌مس از روی طرح ملشارلوریش ـ ۱۵۵۶ میلادی ـ
اندازه ۲۴۰ × ۳۶۰ میلیمتر در کتابخانه موزه هنرهای صنعتی برلن

میباشد . این مجموعه شامل بناهای شرقی وپرتره‌های مردان بزرگ شرق است [۲۸] .

برگردیم سرموضوع اصلی، یعنی پرتره‌ای که ملشارلوریش ازسفیرایران تهیه نموده است . پرتره نیم‌تنه اسمعیل ، ایلچی ایران ، (تصویر ۱۷) کمی بطرف چپ متمایل ، شانه‌ها وسینهٔ او تماماً قسمت تحتانی تصویر را ازلحاظ افقی دربر گرفته است . ازلحاظ عمودی تقریباً دوسوم تصویرشامل سر و گردن و کلاه میباشد . سر و گردن اوبنظرمیرسد که کمی بیشترازبدن بطرف چپ متمایل است . صورت قوی ومردانه او بوسیله ریش و سبیل بسیار مرتبی پوشانده شده است . موهای صورت او مواج و بطوریکه ازطرف چپ صورت هویداست گوئی استادسلمانی ماهری آنرا فر زده ودرهمدیگر پیچیده است. درقسمت بالائی بینی نسبتاً بلند وعمودی او کمی برآمدگی مشاهده میگردد. گونه‌اش کمی تورفته واستخوانی‌است . اطراف حلقهٔ چشم چرو کهائی بطور افقی نظر را جلب مینماید . چشمان نافذ درشت و گیرای او بچهره ابهت بخصوصی داده وحکایت از اصل ونسب نجیب صاحب آن مینماید . دولینه بزرگ ودایره‌واراو که معمولا ازدوازده پیچ (درزمان صفویه بخصوص اوائل حکومت آنها رسم براین بوده است که دولینه را دوازده پیچ زده که هریك پیچی علامت یك امام وبطور مجموع شامل دوازده امام گردد) بهم پیوسته و دنباله آن‌ازپشت گردن آویزان است، چنان عمیق برسراونشسته که ازپیشانی اوجز یك حاشیه کوتاه چیز دیگری هویدا نیست . برروی دولینه بطورافقی وعمودی دونوار زنجیره‌ای ازمستطیل‌های مزین به‌نگین‌های‌قیمتی ملاحظه میگردد . درهمان نقطه‌ای که دونوار یکدیگر را قطع مینماید دو سنجاق بسیار زیبا نصب گشته که هریك ازآنها درناحیه کمروبالا دارای برآمدگی گوی شکلی هستند . برفرازآنها پرهائی بطرف راست متمایل شده که بآنها زیبائی مخصوصی میبخشد . نظیر این سنجاق‌ها که باسنگهای قیمتی مزین

۲۸ــ مراجعه شود به کاتالوك رسمی :
Aussetllung von Meisterwerken Muhammedanischer Kunst.
München, 1910

بودندرطرف راست دولینه نیز بافرم‌های‌مختلف دیگرملاحظه میگردند . تعدادابن سنجاق‌هابرروی کلاه‌بستگی بشخصیت شخص موردنظرداشته‌است.

درست دروسط وانتهای فوقانی دولینه چوب مخصوص کلاههای دوره صفویه نصب گردیده که فقط قسمت تحتانی آن درتصویر ملاحظه میگردد . ازطرف راست اشعه‌ای برسرتاسرمحورعمودی تصویر چنان تابیده که‌قسمتی ازدولینه را دایره‌وار روشن نموده است ؛ همان اشعه قسمتی ازصورت وسینهٔ اسمعیل را نیز فراگرفته است . لباس شیك سفیرعبارت است از یك پیراهن ویك نیم تنه . پیراهن اوبوسیله دکمه‌ای درشت که‌بانگین قیمتی مزین‌است درزیر گلو بسته شده‌است وبرروی‌آن گل وبته‌های بسیار زیبا نقش گردیده بخصوص گل وبته درشت بیضی شکل که درست دروسط زمینهٔ جلوئی‌تصویر قرار گرفته است . این موتیف درنقاشی‌های اروپای قرن شانزدهم بکثرت ملاحظه میگردد .

برروی این‌پیراهن نیم تنه‌ای ملاحظه میگردد که قسمتی ازجلوی روی سینهٔ آن برگردانده شده وبالنتیجه دارای چین‌های عمودی درطرف راست گردیده است . این نیم تنه یاکردی از پارچه بسیار قیمتی که بر روی آن موتیف‌های بسیار زیبا مشاهده میگردد تهیه شده است .

درقسمت تحتانی تصویر سطری بزبان فارسی و ترجمهٔ لاتین آن نقش گردیده که سندیت این پرتره وواقعیت تاریخی آنرا مستحکم‌تر مینماید و معلوم میدارد که این پرتره باموافقت خود شاه سلیمان ازسفیرایران برداشته شده است . درآنجا چنین نوشته شده است :

«این شخص را اسمه اسمعیل ش طهماس ازخاك عراق‌بجانب پادشاه‌اسلام سلطان سلیمان خان ابن السلطان سلیم ش ببعض هدیه را و بطریق ایلچی فرستاد و درتاریخ سنه ۹۶۳ »

که بزبان فارسی‌امروزی چنین مستفاد میگردد :

« این شخص راکه نامش اسمعیل میباشد شاه طهماسب از خاك ایران بعنوان سفیر باهدایائی چندبجانب سلطان‌سلیمان خان پادشاه‌عثمانی فرستاد بتاریخ ۹۶۳ هجری قمری .»

درسطرسوم لاتین که در قسمت تحتانی تصویر بچشم میخورد نوشته شده است که این تصویر عمل ملشار لوریش میباشد. ضمناً درطرف راست و بالای شانه اسمعیل امضای لوریش این طور بنظر میرسد که F حرف اول کلمه لاتین Fesit یعنی عمل —M ترکیب حرف M که حرف اول اسم کوچك هنرمند یعنی Melchior و L حرف اول نام فامیل او یعنی Lorich یا Lorichs است که برروی‌هم معنی «عمل ملشار لوریش» را میدهد.

لوریش ضمن اقامت خود دراستانبول باایرانی‌های دیگری که‌ازهمراهان سفیر بوده‌اند آشنائی پیدا کرده و بطوریکه از تصاویری که او تهیه نموده معلوم میگردد که او با ایرانیان بحث‌های مختلفی نموده و واقف گردیده که ایرانیان قبل ازحمله اعراب مذهب زردشتی داشته وزردشتی‌ها دارای معابد بلندآتش بوده‌اند.

درمجموعه‌ای که اینجانب در کتابخانه ملی درهامبورك ازملشارلوریش ملاحظه نمودم، تعداد زیادی پرتره ازعثمانیان وتصاویری مربوط بایرانیان آن زمان بچشم‌میخورد. هرآنچه مربوط بایران میشد، بازحمات‌بسیارعکس‌برداری نموده واکنون ازنظرخوانندگان محترم میگذرد[1]

ابتدا تصویری از یك شاهزاده خانم کرد در کمال زیبائی و رعنائی بنام راضیه سلطان. طرح‌این پرتره را ملشارلوریش درسالهای‌مابین ۵۷–۱۵۵۵در استانبول تهیه‌نموده وسپس‌آنرا درآلمان درسال۱۵۸۱برروی مس حك‌نموده وبعداً درسال۱۶۲۶ ازروی‌آن کنده‌کاری‌نموده‌اند. تصویرماکنده‌کاری۱۶۲۶ را نشان میدهد (تصویر۱۸)

پرتره بطریق نیم قد ونیم نیمرخ متمایل بطرف راست برداشته شده بطوریکه کمی از ابرو ومژگان و چشم راست درصورت هویداست. اصولا

---

۱ – اصولا در اروپا اجازه‌عکسبرداری کردن از اسناد ومدارك رابهر کسی نمیدهند. انسان میبایست واقعاً ازهفت‌خوان رستم‌بگذردتابتواند موافقت رئیس‌موزه ویاکتابخانه‌ای را برای عکس برداری از یك سند جلب نماید. هریك از این تصاویر که از نظر شما میگذرد با فعالیت‌های مداوم و صرف وقت بسیار و تحملات مادی شدیدی برای اینجانب توأم بوده است.

تصویر ۱۸ ــ راضیه سلطان ــ کنده کاری ۱۶۲۶ از روی حکاکی روی مس در تاریخ ۱۵۸۱ که از روی‌طرح ملشارلوریش عمل شده‌است. ۱۹۰ × ۳۰۰ میلیمتر
عکس : از روی مجموعهٔ ملشارلوریش در کتابخانه ملی هامبورگ

تصویر ۱۹ ـ خانمی از مغرب ایران ـ کنده کاری ۱۶۲۶ از روی حکاکی روی‌مس در تاریخ ۱۵۷۹ که از روی‌طرح‌ملشارلوریش عمل شده‌است. ۱۹۰ × ۳۰۰ میلیمتر
عکس : از روی مجموعه ملشارلوریش در کتابخانه ملی هامبورگ

ملشارلوریش عمداً طرح را بطور نیم نیمرخ برداشته تااینکه مژگان بلند این خانم را هویدا سازد چون درآنزمان ازلحاظ تکنیك نقاشی کمی مشکل میبود که بطریق دیگری نیزآنرا نمایش دهند.

صورت کشیده و کمی استخوانی ، پیشانی بلند، ابروان خمیدهٔ پیوسته ، بینی نوك به‌پائین ، پشت لب بلند ، که گویا تبسم برآن نقش گردیده وچانه برآمده،مشخصات چهره این زن را تعیین‌مینمایند . صاحب این چهره وزین ، باوقار، خوددار ومتفکراست. برروبهم ملشارلوریش دراین صورت چهرهٔ زنی راطرح کرده که درعین ملاحت‌وجذابیت، شخصیت‌بزرگ‌وجاه‌ومقام اوانکار نکردنی است. برگوش او گوشواره‌ای ملاحظه میگردد که ازلحاظ تزئینات خانمها بسیارجالب است. قسمت بالائی این گوشواره بصورت یك مدالیون بیضی شکل وقسمت تحتانی‌آن یك گلابی کوچك است که مسلماً ازطلای‌ناب است . گیسوان او مقداری از زیر کلاه هویداست وعموداً بر روی صورت آمده وقسمت اصلی‌آن درپشت سرجمع گردیده وبافته وازناحیه‌پشت گذشته تا بروی کمر و باسن‌آمده است . کلاه نیم استوانه او مزین به‌انواع واقسام جواهرات است بخصوص زنجیری که بصورت نیمدایره از قسمت جلو بعقب کلاه وصل شده ومزین به‌مرواریدهای فراوان‌میباشد. برروی پیراهن ساده این خانم دو ردیف سینه‌ریز و در ناحیه وسط سینه یك مدالیون مشاهده میگردد . بازوی چپ بطور افقی بطرف راست روی بدن آمده و در دست او شاخه هائی از گل پیچك است که برای بوئیدن آنها کمی ببالا آورده شده است یکی از گلهای‌این‌پیچك کاملا‌بازودیگری‌درحال‌غنچه‌نمایش‌داده‌شده است. برروی قسمت تحتانی تصویر Rvziasoldane حك شده که همان راضیه سلطان بایدباشد. درانتهای‌قسمت فوقانی طرف راست‌آن‌امضای ملشارلوریش بازبهمان طریق که فوقاً اشاره شد وتاریخ ۱۵۸۱ آورده شده است .

درتصویردیگری بازخانمی ازهمان طایفه بطریق نیم تنه وکاملا نیم‌رخ نقش گردیده است (تصویر۱۹) زیرتصویر واریاسیونی ازتصویرقبلی است‌با این تفاوت که درچهرهٔ این‌شخص جدیت و مصمم بودن واستحکام بیشتری هویداست بر روی کلاه نیز پری چند شاخه‌ای نقش گردیده که بوسیله

سنجاقی به آن وصل شده است. این تصویر درسال ۱۵۷۹ بر روی مس حکاکی گردیده است.

تصویر دیگری خانمی را باز ازهمان قوم درحال نـواختن چنگ نشان میدهد. (تصویر ۲۰) آنچه که اینجا مهم است آنست که این تصویر نشان میدهد که نواختن این ساز بزرگ درنواحی غربی ایران رایج بوده است. آنطوریکه ازصحنه هویداست مقصود ملشار لوریش نشان دادن همان شاهزاده خانم اولی درحال چنگ زدن است واین اصلا ربطی باین مسئله ندارد که مثلا نوازنده درحضور شاه یاحکمران چنگ مینوازد وغیره. دراینجاصرفاً علاقه شخصی راضیه سلطان که هویت تاریخی آن برای مامجهول است درنظر گرفته شده است. طرف راست تصویر کوزه های می ومیوه جات نیز بصحنه حالتی مخصوص میدهد. امضای ملشار لوریش این بار با تاریخ ۱۵۸۳ ملاحظه میگردد.

«سالومه سلطان» پرترهٔ دیگری است که ملشار لوریش تهیه نموده است. (تصویر ۲۱).

این تصویر کاملا با تصاویری که فوقاً از خانمها آوردیم متفاوت است. این گویا تصویریك شاهزاده خانم آسوری باشد. گونه های گوشت آلود، پیشانی بلند، ابروان درهم کشیده، چشمان گیرا، بینی بلند، لبان برجسته مشخصات این چهره را که از آن صمیمیت میبارد، تعیین مینماید. مقداری از گیسوان او در جلوی سر از زیر روسری نمایان و بقیه آن درپشت سر درداخل روسری جمع گردیده است. بر روی روسری دو ردیف مروارید از بالا به پائین دور گردن آویزان شده است. گردن بندی نیز زیر آن نمایان است کـه دروسط آن یك مدالیون تا وسط سینه را گرفته است. پیراهن و کردی او نیز با آنهای دیگر متفاوت است بطوریکه از تصاویر چنگ زن وراضیه سلطان برمیآید لباس روی آنها دارای آستین سه چهارم است؛ درصورتیکه آستین لباس سالومه سلطان بسیار کوتاه ودرانتهای آن رشته هائی ملاحظه میگردد که هنوزهم درلباسهای ملی مردم قفقاز مشاهده می شود. برروی قسمت تحتانی تصویر Zlomesvltane درباالا طرف چپ تصویر امضای ملشار لوریش وتاریخ ۱۵۸۱ نقش گردیده است.

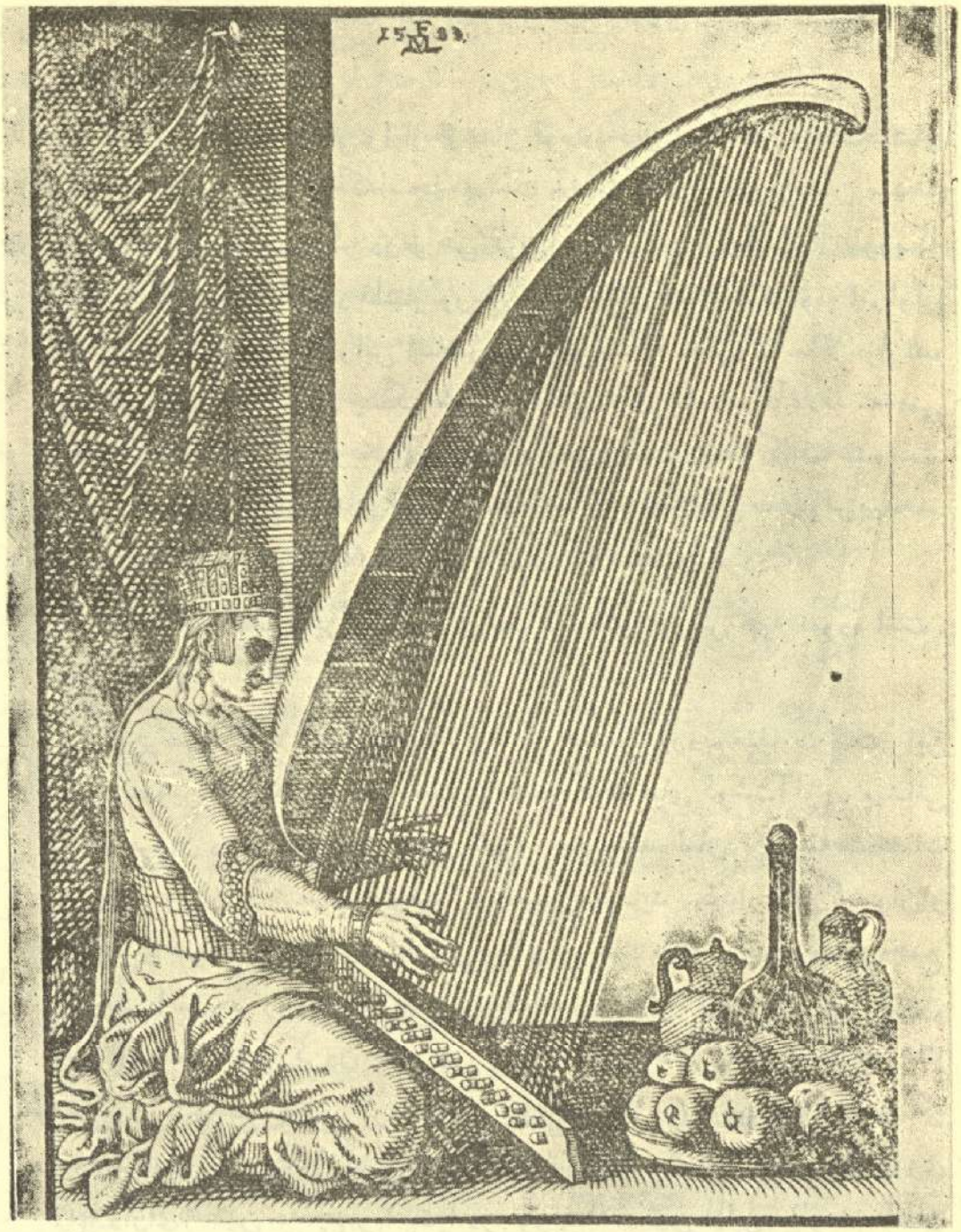

تصویر ۲۰ ــ خانمی از مغرب ایران در حال نواختن چنگ ــ کنده کاری ۱۶۲۶ از روی حکاکی روی مس در تاریخ ۱۵۸۳ که از روی طرح ملشارلوریش عمل شده است. ۲۰۰ × ۲۹۰ میلیمتر

عکس : از روی مجموعهٔ ملشارلوریش در کتابخانه ملی هامبورگ

تصویر ۲۱ ـ سالومه سلطان ـ کنده کاری ۱۶۲۶ ازروی حکاکی روی مس درتاریخ ۱۵۸۱ که ازروی طرح ملشارلوریش عمل شده است. ۱۹۰ × ۳۰۰ میلیمتر
عکس : از روی مجموعهٔ ملشارلوریش در کتابخانه ملی هامبورگ

تصویر ۲۲ـ یك سوار ایرانی یا یك قزلباش ـ کنده کاری ۱۶۲۶ از روی حکاکی روی مس در تاریخ ۱۵۸۱ که از روی طرح ملشارلوریش عمل شده است. ۲۰۰ × ۲۹۰ میلیمتر
عکس : از روی مجموعهٔ ملشارلوریش در کتابخانه ملی هامبورگ

تصویر ۲۳ ــ یك جنگجوی ایرانی ــ کنده‌کاری ۱۶۲۶ از روی حکاکی روی مس در تاریخ ۱۵۷۶ که از روی طرح ملشارلوریش عمل شده است ۱۹۰ × ۳۰۰ میلیمتر
عکس : از روی مجموعه ملشار لوریش در کتابخانه هامبورگ

تصویر ۲٤ ـ یك جوان ایرانی ـ کنده‌کاری ۱٦۲٦ از روی حکاکی روی مس درتاریخ ۱۵۸۲ که ازروی‌طرح‌ملشارلوریش‌عمل‌شده‌است. ۱۱۰ × ۲۹۰ میلیمتر
عکس : از روی مجموعهٔ ملشارلوریش درکتابخانه ملی هامبورگ

دراین مجموعه تعدادی تصویر نیز مشاهده میگردد که ایرانیان درآنها بطور اعم نقش گردیده‌اند .

ابتدا تصویر یك‌جوان سوارایرانی با ابهت وجلال بسیارنشان داده‌شده است.(تصویر۲۲) مرکب اوحالت بسیار دینامیکی را نشان میدهد بخصوص سروگردن ودست راست بلند کردهٔ آن که درعین حال هماهنگی موزونی را داراست .

طرف چپ تصویر برجی مخروبه است کـه نشان دهنده معبد زردشتیان است. برروی این برج (Anno 1581)یعنی‌سال ۱۵۸۱ وامضای ملشارلوریش نقش بسته‌است.

در نقش دیگری‌یك جوان ایرانی تقریباً ازپشت با حالت وژست جالبی در حال راه رفتن‌نشان داده شده‌است (تصویر۲۳) . اندام کشیده ، پای‌راست او که از زانو دراثر راه رفتن زاویه‌ای ایجادنموده ، دست چپ او کـه فقط انگشتان آن پیداست ، سرمغرور وبطرف راست متمایل شده ، قسمتی ازعبا که برپشت سرپرتاب شده ، وانتهای‌دولینه او که برپشت آویزان است ؛ همه وهمه نشانهٔ‌دینامیسم وحرکتی‌است که دراین‌شکل ظاهر گردیده‌است‌درطرف چپ اوابلیسکی مشاهده میگردد که گویا منظور همان معبد زردشتیان است ودر طرف راست برج استوانه‌ای ملاحظه میگردد که برروی آن کره‌ای و در وسط‌آن کره یك چشم نقش شده است . شاید منظور کره خورشید است . امضای ملشارلوریش دربالا سمت‌راست ملاحظه میگردد.

تصویرتمام قد دیگری یك‌جوان‌زردشتی را درمقابل معبدآتش نمایش میدهد . (تصویر ۲٤)

البته ملشارلوریش در طرحهای خود از لباسهای عصرخود برای‌نمایش ایرانیان قدیم استفاده نموده است چون او مانند همه همعصران خود اطلاع از وضع وچگونگی‌لباس ایرانیان دورهٔ هخامنشی وساسانی نـداشته است . معابدزردشتی را نیز نمیدانسته ازلحاظ معماری بچه طریق بوده‌اند چون‌آنها را ندیده وفقط‌افواهاً چیزهائی‌راجع بآنها ازایرانیانی که خوداز این‌موضوع نیز اطلاعی نداشتند شنیده بود. مثلامعبدی که دراین تصویرملاحظه میگردد

بشکل هرمی‌است که آتش ازآتشدانی که برفرازآن تعبیه شده بآسمان‌زبانه میکشد. در طرف راست‌بالای تصویرپس ازامضای ملشارلوریش 1A5N7N60 یعنی Anno 1576 نقش گردیده که حاکی از تاریخ‌حك کردن‌آن روی مس در۱۵۷۶ میباشد .

تصویر نیم تنه‌ای ، یك ایرانی‌سالخورده ومحترمی را بادولینه‌ی بسیار بزرگ نشان میدهد . وبالاخره باتصویر یك جنگجو و یایك ژنرال‌ایرانی، بحث مربوط به ملشارلوریش بانجام میرسد . (تصویر ۲۵)

این تصویرتمام قد ، یك ایرانی باتجهزات جنگی‌آنروز را نشان‌میدهد؛ در دست چپ سپری بزرگ دارد و دست راست درجیب پنهان نموده است . در طرف چپ قسمتی از قبضه شمشیر در کنار سپر ، و درقسمت تحتانی‌پشت سر او نوك شمشیر که بروی زمین کشیده میشود هویداست . برروی زمین طرف راست نیز یك گرز ویك آلت جنگی دیگر ملاحظه میگردد . طبق معمول امضای هنرمند با تاریخ ۱۵۷۶ دربالا طرف راست تصویر هویداست.

دریکی از کتابخانه‌های شهرنورنبرگ مجله‌ای را پیدا نمودم که درآن روزنامه‌ای بتاریخ ۱۵۷۶ میلادی موجود است [۲۹]

در این روزنامه یکی از اسرار کشف نشده تاریخ این مرز و بوم بطور مصور موجود است وآن تصویری است که حاکی از آمدن سفیر دیگری از جانب شاه طهماسب به دربار عثمانی است .

این روزنامه خبر میدهد که در تاریخ ماه مه ۱۵۷۶ (یعنی تقریباً همان سال مرگ شاه طهماسب) سفیری از ایران وارد شهر استانبول میگردد. این سفیر که نامش برده نشده با دبدبه و کوکبه بسیار آمده بطوریکه شماره همراهان این سفیر را بیش از ۲۵۰ نفر نوشته‌اند .

هنرمندآلمانی که نام او نیز برما پوشیده است تصویر شرفیابی سفیر

۲۹ــ مراجعه شود به روزنامه :

Zytung wie die Koenigliche Persische Bottschaft zu Constantinopel Friedswegen ankommen...

Nuernberg, 1576

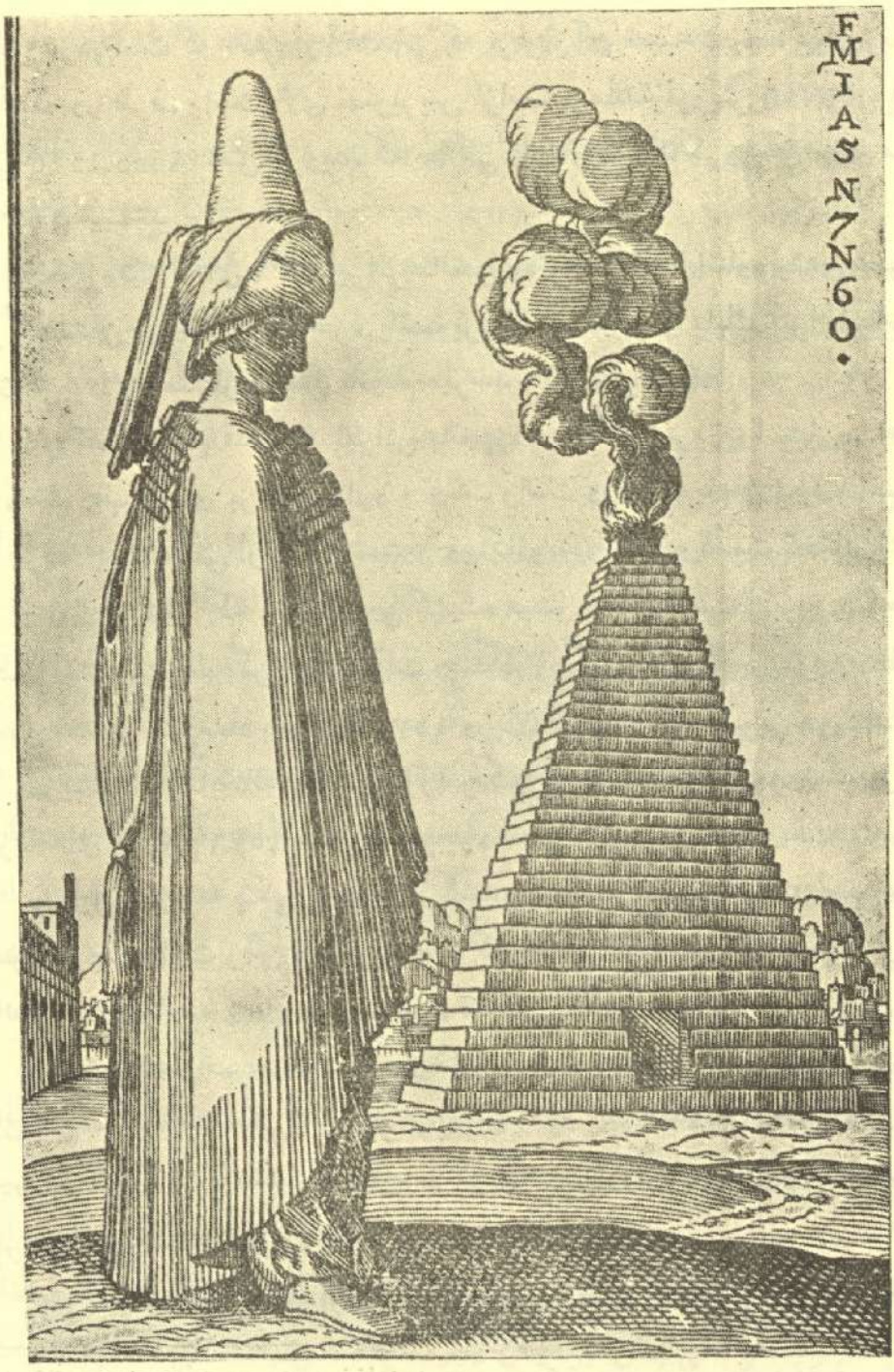

تصویر ۲۵ ــ یك ایرانی قدیمی در مقابل معبد (آتشکده) ــ کنده کاری ۱۶۲۶
از روی حکاکی روی مس در تاریخ ۱۵۷۶ که از روی طرح ملشارلوریش
عمل شده است. ۱۶۰ × ۲۸۰ میلیمتر
عکس : از روی مجموعهٔ ملشارلوریش درکتابخانه ملی هامبورگ

تصویر ۲۶ ــ شرفیابی سفیر ایران در دربار سلطان عثمانی درماه مه ۱۵۷۶ــ کنده کاری ۱۵۷۶

ایران در دربار عثمانی را طرح کرده واین تصویر درهمان روزنامه منتشر شده‌است . (تصویر۲۶) در اینجالحظه تسلیم نامه شاه طهماسب بوسیله‌سفیر ایران به پادشاه عثمانی ملاحظه میگردد.

امیدواریم که درمقالات‌آتی بتوانیم بیشتر خوانندگان این مجله را با تاریخ تماس‌های هنری وفرهنگی ایران واروپاآشنا نمائیم .

پایان

تمامی تصاویر این مقاله از آقای دکتر غلامعلی همایون می‌باشد.

مسأله

کشته شدن گاو آپیس بدست کمبوجیه

بقلم

سرهنگ جهانگیر قائم مقامی

«دکتر در تاریخ»

درتاریخ ایران چه بسیار رویداد هائی را می‌یابیم که مورخان و نویسندگان بیگانه، از روی غرض و دشمنی و یا باشتباه، دگرگونه جلوه داده‌اند[1] وازاین گونه‌است رفتار کمبوجیه شاهنشاه هخامنشی در مصر که هرودوت میگوید آرامگاه های کهن را گشود ومردگان رانظاره کرد، مجسمه خدایان رادرمعابرمصر تمسخر نمود وبرخی راشکست وبآتش سوزانید[2]، پیکر آمازیس فرعون‌مصررا از تابوت بیرون کشیدودستورداد تابآن تازیانه

۱- درباره این نکته به‌مقاله نفیس‌دانشمندمحترم آقای‌غلامرضا دادبه در شماره‌پنجم سال‌سوم زیر عنوان: واژگونی‌های تاریخ (سنگ نگاره‌های شاپورساسانی ووالرین) رجوع کنید.

۲ - بند۳۷ کتاب‌سوم.

زدند[۳] وبالاخره گاوآپیس، خدای مصریان را باخنجر مجروح کردو آن حیوان بدان زخم در گذشت.[٤]

این مسأله که بهیچرو با آزادگی ومنش آریائیها و شاهنشاهان ایران درست درنمی‌آید، بااسنادتاریخی وهم بااصول مذهبی ومعتقدات خودمصریان نیز تطبیق نمی کند؛ اماآنچه میدانیم تاچندی‌پیش همگان بر بنیاد نوشته‌های مورخان یونانی ورومی چنین می‌پنداشتند که کمبوجیه درباز گشت از الفانتین Eléphantine بمصر، این‌همه رفتار بدرا کرد و گاوآپیس مصریان راباخنجر زخمی نمود وآپیس باآن زخم در گذشت ولی خوشبختانه مدارك واسنادغیر قابل تردیدی که‌در کاوشهای سرزمین مصر بدست آمده‌است نادرست بودن نـوشته های مورخان پیشین رابخوبی روشن می کند ومادر این گفتار تنها بارائه‌اسناد ومدارکی می‌پردازیم که‌درباره نادرست‌بودن خبر قتل گاوآپیس بدست کمبوجیه، دردست‌است.[٥]

مصریان قدیم بتعدد خدایان اعتقاد داشتند وبرای بیشترمسائل‌زندگی، خدایانی‌وبرای‌این‌خدایان مظهری قائل‌می‌بودندو گاهی‌نیز برای‌دوخدای‌خود مظهرواحدی میشناختند وچنان میدانستند که خدایان بزرگ بهرصورت‌و شکل حتی‌بقالب حیوانات هم متجلی‌وظاهر خواهند شد، چنانکه گاو آپیس

---

۳ - بند۱٦ همان کتاب.

٤ - بندهای ۲۷و۲۸و۲۹ و۳۰ همان کتاب

٥ - دربارهٔ نسبت‌هائی که‌درویران کردن معابدوسوزاندن مجسمه خدایان ودیگر کارها به کمبوجیه‌داده‌اند نیز مدارکی‌بدست‌آمده است که نادرست بودن آنهارا روشن میکنداز جمله دو مجسمه بنام نااوفور Naophore است (نااوفور واتیکان ونا اوفور قاهره) که درزمان داریوش بزرگ درمصرساخته‌شده ونوشته‌هائی روی آنها بخط مصری باقی مانده است وباستناد آن‌نوشته‌ها میدانیم کمبوجیه دستور داده بود بپاس معبدنیث در ممفیس، بیگانگان درآنجا ، جای‌نکنند وخود اوهم بمنظور بزرگداشت خدایان سائیس ، به‌آن معبدرفت‌وبپای‌مجسمه خدایان‌شراب فشانی کردوهمچنین موقوفات‌آن معبد رانیز پایدارنمود. (ر. ك. به کتاب نخستین دوره استیلای ایرانیان بر مصرتألیف ژ . پوزنر G. Posener La premiére domination perse e Egypte par ص۵ ۱ — ص۱۸ ترجمه نوشته‌های مجسمه نااوفور واتیکان وص ۲۸ ترجمه نوشته نااوفور قاهره که درآنها کمبوجیه به‌عنوان حامی وپشتیبان ملل بیگانه وآباد کننده‌شهرها نامیده شده‌است) .

بعقیده ایشان مظهر خدایان بزرگ پتاه Phtah و آتوم Atoum واوزیریس Osiris ومورد تقدیس واحترام آنها میبود.[۶] هرودوت که با دوره رواج این عقیده همزمان بوده است درشرح پیدایش ومشخصات گاو آپیس می‌نویسد: «این آپیس یا اپافوس باید ازماده گاوی بدنیا آید که پس از آن دیگر قادر به حمل بچه دیگری درشکم نباشد مصریان مدعی هستند که صاعقه‌ای از آسمان براین ماده گاو فرود می‌آید وازاین صاعقه، آپیس درشکم او بوجود می‌آید. این گاو جوان را آپیس می‌نامند وازروی علایم زیر تشخیص میدهند: رنگ آن سیاه است ولی روی پیشانی آن لکه سفیدی سه گوش وبرپشت آن تصویر یك عقاب وجوددارد. پشم‌های دم آن مضاعف است وزیر زبان آن تصویر حیوانی نقش است».[۷]

مصریان قدیم ظهور این گاورا جشن میگرفتند وآنرا به معبد ممفیس برده درآنجا پرستش میکردند؛ اما بعداز بیست‌وپنج سال پرستش آنرا درآب چشمه‌یی مقدس غرق می‌نمودند و سپس جسد آنرا با احترام و تجلیل خاص مومیایی کرده ودرقبرستان مقدس سراپه اوم Sérapéum واقع درنزدیکی معبد ممفیس بخاك میسپردند[۸] وازآن پس تاظهور آپیس دیگر، عزادار میماندند.

درسال ۱۸۴۱ میلادی (۱۲۵۷ قمری = ۱۲۱۹ شمسی) تعداد بسیاری از اجساد مومیائی شده این آپیس‌ها توسط باستان‌شناس فرانسوی ماریت Mariette درحفاریهای قبرستان سراپه اوم کشف شد[۹].

بطوریکه مورخان قدیم نوشته اند اردو کشی کمبوجیه شاهنشاه هخامنشی بمصر وحبشه، مصادف بامرگ یکی از این آپیس ها بوده است ولی بعدها مصریان مغلوب از این تصادف برای خراب کردن مقام ونام ایرانیان فاتح،

---

۶ ـ نگاه کنید به کتاب تمدن مصر تألیف ا. ارمان و، ه، رانك چاپ پاریس ص۳۲۹

۷ ـ بند ۲۸ کتاب سوم تاریخ هرودوت.

۸ ـ نگاه کنید به دائرة المعارفها زیر کلمهٔ آپیس

۹ ـ نگاه کنید به دائرة المعارفها زیر کلمهٔ Sérapéum

استفاده کرده، چنان شهرت دادند که آپیس بمرگ طبیعی نمرده بلکه کمبوجیه آنرا باخنجر مجروح نمود و آپیس براثر آن جراحات، چند روز بعد در گذشت. بدین ترتیب با جعل این خبر غرض آلود لکه سیاهی برصفحه تاریخ پادشاهی کمبوجیه افکندند که سالها باقی بود واین افسانه که بتدریج باوقایع تاریخی ترکیب گردید ورفته رفته جنبه تاریخی یافت، بدینقرار بود که بموجب تاریخ صحیح، کمبوجیه پس ازفتح مصر بجانب حبشه لشکر کشید ولی در بیابانهای بین مصروحبشه بسیاری از سپاهیان اومردند و کمبوجه با اصرار فراوان تا حدود آبشارهای جنوبی نیل وتاقلعه الفانتین پیش رفت وازآنجا دیگر مجبور بباز گشت شد وازاین عدم توفیق ویادرحقیقت ازاین شکست سخت ناراضی وخشمناك بود. مجعولات مصریان ازاینجا درشرح وقایع تاریخی اضافه میشود بدین معنی که مصریان چنین شایع کردند که باز گشت کمبوجیه به مصر مصادف باروزهائی بود که مصریان به مناسبت ظهور آپیس همه جا جشن گرفته بودند و کمبوجیه چنان تصور کرد که جشن وشادی مصریان بخاطر شکست اوست و بدین سبب خشمگین شده گاو آپیس را با خنجر خود مجروح ساخت و آن گاو را مصریان از بیم کمبوجیه درپنهانی بخاك سپردند.

هرودوت (۴۸۴-۴۲۵ قبل ازمیلاد) هم که تقریباً یکصد سال بعد از این واقعه ازمصر دیدن کرده این واقعه راازمصریان شنیده ودر کتاب خود چنین نقل نموده است :

« درموقع باز گشت کمبوجیه به ممفیس خداوند آپیس که یونانیان اپافوس مینامند برمصریان ظهور کرد وهمینکه ظهور آن اعلام شد مصریان لباسهای فاخر ببر کردند و بشادی وسرور مشغول شدند. وقتی کمبوجیه مصریان را سر گرم این تظاهرات وشادیها دید یقین کرد که ناکامی های او موجب سرور وشادی آنان شده است ، به روحانیون امر کرد آپیس را بنزد اوآوردند ... وقتی کاهنان آپیس را بنزد کمبوجیه آوردند ، وی درحال خشم خنجر بیرون کشید و خواست آنرا به شکم حیوان فرود آورد اما خنجر به ران حیوان اصابت کرد. پس وی شروع بخندیدن کرد و به کاهنان چنین گفت : ای گناهکاران ، آیا خدایان هم از گوشت وخون هستند که اسلحه برآنها کاری

باشد ؛ چنین خدائی بی‌تردید فقط شایستهٔ مصریان است ... از آن پس جشن مصریان قطع شد . آپیس با پای مجروح خود در معبدی که در آنجا خفته بود بر اثر جراحات خود در گذشت و کاهنان بی‌خبر از کمبوجیه آنرا دفن کردند» [۱۰]

پس از هرودوت مورخان دیگری مثل دیودور[۱۱] Diodor وسترابون[۱۲] Strabon و پلوتارك[۱۳] Plutarque و ژوستن[۱۴] Justin بنقل از هرودوت این تفصیلات را با آب وتاب بسیار در کتابهای خود ذکر کردند . از آن پس دنیا براین عقیده بود که گاو مقدس مصریان بدست کمبوجیه شاهنشاه ایران و براثر دیوانگیهای او کشته شد ومورخان و نویسندگان دراطراف این رفتار پادشاه ایران که حیوان بی گناهی رابدان نحومجروح کرده‌شرح وتفصیل‌ها نوشتند و در فصل سیاست مذهبی پادشاهان هخامنشی قضاوتها نمودند و بالاخره بااین اتهام ناروادامن کمبوجیه‌رالکه‌دارساختند تااینکه‌خوشبختانه درسال۱۸٤۱میلادی (۱۲۱۹شمسی) ماریت باستان‌شناس‌فرانسوی حفاریهای خود را درقبرستان سراپه‌اوم در نزدیکی ممفیس آغاز کرد وقبور بسیاری از آپیس‌ها کشف شد که اجساد مومیائی شده‌آنها در داخل تابوت ها همچنان باقی بود . ازآنجمله سنگ قبر وتابوت دوآپیس بدست‌آمد که یکی درسال ششم سلطنت کمبوجیه (۵۲٤ق‌م) و دیگری در سال چهارم پادشاهی داریوش کبیر(۵۱۸ق‌م) مرده بودند . بابدست آمدن این اسناد، خط بطلان بردعاوی مورخان قدیم‌یعنی هرودوت ودیودور وسترابون وپلوتارك و ژوستن کشیده شد وبالاخره لکهٔ ننگ‌اتهامی که بناحق مدت دوهزاروچهارصد سال بردامن شاهنشاه هخامنشی‌افتاده بود، محو گردید .

---

۱۰ - بندهای ۲٦ تا ۳۰ کتاب سوم

۱۱ - بند ٤٦ کتاب اول

۱۲ - کتاب هفدهم بندهای ۱ و۲۷

۱۳ - بند٤٤ De Iside

۱٤ - کتاب اول بند ۹

از مطالب این کتیبه‌ها قسمتهایی در برخی از تاریخ های فارسی معاصر نقل شده است اما متن کامل وعکس آنها را برای نخستین بار بمنظور ثبت در تاریخ ایران دراینجا ازنظر خوانندگان میگذرانیم وسپس بتجزیه وتحلیل دعاوی مصریان ورد اظهارات ایشان میپردازیم .

۱ ـ سنگ قبر آپیس که درزمان کمبوجیه بخاك سپرده شده‌است .

این لوحه ازسنگ آهکی بارتفاع ٦٦ سانتیمتر و بعرض ٤٤ سانتیمتر وبضخامت تقریبی ۹ سانتیمتر است و بشماره ۳٥٤ در موزه لوور Louvres پاریس موجود می‌باشد.[۱۵] (تصویر ۱)

متن کتیبه مزبور شامل دوقسمت متمایز و بشرح زیر است :

قسمت اول :

در زیر قرص خورشید بالداری که بالهای آن تمام هلال لوحه‌را فرا گرفته تصویر میزی که میز هدایاست حجاری شده و این نقش که در غالب کتیبه های قبور سراپه‌اوم دیده میشود ، علامت این است که کتیبه مزبور هدیه‌ایست برای خدا ، آپیس .

درهمین قسمت ، درطرف راست کتیبه ، تصویر گاو آپیس باقرص خورشید و نقش یك مار عینکی دربین دو شاخ آن ، حجاری شده و این مار عینکی همانست که در تزئینات تاج فراعنه مصر هم دیده میشود . در بالای تصویر آپیس مطالبی در سه سطر کنده شده و آن چنین است :

« آپیس آتوم که شاخ برسردارد ، تواناست زندگی کامل ببخشد.»

و در طرف چپ ، تصویر کمبوجیه دیده میشود که در مقابل آپیس زانو زده و در بالای سرش نام و عناوین او را در سه ستون ثبت نموده‌اند و بنا بررسم مصریان که نام پادشاهان‌را دردرون یك بیضی مینوشته‌اند، نام کمبوجیه نیز در داخل یك بیضی دیده میشود و آن عناوین بدین نحو است :

« مظهر هوروس ، پرورد گار آفتاب درخشان ، شاهنشاه مصر علیا وسفلی

۱۵ ـ کتاب پوزنر ص۳۰

شکل ۱ـ سنگنبشته آرامگاه گاو آپیس که بفرمان کمبوجیه ساخته شده است

شکل ۲ـ سنگنبشته قبر آپیس که بدستور داریوش بزرگ ساخته شده است

بازمانده ، پروردگار « را » کمبوجیه خدای مهربان و سرور دو کشور (منظور دو مصر علیا وسفلاست).

قسمت دوم کتیبه :

در قسمت دوم مطالبی در ده سطر ثبت شده که اینك قسمتی از آن محو گردیده است ولی افتادگی‌ها طوری است که باستان شناسان ومتخصصین خط هیرو گلیفی توانسته اند متن کامل آنرا تنظیم نمایندواینست متن این قسمت از کتیبه:

« در سال ششم ، سومین ماه از فصل شمو ، روزدهم در دوران پادشاهی اعلیحضرت شاهنشاه دومصر علیا و سفلی و پسر پرورد گار بزرگ « را » که او را زندگی جاودانی باد ، خداوند (آپیس) باآرامشی تمام بسوی غروبگاه خود راهنمائی شد و او را در آرامگاهش و در مکانی که شاهنشاه برای او بناساخته بود، جای دادند. پس ازانجام کلیهٔ مراسم که برای مومیائی کردن آن لازم بود ، جامه‌های فاخر بر او پوشانیدند و کلیه زینت آلات و جواهرات گرانبهای او را باوی در آرامگاه ابدیش جای دادند و اینها همه بهمان ترتیب انجام شد که شاهنشاه کمبوجیه که جاویدان باد، فرموده بود».[۱۶]

۲ - کتیبهٔ تابوت آپیس

این تابوت از سنگ سماق خاکستری رنگ وبطرز بسیارظریف وزیبائی ساخته شده و آن نیز در قبرستان سراپه اوم ممفیس بدست آمده است و تنها یك سطر روی آن حك گردیده و بدین مضمون میباشد:

« مظهر هوروس، پرورد گار آفتاب درخشان، شاهنشاه دومصر علیا وسفلی وبازمانده وپسر پرورد گار بزرگ « را » کمبوجیه که جاودانی باد . این بنای بزرگ را از سنگ خارا برای آرامگاه آپیس - اوزیریس برپا داشت واین تابوت از طرف او یعنی کمبوجیه کـه شاهنشاه دو مصر علیا وسفلی و پسر پرورد گار بزرگ «را» است اهداشد. بهره‌مندی از تمام نعم زندگی، ابدیت مطلق وکامیابی کامل ، تندرستی وشادی فراوان اوراباد که پادشاه دومصر علیاو سفلاست.»[۱۷]

---

۱۶ - همان کتاب ص۳۳وص۱۷۱

۱۷ - همان کتاب ص۳۶

از مندرجات این دو کتیبه بخوبی معلوم میشود بفرمان شاهنشاه ایران آپیس را با تشریفات ومراسم‌ویژه بخاك‌سپرده‌اند و شاهنشاه ایران کمبوجیه تابوت مجلل و گرانبهائی نیز ازسنگ سماق برای آپیس هدیه کرده است . با این ترتیب چگونه میتوان باور داشت کـه کمبوجیه آپیس را مجروح و کشته‌باشد وکاهنان مصری،جسدآن راپنهان‌از کمبوجیه،بخاك‌سپرده‌باشند.

این دعوی مصریان وهمچنین ، نوشتهٔ هرودوت‌وسایر مورخان قـدیم ، مبنی براینکه گاو مقدس مصریان بدست کمبوجیه کشته شده ، از نظر اصول مذهبی و معتقدات خـود مصریان هم قابل قبول نیست زیرا مصریان معتقد بودند که یك‌خدا دریك‌زمان هرگز بصورت دوحیوان تجلی نمی کرده‌است[۱۸] بنابراین‌نتیجه میگیریم هنگامی که کمبوجیه بمصر باز گشته‌است ومصریان بخاطر ظهور گاوآپیس جشن گرفته بودند یك گاوآپیس بیشتر وجودنداشته واگر این گاو بوده که بدست کمبوجیه کشته شده لامحالـه بایستی مدتها مصریان از داشتن‌خدای خودمحروم می‌بوده‌اند ولی بموجب کتیبه‌قبرآپیسی که در سال چهارم سلطنت داریوش کبیر (بسال ۵۱۸ ق‌م) در گـذشته و آن کتیبه اکنون در موزه لوور پاریس موجـود است (شماره ۳۵۷) میدانیم ، این‌آپیس در سال پنجم پادشاهی کمبوجیه (۵۲۵ ق‌م) یعنی در حدود۱۵ ماه قبل از مرگ‌آپیس اولی بدنیا آمده‌است[۱۹] واز اینجا معلوم میشود پس از مرگ گاو آپیس‌اول، مصریان ظهورآپیس دوم راجشن گرفته‌اند ؛ بنا براین باید گفت‌دراین هنگام گاوآپیس اول‌مرده‌بوده وآپیس‌دوم‌هم‌بطوریکه‌میدانیم تا سال ۵۱۸ قبل از میلاد یعنی تا هفت سال بعد زنده بوده؛ پس‌جشنی کـه مورخان‌بدان‌اشاره کرده‌اندجشن‌آپیس‌دوم‌بوده‌است‌وموضوع کشته‌شدن‌آن‌هم بدست کمبوجیه‌نه‌تنها‌باحقیقت‌تاریخی‌تطبیق‌نمی کند، بلکه‌دعوی‌بی‌اساسیست که‌مصریان مغلوب از روی کینه توزی‌نسبت بایرانیان‌فـاتح جعل نموده‌اند .

در اینجا این‌پرسش پیش‌می‌آید که باآنکه وجود دوآپیس در یك‌زمان مغایر با اصول مذهبی و معتقدات مصریان بوده پس چگونه مدت ۱۵ ماه دو

---

۱۸ ـ همان کتاب ۱۷۲

۱۹ ـ همان کتاب ص۱۷۲

گاو آپیس در مصر وجود داشته است؟

دانشمندان مصرشناس دراین باره کوشش بسیار نموده‌اند تا پاسخی بیابند و سرانجام خودرا باین راضی کرده‌اند که این وضع امری استثنائی بوده‌است[۲۰] ولی باتوجه به نوشته‌های هرودوت که دربارهٔ رسوم و عادات ومعتقدات مصریان ضبط نموده است این گره بسادگی باز میشده وآن چنین است که بطوری که هرودوت در شرح مختصات ومشخصات گاو آپیس نوشته وما نیز آنرا دراوایل مقاله حاضر عیناً نقل نموده‌ایم ، از شرایط لازم برای اینکه گاوی با آن علایم ظاهری همان گاو منظور و گاومقدس آپیس باشد، میبایستی که ماده گاو مادر آپیس پس اززائیدن آپیس ، دیگرقادر بحمل بچه دیگری درشکم نباشد[۲۱] و براساس این عقیده لامحاله مصریان پس ازتولد هر گاو نوزادی که دارای علائم ظاهری آپیس میبوده بایستی مدتی تأمل وصبر میکرده‌اند تا برآنها معلوم شود مادرآن بازباردار نخواهد شد و آنگاه بتوانند بطور قاطع برخدائی آن حیوان نوزاد حکم کنند، و این مدت پانزده ماه هم که دوآپیس همزمان بوده‌اند، بیگمان درهمین انتظار گذشته است.

پوزنر مصرشناس فرانسوی نیز در کتاب نفیس خود بنام «نخستین دورهٔ استیلای ایرانیان برمصر» که بزبان فرانسوی نوشته ، درشرح کتیبه‌های قبر وتابوت آپیس زمان کمبوجیه برهمین عقیده است و می‌نویسد : « بالاخره از بررسی و مطالعات در مورد این موضوع چنین نتیجه بدست می‌آید که مفاد متون سنگنبشته‌های بخط هیرو گلیفی مربوط به آرامگاه گاو آپیس را با مندرجات کتابهای هرودت ودیودور وسترابون و دیگران بهیچوجه نمیتوان با یکدیگر تطبیق داد؛ بهمین دلیل نمیتوان دعوی مورخان مزبور را هم‌وارد دانست خاصه که پادشاهی کمبوجیه آنچنان که متون این سنگنبشته‌ها نشان میدهد، برخلاف اظهارمورخان قدیم توأم با عقل ودرایت کامل بوده‌است.»[۲۲]

مورخ معاصر آمریکائی « امستد » (Omstad) استاد تاریخ در دانشگاه شیکاگو نیزدر کتاب «تاریخ شاهنشاهی هخامنشی» دراین مورد چنین نوشته‌است :

۲۰ - تاریخ قدیم تألیف ماسپرو Maspero جلدسوم ص۶۶۸

۲۱ - هرودوت کتاب سوم بند۲۸

۲۲ - ص ۱۷۵

«این دشنام که بسیار باز گو شده که اویك گاو آپیس را کشت (یعنی کمبوجیه) دروغ است. درسال ششمش (۵۲۴ ق م) زمانی که کمبوجی به لشکر-کشی دراتیوپی از مصر دوربود گاو مقدس مردو گاو آپیس بعدی که در سال پنجم کمبوجی زائیده شد تا سال چهارم داریوش زنده ماند.»[۲۳]

اینك بی‌مناسبت نیست که برای تکمیل مقاله توضیحاتی هم دربارهٔ کتیبه قبر آپیسی که درزمان داریوش کبیر بسال ۵۱۸ قبل از میلاد در گذشته، گفته شود:

سنگ قبر این آپیس مانند سنگ آرامگاه آپیسی که درزمان کمبوجیه بخاك سپرده شده ازسنگ‌های آهکی و بارتفاع ۸۰ سانتیمتر و بعرض ۴۴ سانتیمتر و ضخامت درحدود ۱۰ سانتیمتر است و آن نیز در کاوشهای ماریت بدست آمده و اکنون درموزه لوور محفوظ میباشد ولی متأسفانه این کتیبهٔ نفیس که سند معتبر و ارزنده‌ای برای تاریخ ایران باستان است شکسته شده و درحال حاضر ۸ قطعه از آن موجود است و ترکیب متن این کتیبه هم مانند کتیبه زمان کمبوجیه از دو قسمت تشکیل میشود که قسمت اول عیناً مانند کتیبه زمان کمبوجیه است جز اینکه در این کتیبه بجای قرص بالدار خورشید، علامت آسمان را رسم کرده‌اند که سراسر ضلع هلالی کتیبه را دربر گرفته است و عناوین و القابی هم که برای داریوش ذکر نموده‌اند همانست که در مورد کمبوجیه بکار رفته است.

درقسمت دوم، کتیبه شامل یازده سطر است که حاوی شرح بخاك سپردن آپیس و ساختن تابوت و اهدای آن ازطرف داریوش میباشد و اما آنچه در این سنگ-نبشته برمتن کتیبهٔ زمان کمبوجیه اضافه دیده میشود این است که شاهنشاه داریوش گاو آپیس را هنگامی که زنده میبود بیش از شاهان دیگر دوست داشت». [۲۴]

بنابر آنچه گذشت، جای تردید نیست که پادشاهان هخامنشی نسبت به آداب و رسوم و معتقدات مذهبی مردمان کشورهای متصرفی خود بهمه جهات احترام میگذاشتند و هرگز ملل مغلوب را بترك آئین و قبول مذهب ایرانیان وادار نمیکردند و در تایید این موضوع شواهد تاریخی بسیار هست که در کتابهای تاریخی میتوان یافت؛ مثل رفتار کوروش کبیر در بابل با ملت یهود که مقام او را در نزد یهودیان بمرتبهٔ پیامبری رسانید و نام او را در کتاب آسمانی خود ثبت کردند و همچنین سیاست مذهبی داریوش کبیر با ملتهای مغلوب. پایان

۲۳ - ص ۱۲۳ ترجمه دکتر محمد مقدم. ۲۴ - ص ۳۶ تا ص ۴۱ کتاب پوزنر

چنانکه گفته‌ایم داد (دات) که درپارسی باستان آمده بمعنی آئین(قانون) است وواژه‌های داد وداد گستری مصطلح امروز نیز بازمانده ویاد گاراز آن ریشه‌است،پیش داد یعنی کسی که درآوردن آئین پیش قدم‌وپیش آهنگ بوده است- یانخستین آورندگان آئین- ومنظور ازآئین، همان قوانین اجتماعی و کیش است. گرپانها کسانی بودند که حل وفصل ودعاوی مردم نیزبا نظر آنها انجام میگرفته وبنـابر این ازنظر کیش‌وراه وروش آن‌نسبت باموراجتماعی و روابط اقتصادی مردم اظهار رأی ونظر میکرده‌اند. مطالب یشت‌ها و زبان آن روشنگراین حقیقت است که یشت‌ها، متعلق بـدوران پیش از زرتشت و مربوط به‌آئین قبل ازاوست. بدلیل اینکه در زامیاد یشت بند ۳۱ میگوید: «فری که زمانی ازآن جم دارنده گله‌های خوب بود» ودر زامیاد یشت‌بند۳۱ هم میگوید: «آن فرجم پسر ویونگهان به پیکر مرغ وارغن بیرون شتافت این فرراپسرخاندان آبتین فریدون گرفت» ودرزامیادیشت بند ۱۳۰میگوید: «فروهرپاکدین، جم قوی ، دارنده گله‌های فراوان‌را ازخاندان ویونگهان میستائیم » وباستناد باین بندها ملاحظه می کنیم که جم ستوده شده است لیکن در گاثاها که‌ازآن اشوزرتشت است، جم بنام گناهکار نامیده‌وخوانده‌و نفرین شده است . در بند هشتم از گاثاها میگوید « آشکار است کـه جم پسر ویونگهان ازهمین‌گناهکاران‌است که برای خوشنود ساختن مردم خوردن گوشت‌بآنان آموخت»،ودربند۱۲ گاثاهانیز آمده‌است«نفرین‌توای‌مزدا بکسانی باد که از تعلیمـات خود مردم را از کردار نیك منحرف میسازند وبکسانیکه‌گاو را بافریاد شادمانی قربانی میکنند »

قابل قبول‌نیست که اشوزرتشت دریکجا جم‌را بستاید ودرجای دیگراو را نفرین کند؛ برای این تناقض‌راه حلی‌جز این نیست که قبول کنیم‌یشت‌ها که درآن از گرپانها ستایش‌شده است متعلق به زمان‌قبل‌ازظهورزرتشت‌است.

در زامیاد یشت کی‌ها نیز ستایش شده‌اند واین کی‌ها پادشاهانی‌هستند که قبل از زرتشت فرمانروائی داشته‌اند وآخرین کی‌ها کی گشتاسب است. که با زرتشت معاصر بوده است کی‌هائیکه درفروردین یشت بند ۷ وزامیاد یشت بند ۷۱ نامشان آمده وستوده شده‌اند بدین قرارند:

۱- فروهر پاکدین کی‌قبادرا می‌ستائیم
۲- فروهرپاکدین کی‌کاووس‌را می‌ستائیم
۳- فروهر پاکدین کی‌پیشین را می‌ستائیم
۳- فروهرپاکدین کی سیاوخش را می‌ستائیم
٥- فروهر پاکدین کی اپیوه را می‌ستائیم
٦- فروهر پاکدین کی‌آرش‌را می‌ستائیم
۷- فروهر پاکدین کی ویارش را می‌ستائیم
۸- فروهر پاکدین کی‌خسرو را می‌ستائیم

چنانکه می‌بینیم طرزوزوش ستودن پیشدادها با کی‌هافرق وتفاوت‌دارد وچنانکه گفتیم کی‌ها پادشاهان وساسترها بودند که در قسمت شمال شرقی ایران حدودبلخ سلطنت محلی‌داشته‌اند. دریشت‌ها ودراوستارویهمرفته ازنه گرپان‌نام‌آورده‌شده‌است بدین شرح :

۱- هوشنگ ۲- تهمورث ۳- ویونگهان ٤- جم ٥- منوچهر٦ - آبتین ۷- فریدون ۸- گرهما ۹- بندو.

بندو از گرپانهائی است که معاصر زرتشت بوده است و اشو زرتشت از مخالفت‌های او می‌نالد واورا خار سرراه خود درترویج‌آئین بهی می‌شمارد. این نه تن کسانی هستند که ازآنها دریشت‌ها نام برده شده است وچه بسا از زمان کیومرث که تقویم کیومرثی بنام اوست ومحاسبات نجومی دوران او را ثابت میکند تا زمان زرتشت گروه دیگری از گرپانها فرمانروای دینی بوده‌اند که نام‌آنها دریشت‌ها نیامده باشدباید . گفت فرمانروائی گرپانها از دوران کیومرث تازمان زرتشت پانصد سال می‌شده است.

۱ - اوستا قبل‌از عصر آهن سروده شده است.

دراوستااصطلاح آهن‌ازمفرغ مشخص‌نیست وچون‌ذوب‌آهن‌ازابتکارهای ایرانیان است وباستان شناسان باین حقیقت معترفند(هم چنانکه ذوب مس نیز ازابتکارهای ایرانیان بوده است) میدانیم که آهن پس از کشف، فلزی بسیار گرانبها بشمارمی‌آمده است وارزش آن همسنگ طلاونقره بوده است

بنابراین چگونه ممکن است از این فلزارزنده درآثار اشوزرتشت هیچ یاد نشده باشد واصطلاح مفرغ بکار رفته باشد؟ شك نیست که درزمان زرتشت هنوزآهن کشف نشده وبکارنمیرفته است وبنابراین بسیار طبیعی‌است که‌در آثار زرتشت هم ازآن یاد نشده باشد.

۲- عصر اشوزرتشت آغاز انقلاب کشاورزی بوده است.

«دونالدویلبر»[۱۳] مؤلف کتاب‌ایران درباره کشاورزی انسان نظرمیدهد که درحدود هشت هزارسال قبل بشربکشاورزی پرداخته ودرحدود ۳۵۰۰ سال‌پیش‌ازمیلاد نوشتن‌رافراگرفته واز۲۵۰۰سال‌پیش‌ازمیلادبفرهنگ‌وتمدن آشنا شده‌است. ویلبر درباره ساکنان ایران دردوره قبل ازتاریخ مینویسد:

«اطلاع ما درباب سکنه پیش از تاریخ ایران که آنهارا بعضی مورخان اهل قفقاز ویا خزری نام داده‌اند بسیارمحدوداست ولی‌برلوح سنگ تراشی مورخ۲۵۰۰پیش‌ازمیلاد (۴۵۰۰ سال‌پیش) که درمحل کورانگون جنوب‌غربی ایران پیدا شده شکل و قیافه چهل تن از آن ساکنین اولیه نمودار است.

میگویند خزریها بودندکه درحدودپنجهزارسال پیش ازمیلاد زراعت را درایران رواج‌دادند.»[۱۴]

این است نظریکی از محققان معاصر درباره عصر کشاورزی درجهان و ایران. اینك ببینیم این‌نظر تا چه اندازه بااسناد و شواهد تاریخی و مدارك بدست‌آمده‌تطبیق میکند.

نخست‌باید گفت درمورد سکنه پیش ازآریائیها ومهاجرت‌آنان، محققان ومورخان‌نظرات گوناگون ومختلف ابرازواظهار داشته‌اند. اینك ببینیم‌ویلبر دراین‌باره چه میگوید: «... از دوره ماقبل ازعهد هخامنشی اطلاع زیادی نداریم واخبار متفرقه نادرازآن زمان بمارسیده مثلا معلوم شده که‌قومی‌بنام «کاسی Kassites»ها درحوالی قرن هفدهم پیش از میلاد (۱۷۰۰) از سرزمین

13- Iran Past and Preset by Donald N. Wilber, New Jersey 1950

۱۴ - ایران ازنظر خاورشناسان.

لرستان روبه‌بابل حرکت و درآنجا بالغ بر ششصد سال حکومت کرده[۱۵] و دراین‌دوره بود که آلات مفرغی‌جای‌خودرا بآلات‌آهنی‌داد[۱۶] بعدازکاسی‌ها حکومت حوالی‌لرستان وشوش بدست قوم انشان افتاد ودر گوشه شمالغرب «منه Manna»ها حکومت کردند؛ هم چنین طوایف دیگر. **دراین‌اعصاربودند که یك نژاد نوین‌آریائی ظهورکرد.** یعنی- گویا(!) درحدود ۱۵۰۰ پیش از میلاد قوم هند وآریائی از حوالی ماوراءالنهر روبسوی جنوب‌ومغرب‌فلات ایران‌روانه‌شده در مغرب‌حکومت میتانی راتحت استیلا درآوردند **درحدود ۹۰۰ پیش‌ازمیلاد، ایرانیان‌که شعبه‌خاصی(!) از آریائیها هستند پیداشدند!** ودرنقاط مختلف‌ایران‌سکنی جستند وبه تدریج جای‌سکنه اولیه‌را گرفتند!! خانواده‌های عمده ایرانیان عبارت‌بودنداز مادها (آذربایجانیها) و پارس‌ها و پارت‌ها وباختریان وسغدیان وسک‌ها. مادها درایران غربی مستقرشدندودر آن زمان پایتخت ایران همدان (هگمتنه) بود. پادشاه مادهوخشتره از ۶۲۵-۵۸۵ پیش از میلاد سلطنت کرد ودولت آشوررا بکلی متفرق ساخت‌و آسیای صغیر را قلمرو ممالك ایران قرار داد».[۱۷] چنانکه خواهیم گفت و آشکار میکنیم در این تحقیقات و نظرات چند نکته و اشتباه

۱۵- درباره زمان کاشی‌ها این تاریخ صحیح نیست وبنابه‌اسنادی که دراختیار نویسنده هست درحدود پنج‌هزار سال قبل‌از میلاد کاشی‌ها درناحیه لرستان سکنی داشته‌اند. دراین‌مورد ضمن کتاب ایران پایگاه فرهنگ جهان به‌تفصیل سخن رانده‌ام.

۱۶- بطوریکه خوانندگان ارجمند ملاحظه میفرمایند آهن‌وسیله طایفه‌کاشی‌ها که یکی از طوایف قوم آریائی بوده‌اند درغرب ایران کشف وبکار رفته است. ودرحدود هزارو هفتصدسال پیش‌از میلاد وسیله آنها به‌بابل رفته ودرآنجا معمول گردیده. باید گفت قطعاً سه‌چهار قرن قبل‌از این تاریخ آهن درایران کشف شده بود و این زمان نمیتواند ازدوهزار سال پیش‌از میلاد کمتر باشد بنابراین چنانکه گفتیم قطعی است که اوستا قبل‌از این تاریخ سروده شده بوده است نه‌ششصد سال‌پیش‌از میلاد مسیح. بجاست گفته شود که‌اختراع چرخ ارابه گذشته ازصنعت سفال‌سازی نیز ازمخترعات کاشی‌ها بوده واین بنده نویسنده درکتاب «ایران پایگاه فرهنگ‌و هنر» بااسناد ومدارك به‌اثبات‌آن توفیق یافته است.

۱۷- این قسمت ترجمه آقای دکتر رضازاده شفق است که عیناً نقل شده است.

هست که یکایك رامتذکر میشویم ونشان میدهیم که همین اشتباهها موجب گمراهی وقلب حقایق تاریخی دوران باستان ایران گردیده‌است.

نخست اینکه کاشی‌ها و انشانی‌ها و میتانی‌ها ومنه‌هاهمه آریائی بوده‌اند ودر این حقیقت امروز جای هیچگونه شك وتردید نیست.

دوم اینکه چگونه بطور ناگهانی در ۹۰۰ سال پیش از میلاد ایرانیان که شعبه خاصی از آریائی هـا هستند ، پیدا شدند ؟! از کجا پیدا شدند ؟ ! مگر گم شده بودند ؟!

ایرانیان شعبه خاصی از آریائیها نیستند زیرا داریوش هخامنشی میگوید من آریائی وهخامنشی هستم! یعنی چه؟! آریائی یعنی ایرانی و همه آریائی‌ها یعنی قوم ایرانی نژاد ایرانی یعنی ساکن آرین ویچ - ساکنان آرین ویچ آریائی خوانده می‌شده‌اند که همه از یك قوم، ولی طوایف وخانواده‌های گوناگون و متعدد بوده‌اند .

آرین‌ها، همه آریائی بودند وهیچ وجه خاصی نداشته‌اند. زبان آنها ریشه واصلش یکی بود . ولی بـه لهجه هـای مختلف بوده است و باصطلاح امروز گویش‌های مختلف داشته است. همین اشتباه است کـه موجب گمراهی هـای بسیار شده است هم چنانکه سگ‌ها آریائی بودند ، اورارتوهـا هم آریائی بودند زیرا اوراتوها و پرتوها از طوائف وشاخه‌های سگ‌هاهستند . یکی از علل این گمراهی‌ها اینست کـه مورخان و محققان توجهی خاص بنوشته‌های آشوری دارند وهرچه را که در نوشته‌های آشوری آمده باشد آن‌را ملاك و مأخذوسند می‌شمارند و اگر درنوشته‌های آشوری ازمطلبی سخن نرفته باشد آن‌رامعدوم ونادیده ومجهول می‌پندارند . درحالیکه این نظر بسیار نادرست است زیرا :

آشوریها ازمردم وسرزمین‌های شرقی و شمال شرقی ایران کاملا بی‌اطلاع بوده‌اند . اطلاعات آنهادرباره طوایف ساکن در نوار مرزی غربی ایران که با آنهادرتماس بوده‌است، بسیار ناقص و عامیانه بوده؛ زیرا اطلاعاتشان برمبنای گفتهٔ اسرا بوده هم چنانکه کوه دماوند را پایـان دنیا خوانده‌اند و آیا ما

باید بپذیریم که چون آشوریها کوه دماوندرا پایان دنیا در آن زمان ودوران خوانده‌اند بنابراین در آنطرف کوه دماوند هیچ آبادی وطایفه‌ای زیست نمی‌کرده و در آن روزگار غیر مسکون بوده است؟! آشوری‌ها هیچ اشاره‌ای به کشورهای شرقی ایران نکرده‌اند وازآنها هیچ اطلاعی نداشته‌اند بنابراین چون در آثار آشوری اشاره‌وذکری از کشورهای شرقی ایران نیست باید بگوئیم که در آن زمان شرق ایران مسکون نبوده‌است؟؟

برای اینکه نشان بدهیم تکیه کردن بنوشته‌های آشوری که غالباً نام‌هارا اشتباه ثبت کرده‌اند برای محققان چه گمراهی ها پیش‌میآورد، یك مورد را ذکر می کنیم .

بموجب کتیبه‌ای که از شلمانذر در دست‌است بسال ۸٤٤ پیش ازمیلاداو یك‌بار به سرزمین‌هائیکه بنوشته منشیان آشوری مسکن و ماوای مادها و پارسواش‌هابوده‌است لشکر کشیده ـ . شلمانذردر کتیبه‌خودنامی‌ازاین دو طایفه نبرده‌است وباردیگر یعنی ٦ سال‌بعد که سال ۸۳۸ پیش از میلاد باشد برای باردوم بهمان نقاط هجوم کرده و بموجب کتیبه دوم ازاین دوطایفه یاد کرده‌است.درنتیجه بعضی ازمحققان‌نتیجه مضحکی ازاین دو کتیبه گرفته‌اند بدین معنی که میگویند . دو طایفه ماد و پارسواش در حدود آذربایجان و کناره‌های دریاچه‌رضائیه(ارومیه)و کردستان بین سالهای ۸٤٤-۸۳۸ سکونت گزیده‌اند. بعبارت‌دیگر باستناد کتیبه نخست شلمانذر که ازآنها یادنکرده است‌میگویند چون‌شلمانذر متذکرآنها در سال ۸٤٤ نشده پس درسال ۸٤٤ آنهادرآن‌حدود سکونت نداشته‌اند وچون درلشکر کشی سال ۸۳۸ ازآنها نامبرده‌معلوم‌است که طوایف مادوپارسواش در طی‌این٦ سال‌از نقاط‌شمالی‌قر یعنی قفقازبآنجا آمده‌وسکونت گرفته‌اند!! ملاحظه بفرمائید این رأی‌ونظر چه‌اندازه سخیف و بی‌پایه است ؟!

آقایان‌محققان هیچ‌تصور نکرده‌اند که کوچ وسکونت دوطایفه بزرگ که‌توانسته‌اند با دولت‌مقتدرآشور بجنگند چگونه ممکن است طی‌مدت‌چهار پنجسال‌عملی‌باشد؟ آخرچگونه قابل قبول‌است که دوطایفه بزرگ که حداقل

نزدیك به یك میلیون جمعیت داشته اند با نظر گرفتن وسائل حمل و نقل در آن روز گار و نبودن هیچ گونه راه عبور حتی برای ستور، در سرزمین های ناشناخته بتوانند در این مدت اندك نقل مکان کنند و شهر بسازند و قوه و قدرت پیدا کنند و با دشمنی چون آشور بجنگند ؟؟؟

باید توجه داشت که در سه هزار سال پیش راههای شوسه و حتی کاروان رو هم وجود نداشته و حرکت احشام و لوازم زندگی بر پشت چهارپایان به صعوبت و سختی انجام میگرفته و نباید کوچ قومی را از ناحیه ای به ناحیه دیگر با ییلاق و قشلاق ایلات و عشایر مقایسه کرد. اقوام و طوایف در زمان های گذشته از ناحیه ای بناحیه ای برای سکونت کوچ میکردند نه مانند عشایر و ایلات برای تعلیف حشم و دام آنهم بطور موقت.

بعضی از محققان گفته اند چون تکلات پالازر از ۱۱۰۰ پیش از میلاد بآن حدود (آذربایجان) لشکر کشیده و با کاسوها (کاشی ها) جنگیده و نامی از مادای و پارسواش ها نبرده ولی شلمانذر در ۸۳۸ از آنها یاد کرده است پس کوچ آنها به سرزمین های تازه باید بین سالهای ۱۱۰۰-۸۳۸ باشد.

محققان و مورخان باستناد همین نوشته های آشوری نظر داده اند که دو طایفه پارسواش (که معنی کرده اند پارس ها) و ماد، از سال ۸۳۸ تا ۷۲۲ در حدود آذربایجان و کردستان سکونت داشته اند و سپس به جنوب ایران (خوزستان- انشان) رفته اند!! از جمله آقای دکتر گیرشمن در کتاب ایرانیان ترجمه آقای دکتر معین[۱۸] مینویسد: «... اگر قول منشیان آشوری را بپذیریم در این عهد (یعنی ۸۳۸ پیش از میلاد) پارسیان در مغرب و جنوب دریاچه ارومیه استقرار داشتند و مادها در جنوب شرقی نزدیك همدان مستقر بودند. در هر حال چنین نیست که این نام ها (پارسوا و ماد) بمفاهیم نژادی و قومی بکار رفته باشد بلکه بیشتر تصور میرود که این اسامی به محوطه هائی که قبائل مذکور در آنجاها از نیمه قرن نهم قبل از میلاد سکونت داشتند، اطلاق شده است.

اینک درباره نظرات آقای دکتر گیرشمن که مستند بنوشته های آشوری

۱۸- ۷۶ ص

است پاسخ میدهیم تامعلوم شود چگونه نوشته‌های آشوری موجب گمراهی محققان میگردد.

باید گفت در اینکه گذشتگان درباره «ماد ـ مادی ـ مدی» اشتباه کرده و تصور کرده‌اند که این نام قوم و نژاداست نباید تردید کرد. کما اینکه هنوز هم این اشتباه رامی کنند و مینویسند قوم ماد!! حقیقت اینست که نام «ماد» یا «مادای» بمعنی میانه‌است ومیدان امروزی نیز مأخوذ از آنست.

علت اینکه آشوریها طوایف ساکن درقسمت‌های واقع درمیانه ایرانشهر را مادای خوانده‌اند اینست که چون طوائف ساکن در آن قسمت هریك نامی جداگانه داشته‌اند ولی از یك قوم ونژاد بودند و آشوریها هم نامهای گوناگون این طوایف وخانواده‌ها رانمی‌شناختند ترجیح دادند که آنها را بنام محل ـ که ایرانیها هم آنجا رامیانه (مادای) میخواندند ـ بنامند.

امادر مورد «پارسواش‌ها» باید گفت حقیقت اینست که پارسی‌ها هیچگاه ودرهیچ تاریخی در حدودارومیه سکونت نداشته‌اند و این یك اشتباه محض است. زیرا:

اگر قبول کنیم (بفرض محال) که پارسواش ها بگفته آشوری‌ها تاسال ۷۲۲ پیش از میلاد در حدود آذربایجان و کردستان سکونت داشته‌اند پس چگونه میتوان توجیه کرد که:

طبق نوشته آشوریها در سال ٦٦۹ پیش از میلاد آشوربانی پال که با پادشاه انشان (سرزمین پارس) می‌جنگد و انشانی ها شکست میخورند، از کورش اول پادشاه پارسی انشان (ایلام مجهول ـ جدداریوش بزرگ) گروگان می گیرد که وثیقه دوستی و وفاداری کورش اول نسبت به آشوریان باشد. وباز چگونه میتوان توجیه کرد که:

اممان مینانو پادشاه انشان باسنا خریب پادشاه آشور جنگ می کند بسال ٦۹۲ (بنابنوشته آشوریها) ودراین جنگ «طایفه پارسی» به کمك انشانی‌ها واردجنگ میشوند. وبازچگونه قابل توجیه است که:

درسنه ٦٥٥ـ٦۳۳ پیش ازمیلاد که «فرورتیش» پادشاه ماد پادشاه انشان راباطاعت میآورد (؟؟) باید توجه داشت که پارسیهاهمان ساکنان انشان و

جانشینان سلطنت انشانی (انزانی) بوده‌اند .

آیا میتوان پذیرفت که **پارسها** تا سال ۷۰۰ پیش از میلاد در حدود آذربایجان و کردستان بوده‌اند ، ناگهانی درسال۶۹۲ یعنی هشت سال بعددر حدود خوزستان امروزی سلطنت تشکیل داده و باآشوریها جنگیده‌اند ؟؟

برای رفع این اشتباه باید گفت که آقای دکتر گیرشمن توجه نکرده‌اند که **پارسواش** پارس ها نیستند و پارسواش - تلفظ آشوری - **پرثوا** یعنی پارث (پارت) است .پرثواها طایفه‌ای آریائی از سگائی‌ها بوده‌اند و سکونت پرثواها درحدود آذربایجان و کردستان صحت دارد و کشف گورهای پارتی مؤید این نظر است.[۱۹]

از اشتباه‌های منشیان آشوری هم میتوان نمونه دیگری ارائه داد وآن اینکه : **آسورهیدون** که دربرابر کمیری‌ها وسگاها ومادها قرارمی گیرد در کتیبه خود می‌نویسد که اتحاداین طوایف برهبری پادشاه‌ماد **کشان‌ریت بوده** است در حالیکه کشان‌ریت نام شخص نیست و مادها فرمانروایان خود را کشان‌ریت میخوانده‌اند . داریوش‌بزرگ در کتیبه‌اش می‌نویسد «..فرورتیش از مردم[۲۰] ماد علیه من برخاست و گفت من کشان‌ریتم (یعنی پادشاه ماد) از دودمان هوخشتره » .

بنابراین نمیتوان بنوشته‌های آشوری بصورت وحی منزل نگاه کرد :

بنابراین طوایف ساکن در سرزمین ماد - پرثوها - سگاها - کمیری‌ها اورارتوها ، انشانی‌ها ، سونکیری‌ها (سومرمجعول) همه آریائی و ایرانی بوده‌اند و صحبت از قوم خاص آریائی بنام ایرانی یك مغلطه است .

دربارهٔ اینکه‌دونالدویلبرمینویسد: «زراعت‌راخزرهادرپنجهزارسال‌پیش از میلاد در ایران رایج ساختند.»،باید گفت :

خزرهاهم‌آریائی هستند و قوم و نژاد دیگری نبوده‌اند لیکن‌بنابدلائلی

۱۹- نویسنده را درباره پارت‌ها وسکونت‌آنها درآذربایجان و کردستان تحقیقات مفصلی است که‌نشرآن را بموقع مناسبی موکول میدارد.

۲۰- داریوش هم میگوید مردم ماد- نه‌قوم ماد یعنی ساکنان ماد.

که خواهم گفت زراعت و کشاورزی گندم و جو در ایران در پنجهزار سال پیش از میلاد نبوده بلکه در ۹ هزار سال پیش از میلاد بوده و دیگراینکه مبتکرآنهم خزرها نبوده‌اند.

اینك دلائل ما:

تا پیش از تحقیقات واکتشافات اخیرچنین تصور می‌شد که زراعت گندم و جو در حدود سه هزارسال پیش ازمیلاد در مصر انجام گرفته است و دلیل آنرا بدست آمدن دانه‌های گندم در گور فراعنه دانسته‌اند که این دانه‌ها متعلق به سه هزارسال پیش از میلاد مسیح بوده‌است. خوشبختانه این نظریه غلط و اشتباه را تحقیقات جدید واژگون ساخت.

شواینفورث Schweinfurth نظر دانشمندان را به‌تحقیق خود جلب کرد وآن اینکه کشت گندم و جو و ارزن و اهلی کردن گاو و گوسفندوبز گرچه از دورترین زمان‌ها که ازآن آگاهی داریم درمصر و بین‌النهرین معمول‌بوده لیکن این نباتات و جانوران هیچیك به حالت بومی و وحشی هرگز در بین‌النهرین و مصردیده نشده‌اند. بلکه درسرزمین‌های آسیای باختری‌آنها راتوان یافت.[۲۱]

بنابراین بایدتوجه داشت که گندم و جو و ارزن و ذرت و گاو و گوسفند و بز، نباتات و حیوانات بومی ایران و بخصوص شمال شرقی ایران بوده‌اند وسپس برای‌استفاده بیشترازاین دانه‌ها طریق زراعت‌مصنوعی‌آنرا ابداع کرده بوده‌اندو پس‌از شیوع زراعت گندم و جو درسرزمین ایران کشت مصنوعی آن‌از این قسمت به بین‌النهرین راه یافته وازآنجا بمصررسوخ کرده وشیوع یافته بوده است. در تأئید این نظر کشف گرانقدر پرفسور لوئیز دوپری استاد دانشگاه ایالت پنسیلوانیای آمریکا رامتذکر میشویم.

در اوت‌سال ۱۹٦٤[۲۲] پرفسور دکتر «لوئیزدوپری» موفق بکشف‌دانه‌های گندم و جو شد که بصورت مصنوعی (زراعی) در حدود بلخ و مرزهای

۲۱- تاریخ ویل‌دورانت-جلداول فصل هفتم ص۲۰۳

۲۲- تحقیقات دکترکارخانه والا

کنونی ایران و افغانستان کشت شده بوده است . آزمایش کاربن ۱۴ نشان‌داد که این دانه‌ها متعلق به نه‌هزار سال پیش است یعنی درحدود هفت هزارسال پیش از میلاد مسیح در منطقه مذکور کاشته شده بوده است .

با توجه باینکه سابقه کشت گندم و جو در مصر از سه هزارسال پیش‌از میلاد مسیح بالاتر نمیرود و اینکه این‌نباتات بومی مصر و بین‌النهرین‌نبوده است و بدست داشتن دانه‌های گندم و جوئی که در هفت هزار سال پیش‌در خاك ایران کشت شده بوده است ، دیگر نمیتوان در این حقیقت تردید کرد که کشت گندم و جو و در واقع ابداع زراعت و کشاورزی دانه های غذائی نخست در ایران آغاز گردیده و تاریخ‌آن باید در حدود هفت‌هزار و پانصد سال پیش از میلاد مسیح باشد . زراعت در ایران و سابقه کهن آن را سند دیگری هم تأئید می کند و آن قطعه سنگ حجاری است که [۲۳] کاشف‌آن « دمرگان» بوده است و در روی آن مردی حجاری شده که بادو گاومشغول شخم زمین است و این اثر کهن‌ترین اثری است که‌درباره شخم و زراعت‌بدست آمده وآنهم متعلق به‌سرزمین ایران است ، باتوجه باین اسناد و مدارك است که میگوئیم :

ایرانیان نخستین قومی بوده‌اند که بابوجودآوردن روش کشت‌دانه‌های غذائی انقلاب کشاورزی را در جهان بوجودآوردند و عصرانقلاب کشاورزی که در تاریخ زندگی بشر نقش بزرگی را ایفا کرده است از پدیده‌های ملت آریائی ایران بوده است .

باید توجه داشت که باقبول این حقیقت که کشت وزرع گندم و جو و ارزن و ذرت‌و چاودار ازابتکارات ایرانیان‌بوده است باید پذیرفت که‌اختراع آسیا و تنور و پخت‌نان نیز از مخترعات ایرانیان بوده است .

اکنون بادردست داشتن دانه‌های گندم و جوی که در هفت‌هزارسال‌پیش کاشته‌شده بوده است‌درمورد‌تاریخ‌ظهوراشوزرتشت به‌بحث‌خودادامه‌میدهیم .

---

۲۳ ـ دمرگان ص ۱۷۲ تاریخ ویل دورانت‌فصل ۶ ص ۱۵۳

چنانکه در صفحات پیش گذشت دونالدویلبر مؤلف کتاب ایران براساس نظرات دانشمندان معتقد بوده‌است که کشاورزی گندم و جو در حدود هشت هزارسال قبل در ایران رایج گشته است و کشف اخیرپرفسور لوئیزدوپری نیز با نظرات دانشمندان فقط هزارسال فاصله دارد و بنابراین میتوان نتیجه گرفت که گندم‌های کشف شده متعلق به‌زمانی است که کشت گندم درجهان تازه آغاز شده بوده است . با اتخاذ این نظر مسلم است در ناحیه‌ایکه این دانه‌ها بدست آمده کشاورزی نخستین باراز آنجا آغاز شده و کم کم وسیله ساکنان و کشاورزان آن ناحیه به‌نواحی دیگر رسوخ کرده و اشاعه یافته بوده است . ومیتوان دریافت یك پدیده جدید ونو که‌مخالفان سرسخت‌داشته است لااقل هزار سال بطول انجامیده تابصورت پیشه وکاری همه گیردرآمده ودربرابردامداری که‌تنهاپیشه‌وکارمردم‌قرون گذشته‌می‌بوده بتواندقدعلم کرده وپیروانی‌پیدا کند که‌آنرابردامداری‌مرجح بشمرندو به‌آن کاروپیشه بپردازند.

از سرودهای زرتشت برای ما حقایقی روشن میشود که اینك بطرح آنها می‌پردازیم . در سرودهای زرتشت چنانکه خواهیم دید زرتشت مردم را به کشاورزی و نگاهداری گاو تبلیغ میکند وتشویق‌مردم بنگاهداری گاو را نباید برای ترویج دامداری تصور کرد بلکه سفارش از گاو و نگاهداری‌آن ومخالفت با کشتار آن ومنع خوردن گوشت ستوران بمنظوراستفاده ازوجود گاو برای‌شخم زدن بوده‌است.

زردشت مردم‌راتهییج‌وتشویق‌میکند که‌دربرابروحشیان که بسرزمین‌های ایران هجوم میکرده‌اندو کشاورزی را پایمال میساخته‌اند ایستادگی‌ومبارزه کنند. درحقیقت زمان زرتشت زمان انقلاب عصر کشاورزی است زمانی‌است که کشاورزی‌بردامداری میخواسته‌غلبه کند واشوزرتشت‌پیامبر ایران‌مروج کشاورزی است و کشاورزی‌را برای پیشرفت فرهنگ‌و تمدن جهان ضروری میدانسته است. زیرا :

دامداری‌پیشه‌ای‌بوده‌است که‌ایجاب‌میکرده‌دامداران‌بنابه‌نیاز برای‌تأمین علوفه‌دامهاپیوسته‌درحرکت‌باشندوقهری‌است که‌دامپروران مردم‌شهری‌نیستند

وبه‌اصول‌شهری گری هم‌بی‌اعتناهستندناچارنددائم‌دررفت وآمدوتردد باشندو همین امریعنی‌ازجائی به‌جائی شدن مغایر شهرنشینی و انجام وایجاد مرکز مدنیت بوده است در حالیکه کشاورز ناچار است در کنار وجوارزمین‌های زراعی خود سکونت کند وهمین امر سبب ایجاد آبادی وپایه شهری گری را می گذارد ومردم هنگامیکه شهرنشین شدند لاعلاج برای تأمین‌آسایش ورفاه خود به‌ابداع واختراع می‌پردازند وفنون پدید میآید واساس‌فرهنگ وهنر گذاشته میشود. بنابراین زرتشت برای ارتقاء مقام انسانیت وهدایت مردم به‌شاهراه‌ترقی وپیشرفت، رواج کشاورزی را ضروری میدانسته است و اینست که درتعالیم خود پیوسته بآن تکیه کرده ومردم‌را به کشاورزی و توسعه واشاعه آن خوانده‌است.

آثار زرتشت نمایان گراین حقیقت است که درعصراو هنوز زراعت‌بطور اعم یك‌پیشه وحرفه معمولی‌ومتداول نبوده است. زیرا اگر چنین بود لازم نمی‌آمد که‌زرتشت آنرا اینهمه توصیه وسفارش کند واز کسانیکه‌مانع‌رواج ونشرآن هستند به‌زشتی‌یاد کند. آنچه ازنوشته‌های یسنابرمیآید اینست که زرتشت برای کشاورزان و کشاورزی آئین آورده بوده است واین نکته با صراحت‌دریسنای ۵۱ یادشده‌است؛ آنجا که میگوید :

« کرپانها نمیخواهند که درمقابل قانون زراعت سراطاعت فرودآورند. برای آزاری که‌ازآنان بستوران میرسد توقضاوت خودرا درحق آنان‌ظاهر ساز که‌آیا درروز رستاخیز نظربکردار و گفتارشان بخانه دروغ خواهند درآمد یاخیر.»

زرتشت میگویدچون کرپانها گوشتخواری وقربانی گاورا رواج‌داده‌اند ودرقانون کشاورزی برای شخم کردن‌زمین گاو بسیارموردنیازبوده‌است کشتن گاو منع شده‌است. وازاینجاست که کرپانها بمخالفت باآئین زرتشت‌وآئین کشاورزی اوبرآمده‌اند. برای آنکه برما مسجل‌شود که مخالفت باقانون زراعت یعنی مخالفت باآئین‌زرتشت، اینك‌چندمورد دیگر از گاثاهامیآوریم: درگاثاها بند۱۲ میگوید: «نفرین مزدا بکسانیکه ازتعلیمات‌خود مردم

را از کردار نیك منحرف میسازند و بکسانیکه گاو را بافریاد شادمانی قربانی میکنند. از آنان است گرهما و پیروانش که ازراستی گریزانند و گرپانها وحکومت آنان که بدروغ مایلند.»

پس معلوم شد که گرپانها با کشتن گاوموافق و باقانون زراعت مخالفند. آنها مخالفان ومعاندان زرتشتند ومخالفت بازرتشت بمناسبت مخالفت باقانون زراعت بوده است که زرتشت آورنده وبنیان گذار آن بوده است.

گفتیم که پیش‌دادیان همان گرپانها بودند که قانون وآئین برای مردم و اداره امور اجتماع میآوردند. وزرتشت نیز «داد کشاورزی» یعنی آئین کشاورزی راآورد. وآنهاچون زرتشت ازدودمان آنهانبود بااو ازدرمخالفت برخاستند. اینست که زرتشت‌هم درآثارش آنهارا نفرین کرده واز اهورمزد مجازات برایشان طلب کرده است.

نکته‌ایکه برای‌ما ایرانیها ازتاریخ زندگی زرتشت حائز اهمیت است اینست که برای نخستین‌بار درتاریخ زندگی بشریك پیشوای ایرانی موجد وموجب انقلاب کشاورزی ودرحقیقت پدیدآورنده عصر کشاورزی درجهان بوده است.

نتیجه‌ایکه ازاین تحقیق برای ما حاصل است اینکه:

زمان‌زرتشت معاصراست باعصر انقلاب کشاورزی درجهان‌زیرا چنانکه گذشت و نشان‌دادیم آشنائی بشر بادانش کشاورزی وکاشتن گندم وجو بنا به‌اسناد ومدارکی که ارائه گردید نخستین‌بار درشمال شرقی ایران در حدودنه‌هزار سال پیش‌از این بوده‌است وآنچه مسلم‌است این پدیده در آغاز کار باپیشرفت روبرو نبود. ودرنقطه محدود و معدودی عمل میشده است و آثار زرتشت نمایانگر این حقیقت است.

زرتشت یکی ازپایه های رسالت خودش را برای خوشبختی و سعادت بشریت ترویج کشاورزی قرارداد زیرا با رواج کشاورزی و متداول شدن آن وپدید آمدن طبقه کشاورز طبعاً و قهراً گروه کثیری که باین پیشه می‌پرداختند دریك‌جا سکونت می گزیدند و مانند دامداران و پرورش-

دهندگان آن ناچار به کوچ دائم نبودند وباین ترتیب شهرها بوجود میآمد ومردم‌شهرنشین خوی شهری گری(مدنیت) می‌یافتند وباشهری گری‌فرهنگ وهنر پدید میآمد وراه‌ترقی وتکامل هموار می گشت.

باید پذیرفت که‌اگر دردوران زرتشت کشاورزی امری رایج‌می‌بودلازم نمیآمد که زرتشت اینهمه درباره آن ترویج وتبلیغ کندوآن‌را از اصول اساسی آئین خودقرار دهد وبامخالفان آن بمبارزه برخیزد. برای کسانیکه لجاج وعنادد‌رتحقیق ندارند اندك توجهی بآنچه آوردیم روشنگراین‌حقیقت است که‌عصر زرتشت آغاز رواج کشاورزی بوده وبا توجه به‌شعاری که زرتشت میدهد ومی گوید:«هر کس بیشتردانه بکاردحقیقت وفضیلت‌رابیشتر کاشته‌است»، مسلم است که‌آئین اورا باید آئین کشاورزی خواند.

زمان زرتشت ازنظر تاریخ- دوره یخبندان

ارسطو تاریخی را که بـرای ظهور زرتشت آورده سال ۶۳۴۸ پیش از میلاد مسیح میشود واین تاریخ‌رامورخ دیگر یونانی ب. اد کسوس‌هم‌تأکید کرده است.

هرمی‌فیس مورخ،تاریخ‌دیگری که‌درسال۶۲۰۹پیش‌ازمیلادمیشود‌بدست میدهد.جای تعجب‌وتأسف است که‌مورخان کنونی نظرات ارسطو واد کسوس وهرمی‌فیس‌را که اززمان مابه‌عصر زرتشت حداقـل دوهزار سال نزدیـك بوده‌اند وقطعاً بمدارك واسنادی دست‌رسی داشته‌اند که‌اینك در دسترس ما نیست، قبول ندارند وبا نهایت بی‌پروائی ظهور زرتشت را تاششصد سال پیش‌از میلاد پائین میآورند؛ درحالیکه‌اگر زرتشت بفرض محال در ششصد سال پیش‌از میلاد میزیست چگونه ممکن بود ارسطو زرتشتی را که‌دویست سال قبل‌از او میزیسته درتاریخ زندگیش اینهمه اشتباه کند و یك شخصیت مشهوری‌را که میشناخته بجای دویست سال اورا بششهزار سال قبل‌ببرد؟؟

نکته جالبتر اینکه نوشته های مذهبی زرتشتیان‌نیز درباره تاریخ‌تولد زرتشت تاریخی بدست میدهند که گفته ارسطو ودیگران را تأئید میکند بدین توضیح که:

آثار مذهبی زرتشتی تولد زرتشت‌را روز خرداد ازماه فروردین و۲۷۱٦ سال بعداز آخرین یخبندان میداند.

باید گفت این تاریخ نمیتواند مجعول باشد زیرا : واقعه یخبندان یک واقعیت‌است وآزمایشهای علمی‌وقوع آنراثابت کرده‌وتاریخ آخرین‌یخبندان را هم‌بدست داده‌است برای‌آگاهی خوانندگان ارجمند متذکر میگردد که دکتر موریس‌راونیك استاد دانشگاه کلمبیا وسیله آزمایش های‌رادیو-ایزوتوپ وکاربن ۱٤ ثابت کرد که آخرین یخبندان در یازده هزار سال (۱۱۰۰۰) پیش‌از این رخ داده ودرآنزمان یك‌طبقه یخ‌ضخیم قسمتی ازسطح کره زمین‌را درخود پوشانیده بوده‌است.

اینك ببینیم‌درآثارباستانی ومذهبی زرتشتی چه‌نشانی ازدوره یخبندان دردست است:

دراوستا درهوم‌یشت۹ وو ندیدادفرگرد۲ این موضوع بتفصیل آمده‌است وماحصل‌اینکه: درزمان‌جم اهورمزدا باو فرمان میدهد که‌چون یخبندانی سخت فراخواهدرسید، اوباید پناهگاهی‌برای حفظ‌نسل موجودات بسازد و آنهارا درپناهگاه ازسرما محفوظ بدارد. جم نیز چنین میکند. ودر همان هوم‌یشت‌وفرگردیك و ندیداد آمده است که اهورمزدا به جم مژده پایان یخبندان‌را میدهد واعلام‌میدارد که سرزمین‌زیبای آریا درآن سال ازآب و هوای متغیر روبه‌بهبودی خواهدگذاشت آنسان که‌آنسال ده ماه زمستان‌و دوماه تابستان خواهدبود. جم‌نیز این‌مژده‌را بمردمان میدهد وبدین‌مناسبت جشنی برپامیدارد که‌چون‌این‌جشن درپایان سال‌ویخبندان وآغازسالی‌بوده که بهارداشته وسال‌نو محسوب میگردیده آن جشن‌را نوروز خوانده‌اند. باتوجه به‌اینکه آخرین یخ‌بندان دریازده هزارسال پیش بوده وتولداشتو زرتشت نیزپس‌ازگذشتن ۲۷۱٦ سال پس ازپایان یخ‌بندان رخ داده‌بوده‌است **بنابراین ازتولد زرتشت ۸۲۸۴ سال می‌گذرد وباحتساب اینکه اکنون‌سال ۱۹٦۹ مسیحی است سال ٦۳۱٦پیش ازمیلاد به‌دست‌می آیدکه این رقم‌باتاریخ ذکرشده ازطرف ارسطو که ٦۳۴۸ پیش ازمیلاد مسیح می‌شود فقط ۳۲ سال**

اختلاف دارد واختلاف ۴۲ سال برای یك تاریخ ششهزارساله بسیارجزئی وهمین امرمیتواندخود موید یك واقعیت حقیقی تاریخی باشد.

کوچ آریائی‌ها به‌هند

بطوریکه ازمحاسبات‌ستاره شناسی براساس‌اصولی که ازودیك هابه‌دست می‌آید چنین مستفاد است که آریائیها ازپنجهزارسال پیش ازمیلاد مسیح به هند کوچ کرده‌اند واین کوچ تاسه‌هزارسال پیش ازمیلاد مسیح ادامه داشته است. آنچه مسلم است بمناسبت وجه مشترك میان بسیاری ازمطالب ودیك و اوستا کوچ آریائی‌ها به‌هند بعد ازاوستا بوده وباید گفت اوستا پیش از پنجهزارسال قبل ازمیلاد مسیح سروده شده بوده است.

اصول زبان شناسی تائید می‌کندکه زرتشت در۶ هزار سال پیش از میلاد می‌زیسته است دکتر هانك براساس اصول‌زبان شناسی تائید می کند که چون زبان گاثاها زبان زرتشت است وزبان اوستا، ما درزبان‌های پارسی هخامنشی وپارتی وپهلوی وفارسی دری است. بنابراین زبان گاثاها قدیم‌تر اززبان اوستاست که‌پیش ازمردم ماد وفرمان‌روائی آنها رواج داشته‌است این زبان ازنظرتر کیب‌بندی صفتی بازبان دوران کوروش وداریوش اختلاف کلی دارد وبه‌همین نظردکترهانگ عقیده دارد که چون برای تحول زبانی‌مانند گاثاها به‌زبان پارسی هخامنشی براساس واصول علم زبان شناسی لااقل ۲-۳ هزارسال وقت وگذشت زمان لازم بوده است بنابراین وبه‌استناد این نظریه علمی می‌توان گفت که زبان گاثاها زبانی است که درحدود پنجهزار سال پیش ازاین رایج بوده است:

نظریه‌هوگا: هوگا دانشمند فقید تاریخ وباستان شناسی براساس یك سلسله تحقیقاتی که بعمل آورده ثابت کرده است که «تورانیان شاخه‌ای از ایرانیان درحدود چهار هزار وپانصد سال پیش ازمیلاد مسیح دربابل حکومت مقتدری تشکیل داده بوده‌اند. و این تورانی‌ها دربابل همان «دیتی‌ها» ها هستند که ازشمالی‌ترین نقاط ایران به‌بابل‌رفته بوده‌اندو آئین‌آنها انشعابی‌از آئین زرتشت بوده است وازاین دیتی‌هاهشت پادشاه که خود را زرتشتی میخوانده اند در آنجا فرمانروائی کرده‌اند. براساس

محاسبات نجومی که سران مذهبی بابلی انجام داده‌اند کوچ تورانیها یعنی ایرانیان را پیش از پنجهزار وسیصد (۵۳۰۰) پیش ازمیلاددانسته‌اند وبااین نظریه نیز باید گفت پیش از ۵۳۰۰ پیش ازمیلاد آئین‌اشوزرتشت آئین‌ایرانیان بوده است.

◇ ◇ ◇

اینک با آنچه آوردیم مشهوداست که زرتشت درحدود ششهزار سال‌پیش ازمیلاد مسیح‌میزیسته ومحققان و پژوهندگان تاریخ وفرهنگ ایران باید باین نکته توجه خاص داشته باشند زیرا زمان زرتشت از لحاظ فرهنگ و تاریخ مدنیت ایران بمناسبت آثار مخطوطی که ازاووزمان او بیادگارمانده حائز کمال اهمیت است ومیتواند منشاء واساس بسیاری از تحقیقات گرانقدر و گرانبها قرار گیرد وبسیاری‌ازپدیده‌های بشری را که مبتکر آن ایرانیها بوده‌اند، بثبوت برساند.

یادآوری

در پایان این تحقیق شایسته و بجا میداند خوانندگان ارجمند را باین نکته توجه دهد که نویسنده این اثر نظرات دانشمندان و مورخان گذشته را که درباره سینتمان زرتشت پیمبر عالیقدر و بزرگوار ایران باستان وزمان ظهور او اظهار نظر کرده‌اند بطور کلی بادقت وممارست کامل مطالعه وبررسی کرده است و اعلام این نظر که عصر اشو زرتشت درحدود ششهزار سال پیش ازمیلاد مسیح بوده است، نظر نو وابداعی و نوظهور این بنده نویسنده نبوده است بلکه مورخان گذشته از پانصد سال پیش از میلاد مسیح چنین نظری را اعلام داشته اند و این نظر سابقه دیرین دارد لیکن این بنده نویسنده بطوریکه ضمن این رساله گذشت **این نظریه را برمبانی دلائل و اسناد و مدارك و قرائن عملی به ثبوت رسانیده است .**

جای تأسف وتعجب است که نویسندگان و محققان و خاورشناسان همه اقوال مورخان گذشته را دربست و بی کم و کاست می‌پذیرند و آنرا حجت می‌شمارند لیکن معلوم نیست برای چه و چرا در مورد عصر اشو زرتشت نوشته نویسندگان ودانشمندان ومحققان ومورخان دوران باستان را بهیچوجه مورد نظر وتوجه قرار نداده‌اند!! و آن را نادیده انگاشته‌اند ؟! اگر نظرات مورخان یونانی ورومی مورد تأیید است پس چرا دراین یك مورد بایداستثناء

باشد ؟! این مسأله راچگونه‌میتوان توجیه کرد که : مورخ ونویسندهٔ یونانی **کزان توس** که درحدود پانصد سال پیش از میلاد مسیح‌میزیسته وهم‌عصر کورش کبیر بوده میگوید عصر زرتشت ششهزار سال قبل از اوست ولی‌فلان مورخ متعصب‌بیگانه که‌درقرن‌بیستم‌زندگی میکند مدعی‌است که‌اونمی‌فهمد وزرتشت‌هم عصر داریوش کبیر بوده است ؟!!

برای اینکه خوانندگان ارجمند به نظرات مورخان باستان و محققان دیگری که با نظر این‌جانب هم داستانند آشنا شوند دراینجا نظرات‌آنها را فهرست‌وارمی‌آوریم .

کهن‌ترین نویسنده یونانی که از زرتشت یاد کرده **اکزان توس** Xantus نام‌دارد که درسده پنجم‌پیش‌ازمیلادمی‌زیسته ونویسندگان دیگراز گفته‌های اونقل کرده‌اند ازجمله دیوژنس‌لرتیو Diogenes Lartius که درحدوددویست وده بعد از میلاد میزیسته‌ازگفته‌های اونقل کرده وزمان زرتشت رابه‌نقل‌از اکزان توس شش هزارسال پیش ازلشکر کشی خشایارشا دانسته است .

شاگردان افلاتون که بر کتاب استاد خود **آلکی‌بیادس** Alkibiades یادداشت‌ها وزیرنویس‌هائی نوشته‌اند ، زمان زرتشت را شش‌هزارسال‌پیش‌از مرگ افلاتون دانسته‌اند .

این شاگردان ، ارستو یا ارستاتالیس ، و اودوك سوس هرمودوروس نام دارند .

پلینوس Plinius رومی که بنام پلینوس کبیر مشهور است ودرسال ۷۹ میلادی درگذشته کتابی داردبنام‌تاریخ طبیعی (Naturlis historial) و دراین کتاب به نقل از گفته های شاگردان افلاتون که یاد کردیم زمان زرتشت را ششهزار سال پیش از افلاتون دانسته است .

پلوتارخوس Plutarkhos که درسال ٤٦ میلادی تولدیافته ودر ۱۲۵ در گذشته است زمان زرتشت را پنجهزار سال پیش ازجنگ تروپا ذکر کرده است.

هرمیپوس Hermippus نیز بطوریکه پلنیوس از گفته او درتاریخ طبیعی نقل می کند زمان زرتشت را پنجهزارسال پیش ازجنگ تروپا دانسته است.

تئوپمپوس Theopompus به نوشته هارلز فرانسوی در کتاب «پیش گفتاری براوستا» ازاو که همزمان اسکندر بوده است نقل میکند زمان زرتشت را پنجهزار سال پیش از جنگ تروپا گفته است.

سوئیداس Suidas یونانی است ودرحدود ۹۷۰ میلادی می زیسته فرهنگی از او بجا مانده که بسیاری از دانشمندان از آن نقل کرده اند اودر کتابش از دو زرتشت یاد می کند، یکی پیامبر پارس وماد که درپنجهزار سال پیش از جنگ تروپا بوده است ودیگری زرتشت ستاره شناس و منجم که در زمان «نینوس» بوده است، در اینجا لازم بیادآوری است که رصدمعروف به رصدزرتشت ازاین دانشمند و ستاره شناس شهیر ایرانی است و گروهی او را با زرتشت پیمبر اشتباه گرفته و رصد او را که تصحیحی از رصد کیومرثی است مبدأ تاریخ وزمان وعصر زرتشت پنداشته اند.

ولتر - دانشمند وفیلسوف شهیر فرانسوی که درباره ایران باستان نوشته هائی دارد زمان اشوزرتشت را به نظر پارس ها درحدود ششهزارسال پیش از کورش کبیر دانسته است.

اسپن سر H. S. Spencer که ازدانشمندان معاصر پارسی است در کتاب انگلیسی خود بنام دوران های زیست آریائی The Aryan Ecliptic Cycle که بسال ۱۹٦۵ دربمبئی چاپ ونشریافته برابربررسی های نجومی که انجام

داده است زمان اشوزرتشت را هفتهزار و یکصد و بیست و نه سال (۷۱۲۹) پیش از میلاد مسیح دانسته است (ص ۲۲۳ همان کتاب)

اردشیر خبردار که از دانشمندان پارسی است در ترجمه گاثاها به زبان انگلیسی در صفحات ٦٦٤ - ۷۹۰ درضمن تحقیق متذکر است که زمان زرتشت ٦۵۰۰ پیش از میلاد مسیح بوده است.

بارون بون سن Baron Bunsen ازدانشمندان آلمانی در کتاب خود بنام «جای مصر در تاریخ عمومی» زمان زرتشت را نزدیك به ٦۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح دانسته است.

پروفسور کاتراك دانشمند پارسی نیز تحت عنوان «زمان زرتشت» رساله‌ای دارد به زبان انگلیسی که با تحقیقات جامعی جز آنچه ما آورده‌ایم ثابت می کند که عصر زرتشت درحدود ٦۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح بوده است.

اسناد و نامه های تاریخی

مجله بررسیهای تاریخی در هر شماره، چند سند و نامه از
اسناد و نامه های تاریخی که پیش از این در جائی چاپ نشده باشد
بچاپ میرساند تا رفته رفته مدارک و اسناد پراکنده تاریخ ایران
جمع آوری و برای استفاده پژوهندگان آماده گردد.

چند سند

دربارهٔ روابط سیاسی ایران و فرانسه در دورهٔ قاجاریه

(بقیه)

از

خانبابا بیانی استاد دانشگاه تهران
دکتر در تاریخ

-۱۲-

نامهٔ میرزا شفیع به دوك دوریشلیو [۱]

وزارت و جلالت مآب فخامت و مناعت اکتساب مجدت و نبالت انتساب و موافقت آداب زبدة الوزراء العیسویه دوست مکرم مهربان وزیر اعظم دولت بهیه فرانسه را همواره رأی رزین در نظم مهمات دولت ملك آرا و سرانگشت عقل دوربین درضبط امورات ملکت عقده گشاباد . بعد از چهره آرائی عذار عذرای صفحه بزیور دعوات وافیات مکشوف رأی دوستی آیات ومشهود ضمیر یکجهتی سمات میدارد که چون از قدیم الایام مراتب محبت وموالات فیمابین دولتین جاوید علامات ایران وفرانسه منظور وهمواره رسوم مراودات ملحوظ خاطر الفت

---

۱ - جلد ۱۸ ، برگ ۵۳ اسناد ومکاتبات سیاسی ایران دربایگانی وزارت امور خارجه فرانسه (عکس شماره ۱۲)

دستور ، ومدتی بود که این شیوه مرضیه بالمره متروك وامنای آندولت بهیه‌را ازخاطرمهجور بودلهذا دراین اوقات که عالیجاه رفیع جایگاه فخامت‌ومناعت اکتناه‌مجدت‌ونجدت‌همراه عزت‌وسعادت‌پناه زبدةالامراءالعظام مقرب‌الخاقان میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی بزرگ دولت علیه ایران از طرف قرین‌الشرف اعلیحضرت قدرقدرت‌دارا درایت‌شاهنشاه‌ظل‌الله‌عالمیان‌پناه‌روحی فداه مأمور سفارت دولت‌سنیهٔ‌فرانسه‌مینمودوملاقات آن‌جناب کفالت‌ووزارت‌مآب‌را ادراك مینمودمیل‌خاطرمودت‌مظاهر بتجدیدرسوم‌مراوده‌ومخالطت‌قراریافته‌وبتحریر این صحیفةالموالات مبادرت ورزیده درتلوآن زبانزدکلك اظهار میشود که هرگاه اولیای‌آن دولت بهیه را اطلاعی از میل باطنی‌این دولت جاوید آیت برسوم مسالمت ومواحدت لازم باشد بعد از ورود عالیجاه مشارالیه معلوم و مشخص خواهد شد ، چون بجزاظهار محبت خاطر و دوستی باطنی و ظاهر مطلبی نبود زیاده براین اطناب نورزیده طریقه موالات مقتضی آن است که همواره بقاعده قدیمه ابواب‌مراودات را زیاده مفتوح و رموزودقایق دوستی‌و موافقت را مشروح سازند .

«درپشت‌برگ محل مهرمیرزا شفیع »

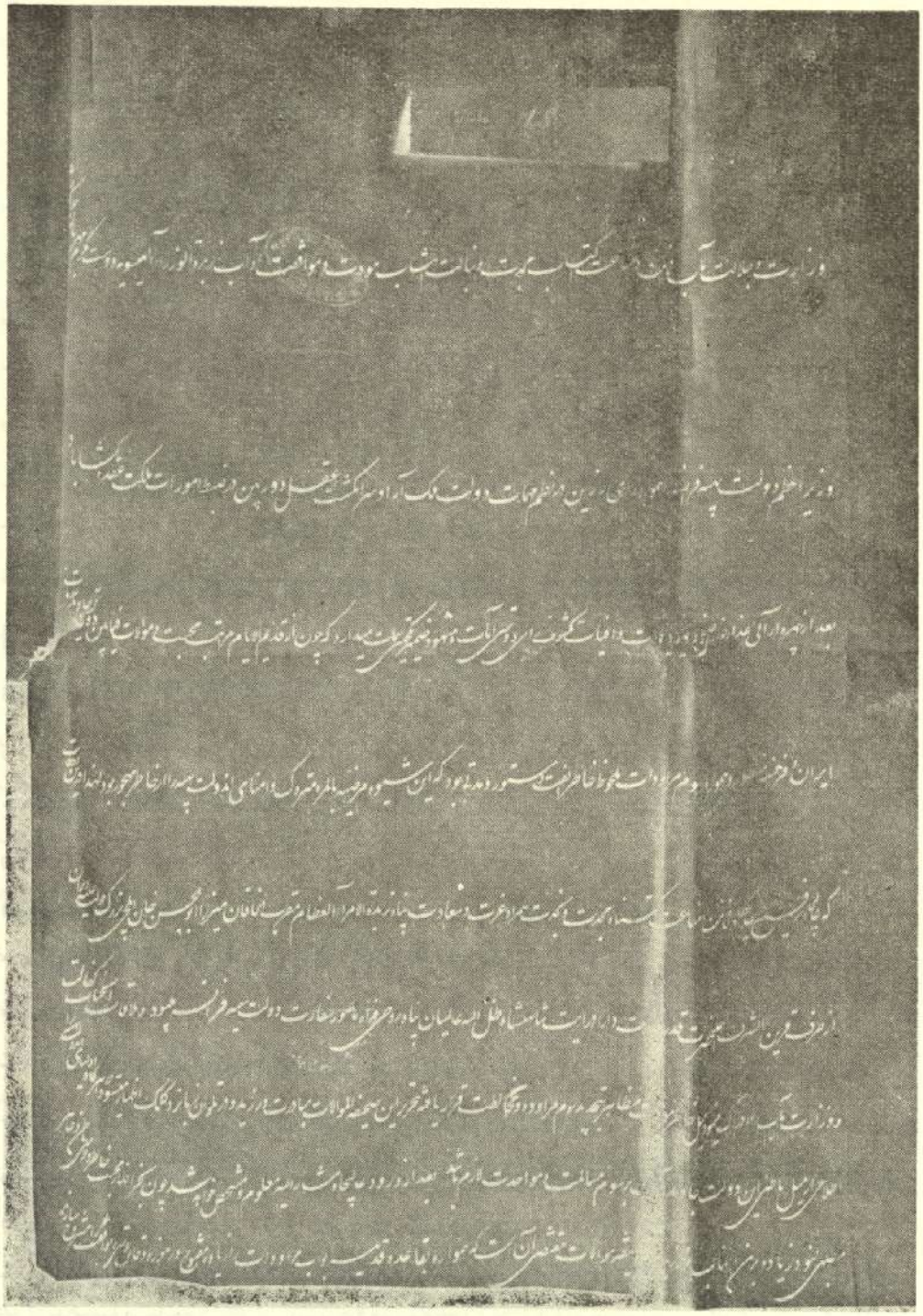

عکس نامه ۱۲ ـ نامهٔ میرزا شفیع به دوك دوریشلیو
برك ۵۳ کتاب ۱۸

-۱۳-

نامه میرزا شفیع به وزیر امور خارجه فرانسه[۱]

عالیجاه بلند جایگاها جلالت ونبالت انتباها مجدت و نجدت اکتناها عمدة الکبراء الفخاما

چون بنای دوستی و سازش فی‌مابین دولتین علیتین استقرارپذیرفته و امر اتحاد ویگانگی بین الجانبین بنوعی که تصور سر موئی مغایرت نتوان نمود صورت انتظام گرفته برهواخواهان هردو حضرت لازم است که‌یکدیگر را ازاوضاع واخبار مملکتین اخبار ومطالب ومهماتی که دارند ازروی کمال یکجهتی نگاشتهٔ خامه اظهار سازند ، بنابرآن دراینوقت که حامل مراسله روانه بود اظهار میشود که ازقراریکه معلوم گردیده و نوشتهٔ نیزاز نیارال فور بمارشال غراف گدایچ رسیده فکر و خیال جماعت روسیه آنست که حدود ولایات‌روس‌وایران‌بعدازمصالحه ازینطرف گرجستان وداغستان‌معین شود وحال آنکه برهمهٔ خلق‌عالم‌ظاهراست که‌ازقدیم‌الایام‌ولایات‌مزبوره‌داخل خاك ایران ورأس الحد ممالك ایران وروس ازآن‌طرف‌مزدوك‌بوده دوستدار جواب‌نوشتهٔ‌عالیجاه‌غراف گداویچ‌را بمشورت‌عالیجاه‌رفیع جایگاه‌عزت‌ومجدت دستگاه عمدةالکبراء المسیحیه جنرال غاردان‌خان‌مرقوم‌واین‌مطلب رابراو ظاهر ومعلوم ساخت که اعلیحضرت قدرقدرت قضامهابت پادشاه ذیجاه افخم

---

۱ - جلد ۱۷ برگ ۷۰ اسناد ومکاتبات سیاسی ایران دروزارت امور خارجه فرانسه (عکس ۱۳)

شهریار بااقتداراعظم امپراطور نیکواطوار فرانسه از جانب مرحمت جوانب اعلیحضرت ظل‌الله جهان‌پناه روحی فداه و کیل وقرارداد اموراین ثغور وحدودرا کفیل است مادام که از حضرت امپراطوری قرارداد امرایران نشود مصالحه این دولت علیه باسردارجماعت روسیه امکان نخواهد یافت وبهرچه حضرت امپراطور معظم‌الیه مصلحت داند وبنا گذاری نماید اولیای این شوکت بهیه راضی خواهند بود وقبول خواهند نمود. طریقه آن است که درین وقت که عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت همراه فخامت و مناعت اکتناه عمدة‌الخوانین عظام **عسگرخان** ازجانب دولت ایران و عالیجاه رفیع جایگاه متانت و فطانت اکتناه نجدت و نبالت انتباه عمدة‌الاکابرالمسیحیه **موسی کنت تالستای** [1] ازجانب دولت روس در دارالملك پاریس هستند در حضور حضرت سپهر مرتبت امپراطور نیکو اطوار اعظم گفت وشنید نموده قرارمصالحه اصلیه برأی واراده حضرت معظم‌الیه داده شود که هریك ازدولتین ایران وروس ملك قدیم خویش را مالك بوده تداخل درممالك یکدیگر ننمایند و چون وقوع این مصالحت ووصول خبر آن نظر ببعدمسافت طول خواهدداشت ورأی واراده اعلی‌جاه بلندجایگاه شهریار با اقتدار نیکواطوار امپراطوراعظم برآن است که نزاع وجدال فیمابین روس وایران که هردودوست دولت علیه فرانسه میباشند موقوف باشد، عالیجاه مجدت و نجدت انتباه فطانت و کیاست اکتناه شهامت و بسالت انتباه خلاصة‌الاکابر - المسیویه عمدة‌الاعاظم‌المسیحیه جنرال غاردان‌خان بوکالت این دولت باعالیجاه فراست و کیاست اکتناه موسی بارن‌وردیه بود ، پولکونیك سفیرسرداردروس قرارداد نمود که ازتاریخ حال‌الی‌مدت یکسال جنگ و دعوی ونبرد وقتال فیمابین منتسبان این دولت فیروزی آیت با جماعت روسیه متروك و طریق مدارا مسلوك باشد تا بعد ازانقضای مدت مذکوره البته خبرمصالحه حاصله ازپاریس رسیده خواهدبود ، هروضع که اعلی‌جاه بلند پایگاه شهریار بااقتدار پادشاه نیکواطوار امپراطور اعظم فرانسه دام ملکه قرارداده باشند امنای دولتین ایران وروس همان قرارداد راقبول ومعمول دارند ، خلاصه حالا وقتی است که حضرت امپراطور معظم‌الیه ازعهدهٔ عهدی که با این دولت بسته برآید

۱- Conte Tolstoi

وامر حدود وثغور ممالك ایران را موافق قاعده یگانگی و برادری که با اعلیحضرت پادشاه ظل‌الله روحی فداه دارد منتظم نماید وبهیچوجه مغایرت و جدائی میانهٔ دولتین فرانسه وایران نداندولوازم اجتهاد دراخراج جماعت روسیه‌ازاینحدود بوضعیکه خودمتعهد گردیده بظهوررسانند و نظر بمراتب نیکذاتی که دارد دراتمام این‌امر ساعی‌باشد وهمه‌وقت باظهار مهمات واعلام حقایق حالات خودپردازد والباقی ایام فرخنده فرجام‌بکام باد.

« درپشت برگ محل مهر میرزا شفیع »

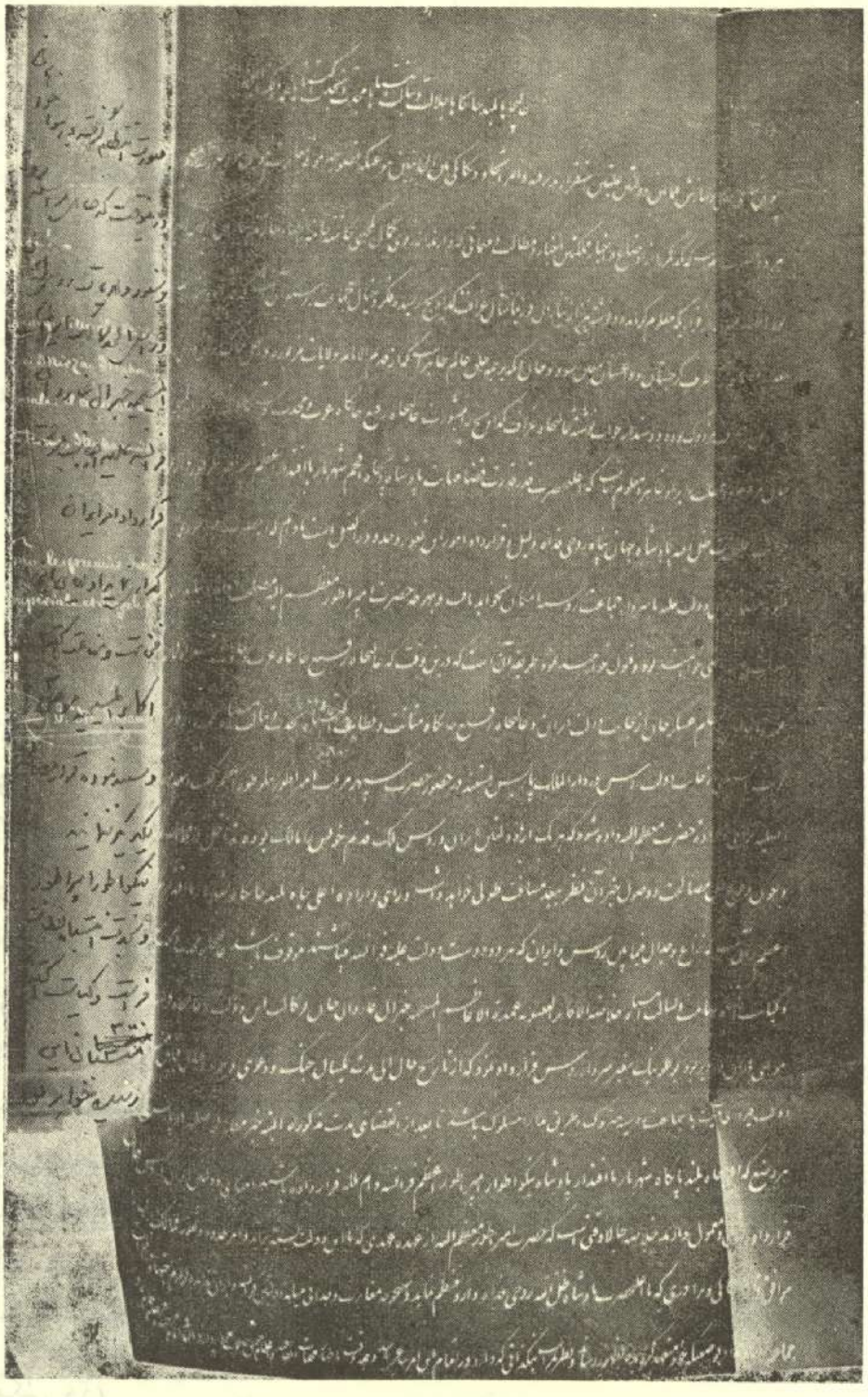

عکس نامهٔ ۱۳ـ نامهٔ میرزاشفیع به‌وزیرامورخارجه فرانسه ۲ ژوئن ۱۸۰۸ـ
برگ ۷۰ کتاب ۱۷

=۱٤=

نامهٔ میرزا شفیع به‌سوماریپا مترجم سفارت فرانسه در بغداد [۱]

عالیشأن معلی‌مکان‌عزت وصداقت بنیان زبدةالامائل‌المسیحیه‌صوماریپا، باش ترجمان و کاتب سر دولت بهیهٔ فرانسه بعافیت مقرون بوده معلومش باد که نوشته آداب سرشتهٔ آنعالیشان واصل و از مضامین آن اطلاع حاصل شده اخبارات دور ونزدیك را که رقم‌زد کلك صداقت سلك نموده بانضمام فقراتی که درباب‌اتحاد این دودولت‌بهیه‌قلمی‌داشته بودتمامی‌حالی‌وخاطرنشان گردید. این مطلب ظاهر و آشکار است و ضرور اظهار و تذکارنیست آنچه نوشته بوداینجانب‌مضاعف‌آن‌رامیدانم‌لکن‌چندانست که‌ظاهراً بعلت‌بعضی‌موانع ترك‌آمد وشد رسل ورسایل شده‌امادرباطن همان مراودت ویکجهتی‌باقیست ونقصی‌بهمنرسانیده. اینکه خواهش نموده بود که ازین طرف مجدداً ابواب اظهار دوستی گشاده بارسال رسل و ترسیل مراسلات مبادرت رودآنعالیشان خود مطلع است که الی حالی ازین قبیل تعارفات ظاهری بسیاراتفاق افتاده وبهیچوجه فایده وثمری حاصل نشده می‌بایدکاری کرد که مفید فایده باشد. حال مدت دو سالست که اینجانب زحمات بسیار ومرارات بیشمار می کشم که شاید رفع بعضی ملامت وناخوشی ازخود نمایم‌وهنوز بجائی منتهی‌نشده

---

۱ ـ جلد۱۸ برگ ۱۰ ، اسناد ومکاتبات سیاسی ایران دروزارت امور خارجه فرانسه (عکس ۱٤)

آنعالیشأن البته ازچگونگی مرارت این دوسال اینجانب درپاس دوستی آن دولت مطلع نشده است. حال که آن عالیشأن خواهش تجدید رسوم الفت و اتحاد فیمابین دولتین بهیتین را نموده است اینجانب نیز زیاده از حد این مطلب را طالب میباشم چـرا که در ایـران و درب خانه شاهنشاه جهان و جهانیان خیر خواه دولت فرانسه محسوب شده‌ام وباینجهت هنوز هم مـورد توبیخ وملامت اهالی ایران‌میباشم مکرر قلمی شده است که هر گاه پادشاه فلك بارگاه فرانسه ورجال آن دولت بهیه می‌خواهند که رفع بدنامی خـود کرده درعالم‌محمود ونیك‌نام‌باشند اینمعنی برای آن دولت میسر نخواهد شد بجز اینکه عهد ومیثاقی که درخصوص اخراج روسیه بادولت قاهره بسته‌اند وفا نمایند که راه عرض‌واستدعائی برای این خیرخواه‌بدست‌آید. حالا اگر ازجانب شما حرفی بگویم اندیشه دارم که حمل بر بعضی جهات نمایند آخر دوستی وآشنائی دو دولت بزرگ‌را نفعی وثمری ضرور است خلف عهـد و سست پیمانی شما که عالم گیرشده واز ایلچیان وفرستادگان آندولت هر که اینولاشده هزار گونه سخنان دوستانه مسموع گردید یکی ازقوه بفعل‌نیامده. یکی مذکورساخته که ایمپراطور اعظم از راه دریا هزار تفنگ‌فرستـاده، یکی نوید داده که پنجاه عراده توپ می‌آورند، یکی دیگر گفته که پادشـاه محض خاطرشما با روسیه مصالحه کرده ایلچی فرستاده که روسیه را بیرون نمایندماهم به‌همین‌هوس موسی لاژار را تدارك کلی‌نموده نزد گدویچ سردار روسیه فرستادیم. بعد ازورود آنجا بسردار وکارگذاران ایندولت تکلیف و اهتمام می‌نمود که شما قلاع را خالی کرده بروسیه واگذارید تا من بنـای متار که میان شما بگذارم. این همه معلم و مهندس که ازآن دولت درآنجا بودند باآن که کمال محبت ونوازش دربارهٔ ایشان بعمل‌آمده و ازمال دنیـا بهیچوجه مضایقه‌نشده همینکه بنای دعوا و جنگ باروسیه شده یکجا خود را کنار کشیده‌نزدیك‌نیامدند. عسکرخان را با پنجاه هزار تومان تحفه و هدایا روانهٔ پاریس فرمودند. سه چهارسال اورا درآنجانگاه داشته باده‌هزار تومان قرض روانه ساختند، بخلاف اینطرف که ایلچیان را باتدارك بهـرنوع که دلخواهی ایشان بود روانه کردند. هرروزه عسکرخان از پاریس‌مینوشت

که چنان وچنین جواهر وتحفها درست شده‌میآورم یکجا همه دروغ محض شده ، عسکر خان باآن‌همه قرض مراجعت کرد . آخر چه واقع شده بود دو پادشاه عظیم‌الشأن که باهم‌دوستی وتعارف‌ومهربانی‌مرعی‌میدارندچرا از آنطرف می‌بایست مبارکباد وتعارفی بعمل نیاید که درمیان دولت های عالم برای ایندولت سبکی‌وبدنامی حاصل شود . اگر از رفتار و دوستی انگریز اظهار نمایم مجملی آن که ازروزیکه بنای دوستی‌را گذاشته ایلچی‌ایشان وارد شده است جزئی دروغی‌نگفته ونمی گوید وسالی دویست سیصد هزار تومان وجه نقد بسر کار اقدس شاهنشاهی میدهند و تا حال سی چهل هزار تفنگ وپنجاه عراده توپ داده‌اند وهمین دفعه همهٔ معلم وتوپچی وآدم های ایشان باقشرن ایرانی موافقت کرده دعوای عظیم با روسیه واقع و شکست فاحشی داده دو سه هزار روسیه را کشته و گرفته وتا حال چندین مرتبه ایلچی ایشان آمده برای سرکار عظمت مدار شاهنشاهی مبالغ کلی جواهر وتحفها آورده ، برجال دولت علیه کسی نمانده که‌لازمهٔ‌تعارف بعمل‌نیاورده ولازمهٔ ایستادگی داشته‌و دارند که روسیه را بزور و پول انشاءالله بموافقت این دولت علیه از ایران بیرون نمایند . ایلچی که از دولت علیه رفته و میرود ، دولت انگریز خود متحمل اخراجات آن شده و میشوند . آن عالیشان که این تکلیف را نموده راست است اینجانب همیشه بخیر خواهی دولت بهیهٔ فرانسه معروف ومشهور بوده‌ام ولیکن از کم‌غیرتی‌وبی اهتمامی شماراه حرفی در این آستانهٔ علیه ندارم . چرا بایدرجال‌آن دولت جاوید مدت که بهمه صفات حسنه آراسته می‌باشند ننگ بدعهدی و سست پیمانی را که از همه‌عیوب بدتراست برخود پسندیده چشم‌ازپاس عهدو نگاهداری پیمان بپوشند بخدا که اینجانب محض خیر خواهی که‌بعلت‌آمد ورفت‌آن دوساله بهمرسیده‌است برخود هموار نمیتوانم کرد وهمیشه بعلت شهرتی که بخیر خواهی آندولت دارم نزدهمه کس خجل ومنفعل می باشم درین چند ساله که مباعدتی بتقریب قطع رسل‌ورسایل دست داده بودهمیشه‌خواهشمند این مطلب بودم که واسطهٔ معقولی که محرمیت و صداقت داشته بهمرسد تادر صدد اظهار بعضی مراتب برآمده مجملی ازآنچه درین مدت فیمابین

رخنموده معلوم سازد. بهتر که آن‌عالیشان که از تمامی کارها مستحضر و آگاه واز قراریکه معلوم‌شده بی‌نهایت نیك اندیش و خیرخواه است باز باینحدود آمده‌سبقتی دراظهار بعضی مراتب نمود تاتازه مطالب در صدد اظهار برآیدو درپردهٔ خفا نماند. الحمدالله رب‌العالمین پروردگارپاك خدمهٔ این‌دولت‌علیه رااز اعانت جمیع‌دول بی‌نیازی داده‌است و ابواب فتوحات برچهرهٔ آمال این دولت‌جاویدمدت گشاده. البته مسموع‌آن عالیشان گردیده است که درین‌سال فیروزی‌مآل تاچه حد آثار ضعف و فتور از صدمات سپاه مقصور در احوال روسیه‌این سرحد راه‌یافته، چه قدر از آنها مقتول‌وچـه قدر دستگیر شده. آنچه اظهار و قلمی شد محض دوستی و خیر خواهی‌بود. چنانچه آنعالیشان صلاح‌داند همین نوشته را انفاذ پاریس نزد امنای دولت بهیه فرانسه نماید. پیوسته‌مترصد اخبارات ومرجوعات‌می‌باشد.

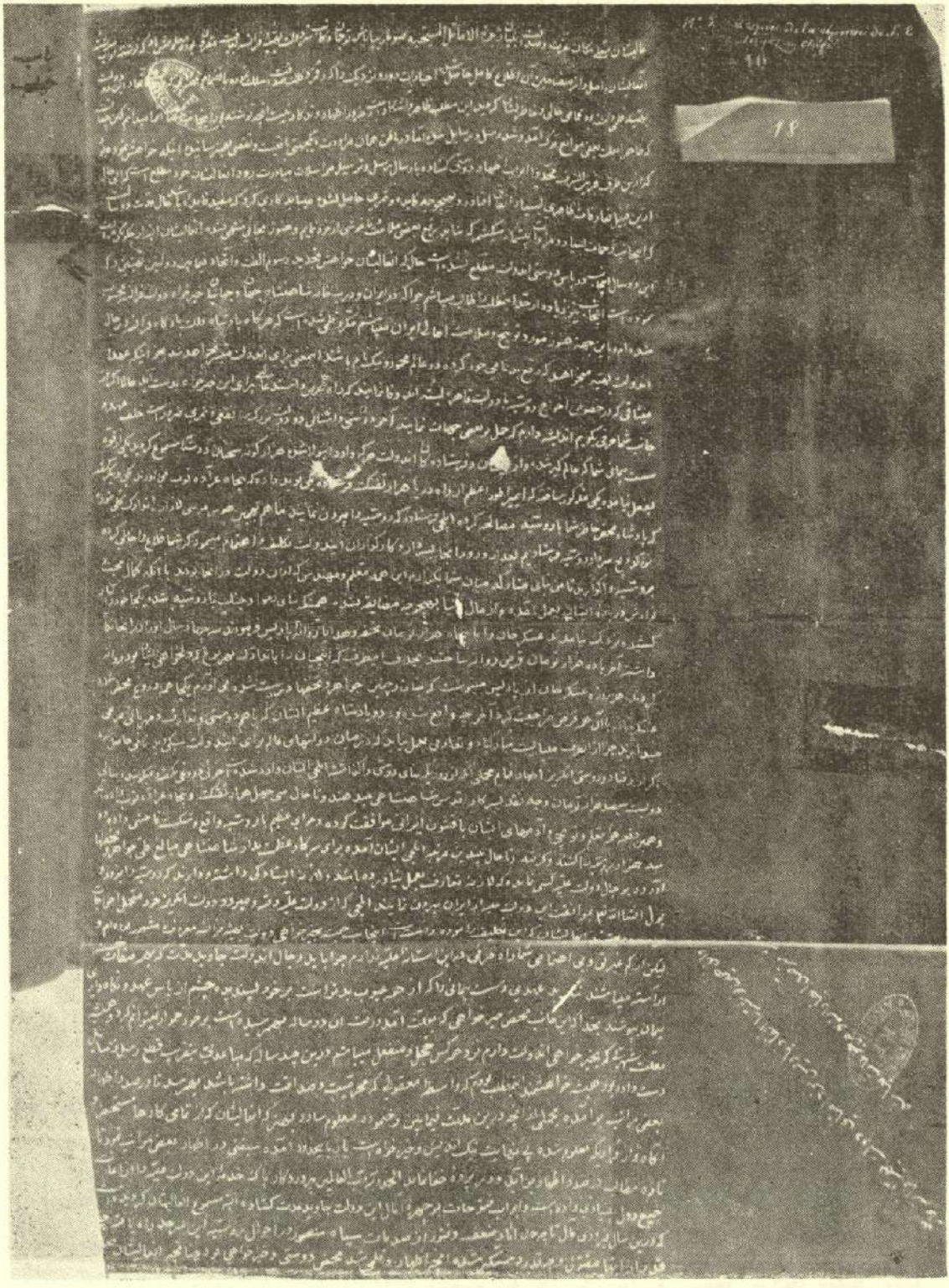

عکس نامهٔ ۱۴ ـ نامهٔ میرزا شفیع به مترجم سفارت فرانسه در بغداد ـ برگ ۱۰ کتاب ۱۸

-۱۵-

نامهٔ میرزا شفیع به کنت دوشامپینیی [۱]

تحفهٔ دعائی مستجاب چون رشته های گوهر ناب و خوشهای در خوشاب رخشنده وفروزنده و هدیهٔ ثنائی مستطاب مانند زلف سنبل پرتاب و چشم نرگس نیمخواب زیبنده، شایسته انجمن حضور فرخنده دستور واسطهٔ نظام مناظم‌امور رابطه قوام مصالح جمهور که نظم سلك ملك بنوك كلك گهربارش مربوط است وقرارکاردولت‌بخامهٔ بیقرارش منوط . تواترصفحات‌ارقامش‌دوحه صدارت راطراوت بخشای تقاطرسحاب اقلامش روضهٔ وزارت را نضارت افزای فکردوربینش‌نوردیده‌بینش‌رای‌نکته‌دانش‌آرایش‌عذاردانش‌بحرجلال‌را گوهر تابان‌سپهراقبال را اختر رخشان گلزاروفا راغنچهٔ غناج بازار وفاق راسرمایه رواج وحیددهرفرید دورفزاینده وزدایندهٔ عدل‌وجود دانای‌معانی نکته‌دانی بانی‌مبانی‌مهربانی موسی‌شامپیانی‌است که تاجهان است ازنیل‌امانی‌دو جهانی قرین‌شادمانی وکامرانی‌باد، بعد ازشرح مراتب‌دعابرلوح صحیفه‌مدعامینگارد که‌دیری گذشته و عهدی‌منقضی گشته‌است که عندلیب‌خوشنوای‌خامه بر گلبن زیبای‌نامه‌منقار دستان سرائی‌نگشوده و شاهدان رازترك‌شیوهٔ غمازی نموده درپرده ناز آسوده‌اند، گلشن‌مراودات رادربسته‌است‌وطایر مکاتبات‌راپرداده، شوقمند که بمطالعه نگاشته کلك آسای‌انس تمامی داشت در راه انتظار باز

---

۱ - جلد ۱۷ برگ ۱۰۸ ، اسناد ومکاتبات سیاسی ایران دروزارت امورخارجه فرانسه (عکس ۱۵)

استومرغ‌دل‌بهوای استعلام حالات نیکو علامات در پرواز. هروقت سفیری از سفرای آن حضرت سنیه‌یابریدی ازجانب سنی‌الجوانب این شوکت بهیه عازم آنصوب‌باصواب شده‌دوستدار بمقتضای‌رسوم‌دوستی‌درصددشرح‌حال‌واستخبار احوال‌خجسته مآل برآمده به وسایل‌رسایل دوستانه ابواب موآلفت‌رامفتوح داشته‌استوهربارفصلی‌دراشواق ضمیرمودت‌تخمیر راباتفاصیل‌مقاصد ومطالب بقلم‌یکجهتی نگاشته نه جوابی از جانب آن‌جناب واصل گشته و نه وقوفی برموجبات‌تأخیرجواب. حاصل‌قریب‌دوسال‌است که‌عالیجاه‌رفیع جایگاه‌شهامت دلالت همراه ضخامت و نبالت پناه‌ابهت و مناعت آگاه عمدةالخوانین‌الکبار عسکرخان سالار عساکر افشار از دربار سپهر مدار اشرف‌اعلی مأمور بـه سفارت آنولاگردیده از اینرو خبری که منتج اثری باشد نرسیده تا آنکه بحمدالله تعالی‌ریاض موافقت دولتین را هنوز آغاز ربیع‌است و شاخ‌مواحدت حضرتین را برگ و سازی بدیع و خاطر مهر مایل را حیرتی کامل است که چراآنهمه گرمی بازار مراودت بسردی مبدل شده و درین طرف مدت رسوم دوستی و دوستداری بکلی مهمل و معطل‌مانده. شهریاران کامکار که هریك را داغ اطاعت زیب جبهه سپهر است و حلقهٔ طاعت آویزه گوش ماه و مهر با یکدیگر عهدی‌بستند و مهری پیوستند.ازآنطرف عهدنامهٔ همایون فرستادند و از اینطرف مهر قبول نهادند ، اولیای آنحضرت وکالت این دولت را متکفل گردیدند و امنای این دولت مطابقت‌با آن‌حضرت را مقبل . جزء اعظم این شروط و عهود بیرون شدن طایفه روس از خاك این ملك محروس بود واتمام عهد پادشاهان‌کامران در عهدهٔ اهتمام وزرای‌کاردان است ، درینصورت‌هرگاه ازآن برادر مهرپرور که بساط‌آن حضرت را زیور است گله دوستانه شود از راه و رسم انصاف دور نخواهد بود ، امروز آوازهٔ این عهد وفاق در عرصهٔ آفاق‌مشهور شده هرقدرتأخیر در اتمام آن برود راه سخن مردم زیاده و از هرسوزبانی‌بگفتگو گشاده خواهد شد . پوشیده نیست که حاصل پادشاهان عادل درین‌دار عاجل منحصر بنامی نیك است و هیچ نیکنامی از وفای‌عهود نیکوتر نخواهد بود. بدین دلیل اکنون در اتمام امر عهود موقع شتاب و تعجیل است نه‌موقف درنگ وتعطیل. عالیجاه رفیعجایگاه فراست و کیاست

انتباه فطانت و متانت اکتناه عمدة الاقران و الاشباه خلاصة العیسویین میرزا یوسف مریم ژوانین که سفیری کاردان است عازم حضور آن جناب است ،درین چند سال که بخدمت کار گزاری وترجمانی اشتغال داشته و درکار اعلام اسرار دولتین بوده است و برمکنونیات ضمایر طرفین اطلاع حاصل نموده پارهٔ امور را که تحریر آن مقدور نیست بتقریری دلپذیر حالی ضمیر مهر نظیر خواهد ساخت ، مجملا بررأی مودت دستور مخفی و مستور نباشد که اگر از جانب کارکنان دربار درکار وباراین دولت بیزوال فی الجمله مسامحه و اهمالی رفته باشد ازینطرف بهیچوجه من الوجوه دربنیان دوستی قدیم قصوری ودرارکان یکجهتی قویم خلل وفتوری راه نیافته و نخواهد یافت ، عهدهمان عهد است و پیمان همان پیمان تا چرخ برین و سطح زمین را تدویر و تمکنی است سیاق وفاق اولیاء ایندولت جاوید قرین برین وضع و همین آئین خواهد بود مقتضی رسوم مواحدت و مستلزم شروط موآلفت آن است که من بعد برخلاف اوقات گذشته تارك طریقه فراموشکاری گشته گاه وبیگاه دوستان راسخ الوداد را بنگارش مراسلات مودت بنیاد یاد نمایند و بسفارش مهمات اتفاقیات شاد. الباقی ایام خجسته فرجام بکام باد یا رب العالمین

« درپشت برگ محل مهر میرزا شفیع »

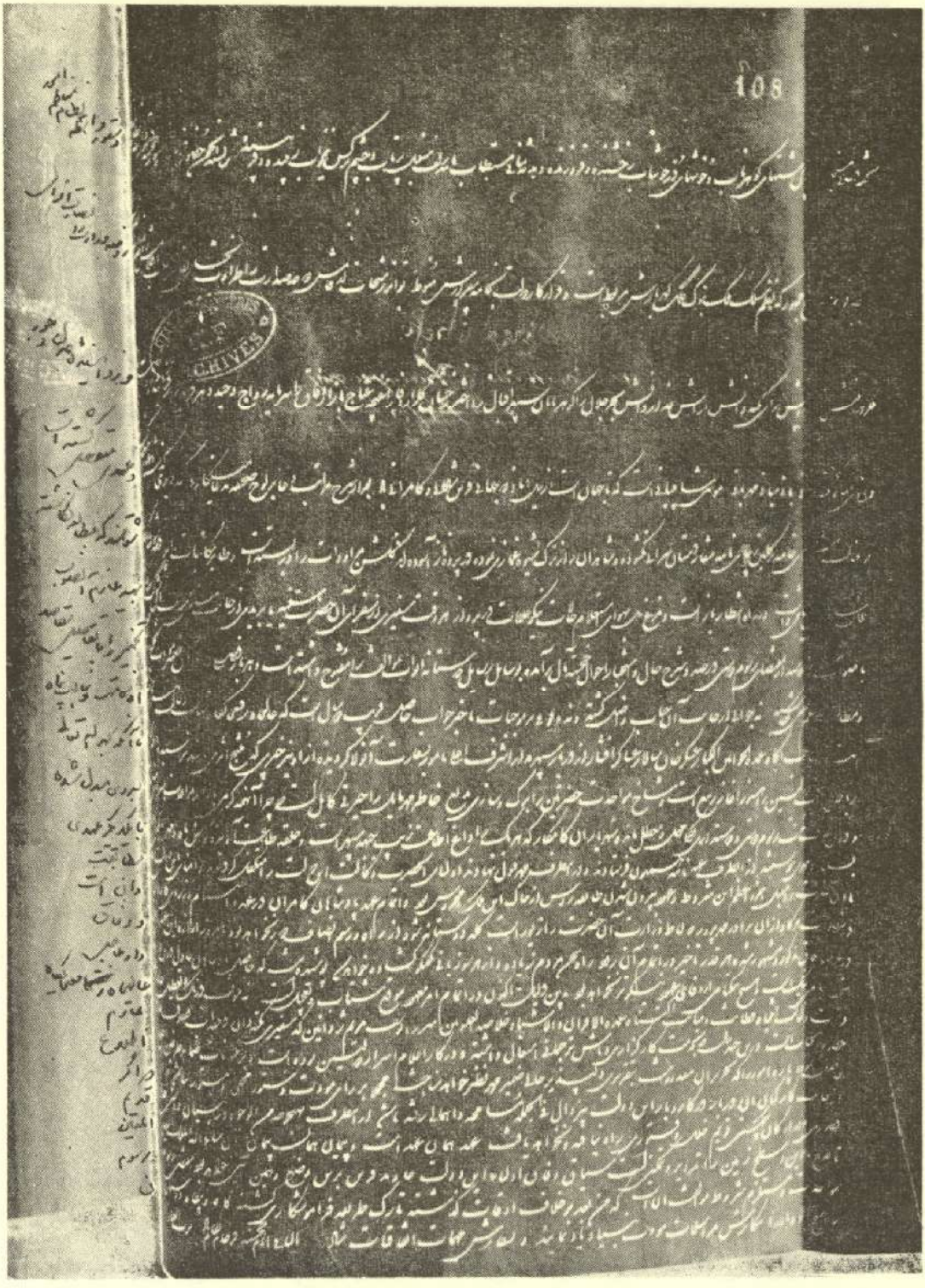

عکس شمارهٔ ۱۵ ــ نامهٔ میرزا شفیع به کنت‌دوشامپینیی ــ بتاریخ ژانویه ۱۸۱۰
برگ ۱۰۸ کتاب ۱۷
در پشت نامه محل مهر میرزا شفیع (لااله‌الاله الملك المتین محمد شفیع)

-۱۶-

نامهٔ لابلانش فرانسوی به میرزا شفیع (بفارسی) [1]

آصف الزمانا معتمد السلطانا امین الدولتین ادامهما الله تعالی الی یوم القیام.
داعی نیکخواه شوکتین بهیتین کاتب سر دولت فرانسیه حالا مأمور بپایتخت ایران جنت نشان، لابلانش، که صداقت و خیر خواهی دولتین علتین را سرمایهٔ امیدواری خود ساخته باظهار این مطالب میپردازد، که درزمان میمنت اثر که درحضور حضرت قدرقدرت قبلهٔ عالم وعالمیان نامهٔ محبت علامه را از جانب خیرجوانب ایمپراطور اعظم رسانیدم از کلام مبارک خسروانی شنیدم که اعلی جناب نایب السلطنه العلیة العالیه عباس میرزا باعساکر ایرانیه و جناب حاجی یوسف پاشا باجنود عثمانیه باتفاق یك زبانی مفتح ابواب جنگ وجدال خواهند بود وخزاین فراوان وهر گونه توشه و اسباب حربیه دریغ نخواهیم کرد[کذا] تامایه دشمن راضعیف ومقهور وازاطراف شرقیه بزور آوری ودستیاری سپاهیان اروم و ایران قلع نمائیم، در این اوقات نیز نامهٔ دیگر اعلیحضرت ناپولئون و مژدهٔ فتوحات عساکر فرانسیه و پیغام شکستگی اروس منحوس درصحرای ایلان رسیدند وخاطر مهرتخمیر پادشاهی کمال سرور و شادمانی پذیرفت، دراردوی همایون صینقلعه فی تاریخ ۱۲ شهر ربیع الثانی عالی حضرت سلطانی مجدداً فرموده بودند که بامداد عسکر شاهزاده اعظم اکرم خزینه و زنبورکخانه واسباب قتال ودسته دسته جنگیان کارآزموده رابصوب آذربایجان

---

۱ جلد ۱۷، برگهای ٤٦و٤٧،٤٨،٤٩. (عیناً بدون تغییر و تبدیل عبارات درج میشود)

روانه فرمودیم پس ازاین بارها وعده مکرر نموده بودند که من بعد خودداری درجنگ نخواهد شد وبازدرتاریخ ۳ شهر جمادی الثانی درچمن سلطانیه بدین داعی، شاه فرمودند که اختیار تمام بدست مالك رقاب شاهزادهٔ عباس میرزا تسلیم فرمودیم والحال ازرودخانه آراس بتسخیر بلادقره داغ خواهد گذشت و قشون رکابی وجنود آذربایجان را الی دلو وحوت مرخص نفرموده باید که درمقابلهٔ اروس بمانند تا آن دشمن بدکردار از زمین ایران بالکلیه بیرون رانده شود و درهمان روز عالی حضرت پادشاهی بدین داعی اعلام فرمودند که ما آن مطالب بیهوده وازشروط ناشنوده ایوان واسویچ قهراً اعراض کردیم واخراج ودوانیدن آن رسول حیله اندیش ازپیش جناب نایب السلطنه علیه علامت پیکار خواهد گردید وآن کلام مبارك وترجمهٔ دقیقه که آن جناب آصف زمان بدست این داعی تسلیم نموده بودند بتعجیل تمام از خدمت جنرال سباستیانی تحریراً ارسال کردیم ، لاجرم درحین مذکور این داعی صداقت کیش توقع میداشت که دولت علیه ایران صادقة النیه وحافظة العهودساز جنگ وجدال را بنوازد، اماتیر امیدیکه بنابر یمین وایمان وعهدوپیمان فیمابین اعلی حضرت ایمپراطور اعظم وعالی حضرت قبلهٔ عالم روادانستیم وخدنگ انتظاری که ازسخن زبان گوهرفشان سلطانی حاصل نمودیم تاحال باطل وبیهوده انداخته بهدف کامرانی نرسیدند چهارماه گذشت ازیوم قدوم این داعی بحضورامنای دولت علیه ایران و هیچ یکی ازمطالب مأموره بجای وارد نشد ووعده هائی که بارها شنیدیم بی معنی وبی اساس گردیدند ، اگرچه دائماً اولیای آن دولت بدین خیرخواه گفته اند که خواهش ومقصودات حضرت ناپولهون که معلوم ومکشوف ماشود شکی نیست که باجابت مقرون خواهد بود .

اندیشه ومظنه اعلی حضرت ناپولهون کدام میباشد ، چون شنود که درحین جان نثاری خود ودرزمان چندین خون فشانی دلیران عساکر فرانسیه بواسطه فتحعلی شاه دولت ایران فرصت راغنیمت نمیشمارد و گروه قلیل را که بی قوت وبی قرارمانده پناهی ندارند تا امروز دورازنفوذ ممالك خویش ندواند .

کلی عالم تعجب خواهد کرد ، چون شنود که پادشاه ایران برادرمهر گستر ایمپراطور فرانسه هنگام بختمندی را نستود و آتش انتقام را در خون

عدو خیره سرو [-] پرورفرونشاند صلاح این‌سه دولت فرانسه‌واروم‌وایران یکی است ودشمنان وبدخواهان ایشان هم یکی است وعهود ومواثیق که این سه دولت را بیکدیگر می‌بندند بسعی تمام ازهرسه جانب نگاهداشته باید وشاید که الی یوم‌القیامه استوارو پایدار بماند وحضرت‌ناپولهون که بتوفیق‌الله تعالی وعدهٔ خود را همواره بفرجام‌خیرهمی انجامد بفیروزیها ودستبردخود طعمهٔ کارگذاران دولت اروس را مسدود ساخته و بیخ قصد تسخیر ایران را که‌صدوپنجاه‌سال سرمایه‌وآرزوی آنها بود به نیروی‌وزورمندی‌بازوی‌بر کند آثار صداقت و وفاداری خود را برجهان و جهانیان آشکاروهویدا فرمودند ودرخصوص اندیشه و مقصود نا محدود امنای دولت اروسیه معلوم است که اولیای دولت ایرانیه بی‌خبروبی‌آگاهی نبودند چون که نظربرفع ودفع آن دشمن صعب کرده خواهش عهد دوستی وپیمان یکجهتی با دولت امپراطوریه فرانسه نمودند وچون عمارت اتحاد وداد بنابر بنیاد وارادات‌داور تواناساخته است رخنه وخللی دراین دیوارنباید کرد.

درچنین اوقات وباچنین پیوستگی امنای ایران چه حرکت نمودندآن دولت وعساکر و دلیران قزلباش در کنج آرام مانده وپای درطریقی دور از صلاح‌خودنهاده‌وقدم درجادهٔ‌مخالف‌پیمان‌دولتین‌علیتین گذاشته‌راه‌صدق ووفا رانگرفت عساکرحضرت‌ناپلهون‌بلادوسیط‌ممالك‌اروسیه‌راکارزارظفرخویش و میدان عار و فرار عدو بداندیش را ساخته سلامت و راحت ایران را بخون ارجمندخودخریدند وازجانب دولت عثمانیه لشکر منصوره ایشان ازچنگ اروس منحوس ولایات آلاح بغدان وجزیرهٔ تندوس را پس گرفت و درمیان چندین‌فتوحات عساکرایران درمقابله‌چهارهزارنفراروس پراکنده وپریشان بیقرار وحیران که طاقت حملهٔ دستهٔ دلیران نیارند پیش نرفته بلکه دور و بعیداز معرکه نشسته‌اند.

خلاصه چون مرموزهٔ ضمیر عالی حضرت قدرقدرت خسروی اینست که عقد وداد ودوستی و اتحاد وبرادری هرگز گسسته نگردد این داعی صداقت اندیش بجناب آصف‌الزمان مسئلت مینماید که برسبب درنگ وبرعلت عدم جنگ حالی ومطلع کرده جواب این مطالب مرقوم فرموده بدست این داعی

مسلم گردد . متوقع آنکه آن جناب همین رقیمه را بنظر همایون ظل‌اللهی رسانیده آنچه که عالی حضرت پادشاهی میفرمایندبکاتب حروف اعلام نماید و این نیکخواه شوکتین بهیتین یدی دعای بدرگاه داور ذوالمنن برداشته ازدیاد عمرودولت جناب آصف‌الملك وامنیت ممالك ایران شفاعت مینماید امید که چون ازشایبهٔ ریامبراست باجابت مقرون بادبرب‌العباد و این رقیمه دردارالسلطنه طهران در۸ماه ستنبر ۱۸۰۷ میلادعیسویه موافق شهر رجب‌المرجب سنه ۱۲۲۲ تحریر پذیرفت .

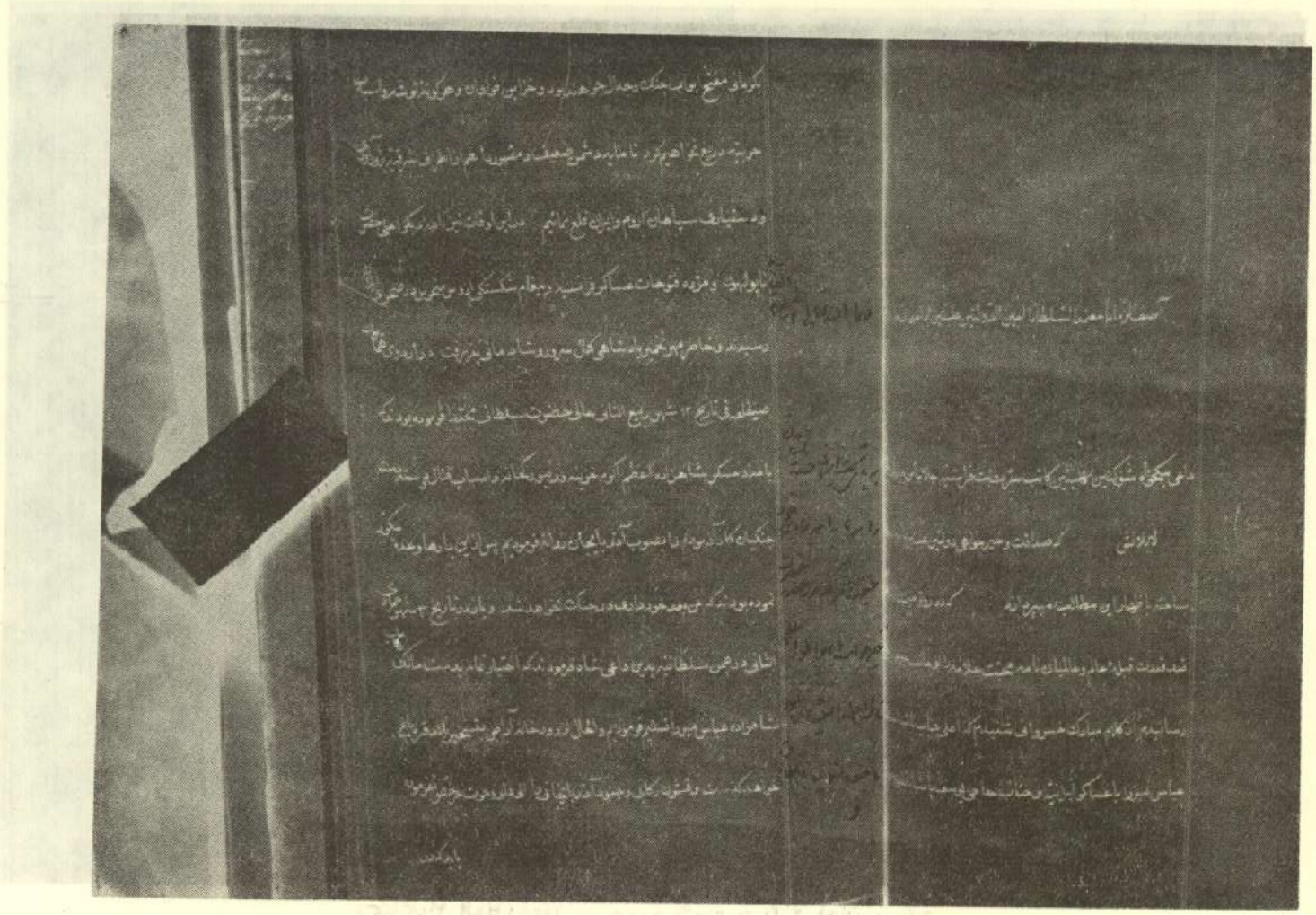

عکس نامهٔ ۱۶ قسمت اول ـ نامهٔ لابلانش بتاریخ ۸ سپتامبر ۱۸۰۷

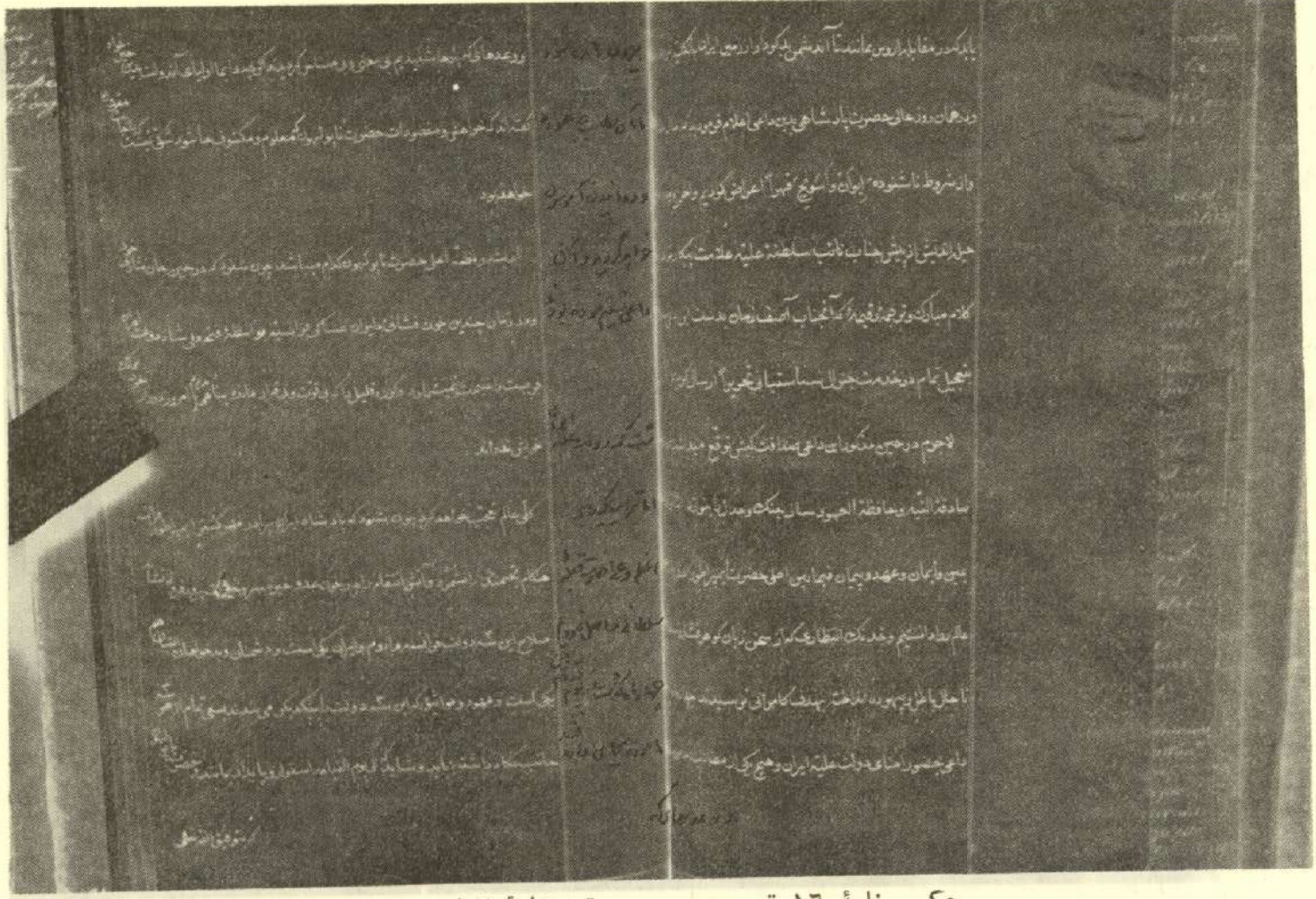

عکس نامهٔ ۱۶ قسمت دوم ـ بقیه نامهٔ لابلانش
برگ ۴۸ کتاب ۱۷

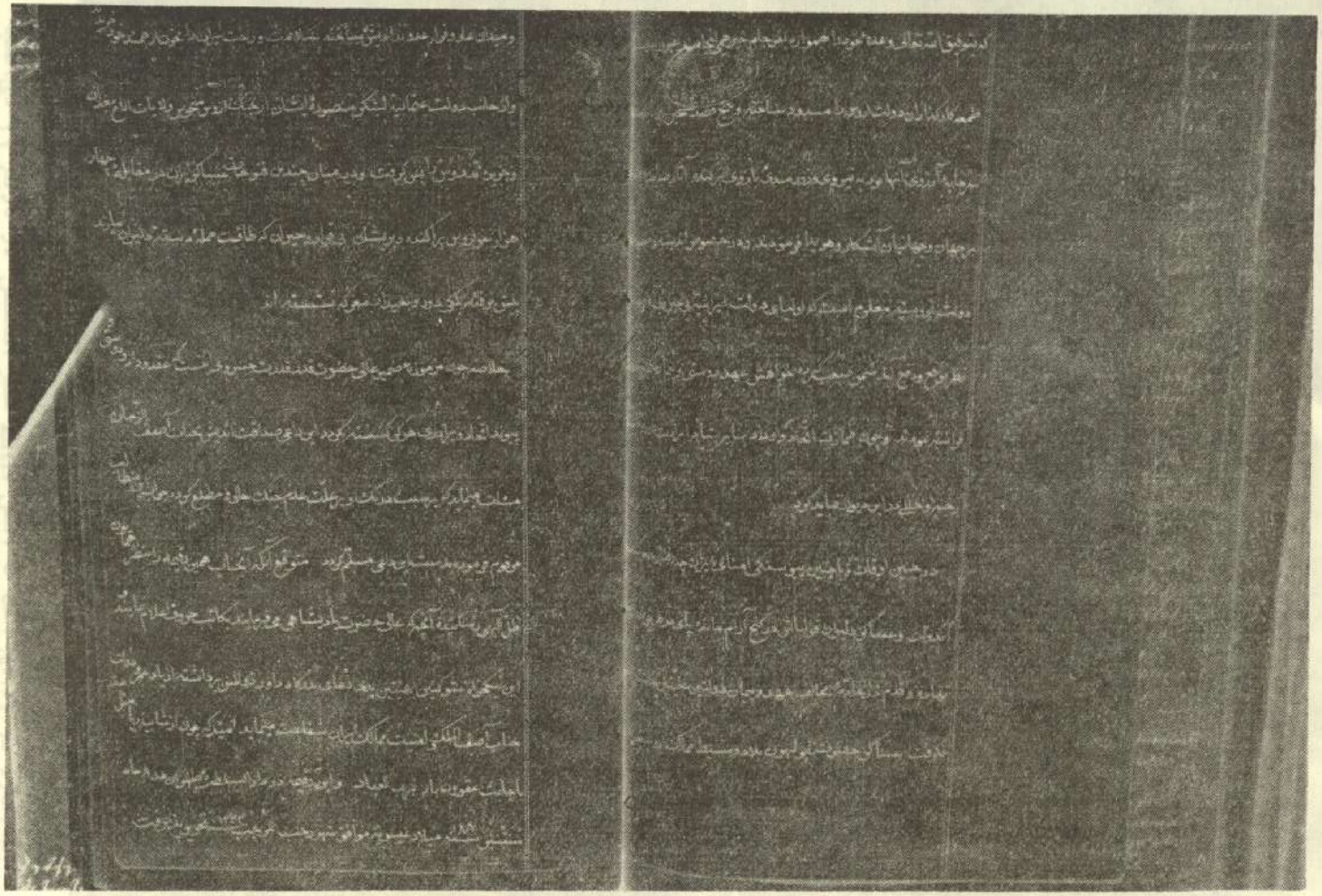

عکس نامهٔ ۱۶ قسمت سوم ـ بقیهٔ نامه لابلانش
برگ ۴۷ کتاب ۱۷

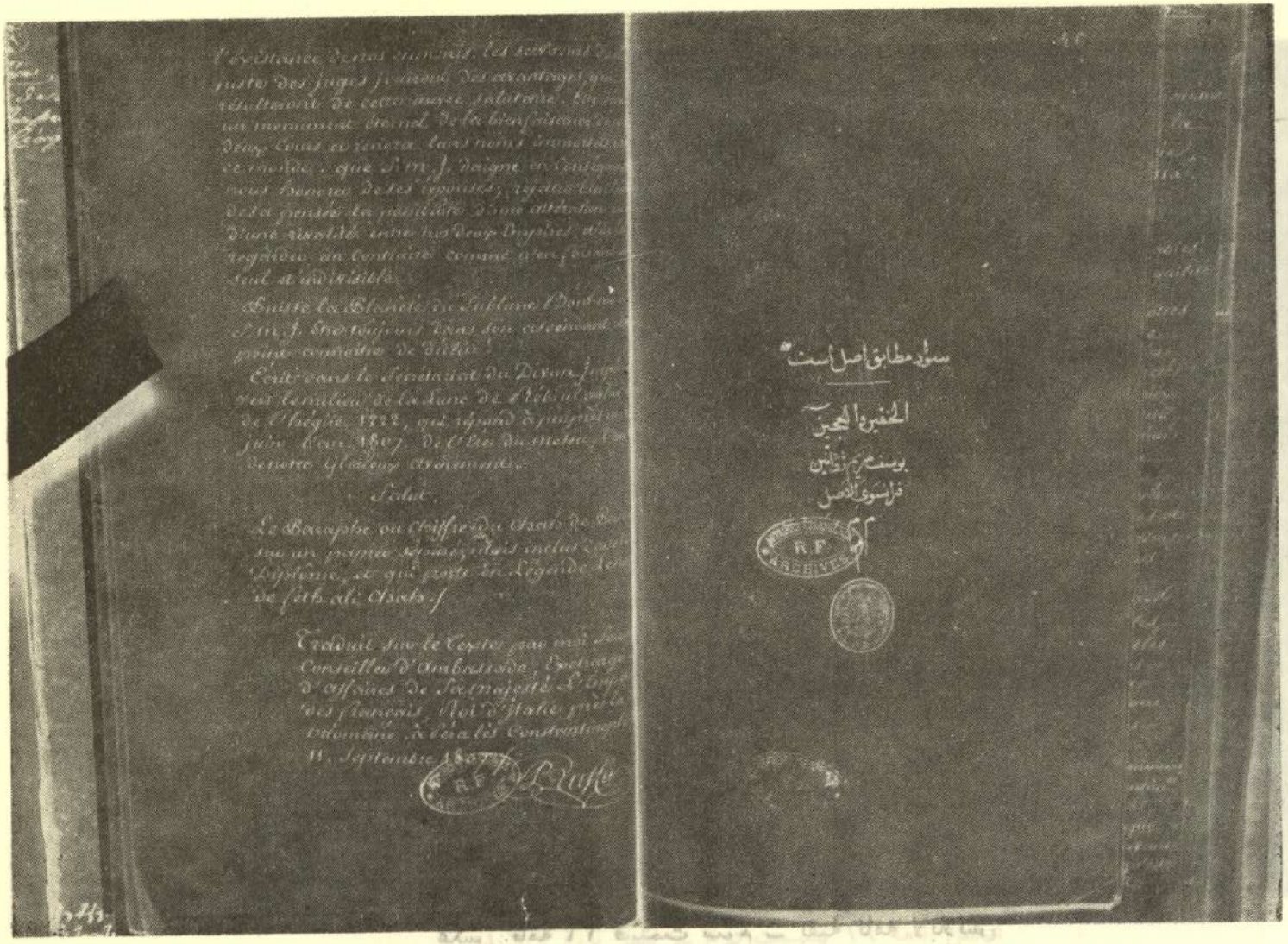

عکس نامهٔ ١٦ قسمت چهارم – بقیه نامه لابلانش
برگ ٤٦ کتاب ١٧

-۱۷-

نامهٔ بوداق[۱] به ناپلئون[۲]

عرضه داشت بندهٔ دولتخواه بموقف عرض مقربان دربار انجم احتشام والا میرساند که اگرچه الی‌حال این بنده عقیدت خصال در ظاهر نسبت بامنای آن دولت قاهره رابطهٔ بندگی ودولتخواهی سبقت نیافته اما همیشه در باطن طالب اینمعنی می‌بوده که حقیقت اخلاص و دولتخواهی خودرا در پیشگاه ضمیر آفتاب مظاهر والا جلوهٔ ظهور دهد، نظر باینمعنی برذمهٔ بندگی ودولتخواهی لازم است که کیفیت مجاری حالات و اخبارات ایران را به خدمت بارفعت عرض نماید لهذا پارسال یکنفر ایلچی پادشاه انگلیس آمده حال درتبریز است راه‌و رسم جنگ فرنگی را تعلیم سواران ایران میدهد وامسال هم یکنفر ایلچی دیگر همین ازطرف پادشاه انگلیس رسیده حال در دارالسلطنه طهران اقامت کرده وچنین تعهد وقرارداد کرده که اوبسر کرده‌گری قشون ایران تعیین وتمامی مواجب قشون ایرانیان از خزانهٔ پادشاه انگلیس داده خود متوجه دعوا و مدافعه قشون پادشاه روس بشود[۳] و درینوقت هم ازطرف پادشاهان ایران وروس خواهشمند شده بود که باهم بنای

۱ــ بوداق که باید ظاهر باید ارمنی باشد ازمأمورین مخفی ناپلئون درایران بوده است. تاریخ این نامه ۱۸۱۰ میباشد.

۲ــ جلد ۱۷، برگ ۱۱۷.

۳ــ اشاره بقراردادی است که الیس Ellis سفیر انگلیس در تاریخ ۱۲ ذی‌الحجه ۱۲۲۹ (۲۵ نوامبر ۱۸۱٤) بادربار فتحعلیشاه منعقد ساخت.

مصالحه و سازش بگذارند از اینطرف عالیجاه مقرب‌الخاقان میرزا بزرگ بحوالی‌الکای شیشه رفته از آنطرف هم ترمه‌ساو[1] سر کرده روسیه تا آنجا آمده باهم ملاقات حاصل کرده دیگر معلوم‌نشد که بنای‌مصالحه آنهاصورت سرانجام گرفته یانه ونیز باید درین چند وقت رایات نصرت آیات شاهی از دارالسلطنه طهران‌حرکت کرده درمملکت عراق درموضعی که موسوم‌بچمن سلطانیه است نزول اجلال فرموده باشند ، زیاده ازین خبری که قابل عرض باشد صورت وقوع نیافته، بعدالیوم نیز هر خبری که صورت وقوع یابد بخدمت بارفعت عرض خواهد نمود، چون این بنده دولتخواه را از جملهٔ اخلاصمندان آندربار حساب نموده ذیلا استدعا آنکه از لوحهٔ ضمیر منیر محو نفرموده بارجاع خدمات بین‌الامثال سربلند فرمایند زیاده جرأت نموده امره‌الاعلی .

« درپشت نامه محل مهر بوداق باین عنوان (عبدهٔ بوداق) »

۱ ـ منظور ترموسوف سردار روسی است .

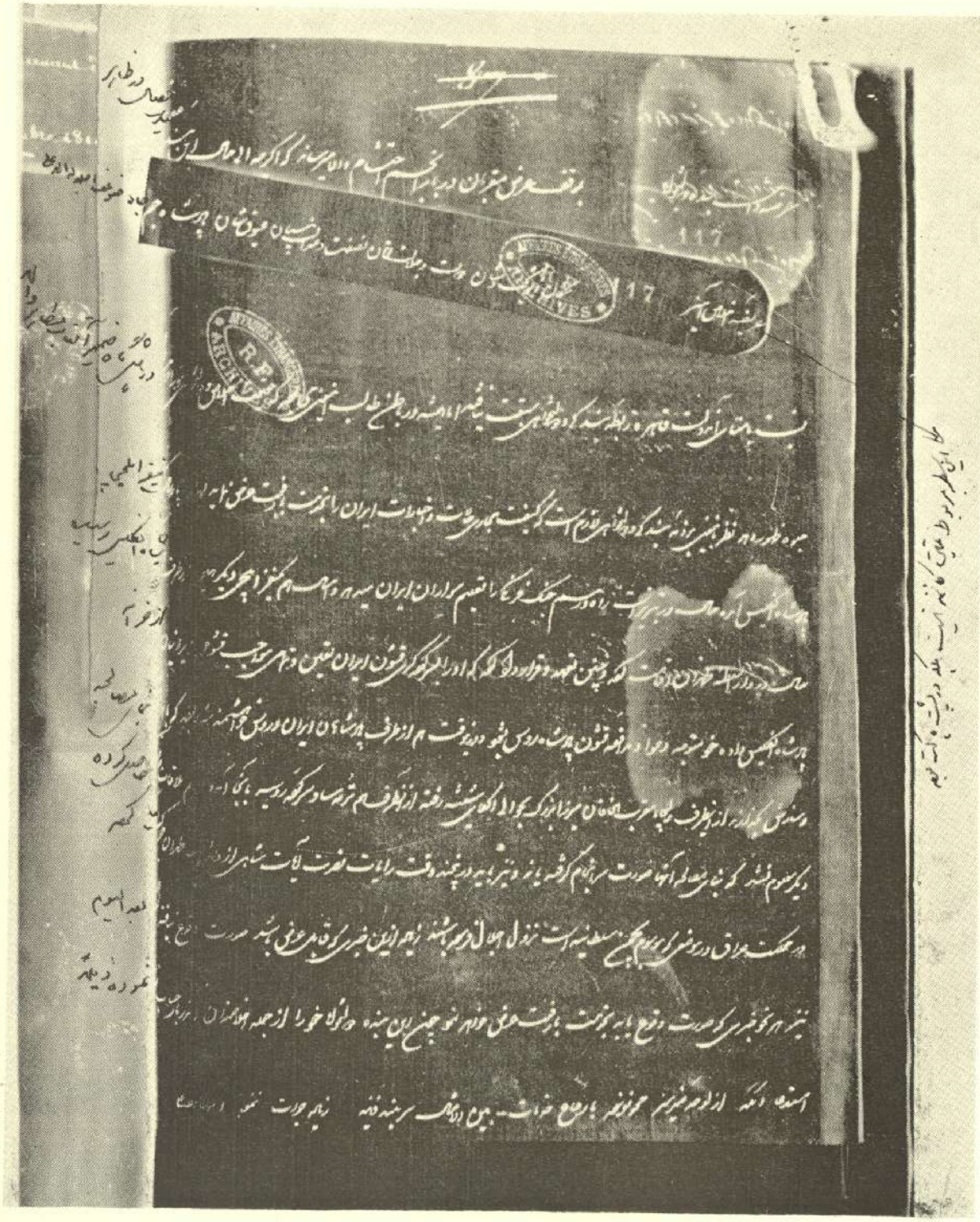

عکس نامه ۱۷ ــ نامهٔ بوداق درسال ۱۸۱۰
در پشت نامه مهر : عبده بوداق

مصالحه و سازش بگذارند از اینطرف عالیجاه مقرب‌الخاقان میرزا بزرگ بحوالی‌الکای شیشه رفته از آنطرف هم قرمه‌ساو[1] سر کرده روسیه تا آنجا آمده باهم ملاقات حاصل کرده دیگر معلوم‌نشد که بنای‌مصالحه آنهاصورت سرانجام گرفته یانه ونیز باید درین چند وقت رایات نصرت آیات شاهی از دارالسلطنه طهران‌حرکت کرده درمملکت عراق درموضعی که موسوم‌بچمن سلطانیه است نزول اجلال فرموده باشند، زیاده ازین خبری که قابل عرض باشد صورت وقوع نیافته، بعدالیوم نیز هر خبری که صورت وقوع یابد بخدمت بارفعت عرض خواهد نمود، چون این بنده دولتخواه را از جملهٔ اخلاصمندان آندربار حساب نموده ذیلا استدعا آنکه از لوحهٔ ضمیر منیر محو نفرموده بارجاع خدمات بین‌الامثال سربلند فرمایند زیاده جرأت نموده امره‌الاعلی.

« درپشت نامه محل مهر بوداق باین عنوان (عبدهٔ بوداق) »

۱ - منظور ترموسوف سردار روسی است.

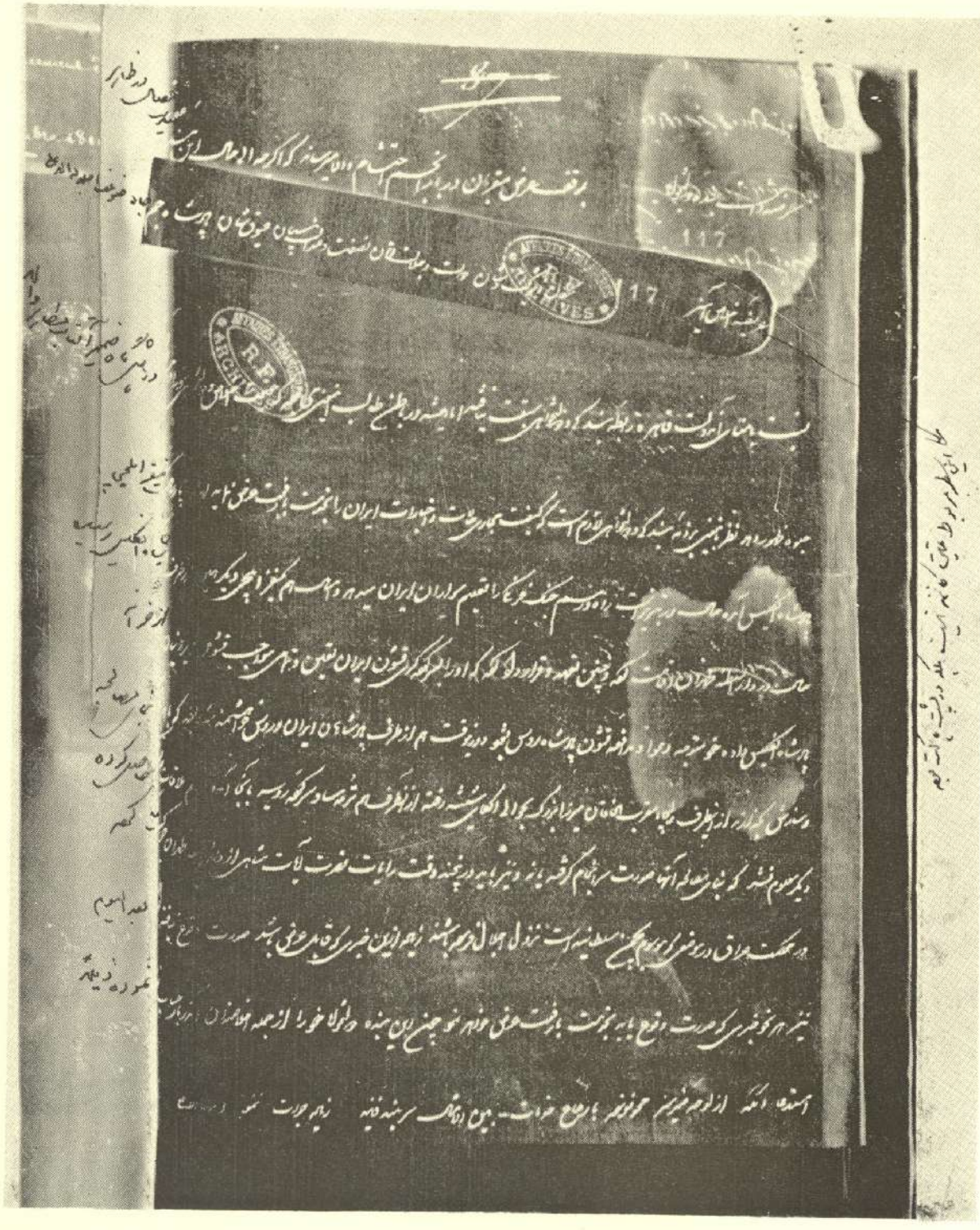

عکس نامه ۱۷ ـ نامهٔ بوداق درسال ۱۸۱۰
در پشت نامه مهر : عبده بوداق

یادداشت مجلّه

در شماره ۳ و ٤ سال سوم گزارشی از جریان نخستین کنگرهٔ تاریخ در ایران که بهمت وزارت فرهنگ و هنر گشایش یافته بود درج گردید و در آن گزارش نام ۱۳ تن سخنرانان کنگره که هر یك در بارهٔ بستگی و ارتباط تاریخ با یکی از دانشها و مسائل زندگی به نیکوئی سخن رانده بودند، نیز یاد شد. اکنون با اجازه وسپاسگزاری از وزارت فرهنگ و هنر در هرشماره از مجله یکی از سخنرانیها را برای آگاهی خوانندگان ارجمند مجله درج میکنیم.

بررسی های تاریخی

رابطهٔ جغرافیا با تاریخ

بقلم

کاظم ودیعی

(دکتر در جغرافیا ـ استاد دانشگاه)

جغرافیا را با تاریخ مناسبتی دیرین و گذشته‌ای ممزوج است همگامی و همپائی این دو رشته از علوم انسانی در پاره‌ای از موارد چنانست که اذهان ساده غیرعلمی بعضاً جا و بیجا این دو کلمه را به ترادف و حتی به قائم‌مقامی یکدیگر در نوشته‌ها و گفته‌های خود بکار می‌برند. و بعهدی که تاریخ ام‌العلوم بود ـ شاید که هنوز هم بعضی‌ها بمناسبت وسعت میدان تاریخ علوم آنرا چنین بدانند ـ جغرافیا و بویژه قسمتهای ناحیه‌ای آن، در آن حل میشد و بهنگامی که تاریخ، علم بررسی حوادث و گذران زندگی نوع بشر گردید و

جغرافیا نیز استقلال خود را بمدد علوم جدید مسلم‌داشت، گوئی بانتقام آن روزگار عدم استقلال نوعی تحاشی و کناره گیری افراطی به‌جغرافیدانان صاحب‌قلم ورسالت دست داد که براثر آن کوشیدند حیات‌علمی‌جدیدجغرافیا را در طرد و دوری هرچه بیشتر از تاریخ بدانند؛ معهذا نه آن امتزاج و نه این اختلاف هیچ‌یك مانع مناسبت تاریخ و جغرافی نشد و تاریخ، تاریخ و جغرافیا ، جغرافیا و این‌دو در رابطهٔ باهم باقی بماندند . چرا ؟ اینك ببینیم منشاء این ارتباط چیست و حدوحصر و حدود وثغور آن کدامست ؟

جغرافیا بمثابه علم بررسی و مطالعه پدیده‌های فیزیك و بیولوژیك و انسانی سطح کره زمین و چگونگی توزیع آنها یکی از شاخه‌های دانش بشری است که در اولین قدم‌خود جوابگوی یکی از مهمترین احتیاجات‌فوق حیوانی یعنی نیاز به‌آگاهی‌و علم برموقع وموضع و سپس‌ثبت‌وضبط اماکن پیرامون است .

انسان در هرلحظه وبرای‌هرکار مایلست موقع‌ومکان وجائی که در آن قرار دارد ویا مایلست در آن‌خودیاامری را استقرار دهد آگاهی‌داشته‌باشد. خلاصه مدام میخواهد بداند کجاست‌ودیگران (اعم از افراد واشیاء) به‌نسبت او در کجا قرار گرفته و واقع‌می‌شوند . علم‌به‌کجائی در عالم جغرافیا جای بزرگی را اشغال میکند تا آنجا که یکی‌از دو رکن اساسی به کجائی یعنی موقع‌و موضع‌یابی و دیگری چگونگی یعنی کیفیات آن‌موقع‌وموضع‌هاست وبدیهی است محتوی این‌دو کلمه موقع‌و موضع بسیار عمیق‌تر و وسیع‌تر و تفسیرات ناشی از آن در جغرافیای امروز بمراتب پردامنه‌تر از آن پاره‌جمله‌های غیر مرتبطی‌است که‌بعضاً هنوز دربعض کتب درسی‌مسطورمی‌باشد.

گفته شد که تاریخ علم بررسی زندگی نوع بشر است و این زندگی و این نوع بشر بر بستری جغرافیائی غنوده‌اند . صحنهٔ زندگی و حوادث نوع انسان قلمروهای جغرافیائی است و بنابراین عرصه‌های جغرافیا در زیرپای تاریخ موردبحث ما کشیده شده ، باینترتیب جغرافیا بستر تاریخ میشود . بعبارت دیگر حوادث تاریخی موقوف بمکانی‌معین و این مکان در عقدطبیعی مناطق و نواحی جغرافیائی است .

گاه با کمی غلو گفته میشود که سر آغاز هر علمی با تاریخ است ولکن موقوف بمکانهای جغرافیائی است. اما شاید شگفت جلوه کند اگر بگوئیم که نخستین جغرافیدانان جهان مورخان بودند و پیش کسوت آنها هرودوت[1] بود. میدانیم که کلمه جغرافیا را نخست جامعه علمای اسکندریه‌ای رواج دادند اما خود جغرافیا دو قرن پیش از آن مورد توجه کامل هرودوت مورخ بود.

هرودوت چه کرد؟ هرودوت بعنوان یك مورخ قلمرو وقایع نگاری محلی و ناحیه‌ای را گسترد و برای اینکار بمسافرت های دور ودرازی دست زد. کار مهم هرودوت این بود که به ثبت وضبط وقایع وحوادث وجفت وجوری اسناد و مدارك اکتفا نکرد بلکه به مهد ومهبط وعرصه ومیدان و بستر جغرافیائی این وقایع شخصاً سفر کرد تا بتواند هرچه بیشتر عوامل مؤثر محیط را در آن وقایع وحوادث بررسی کند وجریان رودخانه تاریخ را در بسترهای طبیعی خویش مورد معاینه قرار دهد. هرودوت بعنوان یك مورخ کار خود را در حقیقت از جغرافیا شروع کرد. او میدانست که بدون شناسائی محیط حوادث تاریخی، خود آن حوادث رها از مکان می‌شوند بهمین دلیل بهمان اندازه که بزمان توجه داشت، مکان ومناطق ونواحی جغرافیائی را کاوید. اعتقاد علمی بربط زمان‌ها و مکانها او را واداشت تا زحمت سفر به تراکیه، مصر، هلسپونت، فنیقیه، بابیلونی وغیره را تحمل کند. هرودوت سعی کرد تا همه جا انسانها را در رابطه ووابسته بمحیط جغرافیائی خود در نظر گیرد بهمین دلیل از توصیفات جغرافیائی مناطق تاریخی نهراسید. چنین مورخی بی‌تردید به لحاظی جغرافیدان است.

کار هرودوت وقتی ارزش و اهمیت خود را بتمامی می‌نمایاند که می‌بینیم وی در حقیقت نخستین کسی است که بجغرافیای ناحیه‌ای Reginal Geography روی می‌آورد بی آنکه هنوز جغرافیای علمی نقطه نظرها و زوایای عمومی General وناحیه‌ای Reginal خود را اعلام داشته باشد.

۱ــ مورخ یونانی اهل هالیکارناس (۴۲۰-۴۸۴ ق.م.) که مسافرتهای بزرگ وحوادث افسانه‌ای ومقرون بحقیقتی را که نمودار مخاصمات مصریان ومادها و پارسها بایونانیان است نگاشته و مجلدات مهمی از آن بخامه فاضل ارجمند هادی هدایتی (دکتر) بفارسی برگردانده شده‌است.

لازم بتوضیح است که درهمان زمانها وقبل ازپیدایش وشکوفائی شهرهای بزرگ یونان مسائل عمومی جغرافیا مانند شکل زمین ویکجا نگری و کلی بینی درمسائل وقوانین عمومی جغرافیا موضوع بحث علما بوده است؛ چه تالس[۱] Thales وحکما وعلمای میله[۲] Milet متوجه فیزیك زمین بودند ومتدرجاً ایونی‌ها جغرافیای عمومی راشناختند. اریستوت[۳] Aristot بتلخیصی ازاین مباحث دست زدومحیط علمی اسکندریه (مصر) آنرا گسترش وتوسعه داد. اراتوستن[٤] Erathoslone ازمباحثی مانند گردی زمین فراتررفت وبه‌اندازه‌گیری کره زمین پرداخت (۲۳۰ق.م) و سپس جغرافیای یونان گاه بمسائل عمومی مانند: مناطق اقلیمی، پیوستگی دریا ها، منشاء رودها (جغرافیای عمومی) وگاهی هم متوجه جغرافیای توصیفی ناحیه‌ای گردید.

بعنوان مثال، پولیب[٥] Polybe واسترابون[٦] Strabon متوجه جغرافیای ناحیه‌ای وبطولمه Ptolemee (قرن دوم) متوجه جغرافیای عمومی است.

این توضیح برای آن آورده شد تا توجه رابابن مسأله بدوزیم که علمای تاریخ وجغرافیای جهان چگونه درمسائل ناحیه‌ای کارشان لازم وملزوم یکدیگر بود وچطوردرمسائل عمومی جغرافیا ازهم دور می‌شدند.

جنگها وحوادث سیاسی ونظامی زمان وتاریخ، جغرافیای ناحیه‌ای راناچار توسعه بخشیدند وجغرافیای ناحیه‌ای که باهرودوت متولدشده بودواحتیاجات تاریخ را درعالم جغرافیا اعلام داشته بود بعنوان فصل مشترك ونقطه وصل

۱- شهریونانی واقع درآسیای صغیر که ازقرن ۸الی٦ق.م. تجارت مدیترانه را در دست داشت ومقروحوزه ومکتب علمی وپرورش دهنده محققان وعلمای نامداری گردید.

۲- ریاضی‌دان یونانی اهل میله (آخرقرن ۷ و اوایل قرن ٦ق.م.) واضع تئوری درهندسه.

۳ - دانشمند یونانی (۳۲۲-۳۸٤ ق.م.) که کتب ورسالات متعددی در باب منطق و سیاست وتاریخ طبیعی وفیزیك نگاشته است.

٤- ریاضی‌دان ومنجم وفیلسوف یونانی مکتب اسکندریه (۱۹۲ - ۲۸٤ ق.م.) که یکدرجه نصف‌النهار زمین را اندازه گیری کرد.

٥- مورخ یونانی (۱۲٥-۲۰۰ق.م) که درآثارخود به‌تبیین علمی قضایا میپردازد.

٦- جغرافیدان یونانی (۵۸ق.م-۲٥ب.م)

وارتباط دوعلم تاریخ وجغرافیا درآمد . ازاین زمان تاریخ بدون جغرافیای ناحیه‌ای گام برنداشت‌معهذا تاریخ وجغرافیائی که‌تا سی‌چهل سال‌اخیر بدست ما رسید پیش‌ازآنکه ازهم جدا باشند باهم بودند . اینك بایددید علت این نزدیکی‌وگاه امتزاج طولانی چه‌بوده است؟

درقرون وسطی جغرافیای‌عمومی تقریباً محوشد وجهان درخودفرو رفت وفئودالیسم قاهرومطلق العنان وابسته بمناطق کوچك وجهانگشایان بزرگ زمین‌داران آنروزگارتوجهی جز بمسائل ناحیه‌ای جغرافیا نداشتند . آنها تشنه تسلط بر املاك وسرزمینهای مجاوربودند ولازمهٔ اینکارآگاهی واطلاع از راه‌ها وکم وکیف ثروتهای طبیعی بود؛ بهمین دلیل جغرافیای ناحیه‌ای درجوف‌تاریخ‌نظامی‌بهترین‌راهنمای‌آنهاست.علم‌یونان‌وشیوه تاریخ‌وجغرافی‌نویسی (ناحیه‌ای) آنهابدنیای عرب واسلام منتقل شد و افتخار جغرافیدانان عرب واسلام با همهٔ ضعف وقوت‌هایشان درهمین توجه شدید به جغرافیای ناحیه‌ای‌واحیای‌آنست که گاه‌بصورت‌مونوگرافی‌هائی‌ازبلاد ، وگاه بصورت مسالك و ممالك وگاهی بعنوان جغرافیای تاریخی ویا تاریخی با محتویاتی نسبتاً جغرافیائی بروزمی کنند :

ـ مسعودی‌بغدادی (۹۵۷) مروج‌الذهب را نوشت وبرای‌نوشته‌های خود بسفرهای دور ودراز (درست همانکاری که هرودوت شروع کرد) دست زدوی به فلسطین ، ایران ، ارمنستان ، سوریه ، مصر، وافریقای شمالی رفت .

ـ محمد الادریسی مراکشی(قرن ۱۲) نزهت‌المشتاق را نوشت وبرای‌کار خود بسواحل فرانسه وانگلستان وداخله آسیا سفر کرد .

ـ ابن بطوطه مراکشی (قرن ۱٤) بافریقای شمالی و شرقی تا نیجریه وآسیای غربی وهند وبالاخره چین سفر کرد .

درنوشته‌ها وآثاراین‌مورخان جغرافیدان‌واین‌مسافران بزرگ‌خستگی‌ناپذیر همه‌جا مسائل جغرافیای انسانی جای اصلی وعمده ای را اشغال کرده واین مطالب جغرافیائی همراه‌اند با تفصیلات تاریخی وسیاسی گوئی اعتقاد علمی راسخی درهمهٔ آنها وجود یافته وزنجیرشده است که انسان مورد بحث درتاریخ‌را جدا ازسرزمینشان وجدا ازمحیط‌جغرافیائیشان‌نمیتوان‌شرح کرد

ومطالعه نمود، واین نقطه نظری است که یکی ازارکان مسلم علم جغرافیای انسانی امروزی است .

پس ازآن برعهد رنسانس آغازیست برای انجام مسافرت های بزرگ اکتشافی وشروع تازه‌ای جهت احیاء بیشتر وتوجه عمیق‌تر به جغرافیای ناحیه‌ای ومیدانیم که این اکتشافات چه افق‌های نووتازه‌ای درتاریخ وجغرافیا گشود بحدیکه حوادث سیاسی امپراطوریهای مستعمراتی جدا ازتلاشهای مستعمره‌چیان دردیگر قاره‌ها نبود . کافی است بیاد آوریم که :

- ونیزیها بعداز اعراب بمسافرتهای تازه و دور و درازدست زدند .
- مارکوپولو (قرن ۱۳) بآسیا وچین سفر کرد .
- کلمب (قرن ۱۵) قارهٔ امریکای امروزی راگشود .
- واسکودوگاما (قرن ۱۵) بسفر دوردنیا اقدام کرد .
- وسپوس [1] Vespuce بنواحی شمالی امریکای شمالی سفر کرد .
- ونسان‌پنزون V. pinzen بمصب آمازون دست یافت .
- کورتر مکزیك مرکزی راگشود .
- کابوت Cabot (قرن ۱۵) به لابرادور وارض جدید سفر کرد .
- ماژلان (۲۳-۱۵۱۹) بسفر دور دنیا دست زد .
- وغیره

حوادث‌فوق،تاریخ‌را باردیگر باجغرافیا دوخت ومناسبات وروابط تازه‌ای بین ایندوعلم برقرارشدتاآنجا که تاریخ‌امپراطوریهای بزرگ مستعمراتی از اکتشافات جغرافیائی نمی‌تواند جداباشد . یك نکته قابل تأمل است وتوجه وآن اینکه در دورهٔ اکشتافات بزرگ جغرافیا زود بزود کهنه میشد بهمین دلیل بصورت شرح سفروتاریخ اکشتافات ومونوگرافیها وغیره مدام تجدید طبع میگردید واین حجم زیاد کارآنرا رونق بیشترداد .

تحولات وترقیاتی که درعالم نقشه کشی پدید آمد پس ازآن بسرعت‌افق

---

۱ - دریانورد ایتالیائی (قرن۱۵واوایل۱۶) که‌مسافرتهای‌زیادی بدنیای‌جدید کرد.

دید مورخان و جغرافی دانان را عوض کرد واینـدو علم را دررابطه تازه‌تری گذارد .

باتوجه به پیشرفت علوم ریـاضی وفیزیك وطبیعی وعلوم انسانی تکامل علمی جغرافیا وتاریخ برما معلوم است ونیاز بتفصیل ندارد بنابراین مطلب‌را بقصد بیان برداشت ما ایرانیان ازرابطه تاریخ وجغرافیا برمیگردانیم .

گفتیم که : جغرافیای ناحیه‌ای همه جا نظر بگذشته دارد اما اسیر آن نیست. جغرافیاحتی‌اسیر گذشته‌خود هم نیست. بالاخره دانستیم که‌جغرافیای نـاحیه‌ای فصل مشترك ونقطه ارتباط جغرافیا وتاریخ است وبرتر از اینهـا جغرافیای تاریخی است که مظهر نزدیکترین نوع ارتباط ولازم وملزوم بودن دوعلم جغرافیا وتاریخ است همچنین دیـدیم کـه علمای اعراب وجهان اسلام اکثریت قریب به اتفاق بجغرافیای ناحیه‌ای نظرداشتند و افتخارشان هم در همین است .

وما ایرانیان بدلیل اشتراکات‌فرهنگی وسیاسی ومذهبی که باآنهاداشتیم جغرافیا را ازطریق آنان [۱] درك کرده وبآن روی کردیم . ماهمه جغرافیای یونان‌را ازمسیرتمدن اسلامی بین‌خود رایج کردیم؛ معهذاآنقسمت ازجغرافیا کـه جغرافیای عمومی بود چون درجامعه عرب وجهان اسلام مورد استقبال چندانی‌واقع نشد مانیز بآن بی‌توجه شدیم .

ما تاریخ وجغرافیا را یکجا وبصورت‌یك علم پذیرفتیم وصدها وهزاران رساله و کتاب داریم که نه‌تاریخ صرف‌اندو ونه‌جغرافیای محض؛ بلکه نوعی جغرافیا وتاریخ محلی‌اند کـه همهٔ دانش جغرافیائی‌ما را شامل‌اند. مسلمین بـدلایل عدیده ازجمله شناسائی ملل تابع خلافت وراههائیکه بکعبه منتهی میشدوسفرهای‌تجارتی(بویژه ازدوره بنی‌عباس)وجهانگشائی و کنجکاویهای علمی بـاینقبیل کتب نیازمند بودند ؛ چه شورها و تلاشها که دراینراه از سوی علمای ملل‌اسلامی‌ابراز شده‌است. بهمین دلیل مسالك وممالك‌ها نوشته

---

۱ ـ مرادبعد ازاسلام‌است وپیش‌ازآن گیهانی شناخت درایران باستان بجای جغرافیا بوده است .

شد وتقویم البلدانها نگاشته آمدو سفرنامه‌ها (رحلة) برشته تحریر درآمد و همهٔ اینقبیل کتب ترکیبی‌اند ازتاریخ وجغرافیای ناحیه‌ای .

باین فهرست توجه کنید :

- ابن خردادبه (نیمه دوم قرن سوم) کتاب المسالك والممالك را نوشت.
- احمد بن طیب‌سرخسی(قرن سوم) - کتاب المسالك والممالك رانوشت.
- ابن واضح یعقوبی (اواخر قرن سوم) - کتاب البلدان رانوشت.
- سلام ترجمان(اواخر نیمه اول قرن سوم)-شرح سفراوبدیوارچین نوشته شد.
- ابن الفقیه همدانی (اواخر قرن سوم) - کتاب البلدان را نوشت که گویا همان کتاب المسالك وممالك جیهانی است بادخل وتصرفاتی چند .
- قدامة بن جعفر (۳۱۰ بمرد) - کتاب الخراج را درباره راهها وخراج بلاد نوشت .
- ابوزید بلخی (۲۳۵-۳۲۲) - صورالقلیم را نگاشت .
- جیهانی(۳۳۰ بمرد) - المسالك والممالك را نوشت که ابن فقیه وادریسی ازآن اقتباس کردند .
- ابن فضلان (اوایل قرن ٤) - شرح سفراز بغداد تا بلغارستان را نوشت و یاقوت حموی درمعجم البلدان آنرا نقل کرد .
- اصطخری (اواسط قرن چهارم) - کتاب الاقالیم و کتاب مسالك الممالك را نوشت که در هردو ازکار صورالاقلیم ابوزید بلخی سرمشق گرفته است.
- ابودلف ینبوعی (اواسط قرن ٤) - شرح سفربه چین وترك وهند وشرح عجایب ومعادن که یاقوت درمعجم البلدان ازآنها نقل کرده است.

مسعودی(۳٤٦ بمرد)- مروج الذهب را نوشت .

ابوزید سیرافی(اوایل قرن ٤) - اخبارالصین والهند یا (سلسلة التواریخ) را در باب ممالك ودریاها وانواع ماهیان دریاهای اطراف هند وجاوه وچین وسیلان همچنین سفرنامه سلیمان تاجررا دارد

ابن حوقل (نیمه دوم قرن ٤) - المسالك والممالك رانوشت.

مقدسی (اواخر قرن ٤)- احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم.

ناصرخسرو (۴۸۳ بمرد) - سفرنامه‌نوشت .
ابن‌جبیر (۵۴۰-۶۱۴) -سفرنامه نوشت.
زکریای‌قزوینی (۶۰۰-۶۸۲) - آثارالبلاد نوشت.
ابوالفداء (۶۷۲-۷۳۲) - تقویم‌البلدان‌نوشت .
حمدالله مستوفی (۷۵۰ بمرد) نزهت‌القلوب را نوشت .

این فهرست میاموزد که فرهنگ جغرافیائی جهان عرب واسلام که مارا باآن وصلتی فرهنگی وسیاسی‌ودینی است همه‌جا رنگ‌وبوئی ناحیه‌ای‌دارد وبهمین دلیل همراهست‌باتاریخ. اینها را براقدامات سیاحانی مانند شریف ادریسی ویاقوت حموی وابن بطوطه بیفزائیدآنگاه خواهید دید که‌مورخان چه پایه‌جغرافیدان، و جغرافیدانان چه‌پایه مورخ بوده‌اند. هرجا سخن از جغرافیا بوده تاریخ حاضر و ناظرو هر جا سخن از تاریخ بوده جغرافیای ناحیه‌ای لازم میآمده است .

ما بدلیل همین پیوند ورابطه تاهمین اواخر چنان ایندو علم را مخلوط کردیم که شخصیت هردوی‌آنها نزدیك به‌محوشدن بود. آنچه در جهان علم‌از بابت ملازمه جغرافیای‌ناحیه‌ای وتاریخ میشده‌است کاملاضروری ومنطقی‌بوده است؛ اماآنچه‌را که ما دردوره رخوت‌درزمینه‌ادغام جغرافیا وتاریخ کرده‌ایم، صرف تقلید ازاستادان دوره‌ای خاص و محض تنبلی بوده و می‌باشد . چه افراطهائی در این زمینه بعمل‌آمده که‌گاه وحشت زاست ؛ زیرا بعضاً بنام جغرافیا تاریخ‌نوشته‌وگاهی‌تحت عنوان‌تاریخ بکلی بجغرافیا پرداخته‌وعجب آنکه حق هیچکدام را هم ادا نکرده‌اند . نمیتوان نامشان را برد ، آتش فرعونست وزبان میسوزاند .

باری ارتباط اصلی‌واساسی جغرافیا وتاریخ ازجغرافیای ناحیه‌ای‌شروع میشود وجغرافیای تاریخی‌زاده این ارتباط است . حوادث سیاسی وپس‌وپیش رویهای مرزها وجنگها وخلاصه سیاله زمانی تاریخ همیشه بستر مکانی و جغرافیائی خودرا می‌جوید .

توفیق مورخان بزرگ گذشته‌وحال‌بیشتر ناشی‌ازشناسائی‌هائی‌است که درباره بستر حوادث خوددارند .

بهیچ روی نباید استقلال علوم را نفی کـرد اما ادعای بی‌نیازی علوم از یکدیگر احمقانه است؛ چه بشر جز بدنبال یك کلی ویك حقیقت‌اصلی نیست.

تاریخ را باجغرافیا درزمینه‌های دیگرملازمت وهمپائی ومناسبتی‌است وآن اشتراك هدفی است‌اخلاقی . میدانیم که کلی‌بینی جغرافیا وارتفاع‌مادی که جغرافیدان باید بآن متوسل شود تا محیط را یکجا وبتمامی ببیند، ویرا سرانجام بنوعی تهذیب اخلاقی می کشاند که من همیشه آنرا با ارتفاع معنوی که عرفا واخلاقیون ازآنجا جنگ هفتاد و دوملت را عذر می‌نهند ، مقایسه میکنم؛ چه‌بسا امروزهم‌جغرافیدانان واقعی با استحاله‌ای که‌عکسهای هوائی و هواپیما وسفرهای فضائی‌وفضاپیمائیها دربینش ایشان پدیدآورده است‌ندای ادراك و تفاهم بین‌المللی و همبستگی جهانی نوع بشروتقدس ویرا ازطریق سازمان‌ملل در میدهند[1] ویونسکو فریاد برمی کشد که جغرافیا بهترین و مناسبترین وسیله رفع تبعیض‌های موجود وتفاهم بین‌المللی است .

بی‌تردید نیز مورخان که آئینه عبرت خودرا همیشه پیش‌رو دارند در این هدف از جغرافیدانان بیشترمی‌توانند مؤثر واقع‌شوند زیرا جنگ‌هفتاد و دو ملت را آنها بهتر ازما می‌بینند . از اینرو اشتراك مساعی آنها در این زمینه، رابطهٔ‌بزرگ این دوعلم را برقرار ساخته‌است .

خلاصه ونتیجه آنکه جغرافیا وتـاریخ در مکان (جغرافیای ناحیه‌ای) و درهدف اخلاقی وانسانی تفاهم‌بین‌المللی باهم دررابطه‌ای عمیق‌اندبی‌آنکه این رابطه از روشهای پژوهشی واستقلال علمی‌آنها بکاهد .

اینك برای من یك سئوال باقی میماند کـه مایلم آنرا همین‌جا برای دبیران ارجمند تاریخ وجغرافیا طرح کنم‌وآن اینستکه : آیا در کتب‌درسی تاریخ و جغرافیای کنونـی مـا ایندو رابطه محترم داشته شده است ؟ آیـا دانشجویان و دانش‌آموزان ما تاریخ را درست در بستر جغرافیائی می‌بینند وتجسم‌آنها ازمحیط حوادث وجریانات درست وصحیح است ؟ آیادانشجویان و دانش‌آموزان ما در آموختن‌جغرافیا باتاریخ همپائی دارند وزمین‌وزمان، یعنی جغرافیا وتاریخ را درملازمه ومرابطه باهم میدارند ؟ پایان

۱ — رجوع کنید به نشریات یونسکو درزمینه آموزش جغرافیا براساس کنگره‌های متعدد جغرافی‌دانان در ۱۵ سال اخیر.

از

پرفسور و مینورسکی

پژوهشی دربارهٔ

امور نظامی و غیر نظامی فارس

(بقیه)

ترجمهٔ

حسن جوادی

دکتر در زبان و ادبیات انگلیسی

«و بعد از آن امیر نامدار و نوئین کامکار (۱۲) امیر بهلول بیك ... با لشکری انبوه وسپاهی درشکوه چون کوه پیش آمد.»

«و در اثر او نوئین کامکار... (۱۳) امیر سیدی قاسم بیك به آیینی که تا فلك آیین کواکب را بر گردون می بندد نظیر آن مشاهده نرفته با فوجی بیکران از شجاعان و بهادران (رسید) همه چون ماهیان زره پوش وچون نهنگان در جوش و خروش.»

«دیگر امراء نامدار (۱٤) علی بیك اعمالو (اغمالو) [۱] و (۱۵) امیر اعظم شاه قلی بیك عین الملك وسایر امراء با سپاهی عظیم واسباب تمام رسیدند.

«وعدد ایشان چنانچه درروزنامچه همایون ثبت است هفتهزار وسیصد و هفتاد بود، نوکر پنجهزار و هشتصدودو، از آنجمله هزار و هفتصد وسی و یك پوشن دار و باقی ترکش بند وهزار وهفتصدوهشتاد قلغچی.»

(ج) «وبعد از آن عساکر منقلای (مرکز) متوجه عرض گاه شدند. مقدم ایشان فاتحه مصحف فتح وفیروزی... غنچه گلشن عظمت وجلالت (۱٦) سلطان نورالدین الوند میرزا چون کوه آهن با جمعی بی کران از دلیران و بهادران همه چون جوهر تیغ درفولاد تعبیه شده وچون آتش در آهن مخفی گشته... علم سفید بایندری (را) پیش کرده پیش آمد و زانوزد و بلوازم خضوع قیام نموده اسبی مکمل پیشکش کرد، جهان نوردی که بر شهاب ثاقب مسابقت جوید وچون برق خاطف میدان عرصه همایون را بیك هوی پوید. حضرت سلطنت پناهی... آن نورحدقهٔ پادشاهی را بعواطف نامتناهی نوازش فرمود.»

«وبعد از آن امیر نامدار (۱۷) منصور بیك افشار بالشکری جرار وسپاهی بیشمار از دلیران شیرشکار پیدا شد ودرمقابل حضرت سلطانی مراسم زمین بوسی بجای آورد.»

«وبر اثر او امیرین اعظمین (۱۸) حمزه بیك و (۱۹) منصور بیك افشار» (؟) [۲] آمدند.

«واز عقب ایشان امیر کامکار (۲۰) امیر سهراب بیك که صیت جلادت او داستان شجاعت رستم دستان را منسوخ ساخته» است، رسید.

۱ـ اغمالو ویا اغماوف اسامی هستند در اصل ترکمن که در خاور قفقاز هنوز بگوش می خورند.

۲ ــ نام این امیر شاید تکرار غلط آمیز قبلی باشد.

و بعداز آن امراء نامدار (۲۱) امیر احمد بیك و (۲۲) پیر مهاد و امرای دیگر بنوبه خود آمدند.

«وتماماً لشکر منقلای پنجهزار و ششصد و شصت و دو نفر بودند. سه هزار و نهصد و چهل و شش نوکر، و نهصد و سی و دو پوشن‌دار، و سه‌هزار و چهارده ترکش بند و هزار و هفتصد و شانزده قلغچی»

(د) «بعداز آن ایناقان و خواص حضرت متوجه بساط بوسی گشتند. مقدم ایشان امیر بزرگوار عالیقدر (۲۳) اسمعیل مهردار بالشکری بیشمار از صف‌شکنان و بهادران رسید. واسبی مکمل- که تاجناح الفرس در آسمان بر آخر مجرء[1] بسته‌اند جهانگردی هامون نوردی بآن شکل و شمایل درزمان پیدانشده برسم پیشکش گذرانید.»

«و برتلو او امیرین کبیرین (۲٤) امیر هدایة‌الله بیك و امیر (۲۵) عنایة‌الله بیك که تافر قدان برچرخ مینو درمسند رفعت و علو متمکن‌اند دو برادر باین فروشکوه درعرصه زمین برمسند جاه و حشمت ننشسته، و تا تو أمان در آسمان از ادیب عطارد تعلم دقایق و لطایف سخنوری مینماید دو جوان باین استعداد و سخندانی در بسیط هامون پیدانشده... با فوجی آراسته و لشکری پیراسته» رسیدند.

«بعد از آن امیر و شهریار اعظم ملاذ اصحاب السیف و ارباب القلم (۲٦) اخی شهاب الدین شهریار که در جودة ذهن وحدة طبع و کرم ذاتی و مکارم اخلاقی مشهور بر آفاق است با جمعی کثیر و جمعی غفیر از مردان دلاور و دلیران لشکر: یکصد و ده سوار، پوشن‌پوش سی نفر، ترکش بند و قلغچی چهل نفر بمعرض عرض آمد.»

«بعداز آن (۲۷) امیر شیخ احمد ماماش بیك و دیگر (۲۸) آقاعلی بیك و (۲۹) محمد (؟)، (۳۰) ولد (؟)[2]، (۳۱) پیرعزیز بیك شیره‌جی (۳۲) و قرامحمد[3] شیره‌جی

۱- مجرء همان راه شیری است که آنرا کهکشان نیز گویند. شاید مقصود از جناح الفرس شکل (لا) چهار ستاره درخشانی است که «فرس» یا Pegasus خوانده میشوند.

۲- جمع ۱۲۰ است

۳- این اسم را باید محمد ولد پیرعزیز بیك شیره‌جی خواند، رجوع کنید بص ۲٦ این مقاله (مترجم)

(۳۳) وحمزه جالیق[۱] اغلی بیك (۳٤) وحسین بیك (۳۵) واولاد نظام بیك[۲] ودیگر ایناقان ومخصوصان بدستور معهود بمحل رسیدند وعدد ایشان چنانچه در دفتر تواچی ثبت است ششهزارو هفصد وچهارده نفر بودند، دلیران جنگی سه‌هزارو هفتصد وشانزده: از آنجمله پانصد وهشتادوسه پوشن‌پوش، ودوهزار ونهصد وبیست وهشت ترکش‌بند، و قلغچی‌سه هزارونودوهشت.[۳]

(ه) «بعدازآن (۳٦) صدرعالی‌قدر که صدراین مقاله بزیور بعض‌القاب شریفش مزین گشته بموافقت‌اعیان‌دولت‌ملازمان خود راصدنفرسپاهی‌ترکش‌بند ... و صدنفرقلغچی بمعرض عرض رسانیدوبطریق معهود جهان‌نوردی که بوقت پویه بیك‌نظر بگرد گردآن نتوان رسید برسم‌پیشکش گذرانید.»

«وبرتلواومولانا اعظم جامع فنون الفضایل و مکارم‌الشیم (۳۷) مولانا کمال‌الدین عبدالرزاق طبیب که در اصلاح مزاج و مزاولت علاج یدبیضا و خاصیت انفاس عیسی (می‌نمود) ... بمراسم موقف عرض قیام نمود وپنجاه‌نفر ترکش بند وقلغچی بمحل عرض رسانید.»

(و) «بعد ازآن وزراء و صواحب با نوا کروعساکرخودبعرضگاه آمدند. اولا آصف دوران مقتدای وزراء زمان .. (۳۸) شاه عمادالدین سلمان که بعلونسب وسموحسب ازاکابر روزگار مستثنی و ممتازست ورای خرده‌دانش در مضایق امور ومصالح جمهور کالشمس‌تمیط غیاهب الدیجور بلوامع النور (است) باصدوهشتاد نفرملازمان بموقف عرض آمد : وازآن‌جمله صدوچهل‌نفر ترکش بند وباقی قلغچی» بودند . اونیزپیشکش مقررتقدیم داشت.

«بعد ازآن (۳۹) صاحب دیوان خواجه کمال‌الدین علی که .. درتحصیل مداخل و ضبط ابواب المال یدبیضاء نموده، لاجرم زمانه عنان معظمات امور بکف کفایةاو داده ،... باچهل‌وچهارترکش بند وصد و پنجاه قلغچی خود را منظورنظرخورشید اثر گردانید.»

۱ـ ظاهراً این عنوان همان کلمه ترکی چالیق است که بگفته Budagov (در لغت ترکی خود) بمعنی چاپك، خودرأی و بیقرار است ـ بنابگفته Vullers ج اول ،ص۵۵۷، چالیق درفارسی نیز بکاررفته‌است بمعنی‌اسب چوبی که بچه ها سوارشوند. مینورسکی دوکلمه‌چالیق ترکی و چالیك‌فارسی‌را یکی می‌داند ، درصورتیکه‌اولی‌اعلام ترکی‌است‌ودومی نوعی بازی کودکانه که‌درمناطق‌مختلف ایران اسامی بخصوص دارد . (مترجم)

۲ـ درذکر اسامی این اشخاص غیر مهم مسلماً اشتباهی‌رخ داده است.

۳ ـ شاید ۱۰۵ نفر باقیمانده خادمان غیر نظامی بودند.

«وبرتلواو صاحب اعظم (٤٠) خواجه معزالدین محمد فصیح که‌درراست قلمی‌آیهٔ ودر کم‌طمعی بغایة است باشصت‌وهشت‌ترکش بندوبیست‌وشش‌قلغچی متوجه شد وبمراسم این موقف قیام نمود .»

«وبعد ازآن دوحهٔ شجره اصالت ... (٤١) شاه شرف‌الدین محمود جان که خلعت نسب عالی‌رابطرازفضایل ومعالی‌آراسته ، درعنفوان شباب بردقایق علوم وحقایق آن اطلاع یافته ذهن نقادش در ریاض ریاضیات که نزهتگاه اذکیاست خیمه‌تمکین زده وطبع وقادش ازازهار اصول وفروع آن‌فن دامن وآستین برساخته باشصت وهشت نفر - پنجاه ترکش بند و هشتده قلغچی - متوجه شده وبمراسم قیام‌نمود .»

«وازعقب اوصاحب اعظم نتیجهٔ اعاظم‌الوزراء فی‌الامم (٤٢)امیرعلاءالدین مطهر که مقالید مصالح مملکت درنظر کفایة اوست ... باشصت نفر -بیست ترکش بند وچهل قلغچی - متوجه شد .»

«وبراثراو(٤٣) چلپی‌سیف‌الدین منتشا که منشاء اوازدودمان علم وفضل است ودرین ولا داروغگی بلدهٔ طیبه‌کازرون مفوض باوبود با دویست وچهل نفر- سی‌وهشت‌نفرپوشن‌دار ، وچهل‌نفرترکش‌بند ، وصدوپنجاه‌وشش قلغچی- بمعرض عرض‌آمد .»

«وبعد ازآن امیر وصاحب‌اعظم‌انسب‌الصواحب فی‌الامم (٤٤) امیر کمال- الدین یحیی باچهل‌وهشت نفر- بیست وشش‌ترکش بند وبیست ودوقلغچی - بنظرعالی مشرف گشت . »

(ز) بعدازآن سلطان‌ازنوکران‌خاص بازدید کرد « و ازبوی[1] نوکران سه هزارودویست‌وسی نفردرنظرآمد ؛ ازآن‌جمله : هشصد وده‌پوش‌داروباقی ترکش‌بند ، وازیساولان صد وهشتاد وهشت، و از بکاولان دویست و چهل و چهار، و قوشچیان هشتاد و شش، وپارسجیان[2] بیست وهشت، وپیادگان سیصد وهشتاد و هشت ، و عزبان[3] صد و هشتاد وچهار، و نقاره چیان پنجاه ، و رکابداران سی و چهار ، ویامجیان[4] سی وهفت ، ومشعله داران بیست وشش،

۱ــ کلمه«بوی» درمتن آقای افشار نیست . مترجم
۲ - یوزبانان
۳ــ قاصدان
٤ــ چاپاران

وفیوج[۱] بیست و هشت ، وعمله مطبخ همایون هفتاد و دو ، وفراشان صدوده ، وملازمان طویله صدوشصت وهشت ، وشبانان وشیربانان چهل وشش، وعمله کتب خانه همایون پنجاه‌وهشت،واهل‌طرب‌نودوهشت،وجارچیان‌وقوروق‌چیان پنجاه وشش ،[۲] صناع هشتاد وشش ، ایاغچیان [۳] سی‌وشش ، و امراء کرد نیز درآن میان سیصدو چهل‌نفر درمعرض عرض‌آمدند ، وقایدان شول[٤] سیصد و پنجاه ، ومستحفظان قلاع وشوراع چهارصدونودوچهار.» (جمع ۱۱۸٤نفر)

«القصه از آن وقت که کوکبهٔ سلطان نیمروز از سرحد مشرق متوجه عرضگاه‌صحرا فوق‌الارض شدتاآن هنگام که ازآثارعساکرانوار جز کفتاول بقایا شفق برسطح افق نماند بدینسان لشکری بی کران چون قطار ایام ولیالی متعاقب و متوالی فوجاً بعد فوج و حزبا بعد از حزب بترتیب میگذشتند ، وهنوزنصفی تمام نشده بود ، که رأی عالم‌آرای حضرت سلیمان مکانی چنان اقتضا نمود که آن‌شب با بخت‌بلند خویش همنشینی نموده در بیداری موافقت فرماید وسر ببالین فرود نیاورد تا آنزمان که بقایای عساکر بشرف عرض مشرف گردد . امرعالی صادرشد که مشاعل وشموع برافروزند ، چنانچه از کثرت مشاعل وشموع ولمعات پرتواسلحه ودروع زمین‌ازآسمان روشن‌تربود ،... باری بهمین‌طریق‌عساکر گردون مآثرقشون بعرض گاه می‌آمدند وبمواجب وظایف و آداب این مقام قیام واقدام می‌نمودند تا به‌آن وقت که کواکب را از غایة تمادی شب‌آثارخواب در چشم ظاهر شد و نوبتی روزگار از عمود صبح مضراب بر طبل فلك زد تمامت لشکر بشرف عرض مشرف شده بود . آنگاه نوبتی سلطانی‌صدای کوس شاهی در گنبد مینایی سپهرانداخت وحضرة سلطنت پناهی بعدازاقامه‌فریضهٔ صبح یك‌لحظه باخویش پرداخت و یك لمحه نرگس دیدهٔ حقیقت دیده را بخواب استراحت مکحل ساخت .

---

۱ ـ بمعنی‌پیك است که درزمان قاجاریه (وشاید قبل‌ازآن‌هم) از کولیان‌می گرفتند

۲ ـ درنسخه آقای افشار توقچیان آمده است ولی قورق‌چیان بیشتر با جارچیان مناسبت دارد . مترجم

۳ ـ ایاغچی بمعنی ساقی است.

٤ ـ مراجعه کنید به‌ص ۱۲ این مقاله.

بیت

خوذ اندرخواب وپاس مملکت وتخت حواله کرده بر بیداری بخت

(ح)یاسال[1] کشیدن عساکر کواکب مآثر برسرراه حضرت‌سلیمان‌مکانی.

بامداد دیگر بهنگام آنکه شاه عالم پناه خورشید جوشن درخشنده شعاع درپوشید... ولشکرآق قویلوی[2] انوار درفضاء هوا گرد او بر آمدند حضرة سلیمان مکانی‌را امرعالی‌فرمود که‌تمامت مردم که مفصلا بشرف‌عرض مشرف شده‌اند ازسادات عظام وقضاة اسلام وائمه کرام اعلام ومشایخ وموالی واعیان واهالی وسایر عساکر گردون مآثر باآیینها وتجملات سوار شدند و درصحرا یاسال[3] کشیده، هرجوق درمحلی‌لایق بترتیبی موافق که تواچی‌مقرر نماید بایستندتا حضرة سلطانی دیگربارآفتاب‌وار هرطایفه را بنظرالتفاوت مشرف فرماید.»

« ملازمان دیوان صدارت، اخبار ارباب عمایم نمودند و تواچیان جار بعساکر منصوره رسانیدند وهریك ازمحل خوذ بآیین وتمکین سوار شدند ورایات منصوره بر منجوق عیوق افراخته از غریو کوس و کور (یعنی طبل کوچك) که گوش‌ساکنان افلاك را کرساختند .»

«حضرة سلیمان مکانی درع داودی[4] پوشیده، از خود مصقول سایه بر آفتاب انداخته‌وچون شهاب ثاقب‌رمح‌آتش باربعیوق برافراخته...سلیمان‌وار برتند باد بارهٔ جهان پیمائی سوار یکرانی[5] که بروهم دور اندیش مسابقت نماید... با جمعی‌از خلص اعیان درمیان آن میدان جولان میفرمود و تمام

---

۱ - در متن آقای افشار این کلمه یاساك آمده است ولی مینورسکی آنرا یاسال میداند رجوع کنیدبه‌حاشیه بعد . مترجم

۲ - بعوض آق‌قویونلو نوشته شده آق‌قویلوی که این نیز ممکن‌است درست باشد .

۳- از ابیاتی که بعداً نقل می کند معلوم میشود که لشکریان «صف کشیده» و دقیقاً (چنانکه باز بعداً وصف شده) دایره‌ای تشکیل دادند. مطابق گفته باربارو (ص ۲۹ این مقاله) معنی یاسال همین است .

٤- قرآن، سوره بیست ویك آیه ۸۰ : گفته شده است که داود درع را اختراع کرد وآنرا جانشین زره معمولی نمود. رجوع کنید به قرآن سوره ۳٤ ، آیه ۱۰ .

٥- این کلمه باید ترکی‌باشد ، رجوع کنید به Radloff ج ۳ ، ص ۳۳۸ : او yagran و yaran و Yagran و Fuchsfarben (برنگ روباه) معنی میکند که بروسی Nrpehb گویند .

عساکردایره کردار گردآن مرکزپادشاهی ومحیطانوار الهی برآمده بودند. ماهچه چترخورشید شعاع از کیوان گذشته و سنجق سپهر ارتفاع از آسمان تجاوز نموده از تراکم غبار راه نزول براشعه خورشید بحیثیتی بسته شد که اگرنه بوارق اسنه آبدارو شوارق سیوف گهربار بودی باصرهٔ باریك بینان را ابصار میسر نگشتی... لمعهٔ درفش کیانی که درمذاق دشمن زهرمماتست چون آب حیوة از خلال ظلمات درخشان بود... و از لطایف اوضاع ورغایب احوال که درآن روز همایون دست داده بودآنکه بحسب قواعد علم نجوم نیز اصغر باسعد اکبر مقارنه داشت و بنظرسلطان‌خلیل رسید که دراین‌روز که غرایب ارضی بیش‌ازعجایب سماوی‌بود ساکنان افلاك ازدریچهاء درجات فلك برسم نظارگی ازدحام نموده بایکدیگرمقارن شده‌اند.» نویسنده گوید که این «خیال دقیق وتصرف بدیع» فقط ازسروش آسمان ملهم تواند بود و در اشعارشاعران جهان چنان مطلبی‌یافت نشده است.

(ط) دعاء درحق پادشاه

« اللهم خلد ظلال معدلته ورافته علی بسط‌الارضین وابدانوار سلطنته و خلافته‌علی‌قاطبة‌المسلمین‌واجعل‌راياته مرفوعة فوق‌قبة‌الخضراء واحکام‌نافذة فی‌جمیع‌اصقاع الغبراء بحق‌محمدعین اعیان‌الانسان‌آله وصحبه‌صحاب الشهود والعیان»[1]

۴- لشکر ایالتی سلطان خلیل

اکنون باید دید چه نتایجی ازرساله دوانی درمورد تشکیلات نظامی‌و مدنی آق قویونلوها می‌توان بدست‌آورد.

طبیعی‌است که‌شاهزادگان[2] مقامی‌بلندوبا اهمیت درمیان‌امراء لشکری دراین سان داشتند.

امرارا می‌توان بچند دسته تقسیم کرد: دوانی‌بعضی‌ازآنهارا «امیراعظم»، وبعضی‌را «امیر کبیر» وبرخی‌را فقط «امیر» می‌خواند. دربعضی موارد عنوان

۱- در متن آقای‌افشار : « صحبه‌اصحاب‌الشهود والاعیان» است. ولی مینورسکی فقط متن سطر آخراین دعاراداده وآن بنحوی‌است که دربالا گذشت. مترجم

۲- شماره‌های (۱)، (۸) و(۱۶) ولی درمورد (۱۰) چنین‌نیست.

«نوئین»[۱] باسامی امراء اضافه شده است.[۲] صفات دیگرچون نامدار، کامکار وغیره باید ازطرف دوانی اضافه‌شده باشد، باستثناء شمارهٔ (۱۱) «امیراقدم» که باید جزوء عناوین «امیردیوان» بوده باشد ومقام اورا می‌توان آجودانی پادشاه، یعنی سلطان خلیل، تعیین کرد. قابل ذکر است که در مراسم سان امیردیوان بعنوان یکی‌از اعضاء نظامیان معرفی شده است واین «دیوان» با «صدردیوان» (ص٦این‌مقاله) ویادیوانی که مسئول‌مأمورمالی‌بوده‌است(شماره ۳۲)مربوط‌نیست ازتاریخ‌امینی (ورق۱۷۷)می‌دانیم که امیرعلی‌تحت‌سرپرستی عموی خود یعقوب، امیر کبیر دیوان شد. و ممکنست مراد از این دیوان مرکزی[۳] باشد، درصورتی که امیرابابکررئیس‌دیوان‌ایالتی‌فارس بوده‌است.[٤] مقام امیردیوانی که ما بیش از این چیزی درباره‌اش نمی‌دانیم شاید درزمان ترکمانان بوجودآمده باشد. والله اعلم.

می‌توان گفت تواچیان[٥] افسران ستاد مرکزی بودند. رئیس‌آنها «دوحة

۱ــ نوئین بمغولی بمعنی «سرور وارباب‌است. کلمهٔ امیر نویان» که بمعنی سپهبداست است تاسال۱۹۲۰ درایران بکاربرده‌میشد. درنامه‌ایکه قاسم‌بن جهانگیر به‌سلطان بایزید (۱٤۸۱ــ۱۵۱۲ میلادی) نوشته‌است «نویان بزرگوار» ازجمله القابی‌است که بدو می‌دهد. رجوع کنید به‌فریدون‌بیگ، ج‌اول، ص ۲۰۹.

۲ــ شماره‌های۸و۱۲ و۱۳.

۳ــلب‌التواریخ ورق 65a : «میرزاعلی... امیردیوان پادشاه‌بود.»

٤ــ مؤلف تاریخ امینی (ورق . ٥۹) ذکر « امارت دیوان اغوری» را میکند که امیرمسعود شاه لیراوی درشیرازازطرف امیر اغورلو محمدبن اوزن حسن بدان منصوب شده‌بود. [دراین مورد نمی‌توان کلمه مزبوررا Oghuzi خواند زیرا مؤلف درورق ٥، آنرا «اوغوز» می‌نویسدورشیدالدین (چاپ Bérézine، ج۱،ص٤) همین‌طو رمینویسد.]

٥ ــ کلمات ترکی را می‌توان بنحومتفاوتی تلفظ کرد و ممکنست این‌کلمه را tavaji وحتی tovaji خواند. بنظرمیرسد که‌این‌کلمه‌دوتلفظ متفاوت شدید وملایم (tavaji/tovaji) داشته است. درباره معنی‌کلمه‌بحث مفصلی توسط J. Deny درمجله‌آسیایی (ژوئیه۱۹۳۲) صفحات ۱٦۱ــ۱٦۰ شده است‌وآنرابا کلمهٔ dagudakti مغولی (بمعنی خارجی) مقایسه می کند. گفته میرخوند درروضات‌الصفا (Notices et Extraits. v. 233) درباره‌یاسای چنگیز مؤید این‌معنی است. اهمیت این شغل‌درزمان تیموری از ظفرنامه، ج اول ۲۱٦ معلوم میگردد که گوید: تواجیگری که تالی منصب سلطنت است.

شجره طیبه باییندری» امیرحسین‌بیك باییندر (۱۰)خوانده شده که متخصص «لشکرداری‌وتواچیگری» بوده‌است . درورق۱۱[1] میخوانیم که باودستورشده بودتالشکر را دردشت بند امیرجای دهد . هنگامیکه فرمانی صادرمیگشت تواچیان مجبور بودند آنرا باجار زدن بسپاهیان اعلان کنند (ورق۱٤و۱۹) و همچنین جای بخصوص هر فوج را معین میکردند . تعداد هر دسته نیز دردفتر مخصوصی‌توسط تواچیان ثبت‌می گشت که دفتر قواچی خوانده‌میشد مؤلف تاریخ امینی (ورق۱۷۷) منصب تواچیگری‌را «منصب‌رفیعی» میخواند و گوید که دیوان بخصوصی موسوم به «دیوان تواچی» وجود داشته است . هنگامیکه‌درزمستان۱٤۷۸میلادی‌سلطان یعقوب از کوههای‌بدلیس‌میگذشت تواچیان وسیله پاك کردن‌برفهای راه‌را فراهم کردند. (ایضاًورق۵۳)

دریکی از تشبیهات خود (ص ۵ این مقاله) دوانی کلمه کفتاول را برای بقایاء شفق پس‌از عبور سپاه خورشیدبکار میبرد. دراین مدیحه مؤلف عمداً - بقول خود - کلمات « تورانی » را برای آق‌قویونلوها بکار میبرد،[2] ولی عجیب است‌این‌اصطلاح‌مغولی که‌درزبان‌ادبی‌مغولی‌آن عصر نمانده بود درسال ۱٤۷٦ میلادی درایران بکار میرفت . درستاد چنگیز خان نگهبانان روز تورغاق(جمع تورغات) ونگهبان شب کبتول(جمع کبتوت) خوانده میشد . کلمه اخیرمأخوذ از کلمه مغولی kebte'ul بمعنی‌دراز کشیدن است ومعادل

---

۱ - چون متن مینورسکی دردست نبود در ترجمه شماره ورقهای متن آقای افشار داده شده‌است .

۲ - مثل منجوق، سنجق، یارلیق، توق . بسیاری از این نوع کلمات در شعر پوربهاء جامی آمده است . رجوع کنید به تاریخ اردوی طلائی (بآلمانی) از Hammer (۸۲-٤۸۰) که‌ترجمه نادرستی‌از آن‌رابدست‌می‌دهد. پوربهادرزمان‌ارغون‌میزیست .[پروفسور مینورسکی پس از انتشار این مقاله درباره پوربها دومقاله دیگر نوشت که هردو در«بیست مقاله مینورسکی» از طرف دانشگاه تهران بانگلیسی چاپ شده‌است ، اولی تحت عنوان : «قصیده مغولیه‌پوربها» (۱۹۵٦)و دومی بعنوان «پوربهاو اشعار او»، براثر بحثی که‌درباره کلمات مغولی همین اشعار با مینورسکی شد دانشمند گرامی‌آقای طرخان گنجه‌ای که فعلادر دانشگاه لندن‌تدریس‌می کنند، شروع بگردآوردن لغات مغولی درفارسی کردند ولی‌نمیدانم که کتاب ایشان چاپ شده‌است یانه . مترجم]

کبتول درترکی یاتاق میباشد یعنی نگهبانی که دراز کشیده و یا میتواند استراحت کند.[۱]

همانطور که ازورق ۷ متن معلوم میشود لشکر بقشونها تقسیم میشد. این کلمه مغولی دراعصار بعد معادل لشکر گردید، ولی درزمان تیموریان (قرون چهاردهم‌وپانزدهم) قشون قسمت کوچکی از لشکر بود که شامل ۵۰ تا ۱۰۰ مرد میشد[۲]. مطابق متن‌ما تعداد نفرات یك‌قشون را نمیتوان‌معین کرد، ظاهراً قشون شامل‌عناصر مختلفی بودواز «بوی»ها که فقط جنبه‌قبیله‌ای داشت متفاوت بود (رجوع کنید به‌ص ۱۲ این‌مقاله)

درجه ومنصب درلشکر سلطان خلیل بسه گروه تقسیم‌میشد.

۱ - پوش‌دار یا پوشن پوش. کلمه پوشن تنها بنظر نمیرسد استعمالی داشته باشد. وممکن است پوشن تحریفی ازجوشن باشد، ولی شاید پوشن (ازپوشیدن) معنی وسیع‌تری داشته و شامل انواع درعها و همچنین البسه تودوزی‌شده میگشته است (چنانکه خواهدآمد C.Zeno نیزآنرا باین معنی به‌کار میبرد). توصیفات این‌سیاح‌ازسلاحهای گوناگون لشکریان‌آق‌قویونلو جالب توجه است.

۲ - ترکش‌بند ها[۳] قسمت اعظم لشکر را تشکیل میدادند.

۳ - مشکل است گفت‌قلغچیان (خدمتکاران) سوار بودند یا پیاده. زنو وصف «خدمتکاران» سواره را میکند. ولی ممکن است‌مراد سپاهیانی باشند که برای مسافرتهای دور بآسیای صغیر تجهیز شده‌بودند. بر روی یکی از ظروف مشهور دوره سلجوقی تصویری است که گرفتن قلعه‌ای‌را نشان میدهد که درآن درمیان سواران عده‌ای پیاده هم درحال دویدن هستند.

درمقابل قلغچیان دودسته‌اول‌رزمجویان‌را «نوکران»[۴] میخواندند طبقه

۱ - ترکستان بارتولد ص۳۸۳ و T'oung Pao اثر Pelliot، ۱۹۳۰، ص۳۱.

۲ - بارتولد: اولغ بیك و زمان او (بروسی) ۱۹۱۸، ص ۲۸

۳ - این کلمه فارسی بامغولی قورچی (کمانکش) قابل مقایسه است که ازقوربمعنی ترکش گرفته شده است.

۴ - نوکر کلمه‌ایست مغولی که جمع آن Nokod می‌شود ومعنی دوست ومصاحب می‌دهد، مراجعه کنید به‌Vladimirtsov درDokladi Akd. Nav ۱۹۲۹، صفحات ۸-۲۸۷. تلفظ اصل مغولی نوکربافارسی آن فرق دارد وNokor گفته می‌شود.

بخصوصی ازنوکران‌را بوی نوکران میخواندند . دراین کلمه مرکب بوی ترکی معنی «شاخه، خانواده ، وازیك فامیل » رامیدهد [۱] ومیتوان‌تصور کرد که این جنگجویان بدسته بایندر تعلق داشتند که قبیله خود اوزن حسن بود . درمتن‌ما (ورق ۷) بوی نوکران جدا از قشونی که تحت فرماندهی امیران بودند ذکر شده وآنها دسته مجزائی تشکیل میدادند .

لشکر ایالتی که بشیوه ترکهابقلب ودوجناح تقسیم‌میشد [۲] دارای۲۳۰۷۶ نفربود که ازآنها ۱۵۷۴۲ نفر جنگجو بودند ، بدین‌قرار :

	پوشن‌پوش	ترکش‌بند	خدمه	جمع
جناح راست	۲۳۹۲	۳۷۵۲	۳۹۰۰	۱۰۰۴۴
جناح چپ	۱۹۳۱	۳۷۲۱ (؟)	۱۷۱۸	۷۳۷۰
قلب	۹۳۲	۳۰۱۴	۱۷۱۶	۵۶۶۲
	۵۲۵۵	۱۰۴۸۷	۷۳۳۴	۲۳۰۷۶

دراینجا جمع جناح راست به ۱۰۰۴۴ تصحیح شده است در حالیکه مطابق گفته دوانی ۹۱۵۴ نفرمیباشد. شماره ترکش بندان درجناح چپ بعد از کسر کردن تعداد دودسته از مجموع بدست‌آمده است . درضمن ازمتن‌ما معلوم میشود که ازمجموع‌قلب وجناح‌چپ به ترتیب ۳۹۴۴ و۵۸۰۲ نفرنوکر بودند.درواقع تعدادمردان‌پوشن‌پوش‌وترکش‌بنددرقلب۳۹۴۶=۳۰۱۴+۹۳۲ وبرای جناح چپ۵۶۳۲=۳۷۲۱+۱۹۳۱ بود واین‌اندکی باجمعی که‌مؤلف میدهد (۵۸۰۲) تفاوت دارد . درنتیجه میتوانیم عده نوکران جناح راست‌را چنین‌حساب کنیم: ۶۱۴۴= ۳۷۵۲+۲۳۹۲

بافراد این‌لشکرجنگجویانی که ایناق وبوی نوکرخوانده میشدندباید اضافه کرد. ایناقان‌مصاحبان شاهزادگان بوده‌وباافرادشان درجنگها شرکت

---

۱ - این کلمه بااصطلاح مشهور ترکی boy-begi (رئیس یك بـوی) قابل مقایسه است .

۲ - به‌ترتیب منقلای (درمغولی بمعنی پیشانی وجلو) ، ساغ وسول (که درترکی بمعنی راست وچپ است) .

می‌جستند وچون میتوان گفت تقریباً جزو اشراف بودند، عده زیادی‌خدمه دردسته خودداشتند . (یعنی اند کی کمتر از ۵۰ درصد در حالیکه در خود لشکر تعداد خدمتکاران کمی بیشتر در ۳۰ درصد بود.)[1] بنظرمیرسد که‌بوی نو کران نوعی محافظان جان شاه بودند .

ایناقان	۵۸۳	۲۹۲۸	۳۰۹۸	۶۶۰۹[2]
بوی‌نو کران	۸۱۰	۲٤۲۰	—[3]	۳۲۳۰
	۱۳۹۳	۵۳٤۸	۳۰۹۸	۹۸۳۹

اگرهمه اینهاراحساب کنیم‌تعداد نفرات‌به ۳۲۹۱۵ میرسد که۲۲٤۸۲نفر جنگجو بودند واگرطبقاتی‌رادر بخش (ز) ذکرشد بحساب آوریم به۲۳۶۶۰ میرسد .

مشکل است ازلحاظ نژادی درباره افراد این لشکر بحث کرد .مسلماً بوی نو کران[3] ترکمن بودندوقسمت‌اعظم جنگجویان از همین نژاد بودند، گرچه حتماً عناصر دیگری نیز وجود داشته است . پدر زن سلطان خلیل امیر سهراب که فرمانده اکراد چامیشقزاك بود ، باحتمال زیاد افراد قبیله خودرا همراه داشت . خدمه را بیشك‌ازمیان رعایا انتخاب میکردند. دوانی بطرز جداگانه ذکر ۳٤۰ امیر کرد و ۳۵۰ سر کرده قبیله شول را میکند .

شول قبیله‌ای ایرانی بود که افراد آن در قرن دهم میلادی در لرستان اقامت داشتند[4] و در آغاز قرن دوازده اکراد و قبایل دیگر که از سوریه می‌آمدند آنها رابسوی شرق ، منطقه فهلیان (شمال غرب شیراز) عقب‌راندند

---

۱ ـ درلشکری که بسال۱۳٤۲ میلادی‌تجهیز شد (چنانکه‌ازس . ز نونقل خواهدشد) امیران چهل درصد وخادمین‌شصت درصد بودند .

۲ ـ دوانی این رقم را ۶۷۱٤ می‌دهد .

۳ ـ منطقی بنظر میرسد که نوکران برای خودشان خدمه‌ای نداشته باشند .

٤ ـ ابن بطوطه ، ج ۲ ، ص ۸۸ آنهارا یك قبیله ایرانی (من الاعاجم) می‌خواند که درصحرا زندگی می کنند . مراجعه کنید بمقاله مینورسکی دردایرةالمعارف اسلامی بعنوان «شولستان» در۶۶۱-۱۲۶۳ میلادی شاهزاده سلغری موسوم به‌ترکان خاتون‌بکمك شولها وترکمانان‌مظفرالدین اتابك فارس‌را برانداخت ، رجوع کنیدبه‌رشیدالدین‌ووصاف.

وبالاخره شولهاپرا کنده شده یابتحلیل رفتند وفعلا محل آنها دردست لرهای ممسنی میباشد. ذکر شولها در ۱٤۷٦ خیلی عجیب بنظر میرسد و احتمال دارد امرای کرد مذکور باآنها نیز متعلق بقبایلی بودند که در کوه گیلویه استقرار یافته بودند، یعنی سرزمینی که درجنوب بختیاری واقع است وجزو ایالت فارس میباشد.

مابابد «ملازمان» امراء غیرنظامی راکه دربخشهای (ه) - (و) ذکرآنها گذشت از شمار لشکریان خارج سازیم. این افراد که عدهشان ۱۱۵۲ بود (٦۸ پوشن پوش، ٥٦۳ ترکش بند و ٥۲۱ خدمتکار) شاید نگهبانانی بودند که وظیفه آنها زیاد کردن اعتبارقسمتهای مختلف واجرای قوانین درمواردی مثل گرفتن مالیات و غیره بود.

٥ - قوای آق‌قویونلو

آیاآماری راکه دوانی میدهد میتوان صحیح دانست؟ او واحدهای جداگانه‌ای‌را که‌تحت فرماندهی‌امراء بودند از قلم می اندازد، و در زبان شاعرانه اویك فوج هزار نفری «بیشمارچون ستارگان» وصف میگردد. در منابع رسمی نیز امکان مبالغه وجود دارد. مثلا جوینی (ج ۱، ص ٤-۲۳) هنگامیکه از سپاهیان قبل از مغول حرف می‌زند، گوید:

«وهر گاه که عزیمت دشمنی کنند یادشمنی قصد ایشان کندماهها وسالها باید تاترتیب لشکری دهند وخزانه‌ها مالامال تا در وجه مواجب و اقطاعات ایشان بردارند وقت استیفای جرایات و رسوم بر مئین‌والوف فزون باشند و هنگام‌مقابلت ومقاتلت‌صفوف‌سربسرحشو باشند و هیچ کدام بمیدان مبارزت بارز نشوند. هرامیراستکثاراطلاق مواجب رابنام گویند چندین مرددارم و هنگام عرض یکدیگر راتزویری بدهند تابشمار راست‌شود.»

چنین‌روشی‌حتی در روزگار ماهم وجود دارد واینرا درموقع مطالعه متن نباید از نظر دور داشت.[۱]

۱ - شاردن (ج ٥، ص۳۱٥) گوید وقتیکه درسال ۱٦٦٦ شاه عباس دوم از کلیه سپاهیان خود سان میدید متوجد شدکه بعضاً همان مردان، اسبها وسلاحهارا ده دوازده مرتبه ازمقابل او گذرانیده‌اند.

خوشبختانه ما آماری در دست داریم که توسط ناظرانی باریك بین ودقیق چون سفرای ونیزی در دربار آق‌قویونلو جمع آوری شده‌است و می‌توانیم با گفته‌های دوانی مقایسه بکنیم.

اول بذکر قسمتی از گفته‌س. زنو خواهیم پرداخت که‌مربوطست بلشکری که اوزن‌حسن درسال (؟) ۱۴۷۲ هنگامی که سپاهی بمنظور غارت عازم آسیای صغیر بودجمع آورده‌بود. او گوید: «جنگجویان شاه صدهزار سوار بودند. بعضی مجهز به چرم‌های ضخیمی بودند که‌می‌توانستند پوشنده آنرا ازهر گونه ضربه شدیدی حفظ کنند. دیگران ملبس به ابریشمهای مرغوب باجلیقه های تودوزی [۱] شده بودند واینها بقدری ضخیم بود که تیر از آنها نمی گذشت. و عده‌ای زره‌ها ودرعهای مذهب بتن داشتند وآنقدر وسایل مختلف دفاع و حمله با خود حمل میکردند که عمل کردن وچالاکی آنها بیننده را بحیرت می‌انداخت. خدمتکاران [۲] آنها نیز زره‌های صیقلی شده آهنین بر تن و بجای سپرهای کوچکی که مردم‌ما بکارمی برند سپرهای گردی داشتند واز تیزترین شمشیرها درجنگ استفاده‌میکردند. سروران مجموعاً چهل هزارتن سرباز شجاع بودند وچاکران شصت‌هزارنفر بودند، ودرهیچ لشکری چنین سواره نظامی ندیده بودم.»

«باربارو» که‌دراوایل تابستان ۱۴۷۴ همراه‌اوزن‌حسن بنواحی ییلاقی نزدیك سلطانیه رفته بود مینویسد: [۳] در این وقت سپاهیان فرا خوانده میشدند و تعداد اشخاص‌ودواب را بدین‌طریق معلوم میکردند. دشت بزرگی بود که‌دور تا دور آن اسبها را طوری قرار داده بودند که‌بدن یکی بسر دیگری میخورد ومحیط این‌دایره درحدودسی میل بود. برروی اسبان‌مردانی سوار بودند که بعضی مسلح وبعضی بی‌سلاح بودندو بدین‌ترتیب ازصبح تا غروب خورشید در آنجا ایستاده بودند [۴] یکنفر بشمارش آنها می‌پرداخت ولی برخلاف‌رسم ما

---

۱ - مینورسکی برای quilted doublet کلمه قزاکندیا کزاکند فارسی‌را که بمعنی رزه است پیشنهاد می کند، رجوع کنید به حدودالعالم، چاپ مینورسکی ص ۳۷۱.

۲ - که همان قلغچی متن دوانی باشد.

۳ - از Haklvyt Society ج ۴۹، (۱۸۷۳) ص ۸ - ۶۵ نقل شد.

۴ - این مراسم یا سال‌است که دوانی ذکر آن‌را می کند.

که نام مرد یا مشخصات اسب او را ثبت می کنیم ، او فقط اسم سر کرده را می‌نوشت ومی‌دید که عده نفرات اودرست است یا نه ، آنگاه بگروه دیگری می‌پرداخت.من‌خدمتکار خود را برداشته وازفاصله‌ای بشمارش آنهاپرداختم وبرای‌هر پنجاه نفریك‌لوبیا بجیب خود می‌انداختم . هنگامیکه‌جمع آوردن و شمارش سپاهیان‌بپایان رسید ، من‌شمارش خود را کردم که بدین‌قراراست:

خرگاه	۶۰۰۰
شتر	۳۰/۰۰۰
گاری که توسط قاطر کشیده میشد	۵۰۰۰
گاری که توسط اسب کشیده میشد	۵۰۰۰
خران	۲۰۰۰
اسبهای خدمت	۲۰/۰۰۰

از رقم اخیر ۲۰۰۰ اسب برگستوان داشتند که از ورقهای کوچك و چهار گوش‌آهن ساخته وبوسیله رشته‌های طلا و نقره بهم وصل شده‌بودند و در زیرآن زرهی‌قرارداشت که بوسیله زنجیرهای کوچك‌ساخته شده وتقریباً تا روی زمین میرسید و در زیر رشته‌های طلائی چین داشت . برخی‌دیگر بشیوه‌خود ما بوسیله چرم ، و بعضی بوسیله ابریشم و عده‌ای دیگر بوسیله لباس تودوزی شده‌ای پوشانده شده بودند که تیر بآنها کارگر نمیگشت . زره خودسواران بهمان نحوه‌یی‌است که قبلا ذکرشد.[1] آن زره‌ها را که من‌اول ذکرشان‌را کردم‌در«بشنه»، که‌بزبان‌مامعنی‌اش«پنج‌شهر» می‌شود ، میسازند.[2]

بعد از این من چنین شمردم :

۱ــ رجوع کنید‌بگزارش فوق‌الذکرس.زنو

۲ ـ آیا مراد «بش کند» است؟ مطابق گفته باربارو «دوراینجادومیل‌است و برروی تپه‌ای‌واقع است که‌جز صنعتگران‌این‌فن کس‌دیگری‌در آنجاسا کن‌نیست . » آیااین‌همان‌دهکده در داغستان نیست که بترکی کوبچی وبفارسی زره گران نام داشت که هردو بیك‌معنی‌است؟ رجوع کنید به مسعودی مروج‌الذهب ، ج۲،ص۳۹. این مردم جدا مانده در چهار دهکده کوبچی ، سوللقلعه ، آموزقا و شیره سکونت دارند ، ولی مهمترین آنها همان کوبچی است که‌دوقسمت‌علیاوسفلی‌دارد. رجوع کنیدبه Dorn, Mèlanges Asiatiques ج۶،۱۸۷۳، صفحات ۷۱۷ــ۷۴۰

قاطران خوب	۲۰۰۰
گله‌های احشام کوچك	۲۰/۰۰۰
گله‌های احشام بزرگ	۲۰۰۰
یوز برای‌شکار	۱۰۰
شاهین‌وشکره	۲۰۰
تازی	۳۰۰۰
تازی بزرگ	۱۰۰۰
باز	۵۰
سرباز شمشیردار	۱۵/۰۰۰
غلامان، شبانان، مکاریان‌شمشیردار	۲۰۰۰
کمانداران	۱۰۰۰

بدین ترتیب بطور کلی چنین میشود :

سواران خوب	۲۵/۰۰۰
پیادگان کماندار ومستخدم	۳۰۰۰
زنان طبقه اعیان و متوسط	۱۰/۰۰۰
مستخدمین زن	۵۰۰۰
فرزندان‌دو دسته‌اخیرالذکردوازده‌ساله‌و کمترازآن	۶۰۰۰
بچه‌های دیگر حدود همان سن	۵۰۰۰

« درمیان سواران ۱۰۰۰ نیزه‌دار، ۵۰۰۰ سپردار و ۱۰۰۰۰ ترکش بند بودند. بقیه عده‌ای از این و عده‌ای از سلاح دیگر داشتند. »

همراه لشکر تعدادزیادی کفاش، آهنگر، زین‌ساز، کمانگر، سورسات‌چی وحتی دوا فروش حرکت میکردند؛ باربارو وصف بسیار جالبی از حرکت «اردو» را موقع روز هنگام وشب میکنند.

در دوم ژوئن ۱۴۷۵ اوزن‌حسن همراه سفیران ونیزی‌از مسافرت خود بجنوب به‌تبریز باز گشت، ولی بزودی عازم نواحی ییلاقی‌شد. در ۲۶ ژوئن Contarini، که قصدباز گشت‌باروپا را داشت، دعوت شد تا سان «عده‌زیادی

از سربازان پیاده» را مشاهده کند. تعداد این مردان که «باشاه آمده بودند (یعنی ازفارس)، ممکن بودبه ده‌هزار برسد»، ولی گفته شده که «عده کثیری نیز درراه مانده‌اند.»[۱] کونتارینی اضافه می کند: «پس از پرسیدن از اشخاص مختلف و ازجمله آقای «جیوزافاباربارو»، درباره عده سربازان سواره‌ایکه با اعلیحضرت بودند سئوال کردم، گفته‌شد که‌متجاوز از بیست‌هزار، ویا اگر همه روایات را با هم بگیریم، در حدود ۲۵ هزار بودند.» (ایضاً ص ۱۳۷)

باربارو که‌همراه‌اوزن‌حسن بگرجستان‌رفته بودباز میگوید(ص۹۰):«تا آنجا که من توانستم حساب کنم، او بطور کلی بین ۲۰/۰۰۰ و ۲۴/۰۰۰سوار کارآمدداردو بقیه که برای‌حمل‌اثاثیه‌اردومی‌آمدنددرحدود ۶۰۰۰ نفربودند.»

با درنظر گرفتن بعضی ملاحظات ومطالب‌مبهم، جمع تعداد نفرات‌لشکر اوزن حسن را می‌توان ۲۵ هزار سوار وده‌هزار پیاده حساب کرد. ولی این «لشکر ثابتی بود که او برای حفظ جان‌خود همیشه نگاه می‌داشت» وآنرا س. زنو (ص۳۷) باسم عجیب «Porta» می‌خواند.[۳]

آنطور که ازگفته دوانی معلوم میشود سپاهیان محلی فارس تقریباً باندازه سپاه (خود؟) پادشاه بودند. حکمرانان دیگر چون حکمرانان بغداد ودیاربکر (اگر از حاکمان کرمان، اصفهان، قزوین و غیره حرفی نزنیم) مثلا هر کدام سپاهیان کمتری داشتند، ولی می‌توان گفت که مجموع قوای آق‌قویونلو با احتساب سوارنظام (ترك یا کرد؟) وپیاده نظام (افراد محلی) متجاوز ازیکصد هزارنفربود واینرا س. زنو نیز تأئید می کند.

---

۱ ـ کونتارینی ص ۱۳۷. محتملااوزن حسن برای لشکرکشی‌ایکه قراربوددرسال آینده (۱۴۷۶ میلادی ـ رجوع کنیدبصفحه ۱۹۵ شماره ۶ سال سوم بررسی‌های تاریخی) به گرجستان‌بکندتدارکاتی‌فراهم‌می کرد.

۲ ـ چند نفرازپیادگان دردوم ژوئن ۱۴۷۵ عقب مانده بودند؟ آیاپیادگان همان سپاهیانی هستندکه دوانی قلغچی می‌خواند؟ «پورتای» لشکراوزن حسن دقیقاً چه بود: تمام اردو یابعضی ازمحافظین جان او؟

۳ ـ ظاهراً این کلمه‌ازیك لغت شرقی، مثلا ازفارسی«درخانه»، ترکی «قاپو»وحتی مغولی «قاهولغا» باید ترجمه شده باشد.

زنوگوید که اوزن حسن «پورتای» خودرا برای مقابله بااوغورلومحمد برد.

از آنچه زنو بعداً (ص۲۰) می گوید ظاهراً سپاهی که برای چپاول به آناطولی فرستاده شده بود شامل چهل‌هزار نفر بود و عثمانیان برای مغلوب کردن آن مجبور بارسال شصت هزار سرباز شدند. در سال ۱۴۷۳ سلطان محمددوم باسپاهی صدهزار نفری قصدجنگ با اوزن حسن‌را کرد. درنبرداول که درفرات علیا واقع شد عثمانیان دوازده هزار کشته دادند، ولی درنبرد بعدی توپخانه عثمانی آق‌قویونلوها را فراری ساخت، وسه هزارنفر از آنها گرفتار گشته ودرمنازل بین راه تا قسطنطیه در دسته‌های چهل نفری کشته شدند. قسمت عمده لشکراوزن حسن تقریباً آسیبی ندیده ازمعر که بیرون رفتند و این جنگ باعث تغییر سرحدات نگردید.[1] گرچه در این جنگ عده صحیح سپاهیان آق‌قویونلو را در مقابل عثمانیان نمی‌دانیم، اما بنظر می‌رسد که حتی بعدازحمله بی‌حاصل فوق‌الذکر به‌آناطولی، تحرك وچالاکی بخصوص سواره نظام‌قزلباش اوزن‌حسن‌را قادر ساخت که قوای قابل توجهی که کمتر از صدهزار نفر نبود، درغرب متمرکز سازد.

۶ - تشکیلات مدنی درفارس

امرای غیرنظامی که سلطان خلیل از ایشان سان دیده مقامات زیر را داشتند:

الف - صدر (شماره ۳۶) نماینده شرع اسلامی بود ودر رأس تشکیلات ایالتی قرارداشت. لقب «مولانا» که همراه نام اوست دلالت برمقام روحانی اومی کند. او مسئول دعوت شیوخ و ساداتی بود که در مراسم سان حضور داشتند وآنها را رسماً به ولی‌نعمت خود معرفی می‌نمود و در روز دوم عرض در رأس دسته‌ای از شخصیتهای مهم وهمراهان خود بحضور سلطان می‌آمد.

ب - وزیری (شماره ۳۸) که، به آصف وزیر سلیمان تشبیه شده است، محتملا تمام امور مدنی وایالتی مربوطه را اداره میکرد. عجیب است که بدارنده این مقام (وهم‌چنین‌شماره ۴۱) عنوان «شاه» داده‌اند (درتاریخ‌امینی ورق ۸۰ نیز چنین است)[2] که البته در این مورد رابطه‌ای با استعمال آن

۱ - رجوع کنید بمقاله مینورسکی بفرانسه تحت عنوان «ایران درقرن پانزدهم»، پاریس ۱۹۳۲، ص ۱۴ - ۱۳. (این‌مقاله دربیست‌مقاله مینورسکی تجدید چاپ شده‌است.)

۲ - برعکس درشماره ۷ شاه علی فقط اسم شخص است.

بوسیله صوفیان (شاه نعمت‌الله ولی وغیره) ندارد این کلمه ممکنست در اینجا بمعنی «عالیجناب» باشد. چون فرمانروایان ترکمن بتقلید ازسلطان محمود غزنوی وسلجوقیان وغیره خود را «سلطان» یا «پادشاه»[۱] می‌خواندند. عنوان ساده «شاه» ممکن است بامراء ویا مأمورین عمده اطلاق میشد که با ایرانیان، یعنی سکنه محلی سروکار داشتند.[۲]

پ ـ صاحبدیوان (شماره ۳۹) مسئول مالیاتها بوده و عنوان «خواجه» راداشته‌است. خواجه عنوانیست قدیمی وایرانی واززمان سلاجقه «خواجه» عنوان احترام آمیزی بود برای اعضای ایرانی حکومت.[۳] بنظر میرسد که «صاحب» های دیگر (شماره‌های ٤۱ ـ ٤٤) تحت نظر صاحبدیوان بودند و اشاراتی که به تسلط آنها بعلم حساب رفته است باید دلیل سروکارداشتن آنها باحسابداری (شماره ٤۰) ومنشیگری (شماره ٤٤) باشد.

ت ـ اگرچه حکیم شاهزاده جزو اعضای دیوان نبود، مقام مهمی داشته و بلاواسطه بعد از صدر ذکر شده است. عنوان «مولانا» نشان میدهد که تحصیلات مذهبی نیز داشته است.

ث ـ مهردار جزو ملازمان نزدیك شاهزاده بوده واین مطالب ازنشستن او در مقابل شاهزاده معلوم می‌شود (ورق ۱۲متن). او هم چنین عده‌ای از درباریان را بدرون آورده ازنظر شاهزاده می گذرانیده است.

ج ـ اصطلاح ترکی ایناق معانی متفاوت محلی داشت، ولی درمتن دوانی به مفهوم اصلی آن بمعنی «ندیم» عربی بکار رفته است. نظام‌الملك درسیاست نامه (چاپ شفر، ج ۱، ص۸۲) فصلی درباره ندیمان و شرایط انتخاب شدن برای این شغل خطیردارد[٤]. مخصوصاً جزواینا‌قان ذکرامیرهدایة‌الله(۲٤)

---

۱ ـ درباره احیاء عنوان «شاهنشاه» بوسیله آل‌بویه، رجوع کنید بکتاب من‌بفرانسه «تسلط دیالمه»، پاریس ۱۹۳۲.

۲ ـ در باره استعمال کلمه «سلطان» بجای سروان رجوع کنید بمقاله من درمجله السنه شرقیه لندن، ج ۹، شماره ٤، بعنوان «سیورغال»

۳ ـ جالب‌استکه فقط اعضای غیرایرانی (؟) دیوانی (شماره ٤۳) بعوض «خواجه» «چلبی» خوانده شده‌اند.

٤ ـ سیاست‌نامه، چاپ مرحوم اقبال ـ فصل هفدهم. (مترجم)

رفته است که مقامی برابر با مهردار داشته است . دوانی گوید که او«قبول بندگان حضرت یافته» واز لطف خاص او بهره‌مند بوده است (مقایسه کنید با شماره ۳۷) .

ح - یساول و بکاول جزو مقامات پائین‌تر ذکر شده اند . اولی شغلش پرده‌داری وحاجبی بوده[۱] ودومی چشنده یاچاشنی گیر[۲] بوده است؛ ولی‌البته بعنوان ملازمان محترم شاید کارهای دیگری نیز بآنها ارجاع میشده‌است. مثلا هنگامیکه سلطان یعقوب تصمیم بامر خطیری چون الغاء سیورغال دست‌زد، بکاولان حامل فرمان شاهی بتمام ایالات عراق و فارس اعزام شدند (رجوع کنید بتاریخ امینی ورق ٦٥ و ١٦٥) گذشته از این دوچاوشها نیز ذکر شده‌اند که در کنار ایناقان نشسته بودند (متن ورق ۱۲) وازاشاره‌ایکه در ورق (۱۰b) رفته‌است بنظرمیرسد که کار آنها خلوت کردن راه جهت عبور شاه بوده است .

خ - شغل هریك ازمستخدمین ومأمورین ازعنوان آن پیداست . شکوه وجلال حکمران فارس - یا بهتر بگوئیم نایب‌السلطنهٔ- ازتعداد زیادمنشیان (۳۰۰نفر) وبنسبت‌طبقه مختلف مأموران، عمله طرب ، خدمتکاران و شبانان وشیربانان وغیره پیداست: مطلب جالب‌اینکه دردربارشیراز ، لذایذ معنوی نیزفراموش نگشته بود وآنجا کتابخانه‌ای باپنجاه‌کارمند داشت[۳].

گرچه مقامات دربارایالتی از دربار اوزن حسن‌تقلید شده بود ، مسلماً دربار اوزن حسن مقامات و عناوین بیشتری داشته است . بنابگفته مؤلف تاریخی عمومی بنام احسن التواریخ که بسال ۱۲۱۲هـ- ۱۷۹۷ میلادی نوشته شده (موزه بریتانیا، Or.1649- فهرست ریوج‌سوم‌ص۸۸۹) جداوشمس‌الدین

---

۱ - یساول از کلمه مغولی یاسا یعنی قانون گرفته شده است .

۲ - رجوع کنید به «فرهنگ مختصر لهجه‌های ترکی وتاتار » تألیف Budagov که بروسی نوشته شده وبسال ۱۸٦۹ نشریافته است . ج اول ص ۲٦۲

۳ - دوانی دراخلاق جلالی‌خود (ص۱۵) دروصف سلطان‌خلیل گوید گرچه در«عنفوان جوانی» بود هم خود را مصروف حقایق علمی و نوادر زبانی و داستانهای شاهان باتقوا میکرده است .

عبدالله خاکی شیرازی (متوفی در تبریز ۹۰۲ هجری -۷-۱۴۹۶م) در دربار آق‌قویونلوها سمت «بخشی» داشته‌است. چنانکه ازاسمش برمی‌آمد باید این شیرازی جزو ماموران مدنی بوده‌باشدوشاید مؤلف تاریخ مذکور این‌عنوان را بمعنی هندی آن‌بکار میبرد تا یك‌مقام کم‌شناخته ایرانی (وشایدهم سمت تواجیگری) را برساند.[1]

۷ ـ اعلام

گذشته ازشاهزادگان ماهنوزاطلاعات‌کافی درباره بازیگران‌دیگر این دوره پرآشوب آق‌قویونلوها نداریم ودراین‌جا سعی میکنیم تاهویت‌بعضی‌از امرائی‌را که‌درسال۱۴۷۶درسان‌سپاه سلطان خلیل‌بودند، معلوم نمائیم. این تجزیه وتحلیل مارا قادرخواهد ساخت تادرباره بعضی ازاسامی وعناوینی که بنظر عجیب می‌آید بحث کنیم ودرصورت امکان عناصر مختلف‌نژادی را در تشکیلات آق‌قویونلوها معلوم داریم. بنظر میرسد که‌این‌تشکیلات بدوقسمت نظامی ومدنی تقسیم می‌شد. قسمت نظامی را ترکمانان ومخلوطی از عشایر ایرانی تشکیل میدادند و اعضاء قسمت دیگر از میان خانواده‌های ایرانی منسوب بدیوان انتخاب میشدند.

شماره‌هایی که ذیلا ذکرمیشود مطابق شماره‌هایی است که درمتن‌عرض نامه گذاشته‌ایم.

۱ ـ سلطان علی‌میرزا که قبلا ذکر او گذشت.

۲ ـ امیر منصور پرناك. قبیله ترکمن پرناك[2] اغلب در قرون پانزده و شانزده میلادی ذکرشده است.

تلفظ کلمه Pornak را میتوان‌ازاسم قریه‌ای بهمین نام که درساحل‌راست رود ارس در خانات سابق ماکو وجود دارد دانست. این امیر منصور بعد از

---

۱ ـ بخشی‌ها درهند بیشترمسئول انتصابات وترفیعات‌درارتش بودند، رجوع کنیدبه W. Irvine, The Army of the Indian Moghuls ۱۹۰۳، ص۳۷. درزمان‌تألیف احسن‌التواریخ مؤلف درهند میزیست.

۲ ـ این اسم ممکنست ازفارسی «پرناك» بمعنی برنا، مردجوان گرفته شده‌باشد. ددتکی پرناك یابرناك بنظرنمی‌رسد معنی داشته باشد.

بتخت‌نشستن سلطان خلیل درجنگی با شاهزاده مرادبن جهانگیر ساوه‌ای مغلوب میشود. هنگامیکه امیرزاده الوندبن سلطان خلیل در شیراز بدرود زندگی میگوید، سلطان یعقوب، صوفی خلیل‌بیگ موصلی را داروغه فارس می کند.[1] ولی‌چون او بمردم ظلم کرده وبفکر «تسخیر هند» افتاد اورا باز خواندند وبجایش مظفرالدین‌منصور پرناك رابعنوان والی وحکمران بشیراز فرستادند.(نگاه کنیدبه‌تاریخ امینی‌ورق ۱۰٦) بنظرمیرسد بعدازامیرمنصور پسرش قاسم بجای اومی‌نشیند وبنا بگفته‌مصلح‌الدین لاری درمرآت الادوار (ورق ۲۲۹نسخه موزه بریتانیا Add ۷٦٥۰) لوطیان مزدور خودرا می‌فرستد تاسید صدرالدین‌شیرازی را درخانه‌اش بقتل‌آورند. این‌واقعه‌درچهارم‌آوریل ۱٤۹۸بود (رجوع کنید به فارس‌نامه‌ناصری، ج۲، ص۱۳۵ ومقاله من‌بعنوان «سیورغال» ص۹٥۳) سلطان‌مراد در۷ صفر ۹۰۷-۲۳ ژوئن۱٥۰۱ تمام اموال قاسم را گرفته اورا از هستی ساقطمی کند.

۳ - امیرمنصور سهراب‌بیك سرکرده اکراد چامیشقزاك بود و از گفته دوانی‌بنظر می‌آید که زن‌برادر سلطان‌خلیل‌بوده است ولی‌تاریخ امینی(ورق ۷٤) اورا پدرزن سلطان‌خلیل میداند. درجنگی که طی‌آن سلطان خلیل زندگی خودرا ازدست داد، سهراب برحسب اتفاق دراردوی یعقوب‌بود وبعلت قرابت خانوادگی سعی کرد خیانت کند. گفته‌اند که‌اصل سرکردگان چامیشقزاك بعباسیان و یاسلجوقیان میرسد.[2] این سهراب بیک باید همان سهراب بیک بن شیخ حسن باشد که درشجره چامیشقزاك درشرفنامه ج ۱، ص۱٦٤ ذکرشده‌است.

٤ - نورعلی‌بیک[3] ظاهراً ازاحفاد یکی‌ازشاخه‌های فرعی‌خانواده‌شاهی بایندری‌است :

---

۱ - این قبیله بصورت «موصلو» و «موسی‌لو» هردونوشته شده (تاریخ امینی ورق ٦٤ وغیره) . ممکنست نام چند قبیله بارسمهای مشابه باهم اشتباه شده باشد.

۲- ممکنست ازشاخه سلجوقیان که در ارض روم بودند باشد (؟)

۳- اسم اصلی او بوداق بود ، رجوع کنید به‌لاری، ورق ۲۳۰

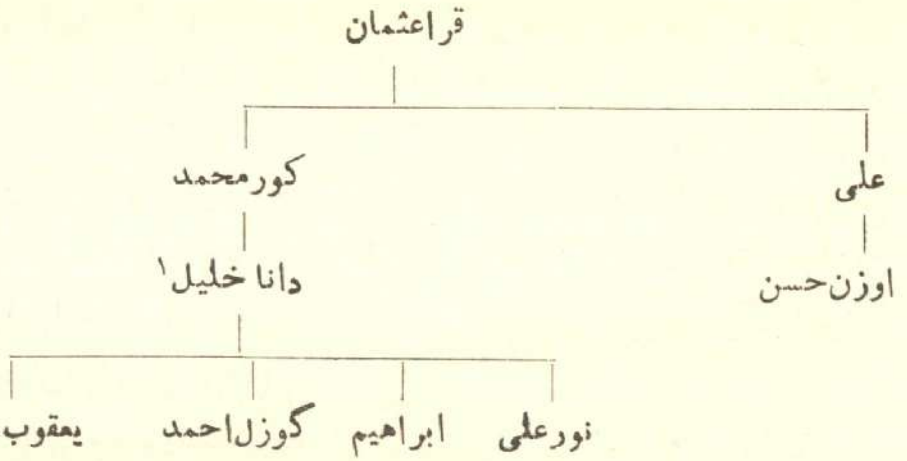

هم نورعلی‌وهم برادر ماجراجوی او ابراهیم، که به ایبه‌سلطان[2] مشهور بود، درفتنه‌هایی که بعدازمرگ‌یعقوب (۸۹۶-۱۴۹۰) صورت گرفت‌سهم مؤثری داشتند. هنگامیکه‌در ۸۹۷ - ۱۴۹۲ ایبه‌سلطان، رستم‌بن‌مقصودبن‌اوزن‌حسن را بتخت‌نشاند، نورعلی‌سلیمان بیژن یکی‌از بهترین‌سر کردگان آق‌قویونلو را که ازبایسنقربن‌سلطان‌یعقوب[3] طرفداری کرده بود بقتل‌رساند، ولی‌دیری نپائید که خود نورعلی علیه رستم قیام کرد. پس‌از به‌تخت‌نشستن گودااحمد ابن‌اغورلومحمد(۱۴۹۶/۹۰۲) ایبه‌اول باو پیوست سپس برعلیه‌ش قیام کرده اورا در۱۸ربیع‌الثانی ۹۰۳-۴دسامبر ۱۴۹۷بکشت. نورعلی، محمدبن‌یوسف‌را به‌تخت‌نشاند، درحالیکه‌ایبه، مرادبن‌یعقوب راشاه خواند، ولی‌با طرفداران او اختلاف‌حاصل کرده واورا درقلعه روئین دژمحبوس ساخت. دراین‌بین الوند ابن یوسف از دیابکرو به‌ایبه‌پیوست (جهان آرا ورق ٦٦). بالاخره ایبه در جنگی که الوند با برادرخود محمدی در شوال ۹۰۴ - مه ۱۴۹۹ کرد کشته

۱- حبیب‌السیر اسم اورا داناخلیل‌می نویسدولی‌ممکنست این از (Dana)ترکی‌بمعنی گوساله باشد و البته چنین اسامی در ترکی سابقه دارد. در باره همین شخص نگاه کنید بص۱۹۲-ج۱ بررسی‌های تاریخی شماره ٦ سال ۳.

۲- لب‌التواریخ ورق ٦٦ از شجاعت او تعریف کرده او را « صاحب شأن پادشاه نشان » می‌خواند. راجع بلشکرکشی ایبه سلطان به گیلان در ۸۹۸-۱۴۹۳ رجوع کنید به لب‌التواریخ ورق ٦٥.

۳- امیرسلیمان قبلا عم نورعلی را بقتل رسانده بود. حبیب‌السیر ج٤. س ۳۳۳.

شد. برادر ایبه مراد را آزاد ساخته و از او در مقابل محمدی که در ۹۰۵-۱۵۰۰م. کشته شد، جانبداری کرد. بسال۹۰٦-۱۵۰۰م. پیمان صلحی برقرارو مطابق آن مملکت را بدو قسمت تقسیم کردند: الوند دیار بکروآذربایجان را گرفت وفارس و اراك ازآن مرادشد. اما نام خاندان دانا خلیل ازتواریخ برنیفتاد: در۱۵۰۱/۹۰۷ مراد، یارعلی بن نورعلی را کشت ویعقوب جان بن دانا خلیل را حکمران فارس ساخت که اورا هم رقیبی بزودی ازآنجابیرون راند. (جهان آرا ورق ۱۹٦).

۸ - امیر محمود بیك شایدهمان عم اوزون حسن باشد که از اوایل کار او اطلاع داریم ومی دانیم که بعداز جداشدن ازاوزون حسن، حسن علی قراقویونلو را ازقلعه‌ای که درآن بوسیله پدرش جهانشاه محبوس گشته بود آزاد ساخت. (بنگرید به Hinz ; Irans Aufstieg 134). چون این واقعه درحدود۸٦۱-۱٤۵۷ اتفاق افتاده بود، محمود در۸۸۱ باید پیر بوده باشد. جالب توجه است که متن ما فقط «زانو زدن» پسر او شاه علی را ذکرمی کند نه خوداورا.

۱۰ - بدرستی معلوم نیست که آیا سر کرده تواچیان، امیرحسین بایندر همان جلال الدین حسین علی بیك است که درزمان سلطان یعقوب پروانه‌چی وبالاخره امیردیوان تواچی گردید، یانه؟ (تاریخ امینی ورق ۱۲۷).

۱۱ - ابابکر بیك (ابوبکر را اکثر در دوره های بعد از مغول چنین می‌نوشتند) شاید ابوبکر موصلی (یا موسی لو؟) باشد که بعد ازجلوس سلطان خلیل به‌تخت سلطنت حاکم ری بود وقلعه فیروزکوه را فتح کرد.

۱٦ - راجع بالوندبیك نگاه کنید بص ۱۹٤ شماره گذشته این مجله.

۱۷ - ۱۹- چنانکه می‌بینیم قبیله افشارمدتها قبل ازصفویان درفارس مستقرشده بودند و منصوربیك افشار کوه کیلویه را مرکز خود کرده بود. او در ۹۰۳-۱٤۹۸ محمدی بن یوسف را یاری کرد تا بسلطنت رسیدوبعنوان پاداش حکومت فارس بدورسید.

۲۲ - اسم عجیب مهماد چند دفعه ذکرشده است. از جمله امیرانی که سلطان خلیل همراه پسرش الوند میرزا بفارس می‌فرستد (بگفته تاریخ امینی

ورق ٥٦)یکی مهماد بیك خازن حمزه حاجیلو و دیگری مهماد بن‌الپائوت بود. این دومی جزو یکی ازطوایف‌قراقویونلوبوده وبعد ازمـرگ سلطان خلیل بدو وفادار ماند ودرنتیجه بدست سلطان یعقوب کشته می‌شود (ایضاً ورق ۷۹). کلمه مهماد بنظرمیرسد صیغه مبالغه عربیست مثل مفراح، مقوال وغیره (رجوع کنید به Wright ' Grammar . ۱۹۳۳، ج یك ، ۱۳۸ B) شاید فورم مهمادعامیانه محماد عربی باشد که می‌تواند صیغه مبالغه حامد وحمد باشد. اگر چنین کلمه‌ای وجود داشته باشد ممکنست علت استعمال فـورم ترکی عثمانیMeequetns(که شاید ازمحماد باشد؟) را بجای محمد درمنابع فاتح بیزانس بیان کند که هنوز معمایی‌است.تاریخ‌نویس بیزانسیPhranizes تاریخ قسطنطنیه‌راMeepquths می‌خواندوبرای پیغمبراسلام کلمهMwâquea رابکارمی‌برد(بنگرید بهDer Islam ج۷، ۱۹۱۷،ص۳٤٥وج۸،۱۹۱۸،ص۱۰۸)

۲٦ - کلمه « اخی » که به شهریار شهاب الدین شهریار اطلاق شده است اصطلاحی است مربوط به‌تشکیلات فتوه وبندرت در دوره ترکمانـان بکار می‌رود. J . Deny معتقد است، که این کلمه از ترکی Aqi بمعنی قوی ماخوذ است نه از عربی «اخی». [۱] استعمال شهریارنیز بعنوان‌لقب‌عجیب‌است. درست است که درقصیده مشهورسعدی که بحاکم مغول‌فارس انکیانو (حدود ٦٦۷ - ۱۲٦۹) تقدیم کرده اورا «معین اعظم شهریار» خوانده است که معنی دیگری جز« شهریارمملکت» نمی‌تواند داشته‌باشد، ولی چنین معنایی بامقام شهاب‌الدین درست درنمی‌آید . این‌امیر که علاقمندبعلم‌وادب بود گویا اصل ایرانی داشته وشاید از احفاد یکی ازسلسله‌های محلی بوده باشد.[۲]

۱- مجله‌انجمن‌آسیایی ، ج۱٦ ، ۱۹۲۰، ص ۱۸۳ : مقایسه کنید با - Taeschner Futuwwa Studtien در مجله Islamica، ج٥، ص۲۹٤ که در آن به«اخی» معنی دومی نیز بمعنی سخی (؟) داده‌است.

۲- اسم شهریار بخصوص در مازندران مرسوم بوده است. رجوع کنید به « نام‌نامه ایرانی» اثر ژوستی‌ص ٥-۱۷٤. مطابق نزهت‌القلوب ص۲۲۰ ناحیه شهریار که از کرج‌رود مشروب میشود جزو تهران (ری) می‌باشد. خوندمیردر حبیب‌السیر ج۲ ، ص۱۲٤ حکمران معاصر سیستان را شهریار می‌خواند . شاردن (ج٦،ص۷۹) گوید که دراصطلاح عامه شهریار را برای کلانتر شهر بکار میبردند.

۲۷ - اسم احمد ماماش باز عجیب است. یکی از شاخه‌های بزرگ قبیله کرد بیل باس که در قسمت جنوب غربی دریاچه رضائیه سکونت دارند، ماماش خوانده می‌شود.[۱]

۲۸تا۳۱ - گرچه این اسم بطور مغلوطی نوشته شده است می‌توان آنرا چنین خواند: محمد ولد پیر عزیز بیك شیره‌جی. کلمه اخیر یا ممکن است از «شیره» فارسی باشد و یا از کلمه‌ای در ترکی شرقی که بمعنی میز چهار گوش وسفره آمده باشد. (بنگرید به بابرنامه چاپ Ilminsky ص ۲۳۵) خیلی احتمال دارد که این عنوان درمورد متن ما بکسی اطلاق میشده که مأمور سفره و مشروبات شاه بوده است. در دربار صفویه قسمت بخصوصی بعنوان «شیره‌خانه» وجود داشت که با «شربت خانه» فرق داشت

۳۶ - مولانا علاءالدین بیهقی[۲] را سلطان خلیل پس از به‌تخت نشستن بعنوان سفیرروانه قسطنطنیه کرد. (تاریخ امینی ورق ۵۶).

۳۸- شاه عماد الدین سلمان دیلمی‌دردیوان سلطان خلیل بمقام وزارت رسید وباصفهان فرستاده شد تا امورآنجارا نظمی بخشد وباعث زوال‌حاجی بیك‌بن شیخ حسن (عموزاده اوزون حسن) گردید. حاجی‌بیك ازاین جریان دلگیر گشته وبعدازمرگ‌سلطان خلیل سلمان را کشت (تاریخ امینی‌ورق های ۵۶ و ۸۰).

۴۱ - بعد از به‌تخت نشستن سلطان خلیل، شاه شرف‌الدین محمودجان دیلمی (بگفته تاریخ امینی ۵۶) جهت «ضبط اموال و وجوهات با قیه» روانه فارس گردید و در زمان یعقوب بوزارت ومشرفی دیوان رسیده (ایضاً ورق ۱۶۳). در سال ۱۴۸۹/۸۹۴ درمعیت برادرش امام‌الدین شیخ علی از

۱- رجوع کنید بمقاله مینورسکی در دایرةالمعارف اسلام بعنوان ساوجبلاغ.

۲- بیهق یعنی همان ناحیه سبزوار. درحدودالعالم (ورق۱۹) (چاپ سیدجلال‌الدین طهرانی ص ۵۶ — مترجم) آمده‌است: «سبزوار، شهرکیست خرد برراه ری وقصبهٔ روستای‌بیه است (بیهك = بیهق).» من برای این تصحیح مدیون دوست گرامیم عباس اقبال هستم. برای نام مردان بزرگی که از بیهق برخاسته اند رجوع کنید به تاریخ بیهق، چاپ تهران ۱۳۱۷.

طرف قاضی عیسی صدر، که مرد با اقتداری بود، باصفهان وفارس فرستاده‌شد تا اصلاحی دروضع مالیات بعمل‌آورد. هدف برگشتن بشیوه‌ها وقوانین‌اولیه اسلامی وازمیان بردن هرنوع مالیاتها وبدعتهای چنگیزی ازقبیل تمغا و سیورغال بود. (ایضاً ورق ۱۵۶ - ۱۷۱) . اعمال فرستادگان قاضی عیسی باعث خشم بیحد کسانی گردید که دراین امر ذی علاقه بودند و منجر بحبس وبالاخره اعدام شیخ علی توسط منصور پرناك حاکم فارس گردید.[۱]

۴۳- نام حاکم کازرون، چلبی سیف‌الدین منتشا بگوش عجیب می‌آید. منتشا اسم امیر کردی بود که پس‌ازبرافتادن سلجوقیان‌حکومتی درآسیای صغیر تشکیل داد.[۲] هرمقدار کردی کـه همراه او بگوشهٔ جنوب غربی ترکیه (یعنی همان سرزمین Caria باستان) رفته باشند در میان عده بیشتر ترکمن دراقلیت‌بوده و کم کم ازبین رفته‌اند. قلمرو این امارت که Menteshe خوانده‌می‌شود بنابه بگفته Wittek (ص۹۹)درسال ۱۴۲۴ جزوامپراطوری‌عثمانی گردید، وکاملا احتمال‌دارد که‌این امیریکی ازاحفاد خانواده سلطنتی‌آنجا بود که اجدادش مجبور بمهاجرت شده بودند. این‌عنوان چلبی[۳] راکه در

---

۱ - قـاضی عیسی خودش بدست صوفی خلیل سفـاك در ۱۳ ربیع اول-۲۴ ژانویه ۱۴۹۱ دراردوباد بدارآویخته شد. رجوع کنید به‌جهان‌آرا.

۲ - رجوع کـنید به مـقاله Babinger در دایـرة المعارف اسلام به عنوان Mentesche وDas Furstentum Mentesche از P.Wiitek استامبول۱۹۳۴ ص۵۱-۵۰ بمثالهائی کـه دراین کتاب دوم نقل شده باید اسم باربیگ شاد منتش را اضافه کرد که قلعه او (واقع درقفقاز وشاید در منطقه‌ایروان) بوسیله شاه اسمعیل محاصره شد. رجوع کنید به‌حبیب‌السیر، ج۶، ش۳۳۷. هم‌چنین شرفنامه ، ج۱، ص ۲۲۱ قطعه‌ای دارد درباره امرای کیلیس که ازمنتشا آمده‌اند (واین‌ممکن‌است کلیدی‌باشد برای‌یافتن اصل‌شاهزادگانی که ازکاریا آمده‌اند، والله‌اعلم).

۳- قاسم انوار دریکی از قصاید خود چلبی را بکارمی‌برد، ولی جمله بترکی‌است: چلبی بزی اونتما. در تاریخ امینی ورق ۶۱و۷۳ چلبی بعنوان اسم شخص بکار برده شده است . علیرغم بحثهای مختلف توسط شرق شناسان روس هنوز اصل چلبی نامعلوم است : بعضی میگویند که از کلمه سامی صلام (صنم عربی) است وبرخی معتقدند که ازچلب ترکی است بمعنی خدا . رجوع کنید به‌مقاله بارتولد در دایرة‌المعارف اسلام تحت عنوان Celebi شاردن (ج۸، ص۷۰) اشتقاق آنرا از Chalap میداند.

ایران ناشناخته است ولی در آسیای صغیر به‌شاهزادگان و رهبران روحانی اطلاق می‌شود تاحدی بیان می کند.

۸- کتیبه‌های متأخر اسلامی در تخت جمشید

کتیبه‌هایی که دوانی ذکرمی کندهنوزموجوداست.Carsten Niebuhr[1] ازآنها نسخه برداری وسیلوستردوساسی[2] بعدازاصلاحات‌زیادبفرانسه ترجمه کرده‌است.ولی‌ازآن‌پس‌مثل‌اینست که کسی بآنها اعتنایی‌نکرده وبعلت‌شهرت واهمیت کتیبه های هخامنشی وساسانی دربوته فراموشی مانده‌اند. نیبوهر ممکنست‌نسخه آنهارا ازدانشمندان‌محلی بدست‌آورده‌وهنگام نسخه برداری مجدد اشتباهاتی رخ داده باشد.[3]

دوانی گوید که‌اول توجه‌سلطان‌خلیل معطوف کتیبه های «پادشاه‌زاده سعید شهید» ابراهیم‌میرزا شد. این شاهزاده تیموری پسر شاهرخ است که‌در ۲۶ شوال ۷۹۶-۲۵ مه۱۳۹۷[4] متولد ودر۱۴۱۴/۸۱۷بحکومت فارس منصوب شده‌است. در٤شوال۸۳۸/۳مه۱٤۳۸ ابراهیم‌میرزا دراثر«عارضه‌ای »در گذشته وبعداز اوحکومت به‌پسرش عبدالله رسیده‌است.[5]

اولین کتیبه او (که درنیبوهر شماره‌D است)نقل شعرسعدی‌است بمطلع که رادانی ازخسروان عجم-الخ ...[6] که بوسیله خود شاهزاده امضاءشده و

---

1 - Reisesbeschreibung,Kopenhagen,1778,ii,table xxvii

۲-درکتاب مشهورخود بنام Memoires sur diverses antiqués de la Perse پاریس ۱۷۹۳، ص ۱۲۵-۱٦۵.

۳- محمد نصیرفرصت شیرازی درآثارعجم، بمبئی ۱۳۱٤، ص۷-۱٦٦بروشن‌شدن موضوع کمکی‌نمیکند وبنظرمیرسد که نسخه‌اواز کتیبه‌های ناقص وشاید از کتاب Niebuhr بوده باشد. دربارهٔ کتیبه کوفی عضدالدوله دیلمی فرصت می‌نویسد: « فقیر درکتابی دیگر که فرانسوی‌بود ومترجمی‌آنرا برایم ترجمه‌نمود دیدم نوشته‌بود ...» این کتاب فرانسوی ممکنست ترجمه سفرنامه نیبوهر ویاکتاب سیلوستردوساسی بوده باشد.

٤ - ظفرنامه.ج۱، ص۷۱۰-

۵ -حبیب‌السیر- ج۳ص۱۹۱ و۲۰۲

٦- بوستان باب اول: پادشاه روم ودانشمند

تاریخ ۱٤۲۳/۸۲٦ رادارد. کتیبهE مورخ شوال۸۲٦-سپتامبر۱٤۲۳ وحاکی ازرسیدن اردوی ابراهیم‌میرزا باین‌نقطه است وبوسیله کمال‌الدین ایناق که که یکی ازمصاحبان شاهزاده بود (نگاه کنید به‌ص۱۹این مقاله) امضاءشده است. کتیبه سومی‌نیزازابراهیم‌میرزا جزو شماره B نیبوهر گشته است که باءالله‌باقی» شروع می‌شود. اشعار نقل شده توسط دوانی بامام علی‌بن‌ابی‌طالب نسبت داده شده‌است وجملهٔ «کرم‌الله وجهه» نشان میدهد که نویسنده سنی بوده است. بعدازاین اشعار نوشته‌شده: «حرره علی‌بن‌سلطان خلیل بن‌سلطان حسن‌سنةتسع وستین‌وثمانمائة» (۸٦۹-۱٤٦٤) که امکان ندارد زیرا قبلاز تسخیر فارس بوسیله اوزن‌حسن می‌باشد.

کتیبه دیگری با «هوالباقی و کل‌شی‌هالك» شروع شده سپس یك جمله فارسی می‌آید که خراب شده و بدرستی خوانا نیست: (این) . . . . خط است(؟) از کمترین بندگان، ابن حسین غلام بندگان‌حضرت پادشاه جهان‌میرزاعلی‌سنه ۸۸۱ هجری». این تاریخ (۱٤۷٦میلادی)بایددرست باشد ولی ناگفته نماند که تاریخ کتابت بدرستی معلوم نیست.

بعداز این شعری است از متنبی:

أین الاکاسرةالجبابرةالاولی کتروا الکنوز فمابقین‌وباقوا[1]

پس‌از این اسم ابراهیم سلطان وتاریخ ۸۲٦ (۱٤۲۳) نوشته شده است و معلوم است که این ادامه کتیبهD می‌باشد. کتیبه C دو سطر مغلوط فارسی دارد و بعد از آن شعر نظامی از مخزن‌الاسرار آمده است که دوانی نیز آنرا نقل می کند:-

صحبت دنیا که تمنی کند با که وفا کرد که با ما کند(الخ)

بعداز این اشعارنوشته شده: «حرره علی‌بن‌سلطان‌خلیل‌بن‌سلطان‌حسن اصلح‌الله شانهم فی شهور سنه احدی و ثمانین و ثمانمایه.» در خاتمه شعری است که مطابق دوانی فی‌البداهة توسط صدر علاءالدین‌بیهقی گفته شده قرار دارد ولی مصرع دوم‌آن عوض شده و بدین گونه است:

که بر سنگ حرفی نوشتم چنین

۱- شرح تبیان دیوان‌المتبنی، قاهره، ۱۲۸۷، ج۱، ص٤۹٦

با درنظر گرفتن این نکات باید گفت :

۱- تاریخ ۸۸۱-۱٤۷٦ که دوبار تکرار شده است تاریخ درست کتیبه علی‌میرزا و درنتیجه تاریخ سانی است که دوانی شرح آنرا میدهد .

۲ - تاریخ ۸٦۹ بغلط خوانده شده است. چون خود نیبوهر مسلماً چنین اشتباهی را در نسخه برداری از روی سنگ نمی کرد ، باید فرض کرد که مستنسخ دیگری آنرا برایش از حافظه نقل کرده درنتیجه اشتباهی رخ داده است. این مطلب بوسیله متفاوت بودن مصرع دوم شعر صدر تأئید می‌شود و چون وزن شعر تغییر نکرده است می‌توان گفت یك ایرانی آنرا تغییر داده است . شاید نکته اصلی یعنی(که نه‌ساله‌ام‌می‌نویسم چنین) درزمان نیبوهر(۱۷٦٤) ازبین رفته‌بود ، درصورتیکه آن شعر بطریقی که دوانی نقل می کند مهارت شاهزاده را درخطاطی بیان می کندومصلح‌الدین لاری که معاصردوانی بوده این مطلب‌را تأئیدمی کند ومی گوید : «درصغرسن نوعی می‌نوشت که لطافت آن منورانظاروموجب حیرت اوالابصاربود». [۱]

۳ - غلام شاهزاده علی در ۸۸۱ یادگاری نوشته وچیزی بمتن اصلی افزوده است .ویاممکنست این‌اضافات امضاء کسی بوده‌است که نوشته‌شاهزاده را روی سنگ کنده است .

تکلمه— پرفسور هرتسفلد در نامه‌ای که بمن فرستاده (۸مارس ۱۹۳۹) می‌نویسد که مجموعه کاملی از کتیبه‌های تخت‌جمشید (عکس‌ها، نقاشی‌ها، و باسمه‌ها از روی‌آنها) را دارد و امیدوار است روزی آنهارا منتشر سازد و می گوید که کتیبه‌های مذکوره نیبوهر در قصر تچر است : BوCوD در تالار جنوبی وE در تالار مرکزی است .[۲]

۱—مرأت‌الادوار نسخه‌موزه بریتانیا (Add.۷٤۵۰)ورق ۲۲۹، درمدح تملق‌آمیز دیگر درباره مهارت شاهزاده درخطاطی درتذکره قاضی احمدقمی (آخرقرن شانزده)آمده است که مصرع (نه‌ساله‌ام می‌نویسم چنین) را نقل‌کرده و تاریخ ۸۸۱ را تأئید میکند . من برای‌این مطلب مدیون خانم C.Edwards هستم که صاحب این تذکره‌نایاب هستند. نسخه دوم این تذکره در حیدرآباد دکن است، رجوع کنید به‌ارمغان ۱۳۱۸، شماره‌های ٦-٥ ص۳٤٤.

۲- برای وصف‌کاخ تچر یا زمستانی رجوع کنید به‌شرح اجمالی آثار تخت جمشید تألیف سید محمدتقی مصطفوی صفحات ۲۰-۲٦ (مترجم)

نامهٔ آقا محمد خان قاجار

به میرزا ابوالقاسم قمی

از : استاد ابراهیم دهگان

این سند تاریخی را که حضرت استادی آقای ابراهیم دهگان از روی لطف برای درج در مجله بررسی‌های تاریخی فرستاده‌اند گویای واقعه ایست که در هیچیک از تاریخهای دورهٔ قاجاریه نیافته‌ایم. بنا بر این چاپ این سند نکاتی از تاریخ دوره آقا محمد خان بنیاد گذار سلسله قاجار را روشن میسازد . البته میبایستی این نامه نیز بادیگر نامه‌های تاریخی که در این شماره درج شده است به‌چاپ میرسید ، ولی چون هنگامی به دست ما رسید که مبحث نامه های تاریخی بسته شده بود ، وازطرفی اهمیت مطالب نامه ایجاب مینمود که درج آن به شماره بعد موکول نشود ، ناگزیر در اینجا به چاپ آن مبادرت می‌ورزیم . درخاتمه برخود واجب می‌بینیم از لطف حضرت استادی سپاسگزاری کنیم .

بررسی های تاریخی

مقدمه :

مجموعه‌ای مشتمل بریکصد نامه یاچیزی بیشتر دراختیار نگارنده است که ازمرقعات رونوشت برداشته شده ویکی‌ازآنها نامه‌ایست که‌اینک ازنظر خوانندگان میگذرد.

در راه توضیح این نامه متذکر است که‌اولا نامه‌مورد بحث‌اگرچه‌تمام شده است ولی گویا مستدرکی‌هم‌داشته‌است که فعلاملحق بنامه‌نیست زیرا درآخر نامه بعدازعبارت«والسلام‌علی‌تابع‌الهدی»، عبارت«درضمن» هم‌باقی‌است.

ثانیاً ـ این‌نامه ازطرف‌آقامحمدخان قاجاردرپاسخ نامه‌میرزاابوالقاسم قمی نوشته شده که‌مصرح در متن‌نامه است.

ثالثاً ـ نامه موردبحث دربارهٔ‌مصطفی قلی‌خان‌است که‌یکی‌ازهشت‌برادر آقامحمدخان‌بوده که‌باپادشاهی‌آقامحمدخان‌مخالفت میکرده‌است وسرانجام

گرفتار و بدست دژخیمان کور شده‌است. واورابقم‌فرستاده‌اند وبقول‌نویسنده نامه که گویا حاجی‌ابراهیم خان باشد مأمور گردیده‌است که‌درآنجا بعبادت مشغول‌و«آخرت خود را معمور دارد».

رابعاً - نامه مزبورا گرچه فاقدتاریخ استولی جمله«هزارو دویست‌سال از رحلت احمدی گذشته» که درمتن نامه نوشته شده اشاره به سال رحلت حضرت‌محمداست که‌درسال‌دهم‌هجری‌روی‌دادبنابراین‌تاریخ نامه۱۲۱۰میشود وبعلاوه دراین‌نامه اشاره‌ای‌بجهادبا کفار رفته‌است[1] که مراداز آن‌همان‌جنگ گرجستان بسال۱۲۱۰ قمری بوده‌است.

واینك متن‌نامه:

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم

وجود مسعود عالی جناب قدسی‌القاب شرایع و حقایق نصاب وافادت و افاضت انتساب مؤسس قوانین الفروع والاصول مرسم معالم المنقول والمعقول حاوی الاصلین جامع الفرعین مرجع المغارب و المشارق صآنه اله تعالی عن‌البوائق والطوارق، علامت العلماء، الافاخم ابوالفضائل والمفاخم میرزا ابوالقاسم ابقاه اله محفوظا و وایامنا ببقائه ولقائه ازنوائب‌ومآرب محطوط و محفوظ، بر رأی صواب نمایش مکشوف ومشهود باد که سعادت نامهٔ گرامی واصل وازفحاوی محبت‌مطاوی مبتهج سواد ازشوارق خاطر ارادت نائل گشت وچندانکه ضمیر منیر بتلاقی آنجناب شائق افتاد که اگر نهضت موکب جهانگشاه بمسالك غزا وجهاد، درپیش نبود بمقتضای اشواق خاطر محبت اندیش بدریافت صحبت آنجناب عزیمت اشرف غزا تصمیم میبافت.

اشعاری، که مقتضی مطالب که سابقاً اظهار شده بود، نموده بودند ازآن جمله یکی امرمصطفی‌قلی خان که هفت‌سال پی‌سپر خلاف ما گشت وبتوهمی

---

۱ - عین عبارت نامه چنین است:« ... دراین اوقات که‌ازمنهب کفر و طغیان نکبابغی وعناد برساحت حوزهٔ اسلام است...»

باطل باعث خرابی ولایت وتضییع نفوس وسفك دماء مسلمانان وآنهمه رنج از مخالفت او بردیم چگونه اورا نیازردیم نفس موسوی باقوت نبوت از پی عفو گوسفندی که برخلاف رای آنجناب گامی چندبرداشت مستحق چندان جزا شد . هر که باما رنج کنـد البته جزائی درخور آن خواهیم داشت ، وازاین گذشته نیز برحسب تمنای آنجناب او را بی کفاف معاش نخواهیم گذاشت اینکه نوشته بودید عزیز بود ذلیل گشت یعزمن یشاء ویذل من یشاء چه عزت؟ و کدام ذلت ؟ ازاین بیش تظاهر عزتی باتشویش داشت وحال راحتی بی‌ذلت و عزمن قائل ومـاارسلنا فی قریة من نبی الااخذنا اهلها بالباساءو الضراء لعلهم یتضرعون زهی سعادت که اورا اکنون عبادتی باضراعت مقدور است و عزتی باقناعت میسور .

خصوص آفات مزروعات قم شرحی داده بودند وزبان خامه رابنوائی تأسف واوای تأثری زیاد گشاده ازاین سانحه خود بوضوح پیوست که ما ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون دراین سال که بتکلیف آنجناب درتکالیف دیوانی اهالی قم تخفیفی رفته است عوارض سمائی پدید آمد که بکوشش و تدبیر تغییر تقدیر نمیتوان داد ان الله لایغیر مابقوم حتی یغیرو امابانفسهم واین قاعده دربعضی دیگر ازممالك وامصار مانند تبریز وامثال آن جاری است وگرنه پیشنهاد خاطر شهریاری جز ترفیه عباد وتعمیر بلاد وآرامش عالم وآسایش امم نبوده ونیست ولو ان اهل القری آمنواواتقوالفتحنا علیهم برکات من السماء والارض ولکن کذبوا فاخذناهم بماکانوا یکسبون وجود ما سایه وجود مطلق وقدرت ما مستهلك درقدرت حق طلب آسایش خود درپناه سایه بامخالفت از شخص ، صورت نخواهد بست هرآنکه درسایه کردگار رفاه و آسایش حـال خود درپناه بنانه جوید ازطلب رضای خداوند جهان ناگزیراست . یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام اینکه مارادررسمهای سلطنت و فرمانفرمائی بتبع سلاطین قبل از بعثت اشارت کرده بودند ... هردوری مربی طوریست وهرملتی مقتضی دولت لوشاء ربك لجعل الناس امة واحده ولایزالون مختلفون. دراین اختلاف حکم ودقائق بی حساب است والیذکروا الوالالباب مارا با سلاطین ملل دیگر نسنجیدواگر بمصلحتی وقتی عدلی جور نمایند نرنجند عسی ان تکرهو

شیئاوهوخیر لکم. مصادقت ملت احمدی و سلاطین اسلام محمدی کافی است وهمین مصلحت را که مستلزم چندین حکمت است بر جورهای عدلنمای پادشاهان کفر که اثر آن جز رفاه نفوس اماره و رفع موانع شهوات غافلین نیست مزیتی واقی دارد، هزار و دویست سال از رحلت احمدی گذشته وهر قرنی قرین دولتی گشته است. وجل من قال، ثم اورثنا الکتاب الذیل اصطفیناهم من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم سابق بالخیرات. اگر در پیرو این ملت غرا یکی از سلاطین سابق را برما سابق یابند ومحبت نمایند روا است والحمدالله الذی فضلنا علی کثر من عباده المؤمنین و اوتینا من کل شئی ان هذالهوالفضل المبین . از آنجناب باقتضای کمال محبت و التفات گاه و بیگاه [که] باشارات ناصحانه وتکلیفات مشفقانه خاطر مارا خوشحال داشته ترغیب بر تخفیف حقوق رعایا وامثاله مینماید بمفاد من جاء بالحسنه فله عشر امثالها در این اوقات که از منهب کفر وطغیان نکبا بغی وعناد برساحت حوزهٔ اسلام است.. دراهتزاز است و بمقالید اجتهاد درمسالك وجهاد و ابواب نیل سعادت برعارض مسلمین باز است ما نیز آنجناب را از روی کمال ارادت بفوز این سعادت تکلیف مینمائیم و مامول ماهمه آنست که این مسئول بغایت مقبول افتد ونیز اگر تکالیف آنجناب برما گذشتن از حقوق سلطانی است که اگر ازرعایا بازیافت شود صرف مواجب غازیان ومجاهدین و تهیه و تدارك اسباب احتشام اسلام خواهد شد و در پذیرفتن این تکالیف اگر ثوابی باشد درمجرد قول آنجناب خواهدشد و گرنه گرفتن وجوه دیوانی را خصوصاً دراین اوقات عقابی نیست واز گذشتن آن بنفسه ثوابی نه، واقدام آنجناب درمسلك غزا قطع نظر از تکلیف مستلزم اعظم مثوبات واجل حسنات خواهد بود. والذین آمنوا و هاجروا و جاهدوافی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عندالله واولئك هم الفائزون، واگر آن جناب قعود از جهاد را بمعاذیر شرعی آرند از تحریك اصحاب و طالبین ثواب وتکلیف علماء ومقلدین دین مبین که زیاده باید جاهد وساعی [باشند] در نصرت دین وخائف و هارب از قعوذ بتخلف ازمجاهدین باشند وانمایخشی الله من عباده العلماء عذری نخواهند داشت و از ایشان خطاب انفروا ثم انفروا اخفافا وثقالا و جاهدوا فی سبیل الله ذالکم خیر لکم ان کنتم تعلمون جوابی جز ذرنانکن مع القاعدین نخواهند شنود والسلام علی تابع الهدی درضمن ....

اراك ـ ابراهیم دهگان

پژوهشی در بارهٔ

روی کار آمدن زندیه

بقلم

سروان محمد کشمیری

(فوق لیسانس در تاریخ)

برای آنکه بتوان باسلسله‌ای بخوبی آشنا گردید نخست ضروری است که تجزیه و تحلیلی منطقی، جامع و مستند بعمل آید که در روی کار آمدن آن سلسله چه عللی سبب پیروزی یا شکست، نیرومندی یا ضعف، ترقی و یا انحطاط آن گردیده است. متأسفانه در بارهٔ سلسله‌های پادشاهان ایران، دراین زمینه به پژوهشهای کمی از طرف مورخان و محققان برخورد می‌نمائیم و شاید علت اصلی آن را بتوان مسائلی از قبیل محدودیت منابع و مآخذ دانست، این وضع در باره زندیه بیش از سایر سلسله‌ها صدق می‌کند زیرا تا کنون توجه کمتری باین خاندان شده است.

دراین نوشته سعی‌میشود که باپژوهشی دقیق روشن شود که چـرا طایفه زند توانستند درایران کسب قدرت نمایند وممکنات وعلل آن چه بوده‌است وبرای اثبات این امر ناچارهستیم اگربطورخلاصه هم شده اشاره‌ای به‌وقایع بشود.

یکم ـ زندگانی عشایری

با توجه بتمام مزایائی که برای زندگی عشایری در قرون گذشته از جانبازیها،ازخودگذشتگی‌ها،ازپاسداری مرزهاتوسط آنها، ازجنگ‌ونزاعهای بابیگانگان و... بیان میگردد[1] وبا اینکه قسمت اعظم نیروهای نظامی رادر گذشته عشایرتشکیل میدادند نباید نادیده گرفت که همین تیره‌ها، طایفه‌ها وبمفهوم وسیعترهمین ایل‌ها وعشیره‌ها بوده‌اند که مشکلات و دشواریهـای بیشماری را برای کشور ایجاد کرده‌اند که زیان آنها از منافع آنان برای مملکت کمترنبوده است[2] زیرا دریکی دوقرن پیش هنگامیکه مردم اروپاو آمریکا از نیروی بخار استفاده میکردند عشایرما که مردم همین مرز و بوم هستندبرای کسب قدرت بجان همدیگرمیافتادند، سر از تن یکدیگر جدا میکردند ، ازمردم بیگناه و فعال شهرهاچشم درمیآوردند، بزور ازآنها باج و خراج میگرفتند و وضع سیاسی ، اقتصـادی و اجتماعی کشـور را فلج میکردند.[3]

خاندان زند نیزیکی ازهمان طوایفی بود که در غرب ایران در دهـات پیری و کمازان[4] ازتوابع ملایرزندگی‌میکردند[5] وبدرستی‌مشخص نیست که آیا ازطوائف کردآن‌سامان‌بوده‌اند یا طوایف لر. درتاریخ‌زندیه تالیف دکتر

۱ــ به‌مقاله عشایرایران صفحه ۸۹ تا ۹۱ مجله بررسیهای تاریخی سال یکم شماره ٤ نوشته سرهنگ‌دکترجهانگیر قائم مقامی رجوع‌شود.

۲ــ رجوع شود به‌کتاب جمعیت شناسی « دموگرافی عمومی » صفحات ۳۰ الی ۳٤ تالیف‌دکترجمشیدبهنام

۳ــ بررسی دقیق مجمل التواریخ تألیف ابوالحسن بن محمد امین گلستانه خاصه صفحات ۱۸، ۳۰، ۵۸، ۷۵، ۷۹، ۱٦۱، ۱٦۸، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۳٤، ۲۷۵، ۲۸۷ ، ۳۱٤ حقیقت مزبوررا آشکارمیسازد.

هدایتی چنین آمده است: «خاندان زند که پس از نادر تاج و تخت ایران را قبضه کرد متعلق به یکی از قدیمی ترین ایالت عراق[۶] بود و در همین ناحیه سکونت داشت. قبیله زند که از نژاد کرد بود، یکی از چند قبیله ای محسوب میشد که هنوز نفوذ تمدن باستان و خون ایرانیت قدیم را حفظ کرده بود.[۷]» کلمه نژاد در اینجا صحیح بنظر نمی رسد زیرا نژاد در مبحث نژاد شناسی مفهوم بالاتر و وسیعتری را داراست و حال آنکه زندیه طایفه ای از یك نژاد بیشتر نبوده اند ولی آنچه از خلال نوشته ها و منابع مأخذی که در دست است مشخص می شود این است که این طایفه قسمتی از لرها بوده اند و پیری و کمازان هم در آن زمان جایگاه لرها بوده است.[۸] در پایان دوره صفویه و همزمان با سلطنت نادرشاه این طایفه که تعداد جنگجویان آن در حدود هفتصد نفر بود تحت سرپرستی شخصی بنام مهدیخان زند با عملیات چریکی و جنگهای نامنظم مرتباً مزاحم عثمانیان میگردید و در هنگامی که احساس خطر میکرد عقب نشینی نموده و بارتفاعات پناه میبرد. در مجمل التواریخ چنین گوید که طایفه زند «با این جمعیت قلیل همیشه با کثرت افواج رومیه[۹] بطریق شبیخون و عراقی آویخته جمعی کثیر از آن طایفه را بوادی عدم میفرستاد و در صورت غلبه خصم خود را بکناری کشیده راه جبال در پیش میگرفت»[۱۰]

باتوجه بموارد کلی فوق بخوبی مشخص میگردد که این طایفه خصوصیات لازمه را برای سر کشی در خود مجتمع نموده بودند زیرا زندگی عشایری، جنگ و گریزهای آنان باترکان عثمانی، حرکت و فعالیت مداوم، غارت و

---

٤ ــ به صفحه ١٤٦ مجمل التواریخ رجوع شود.

٥ ــ برای توجیه شدن در موقعیت جغرافیائی پری و کمازان به فرهنگ آبادیهای ایران تألیف دکتر لطف الله مفخم (ص٣٨٦) و کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور ج٢ ص١٠٨ و ص ١٠٩ و همچنین به فرهنگ جغرافیائی ستاد ارتش جلد ٥ استان پنجم مراجعه کنید (نام پری و کمازان).

٦ ــ غرض از ایالت عراق، عراق عجم است.

٧ ــ رجوع شود به کتاب تاریخ زندیه تألیف دکتر هادی هدایتی

٨ ــ به کتاب کریمخان زند تألیف دکتر عبدالحسین نوائی صفحه ٣٤ مراجعه شود.

٩ ــ مقصود عثمانیان میباشد.

١٠ ــ صفحه ١٤٦ مجمل التواریخ.

چپاول اموال کاروانیان، کوچ کردن ازمحلی به‌محل دیگر ، دست وپنجه‌نرم کردن باناملایمات ، حتی آب وهوا و کوهستانی بودن منطقه ویابطور کلی جبرجغرافیائی [۱۱] خواه ناخواه موجب پیدایش چنین روحی‌میگردید . یك روح سر کش ، یك روح‌طغیانی ، یك روح‌نافرمان واگرمختصری درپیدایش این آتش زیرخاکستر تأخیرشد بواسطه فشارزیادی بود که ازطرف نادربابن خاندان وارد شد .

نادربدودلیل کلی امر به‌سر کوبی این طایفه دادنخست اینکه به‌قدرت ورشادت این خاندان آگاه بود که امکان دارد زمانی برای وی‌ناراحتیهائی ایجاد نمایند ؛ دوم عملیاتی بود که مهدیخان زند انجام میداد زیرا وی باافرادش اموال مسافران وکاروانیان‌راتاراج میکرد وموجبات ناامنی‌قسمتی ازایران‌را فراهم کرده بود وبهمین دلائل بود که نادرباباخان چاپشلورابرای سر کوبی‌این‌طایفه اعزام‌داشت واوباخدعه‌ونیرنگ مهدیخان‌زندوتعدادزیادی اززندیه‌راکشت [۱۲] وپس از گرفتن اموال آنان ، بقیه این طایفه‌را بدستور نادربدره گز کوچانیدعده‌ای‌هم‌ازافراداین‌طایفه‌پس ازاستقراردر کوهستانهای ابیورد ودره گزدراثرحملات ترکمانان وازبکها ازبین رفته وتعداد دیگری هم متواری شده بودند وبزرگان این طایفه که درآن زمان اشخاصی مانند کریم ، شیخه ، علی ویس،محمد ، اسکندروندرخان میباشند ازترس‌نادرشاه توانائی هیچگونه اقدامی نداشتند بطوریکه باقیمانده این جماعت که‌بعداز قتل نادربزادگاه‌خودشان‌مراجعت کردندازحدود چهل‌خانوارتجاوزنمیکرد.

آرنولد تاین‌بی‌انگیزه‌های چندی‌را برای پیشرفت وترقی اظهارمیدارد که ازآن جمله شکست وضربه بیك‌قوم، فشارها ومحرومیت‌هارامی‌توان‌نام برد. بعقیده تاین‌بی‌حمله ناگهانی بیك‌قوم وشکست ایشان همچنین فشارها ومحرومیت‌های‌وارده‌بآنهامحرکی‌قوی‌بوده وقوم شکست‌خورده‌رابرانگیخته است که درتجدید نظم وترتیب خانه خود بکوشد و در اوضاع ورسوم‌خود

۱۱ - برای آگاهی بیشتر به‌صفحات ۲۷ تا۳۱ ازکتاب جغرافیای جهان درباره جبرجغرافیائی وتأثیرآن دراخلاق وروحیات انسانها تألیف نگارنده رجوع شود .

۱۲ — تاریخ گیتی گشای نادری تألیف محمد صادق موسوی نامی صفحه ٥

تجدید نظر نمایدوخودرا برای دادن پاسخی به‌شکست یعنی نیل به‌یك پیروزی درخشان وجبران مافات آماده نماید. [۱۳]

کشتار باباخان چاپشلو درابتداوسپس حملات ازبکها ، هجوم‌تر کمنهای سر کش که گاهگاهی دامن طایفه‌زندرا فرا میگرفت باقیمانده آنهارا بسوئی راند که توانستند حکومت‌را بدست گیرند زیرا می‌توان اظهارداشت که :

فشارورنج تاحدودی انسانهارا به‌اطاعت وفرمانداری وادارخواهد کرد واگر این فشارها ازحد تعادل خارج گردد ونتواند بنابودی‌کامل آنهامنجر شود ، موجب ایجاد عصیانها ، سر کشی‌ها ، نافرمانی‌ها خواهد شد واین‌امر درمورد زندیه‌کاملا صدق می کند لذا آنهارا سرسخت ، مقاوم ، غیرقابل نفوذ جنگجووازجان گذشته بارآورد. کسانی که‌هجوم‌وحشیانه ازبکهارا که‌همراه باکشتارزنان‌و کودکان‌بودبچشم دیده، اشخاصی که‌حملات خونین‌تر کمانان‌را مشاهده کرده بودنددیگر کشتن‌یا کشته‌شدن زندگانی روزانه آنهاراتشکیل میداد وهرلحظه انتظارچنین پیش آمدهائی‌را داشتند .

زندگی نخستین این خاندان، فشارها و محرومیت های بعدی که بطور خلاصه‌بیان شدبخوبی یکی‌ازعللی که زندیه توانستند شرایط ایجادقدرت[۱۴] را درخود مجتمع کنند، مشخص می‌نماید .

---

۱۳ ــ کتاب فلسفه نوین تاریخ‌تألیف پرفسورآرنولدتاین بی‌ترجمه دکتربهاءالدین پازارگاد صفحات ۵۲ تا ۵۶

۱۴ ـ درباره قدرت تعاریف‌زیادی شده است وشاید تعریف در این باره با زمان‌نیز تغییر یابد ولی در وضع کنونی تعریفی که‌آرنولد تاین‌بی‌از قدرت نموده است روشن‌تر از دیگران بنظرمیرسد: وی می گوید . « قدرت‌بزرگ یك نیروی مطلق سیاسی است که در قلمرو پردامنه خود بتواند همه نوع تأثیر داشته باشد ... » اما این قلمرو وسیع که تاین‌بی ازآن سخن می گوید در جهان‌امروز تمام کره زمین راشامل می‌شود و اصولا چنین‌قدرتی وجود ندارد ولی‌آنچه مسلم است اگر بخواهیم‌خصوصیات قدرت را در زمانهای مختلف‌مورد بحث قراردهیم بایکدیگرتفاوت بسیار خواهد داشت مثلا بهیچوجه نمی‌توان خصوصیات‌قدرت را در زمانی که انسان ازسنگ برای کشتن حیوانات استفاده می‌نمودبا زمان کنونی‌یکسان ایراد نمود . لذا مفهوم قدرت‌که در قسمت بالا در زمان زندیه ذکر می‌شود نمی‌توان آن را با زمانهای قبل و بعداز آن مقایسه نمود ... برای اطلاع بیشتر از قدرت و خصوصیات یك قدرت نیرومند در زمان کنونی‌به کتاب‌تاریخ سیاسی‌چاپ دانشکده افسری صفحات۱۲۲ الی ۱۲۴ تألیف نگارنده رجوع شود .

دوم ـ اقدامات علی قلیخان (علیشاه یاعادلشاه)

نادرشاه با اینکه در سرکوبی دشمنان ایران و کسب افتخارات بزرگ برای کشور وجمع غنائم خدمات ارزنده‌ای انجام داد وبااینکه از نظر قوه حافظه و درك نیز شگفت‌انگیز بود[۱۵] معذالك بعلت ناراحتیهائی که خاصه دراواخر عمر گریبانگیر وی شده بود نتوانست پایه‌های حکومت خویش رابرمبنائی استوار سازد که بعداز بین رفتنش آن هرج ومرج در کشور ایجاد نشود زیرا پیروزیها ، غنائم بدست آمده ، جاه طلبی ، عدم اطمینان به‌اشخاص ، نداشتن مشاور ، لشکرکشی بداغستان و صدماتی که در این سفر باردوی وی رسید ، کور کردن رضاقلی‌میرزا، اقدامات دولت‌عثمانی، عملیات محمدتقیخان‌شیرازی در فارس ، سام‌میرزا در شروان ، قاجاریه در استرآباد و عوامل دیگر باعث شد که ناراحتیهای روانی وی بیشتر شود و محیطی از وحشت و اضطراب و کشتار دسته جمعی بوجودآورد وعاقبت درشب یکشنبه یازدهم جمادی‌الثانی سال ۱۱۶۰ در فتح‌آباد نزدیك قوچان بقتل رسید و بعد از کشته شدن نادر سرداران شورشی سرنادر را نزد علیقلیخان برادر زاده نادر فرستادند و این عمل نشانه اظهار اطاعت سرداران از او بود .

علی‌قلی‌خان در ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۱۶۰ یعنی شانزده روز بعداز کشته‌شدن نادر بتخت سلطنت نشست و فرمانی بدین مضمون‌صادر کرد: « چون نادرشاه مذهب شیعه را واگذاشت و اهلش را ذلیل داشت و جور و اعتسافش از حد گذشت‌چنانکه‌خونخواری گشت که‌نشاطش درخونریزی بود و از سربندگان خدا و دوستان علی‌مرتضی کله مناره‌ها ساخت پس حکم دادیم که محمدقلی‌خان افشارآن غدار را گرفته از تخت‌بتخته کشید و این عمل را خدمت‌بعموم ناس و موجب رفاه‌ملك و ملت‌دانستیم‌پس‌بدعوت امرا از سیستان بمشهدمقدس

---

۱۵ ـ جونس‌هنوی که درزمان نادرشاه برای امور بازرگانی بایران مسافرت‌نموده است کتابی تحت عنوان زندگی نادرشاه تألیف نموده که توسط‌آقای دکتر اسمعیل‌دولتشاهی ترجمه گردیده است. وی‌می‌گوید: « در اخلاق مردانی‌مانند نادرقلی ، می‌توانیم‌ظلم‌وشقاوت نرون ، زیرکی هانیبال ، دلیری سیپیون ، نیرنگ بازی کرمول ، سرانجام بدسزار ، و حرص و طمع وسپازیانوس را یافت. » به‌صفحه ۳۲۰ کتاب مزبور مراجعه شود .

آمدیم و باتفاق اعیان‌سپاه واستدعای‌اهالی خراسان بر تخت‌شاهی بر آمدیم.»[۱۶] وی از ظلم و ستم نادری اظهار تنفر نمود و نام خود را که علیشاه گذارده بود به عادلشاه تغییر داد زیرا میخواست بمردم بفهماند که خط مشی او در پادشاهی بسط‌عدالت است در صورتی که با کشتن‌اولادنادر در همان آغاز کار همه را متوجه این امر نمود که اگر کفایت ولیاقت نادر را درخصوص صفات شایسته آن شخص ندارد خلاف آن را هم باثبات رساندزیرا همه فرزندان و نوادگان نادر را بغیراز شاهرخ‌میرزا[۱۷] که پانزده‌نفرمیشدندبقتل‌رساند. از فرزندان نادر رضاقلی‌میرزا بیست و نه‌ساله ، نصرالله میرزا بیست ساله ، امام قلی میرزا هیجده ساله ، چنگیزخان سه ساله، جهدالله خان شیرخواره ، از فرزندان‌نصرالله میرزا ، اولدوزخان هفت‌ساله ، تیمورخان پنجساله ،سهراب

۱۶ ــ صفحه ۲۰۱ فارسنامه ناصری

۱۷ ــ در اکثرمآخذ علت اینکه شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا بقتل نرسید بواسطه این موضوع ذکر شده است که وی مادرش فاطمه سلطان‌بیگم‌دختر شاه‌سلطان‌حسین صفوی است وعلیقلی‌خان او را بدین منظور زنده نگاه داشت که اگر مردم سلطنت او را نپذیرفتند شاهرخ میرزا راکه از نسل مستقیم نادر وهمچنین از بازماندگان صفویه است پادشاه نموده وبنام اوبتواند قدرت را دردست گیرد ، صفحه ۲۰ مجمل التواریخ دراینباره مینویسد:«. . . . شاهرخ میرزا که درآن اوان چهارده ساله بود مخفی در ارك مشهد مقدس محبوس ساخته خبرقتل اورا منتشر ساختند . منظور علیقلی خان اینکه اگر در پادشاهی استقلال یابد شاهزاده را برطرف کند واگـراهالی ایران پادشاهی اورا قبول نکـردند و از اولاد خـاقان مغفور شاه سلطان حسین خـواسته بـاشند شاهرخ میرزا را برای سروری در دست داشته باشد . . . . ». حتی این موضوع در نسخ خطی که آقای عبدالحسین نوائی ازآنها درشماره پنجم سال سوم مجله یادگار صحبت نموده است تشریح شده‌است؛ نسخ خطی که مؤلف آن‌طبق آن‌نوشته مشخص نشده است و گویادرسال ۱۲۳۹ تحریر نسخ پایان یافته است . ولی اینموضوع ازچند نظر با عقل ومنطق درست درنمی‌آید زیرا اولا شخص بیرحم ودرنده خوئی مانند علیقلی‌خان اگر چنین تصمیمی‌داشت تمام پسران و نوه‌های نادر را ازبین نمی‌برد چون اومیدانست که اگر مردم سلطنت او را نپذیرفته و بفرض شاهرخ پادشاه شود چطور او میتواند بنام کسی که پدر وبرادرشان بدستوراو کشته شده اند قدرت را دردست گیرد. ثانیاً درآنزمان‌سعی‌میکردند که هیچ مدعی سلطنت وجود نداشته باشد تاموجبی برای‌طغیان وسرکشی‌مردم بشود چطور میتوان قبول کردشاهزاده‌ای راکه‌هم نسبش به نادروهم به صفویه میرسد زنده نگاهدارد و بهمین دلیل‌هم بود که جزو اسامی کشته شدگان‌اسم او را هم ذکر کرده‌اند .

بقیه پاورقی در صفحه بعد

سلطان چهارساله ، مصطفی خان پنجساله ، مرتضی قلی‌خان سه ساله ، اسدالله خان سه ساله ، اغوزخان سه‌ساله ، اوکتای خان شیرخواره یك پسرهم بعداز قتل نصرالله‌میرزا درخاندان او بدنیاآمد و بیاد پدر نصرالله میرزا نامیده‌شد ولی علی‌قلی‌خان به او هم رحم نکرد وآن نوزاد را نیز بقتل رساند .

حال چرا اقدامات علیقلی‌خان را یکی از دلائلی میدانیم که باعث شد زندیه بقدرت برسند وحکومت را در دست گیرند موارد زیر است :

۱- کشتن‌شاهزادگان نادری توسط علیقلی‌خان (علیشاه یا عادلشاه) باعث شد که هسته مرکزی که بطور حتم بعد از نادر میتوانست حکومت را دردست گیرد متلاشی شود زیرا اگر بادید وسیعی بنگریم بخوبی مشهود است که شرایط ایجاد قدرت درآنزمان بخصوص درشاهزادگان نادری جمع بود وچنانچه این کشتار انجام نمی‌پذیرفت‌تاریخ ایران ازآنزمان ببعدصورت دیگری پیدا میکرد . درست است که در اواخر عمرنادرشاه با اقداماتی که او وعمال ودست نشاندگان وی بمردم روامیداشتندوحرص‌وولعی که‌وی‌برای جمع آوری پول ازخود نشان میداد باعث گردید که مردم ایران بوی بدبین شوند، درست است که رضاقلی میرزادرزمانی که‌نادردرهندوستان بودوشایعه قتل او در ایران پیچید برای اینکه کسی از خاندان صفویه زنده نباشد که بعداً ادعای حکومت نماید شاه طهماسب دوم و عباس میرزا راکشت و این

ژان گوره فرانسوی درکتاب خواجه تاجدارصفحات۸۰ تا۸٤ داستانی‌را دراین‌مورد نقل می کند. هرچند نوشته ژان گوره بصورت داستان‌پردازی است ولی چون این موضوع بیشتر منطقی بنظر میرسد لذاگفته های وی‌نیز نقل می‌شود . ژان گوره می نویسدکه در زمانی که عادلشاه‌تصمیم به قتل شاهزادگان نادری گرفت شاهرخ میرزا چهارده‌ساله و از نظر وجاهت بس‌زیبا بود ودرزمانیکه علیقلی‌خان مورد خشم‌وغضب نادرشاه قرار نگرفته بود و به سیستان تبعید نشده بود دختر او ام‌النساء که فقط یکسال از شاهرخ میرزا کوچکتر بودهمبازی شاهرخ میرزا بودوبعد ازکشته شدن نادر وزندانی شدن شاهزادگان دختر مجدداً همبازی دوران گذشته را دیدکه جوان زیبائی شده است وخواهان اوگردید واصراری که دختر نزد پدرش درباره زنده نگهداشتن شاهرخ میرزا نمود باعث گردیدکه این جوان درآنموقع ازمرگ نجات یابد.حتی‌بعدهم بطور غیرمستقیم علیقلی‌خان ازشاهرخ خواست که از دخترش خواستگاری نماید ووی هم برای نجات جان خودش اینموضوع را انجام‌داد. هرچند این ازدواج هرگز سرانجام‌نگرفت ولی باعث رهائی یافتن این شاهزاده از مرگ شد .

امر باعث گردید که در آنزمان مردم با بدبینی باو بنگرند ولی در قبال همهٔ این وقایع مردم از یاد نبرده بودند که افغانهاقسمتی از ایران را اشغال نموده وچه فجایعی انجام داده بودند، قسمت دیگری توسط عثمانیها تصرف شده و روسها هم ازطرف شمال درخاك ایران پیش روی کرده بودند واین نادر بود که توانست کشور را ازچنگ بیگانگان نجات دهد. حال نادر کشته شده ورضاقلی میرزا هم کورشده بود و کوربودن اوباعث گردید که عملیات اودر بارهٔ کشتن شاهزادگان صفوی تاحدی فراموش شود ولی این موضوعات سبب آن نشده بود که مردم ازفرزندان ونواده‌های نادر که اکثراً هم درسنین پائین عمر بودند کینه بدل داشته باشند ودرتمام منابعی که مورد مطالعه نگارنده قرار گرفته حتی ازخلال نوشته‌هاهم چنین چیزی مشهود نیست.

اگر کشته شدن نادر برای افراداین خاندان نابهنگام نبود وآنهاتوانسته بودند قبلا اقدامات حفاظتی وامنیتی برای خود بوجود آورند مسلماً عادلشاه نمی‌توانست بآنها دسترسی پیدا نماید واگر رضاقلی میرزا بعلت نابینابودن نمی‌توانست پادشاه شود نصراله میرزادارای تمام شرایط بودومی‌توانست حکومت را دردست گیرد.

حال چرا اقدامات عادلشاه را خاصه در مورد کشتن شاهزادگان نادری یکی از علل روی کارآمدن زندیه میدانیم برای اینست که این امر باعث ایجاد دگرگونی فوق‌العاده زیادی درآنزمان گردید واصولا هسته مرکزی قدرت متلاشی شدودرنتیجه یأس ونومیدی بر سراسر ایران مستولی شد بطوریکه کریم‌خان توانست قد علم نماید و از موقعیت استفاده نموده و حکومت را بدست آورد.

۳- بعد از اینکه علیقلی‌خان موردسوءظن نادرقرار گرفت وبه سیستان تبعید گردید، عده‌ای دراطراف او گرد آمدندوروزبروز برتعداد این اشخاص افزوده میشد. در آنموقع هم مانند بسیاری از زمانها اشخاصی‌را که بدور علیقلیخان گردآمده بودند میتوان بچند دسته بخش نمود.

نخست اشخاصیکه موقعیت و شرایط زمانی را در نظر میگیرند چون این اشخاص اعمال بی‌رویه اواخر عمر نادر را مشاهده میکردند ومتوجه

بودند که دیریا زود وی ازبین خواهد رفت (مسلماً اگر نادر دارای قدرت کمتری بود زودترازآنموقع بقتل میرسید) برای کسب محبوبیت و پیشبرد مقاصد خودشان و کسب ثروت وشهرت بعد ازتبعید علیقلی‌خان بوی پیوستند.

دسته دوم اشخاصی بودند که از ترس نادر متواری شده و دراطراف علیقلی‌خان گرد آمده بودند.

بالاخره عده معدود دیگری هم بودند که تصورمیکردندعلیقلی‌خان که براقدامات نادراظهار تنفرمینماید وجوان دلیری هم هست دارای فکرودانش بهتری استوتنها اومیتواند کشور را از وضعی که بدان دچارشده بود رهائی بخشد. ولی بعداز کشته شدن نادر همه متوجه شدندشخصی که بآنهامهربانی مینمود، کسیکه مالیات دو ساله را برای کسب محبوبیت بمردم میبخشید دارای‌صفات‌بسیاربدی‌است زیرا وی‌همینکه حس کرد ارکان تخت سلطنت او تزلزل ندارد طینت خود را نشان داد وعلاوه بر کشتن شاهزادگان نادری عده‌ای ازدرباریان خود را براثر سوءظن‌یا کشت یا کور کرد تااینکه برادرش ابراهیم که بعداً خود را ابراهیم‌شاه خواند براوطغیان کرد ودرنبردی که بین دوبرادر واقع شد عادلشاه گرفتار وبفرمان ابراهیم شاه نابینا گردید وعاقبت بدستورشاهرخ میرزا که درخراسان بتخت سلطنت نشسته بود گرفتار و کشته شد.

بخوبی روشن است علیقلی‌خان درابتدا بمردم یك‌ایدئولوژی‌ارائه‌میدهد وآن تنفرازفشارها و رنجهائی که بمردم وارد شده و ایجاد آزادی و عدالت است. این ایده مطابق خواسته مردم است ومردم آرزومند وحتی به مفهوم بهتر نیازمند چنین ایده‌ای بودند ولی بعد مشاهده میکنند که وی نه فقط ایمان واعتقادی باین ایده نداشته وندارد بلکه خلاف‌آن را هم بشدت‌ثابت مینماید وهمین امرباعث ایجاد پراکندگی، دودستگی، متواری شدن‌عده‌ای، زدوخوردها ونظایرآن گردید ونتیجه کلی ضعف قدرت آنها وراهی بود که گشوده شد تا زندیه بتوانند خود نمائی نموده و کسب قدرت‌نمایند.

۳- گنجینه نادر در کلات قرارداشت واگراین ثروت ارزنده بعدازنادر دردست شخص‌لایقی‌قرارمیگرفت وروی‌اصول‌صحیح بمصرف میرسید نه فقط

آن شخص می توانست نیروی کارآزموده و منظمی تشکیل دهد وبه‌هرج و مرج واغتشاش پایان دهد (چون یکی از علل مهم گردآوری افراد جنگی داشتن پول بود) بلکه می‌توانست دروضع مملکت وبطور کلی دروضع مردم ایران در آن زمان تأثیر بسزائی داشته باشد ولی علیقلی‌خان در آغاز کار با سهولت توانست این گنجینه را تصاحب نماید و بعد از دست یافتن برآن شروع به‌اصراف وولخرجی نمود وبدون توجه به‌عواقب وخیم‌کارپولهارا باین وآن می‌بخشید وخرج میکرد بتصوراینکه هرچه بیشترپول‌بدهد اطرافیان او افزایش خواهند یافت و خود می تواند محبوبیت بیشتری کسب نموده و پایه‌های سلطنت خود را استوارتر نماید.[۱۸]

ازپخش پولها و جواهرات بدون حساب در آن زمان دو موضوع مهم را می‌توان استنباط کرد نخست اینکه عده‌ای‌ازسران طوایف که بدورعلیقلی‌خان گردآمده بودند بعلت‌فشارهای نادر وبخصوص نداشتن‌پول، دارای‌تعداد کمی افراد جنگی بودند زیرا اگروضع اقتصادی اواخرعمر نادر را مورد بررسی قرار دهیم بخوبی مشاهده می‌شود که اقدامات نادر درباره جمع‌آوری پول و متمرکز کردن‌آنها باعث ایجاد یك حالت تورم اقتصادی شده بود و پول در گردش بمقیاس زیادی‌کاهش یافته ودرنتیجه قدرت مردم ازنظر اقتصادی رضایت بخش نبود این موضوع درباره عشایری که از مسکن و مأوای خود دور شده و بدور علیقلی‌خان مجتمع گردیده بودند محسوس‌تر بوده است و بهمین دلیل هر کدام از آنها بعلت نداشتن پول نمیتوانستندافراد زیادی را بسیج نمایند ولی بعد ازاینکه علیقلی‌خان‌بیدریغ دست‌بتاراج خزائن‌نادری زد، قسمتی‌ازاین پولها و جواهرات بدست رؤسای همین طوایف رسید وآنها مشکل عمده خود را که باعث شده بود خاموش بنشینند ونافرمانی و طغیان و گردنکشی‌را پیش‌نگیرند حل‌شده یافتند، لذا ازاطراف‌علیقلی‌خان‌پراکنده

۱۸ــ صفحات ۲۰ و ۲۱ مجمل‌التواریخ دراین‌باره می‌نویسد: «... علیشاه تمامی‌نقود واسباب واثواب وجواهرخزانه نادری را ازکلات حمل‌ونقل مشهد مقدس‌نموده ودست‌تبذیر واسراف گشوده بی مصرف به‌وضیع‌وشریف برافشاند: نقره‌خام رابیهای شلغم پخته وگوهر شاهوار را بجای‌سنگ وسفال بخرج داده ....»

شدندتا شاید ازهرج ومرجی که گریبانگیر مملکت‌شده بتوانندبهره‌برداری بیشتری نمایند.[۱۹]

عده‌دیگری هم که درآنزمان ازوی پشتیبانی‌مینمودندبرای کسب شهرت وبدست‌آوردن‌ثروت بود. آنهابعد ازاینکه‌مقداری ازجواهرات‌خزانه‌نادری‌را بچنگ‌آوردند بمقصود اصلی خویش دست یافتند و چون علیقلی‌خان طینت خود را درباره کشتن شاهزادگان نادری و اطرافیان نشان داد ازترس‌اینکه آنها هم ممکن است چنین سرنوشتی پیدانمایند وازبین‌بروند متواری‌شدند.

پخش‌پولها وجواهرات باعث تجزیه قدرت بزرگی که‌میتوانست نشوونما نماید گردید و قدرتهای کوچکتر هم که ایجاد شده بود برای داشتن نیروئی بیشتروبدست‌آوردن حکومت بایکدیگر به نزاع پرداختند و درنتیجه این کشمکش‌ها آنهاضعیف شدند وزندیه توانستند ازاین موضوع‌نهایت‌استفاده‌را ببرند وحکومت را دردست گیرند.

سوم ــ نبودن شخص لایقی ازاعقاب پادشاهان صفوی

از هنگام کشته شدن نادر تا روی کارآمدن کریمخان زند که توانست قدرت خود را درتمام مملکت بسط دهد دوران پرتشنجی برای ایران است، دورانی بود که هیچکس برجان، مال، وناموس خودایمنی نداشت. کشور دستخوش هرج ومرج ودگرگونی اوضاع شده وآتش‌فتنه وآشوب درهمه‌جا شعله‌ورگردیده بود. مردم‌زمان صفویه که به‌راحتی وخوشی‌زندگی‌میکردند دراین دوره با حوادث واتفاقات گوناگون روبروشده بودند، هرلحظه‌منتظر لشکری بودند، هرلحظه انتظارمیکشیدند تا زندگیشان از بین برود یا مالشان تاراج شود.

فتنه افغان و اقدامات میرویس وتصرف‌ایران‌توسط این طایفه، تجاوزات محمود واشرف افغان، تصرف استانهای شمالی وغربی کشورتوسط سپاهیان روس وعثمانی، حکومت ملك محمود سیستانی درقسمتی از ایران، عملیات نادرو کشته شدن او، اقدامات بعد ازقتل نادر که مختصراشاره‌ای بدان شد،

۱۹ــ صفحه ۲۱ مجمل‌التواریخ

کشمکش ها وجنگ و گریزهائی که بین طوائف مختلف انجام گردید باعث آن شده بود که بمردم فشارزیادتری وارد گردد وآنهاهرچه بیشتر لگد کوب شوند .

اگراوضاع اجتماعی را دراینزمان مورد بررسی قراردهیم بخوبی مشاهده میشود که مردم دراین دوره تشنه صلح وامنیت وخواستار آرامش بوده‌اند، آنها بیادروزگار گذشته ودوران پرشکوه سلسله صفوی حسرت میخوردند. پیران آنزمان داستانهائی‌را که بارنگ و جلای مخصوصی هم رنگ آمیزی مینمودند از دوران آزادی وآزادگی ، ازدوران آسایش ورفاه زمان صفویه برای فرزندانشان نقل میکردند. درعوض مردم بتمام این طوائف که بایکدیگر بمبارزه برخاسته بودند با بدبینی مینگریستند وآنها رااشخاصی فرصت‌طلب واغتشاش گر میدانستند که مخل آسایش مردم شده‌اند ومیخواهند ازهرج و مرجی که ایجاد شده است استفاده نموده و کسب قدرت وثروت نمایند، حتی کریم خان زند را هم که درآغاز ناچار بود برای استواری حکومت خویش باخشونت رفتار کند درردیف دیگران قرار میدادند .

نتیجه اینکه موجی ازعلاقه ودلبستگی مجدد بسلسله صفویه درمردم ایجاد شده‌بود. مسلماً اگرشخص لایقی ازاعقاب سلاطین صفوی وجود داشت میتوانست ازاین موضوع حداکثر بهره برداری را بنماید زیرا آن ایده‌اصلی که عده‌ای را میتوان بدور رهبری مجتمع نماید، در مردم ایجاد شده بود . نبودن چنین شخصی باعث شد که نتوان ازاین احساسات برای تشکیل حکومتی استفاده بعمل‌آید .

ازهنگام حمله افغان‌هاتاآغازحکومت کریم خان عده‌ای فرصت طلب از این‌خواسته‌مردم اطلاع‌پیدا نموده وخودرا شاهزاده صفوی ووارث تاج‌وتخت سلطنت ایران میدانستند ولی ادعای آنها بنتیجه نرسید و غائله آن رفع گردید برای آگاهی ازاین احوال شمه‌ای ازادعای این اشخاص با درنظر گرفتن حداکثر ایجاز ذکر می‌شود .

درسال ۱۱۳۴ شخصی خودرا صفی میرزا فرزند شاه سلطان حسین‌نامید ودر کرمانشاهان عده‌ای بدور اوجمع‌شدند وحتی این شخص توانست‌همدان

راهم بتصرف درآورد. عاقبت این شخص درسال ۱۱۳۹ درحمام کشته شدوغائله اورفع گردید [۲۰]

شخص دیگری خودرا صفی میرزای ثانی فرزند شاه‌سلطان حسین نامید. این واقعه همزمان با حکومت شاه طهماسب دوم بود. این شخص درخلیل‌آباد بختیاری این ادعارا عنوان کرد وعده‌ای ازبزرگان بختیاری گفته‌های اورا باور نموده وبدور او گرد آمدند وی حتی سکه بنام شاه صفی زد ودر اندك مدتی اطرافیان اوبه بیست‌هزارنفر رسید ونواحی شوشترو کوه گیلویه وخرم‌آباد را تصرف کرد. بعدازاینکه خبراین واقعه درمشهد بشاه طهماسب میرسدوی نامه‌ای به بزرگان بختیاری مینویسد که ادعای صفی میرزا کذب محض است وبرسیدن این‌نامه این مرد دیوانه را بکشید وازمیان بردارید. بعداز رسیدن نامه مردم بختیاری و کوه گیلویه پس از مشورت بایکدیگر بکشتن صفی میرزا متفق و اورا بقتل رساندند. این‌واقعه درمحرم ۱۱۴۰ بوقوع پیوست. [۲۱]

شخص دیگری بنام سیدحسین خودرا برادر شاه سلطان حسین‌خواند وعده‌ای بدوراوجمع شدند وعاقبت اطرافیان اومتفرق وخوداو کشته‌شد. [۲۲]

فرد دیگری بنام میرزا سید احمد از نواده های شاه سلیمان‌بود. وی هنگامیکه افاغنه اصفهان‌را محاصره کرده بودند باشاه طهماسب بقزوین‌رفت وسپس ازاوجدا شد وخودرا بجنوب وجهرم رسانده عده‌ای هم بدور اوجمع شدند. افغانها ازلار وشیراز بجهرم آمدند وآن قلعه را محاصره کردند سید احمد که مردی‌شجاع‌ومتهور بود بااینکه‌شش‌ماه قلعه درمحاصره افغانهاقرار داشت مردانه با آنها به نبرد پرداخت تا عاقبت بعداز کشته شدن محمود، افغانها دست ازمحاصره برداشتند شاه‌طهماسب شاهوردیخان چگنی رابرای دفع او فرستاد ولی سید احمد براودست یافت وسپس‌اورا رها کرد. بعدازاین

---

۲۰ ــ عالم آرای نادری صفحه ۲۳

۲۱ ــ مجمل‌التواریخ صفحه ۴۷۹ و جهانگشا صفحه ۲۱ چاپ انجمن آثارملی

۲۲ ــ مجمل‌التواریخ صفحات ۴۷۹ ــ ۴۸۰ حواشی‌وتوضیحات‌ازآقای مدرس‌رضوی

پیروزی‌سید احمد متوجه کرمان‌شد وعده دیگری خواه ناخواه ازاواطاعت کردند. وی درسال ۱۱۳۹خودرا پادشاه خواند وسکه بنام خود زد.

سپس سید احمد بقصد تصرف شیراز بدان سمت رهسپار شد ولی با بالشکریان افغان برخورد کرد. عده‌ای ازهمراهان سیداحمد کشته شدند و اوبا تعداد معدودی توانست فرار نموده ومتوجه کرمان شود وچون متوجه شد هم در کرمان عده‌ای خودرا برای دستگیری اومهیا می کنند وهم شاه طهماسب شخصی را مأمور قتل او نموده است بطرف لار رفت وبعداز مبارزه شدیدی که باافغانها کردعاقبت درقلعه حسن‌آباد داراب‌متحصن شد. سرداران افغان با ده‌هزارسپاهی دور قلعه را محاصره نمودند واین محاصره مدت‌هشت ماه بطول انجامید. وی هرروز ازقلعه بیرون میآمد وبا افغانها می‌جنگید و داد مردانگی میداد ولی عاقبت بعلت قحطی که درقلعه ایجاد شده بودعده‌ای ازهمراهان او با افغانها سازش کردند وخبربرادر سید را که توسط نقبی میخواست بخارج ازقلعه فرار نمایدباطلاع آنها رساندند ودرنتیجه برادرش دستگیرشد. سیداحمد که گرفتاری برادررا شنید ومقاومت را بی‌فایده دید وسردار افغانی هم ضمانت جان اورا قبول نموده بود ناچار تسلیم شد واورا باصفهان نزد اشرف افغان آوردند. اشرف افغان که دلاوریهای سید احمدرا شنیده بود وازاوبیشتر ازشاه طهماسب هراس داشت ابتدا اورا احترام کرد و سپس در باغ سعادت آباد زندانی نمود وبعداز سه شب در کنار زاینده رود نزدیك پل‌خواجو اووبرادرش راکشتند وباین ترتیب این واقعه نیزدراواخر سال ۱۱۴۰ باتمام رسید [۲۳]

شخص دیگری بنام زینل خوردرا اسمعیل میرزا نامید و دعوی سلطنت نمود وحتی‌محمدرضا خان عبداللو قورچی‌باشی وسپهسالار وصاحب اختیار گیلان نتوانست جلو اورا بگیرد و خلخال را بتصرف خود درآورد وبا تعدادی از لشگریان عثمانی که دراردبیل ومغان بودندجنگ کرد. عثمانیها

۲۳ ـ صفحات ۴۷۰ـ۴۸۱ ـ۴۸۲ ـ ۴۸۳ مجمل‌التواریخ، صفحه ۸۰ مجمع‌التواریخ وصفحه ٦٤ تذکره آل‌داود.

متواری شدند واین‌نقاط نیز بتصرف این شخص درآمد و درماسوله اقامت نمود. تعدادی ازمردم‌ماسوله که هم‌پیمان‌روسها بودندبتحریك روسها نیمه‌شب برسر او ریختندواورا کشتند وبدین‌ترتیب اطرافیان اوپرا کنده شدند.[۲۴]

در نواحی جنوبی شخصی بنـام محمد خرسوار ادعا نمود که برادر شاه سلطان حسین است وچون اغلب برخری سوار میشد وبخـرید وفروش مشغول میشد بشاهزاده محمد خرسوار مشهور شده بود. تعدادی هم دور او جمع شدند تا عاقبت اشرف افغان عده‌ای را جهت سر کوبی او فرستاد. وی شکست خورد وبه هندوستان متواری شد.[۲۵]

شخص دیگری بنام سام میرزا که در زمان نادرشاه در یکـی از قلاع آذربایجان زندانی بود درزمان دولت علیشاه درتبریزخروج کردولی‌عاقبت در جنگی که بین او وعده‌ای ازلشکریان علیشاه که‌برای سر کوبی‌اوآمده بودند در گرفت کشته‌شدوفتنه‌اونیز خاموش شد.[۲۶]

میرسید، محمدپسر میرزا داود که‌مادرش شهربانو بیگم‌دخترشاه‌سلیمان صفوی میباشد بنام جد مادری‌خود سلیمان میرزا نامیده میشد. میرزا داود ده پسر داشت که یکی از آنها نامش‌ابوالقاسم است که‌پسراو میرزاسیداحمد است که در صفحات قبل وضع او بطور خلاصه بیان شد کـه عاقبت بدست افغانها کشته شد ویکی دیگراز پسرانش‌همین میرسید محمد است. میرسید محمد دراکثر سفرها همراه شاه طهماسب‌دوم بود وخواهر اورا بزنی گرفت. بعد از خلع شاه طهماسب نادر سید محمد را بمازندران وسمنان وعاقبت‌به اصفهان‌اعزام داشت. بعداز اینکه نادر از هند باز گشت سید محمد رابمشهد خواست وتولیت آستان قدس‌را باو سپرد، برای‌اینکه وی را همیشه زیرنظر داشته باشد. علیشاه هم بعد از نادر با میرسید محمد باحترام رفتارمیکرد وهنگامی که برای نبرد با برادرش ابراهیم عازم میشد وی را با خودبردولی بعداز شکست علیشاه و گرفتاری او بدست برادرش، ابراهیم نیز بسبب نفوذ

---

۲۴ ــ صفحه ۲۴ جهانگشا چاپ انجمن‌آثار ملی و صفحات ۴۸۳ و۴۸۴ مجمل‌التواریخ

۲۵ ـ صفحات ۴۸۴ و۴۸۵ مجمل‌التواریخ

۲۶ ـ صفحه ۴۸۵ همان کتاب

میرسید محمد با اوباحترام رفتار کـرد وعلاوه برمناصب گذشته اختیارات تازه‌ای نیز به‌وی داد واوراجهت تعمیرسدرودخانه‌قم باپنجهزار نفربدانصوب اعزام داشت. میرسید محمد باکاردانی توانست سد را تعمیر وافغانهارا که بعد از شکست ابراهیم بقم‌سرازیر شده وبجان‌و مال مردم دست‌اندازی‌مینمودند از شهر بیرون نماید وهمین امرباعث گردید که عده‌ای طرفدار پیدا نماید وسپس بمشهد مراجعت کرد.

میان شاهرخ شاه ومیرسید محمداختلافاتی بروز کرد که عاقبت‌شاهرخ بر کنار شد ودرسال۱۱۶۳ میر سید محمد بعنوان شاه سلیمان زمام اموررا بدست گرفت وسکه زد. هنوز مدتی نگذشته بود که عده‌ای بر اوشوریدند وشاهرخ راکه کورنموده بودند مجدداً بعنوان پادشاه انتخاب و شاه سلیمان گرفتار ونابینا شد و بدین‌ترتیب اوهم نتوانست برای‌تشکیل حکومتی قوی گامی بردارد.[۲۷]

بعداز اینکه اتحادی بین کریم‌خان،علیمردان‌خان وابوالفتح خان‌انجام شد هرسه برآن شدند که میرزا ابوتراب‌نامی‌را که‌مادرش‌یکی‌ازشاهزادگان صفوی بود بسلطنت انتخاب نمایند ودرنتیجه‌میرزاابوتراب که درآن هنگام بچه خردسالی بود باسم شاه اسمعیل سوم بتخت سلطنت‌نشست. بنام اوسکه زدند وخطبه خواندند. باین‌ترتیب که ابوالفتح‌خان‌حاکم اصفهان،علیمردان خان عنوان وکیل‌الدوله ونایب‌السلطنه و کریم‌خان سمت سرداری‌کل عراق را داشته باشته. هنوز چهل روز از این موضوع نگذشته بود که کریم خان برای‌تصرف مناطق غربی کشوربطرف‌قزوین وهمدان‌و کرمانشاه‌عزیمت کرد. علیمردان خان از غیبت کریم‌خان‌استفاده کرد وتوانست ابوالفتح‌خان را بقتل برساند و سپس خود بطرف فارس حرکت نموده وشروع بکشتار وچپاول مردم نمود. خبر کشته شدن ابوالفتح خان واقدامات‌علیمردان خان بکریم خان رسید ووی تصمیم گرفت‌باشخصی که‌پیمان شکنی نموده‌بجنگد

---

۲۷ - برای اطلاع‌بیشتر بصفحات ۳۷ تا ۵۸ کتاب مجمع‌التواریخ تألیف‌ابوالحسن‌بن محمد امین گلستانه صفحه ۱۱ کتاب تاریخ جهانگشای نادری، صفحات ۱۳ تا ۲۹ کتاب کریمخان زند تألیف دکتر عبدالحسین نوائی رجوع شود.

وعاقبت درنبردی که‌درنزدیکی‌سرچشمه‌زاینده‌رودبین کریم‌خان وعلیمردان انجام شد علیمردان خان متواری گردیدوپیروزی نصیب کریمخان شد.

اسمعیل میرزا که در این‌هنگام‌همراه‌لشکریان علیمردان خان‌بودچون شکست اورا دید بسوی کریم‌خان رفت، کریمخان بااو باحترام رفتار کرد و بعد ازاینکه باصفهان وارد شدند مجدداً او را بتخت سلطنت نشاند وخودرا وکیل‌الدوله نامید. درتاریخ گیتی گشا دراین‌باره مینویسد«... شاه اسمعیل چون علامت ادبار درناصیه احوال علیمردان خان مشاهده و آثارانکسار در ارکان تاب وتوان‌انصار واحوال او ملاحظه کرده‌روی‌توجه‌بجانب قول‌همایون وقدم تشبث بسوی قلب‌لشکر ظفرنمون‌آورده[۲۸]....»اسمعیل میرزاهمین‌عمل را مجدداًتکرارمینمایدبدین‌معنی که‌درنبردی که‌بین کریمخان ومحمدحسن خان قاجار دراسترآباد انجام میشود ومنجر بشکست کریمخان میگردد وی که همراه اردوی کریمخان بود بسوی محمدحسن‌خان که در این‌نبردپیروز شده‌بود میرود.محمد حسن‌خان بااو باحترام‌رفتار میکند ولی‌اسمعیل‌میرزا اعلام میدارد که من میدانم‌آلت دست قرار گرفته‌ام، من‌خواهان علم هستم نه پادشاهی واز آن هنگام ببعد عملا دیگرشخصی بنام شاه اسمعیل سوم عنوان پادشاهی‌ندارد[۲۹]

جوان دیگری بنام‌حسین دربغداد خـود را فرزند شاه طهماسب معرفی میکرد . وی باکمك مصطفی‌خان شاملوی‌بیگدلی که در زمان نادر به‌عنوان سفارت به عثمانی رفته بود وبعد از کشته شدن نادربه بغداد روی‌آورده‌بود توانست عده‌زیادی را دورخود مجتمع نماید . اورا سلطان حسین‌میرزای‌دوم لقب دادند وبطرف ایران حرکت کرد و عاقبت در نبردیکه بین کریمخان وطرفداران‌آن شخص وقوع یافت کریمخان فاتح ووی متواری شد ولی‌عاقبت کار او مشخص‌نیست، دربعضی‌ازمنابع نوشته شده‌است که شاه مجهول‌النسب بقتل رسید ودر تعداد دیگر گفته شده است که اورا نابینا کرده‌اند وتاپایان

۲۸ - صفحه ۲٤ کتاب گیتی گشا تصحیح آقای سعید نفیسی

۲۹ - برای اطلاع بیشتر به کتاب مزبور صفحات ۱۵ تا ۳۱ رجوع شود

عمر در گوشه انزوا بسر برد و بدین ترتیب غائله اوهم رفع گردید. [۳۰]

باتوجه بمطالب بالا بخوبی صحت نظریه‌ای که دراین باره بیان شد آشکار میگردد زیرا همانطوریکه اظهارشد کشمکشهائی که بعد از نادرشاه درایران انجام میگردید باعث شد که مردم مجدداً بخاندان صفویه اظهار علاقه نمایند. اشخاصی را که میخواستند از این موضوع بهره برداری نمایند بدو دسته میتوان تقسیم کرد: نخست آنهائیکه بدروغ خودرا یکی ازشاهزادگان صفوی معرفی نمودند وسرانجام اظهارات کذب آنها آشکار شد وغائله‌شان رفع گردید، دسته دوم اشخاصی بودند که حقیقتاً نسبشان بصفویه میرسید آنها هم هریك بعللی که مختصراً بآن اشاره شد نتوانستند برای تشکیل حکومتی توفیق یابند و درنتیجه راه برای کریم‌خان زند گشوده شدووی توانست حکومت را بدست آورد.

چهارم ـ صفات کریم خان

۱ـ با اینکه درزمان شاه‌عباس کبیر بااقدامات برادران شرلی وهمراهان وی ارتش ایران مجهز بسلاح گرم شدمعذالك بعلت کمی برد سلاحها، دیرمسلح شدن، تك‌تیراندازی نمودن، تفنگهای سنگین وفتیله‌ای، سواری وشمشیر-زنی اهمیت خودرا ازدست نداده بودو کسانی میتوانستند رهبری عده‌هائی را بعهده گیرند که از نظر بدنی قوی بوده وباصطلاح زور باز و داشته باشند. این وضع در زمان زندیه وحتی بعد ازآن هم بخوبی صدق میکند.

کریم‌خان ازاینجهت حائز شرایط بودو بطوریکه مشخص است ازنظر بدنی قوی ودرسواری وشمشیرزنی ونیزه‌افکنی بی‌نظیر بود وهمین توانائی جسمانی و مهارت دربکار بردن انواع سلاحها کافی بود که اورا جزوشجاع‌ترین افراد روزگار خویش درآورد ودر نتیجه زندیه وعده‌های دیگری که بدور او گرد آمده بودند دستورات اورا ازجان ودل اطاعت مینمودند.

---

۳۰ ـ برای اطلاع بیشتر بصفحات ۲۴۳ تا ۲۶۹ کتاب مجمل‌التواریخ و برای اطلاع از نظریات گوناگون درباره این شخص به حواشی و توضیحات همین کتاب صفحات ۴۷۳ تا ۴۷۸ از آقای مدرس رضوی رجوع شود.

در این‌هنگام سرداران سرشناسی که برای بدست گرفتن حکومت یالااقل فرمانفرمائی قلمروخود کشور را به‌آتش وخون کشانده بودند عبارت بودند از کریمخان زند ، محمدحسنخان‌قاجار ، علیمردان‌خان بختیاری ، ابوالفتح خان‌بختیاری، آزادخان‌افغان، عطاخان ازبك، هاشم‌خان‌بیات ومحمدعلیخان تکلو که این عده ازروز قتل نادر تا سال ۱۱۷۲ که محمدحسنخان قاجار آخرین مدعی کریمخان زند بقتل میرسد سراسر ایران را دستخوش آشوب‌و هرج ومرج نموده بودند .

بدون شك میتوان اظهارداشت که پیدایش نادروفتوحات وی خاصه‌حمله او بهندوستان وبدست‌آوردن‌آن‌همه جواهرات گرانبها درتحریك‌این‌اشخاص بی‌تأثیر نبوده است‌وبالاخره کریمخان به نیروی شجاعت فطری که توأم با دوراندیشی وفرزانگی بود توانست برهمهٔ مدعیان غلبه‌نماید.

ازنبردهائیکه بین کریمخان ودیگران‌بوقوع‌پیوسته‌است بخوبی‌شجاعت و دلیری‌خان زند آشکار است . اولین نبردی که می‌توان آن را آغازکار او دانست نبرد با سپاهیان مهرعلیخان تکلوبود. با اینکه افراد او به‌سیصد نفر هم نمیرسید توانست با شجاعت بینظیری سپاه پنجهزارنفری مهرعلیخان را شکست‌داده وغنائمی هم بچنگ آورد . در هنگامیکه بقصد تصرف اصفهان بدان طرف حرکت کرده بود چنان شجاعتی درنبرد با ابوالفتح‌خان ازخود بروزداد که موجب اعجاب همگان گردید. درنبرد قمشه چنان‌نیزه برشاهرخ خان زد که بااینکه وی‌زره ضخیم‌وسینه‌بند جنگی‌پوشیده بود نیزه‌ازپشتش بیرون‌آمد وبا همان نیزه اورا بلند کرد وبرزمین کوبید . با شمشیر چنان برسرعبیدی بهادر اوزبك‌نواخت که‌در یك لحظه سرویکدست او از بدن‌جدا شد . یادرجنگ کمارج‌چنان با شمشیر بکمراحمدخان اوزبك کوبید که وی بدونیم شد . ازاینگونه دلاوریها ازخان زند بسیار دیده شده است وحتی دشمنان اوهم نمی‌توانستند ازتحسین وتعریف‌وی خودداری نمایند و مسلماً یکی ازدلائل اصلی که او توانست رقباودشمنان خود را سر کوب‌نمایدهمین شجاعت اوست . [۳۱]

۳۱ - مجمل‌التواریخ‌صفحات ۱۶۰ - ۱۷۱ - ۲۳۷ - ۲۹۱

۳ـ با اینکه کریمخان در آغاز برای استواری حکومت خویش ناچار بود خشونت نموده ودرنتیجه تعدادی یاازبین رفتندیابدستور او کشته‌شدند، معذالك شخص دوراندیش وبا سیاستی بود ودر دوران خـوداز لحاظ فهم و شعوروبلند نظری‌واندیشه صحیح برتراز دیگران بود . مهربانیهای‌اوبمردم، سخت نگرفتن درباره نقاطی که باید باج وخراج بپردازند،تواضع،سادگی، احترام بعلما وفضلا ، خونسردی ، ازخودگذشتگی ونظائرآن باعث شد که اورا از سایررقبا متمایزسازد ومردم که درآغاز اورا در ردیف سایرسرداران قرار میدادند بتدریج متوجه اختلاف او با سایرین شدند زیرا بامقایسه بـا سایرسرداران دیگر که درآنزمان بعد از دست یافتن برمنطقه‌ای ازمردم با تازیانه پول میگرفتند،آنها را بزوربمیدانهای جنگ میکشاندند یاثروت بدست آمده را صرف جاه‌طلبی‌خودمینمودند، اقدامات کریمخان‌زند درخور تمجید وشایسته تحسین است.

پشتکار او حقیقتاً غیرقابل توصیف‌است زیرا از هریك ازرقبا وحریفان چندین بار شکست‌خورد ولی نومید ومأیوس‌نگردید و کناره نگرفت‌بلکه با نیروی بیشتری به‌نبرد حوادث رفت وهمین استقامت اودر برابرناملایمات بود که سرانجام توانست برهمه رقیبان خویش پیروزشود .

عوامل دیگری‌هم درآن هنگام بکریمخان کمك کرد کـه ازآن جمله قحطی‌وخشکسالی که سراسرمنطقه اصفهان وفارس را دربرگرفته بودمیتوان ذکر کرد. درسال۱۱۷۲ کریمخان درشیراز بود ومحمدحسنخان قاجاربرای سرکوبی اوبطرف فارس رهسپارشد. کریمخان متوجه گردید قوای اوبمراتب ضعیف‌تر ازنیروی محمدحسنخان میباشد لذا بداخل شهر پناه برد وبرج و باروهای شهررا مستحکم نمود. سپاه قاجارمدتی شیراز را محاصره کردولی بعلت قحطی که گریبان گیر این خطه شده بودآنها هم از نظرآذوقه بااشکال مواجه شده بودند وهمین نبودن‌آذوقه و محاصره طولانی شهر باعث شد که تعداد زیادی از افغانها که در نیروی محمد حسنخان قاجار بودند به نیروی کریمخان پیوستند وعده زیاددیگری هم متواری شدند .

محمدحسنخان که این تزلزل را در سپاهیان خود مشاهده کرد ناچار با عده کمی راه استرآباد را درپیش گرفت این‌واقعه نه‌فقط بسود کریمخان‌پایان یافت و دشمن سرسختی‌چون محمدحسنخان نتوانست بـاو دست یابد بلکه باعث شد عده‌ای ازسرداران که با محمدحسنخان‌همکاری مینمودند ازاوجدا شده واو را تنها باقی گذارند، در نتیجه وی تضعیف شد تـا آنجا که مدت کوتاهی از این واقعه نگذشته بود که بقتل رسید و سرسخت‌ترین دشمن کریم‌خان زند از میان رفت.

دلائلی که بطور کلی بیان‌شد باعث گردید که کریمخان بتواندحکومتی را تشکیل دهد که غیر ازخطه خراسان که آنرا برای شاهرخ باقی گذارده بود برسایر مناطق ایران حکمفرمائی نماید.

پژوهشی

دربارهٔ تطور شیر و خورشید

بقلم

سرهنگ جهانگیر قائم مقامی

«دکتر در تاریخ»

دربارهٔ تاریخچه نقش شیر- و خورشید و اینکه این نقش ازچه‌زمان وچگونه نشان رسمی دولت ایران شده است، رساله- های چندی تاکنون نوشته شده ونویسندگان آن درنوشته‌های خود کم و بیش به تاریخچه و جزئیاتی از این موضوع پرداخته‌اند[1]. اما باید دانست که با این حال هنوز تاریخچه شیر- وخورشید ایران کامل نیست و

---

۱ - این نوشته‌ها اجمالا ازاینقرارند :

تاریخچهٔ شیرو خورشید بقلم سید احمد کسروی .

درفش ایران وشیروخورشید بقلم سعید نفیسی .

تاریخچه بیرق ایران وشیروخورشید بقلم حمید نیرنوری .

پرچم وپیکرهٔ شیروخورشید بقلم دکتر نصرت‌الله بختورتاش

شیر و نقش آن در معتقدات آریائی‌ها بقلم دکتر جهانگیر قائم مقامی (در شمارهٔ سوم سال اول مجله بررسی‌های تاریخی)

بقیه پاورقی درصفحه بعد

باز نکاتی از آن باقیست کـه پژوهش وژرف نگری دربـارهٔ آن نکات لازم می‌باشد و مقالهٔ حاضر دربارهٔ یکی از این نکات یعنی تطور نقش تر کیبی شیروخورشید است . ما در این مقاله بـاینکه منشاء نقش شیرویاخورشید

شکل۱ـ عکس سکه کیخسرو بن کیکاوس بانقش شیروخورشید

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

شیروخورشید ،نقش رسمی دولت ایران ، از ابراهیم مکلا در نشریه وزارت امور خارجه شماره۲ دوره سوم ، اسفند ۱۳٤٤

تاریخچه‌ی تغییرات و تحولات درفش و علامت دولت ایران از آغاز سده‌ی‌سیزدهم هجری قمری‌تا امروز بقلم یحیی ذکاء درمجله مردم وهنرشماره۳۱ به‌بعد.

چیست و سیر تحول آنها کدام است کاری نداریم وتنها باین نکته خواهیم پرداخت که تطور نقش ترکیبی خورشید وشیر از هنگامی که این دوتصویر با یکدیگر ترکیب‌شده چگونه بوده است و برای این گفتگو لازم است‌بحث خود را ازهنگامی‌آغاز کنیم که تصویرشیرونقش‌خورشیدبایکدیگرترکیب شده وبصورت یك نقش درآمده است.

ازنوشته‌هائیکه دربارهٔ تاریخچهٔ شیروخورشید ایران نوشته شده چنین برمیآید که تاریخ قدمت نقش خورشید وشیر بروزگاران بسیار دورمیرسد و این‌نوشته‌ها، تاریخ ترکیب این دونقش را درنیمه اول سدهٔ هفتم هجری‌قمری تثبیت میکنند و آن باستناد نقشی است که روی سکهٔ سلطان غیاث‌الدین کیخسرو بن کیکاوس از پادشاهان سلجوقی قونیه (۶۳۴-۶۴۲ هجری قمری) دیده میشود.[۲] (شکل ۱)

اما در کتاب «سکه‌ها ومهرها ونشانهای پادشاهان ایران» تألیف‌ایران-شناس انگلیسی ه. ل. رابینو H. L. Rabino بـه سکه‌ای ضرب ایـروان برمیخوریم که تاریخ آن ۶۱۱ هجری یعنی بیست وچند سالی پیش ازسکهٔ سلطان غیاث‌الدین کیخسرو است و برروی آن نیزتصویر شیروخورشیدنقش شده‌است.[۳] (شکل ۲)

شکل ۲ ـ سکه ضرب ایروان بسال ۶۱۱ (رابینو)

---

۲ ـ تاریخ ایران تألیف سرجان‌ملکم‌ج ۲ص ۲۰۰ ترجمه‌فارسی. به کتابهای کسروی (ص۲۱) ونیرنوری (ص۸۷) وسعیدنفیسی ص۵۲-۵۴ و دکتر بختور تاش (ص۲۵۸) نیز رجوع کنید.

۳ ـ رابینو تاریخ‌این‌سکه‌راسال ۱۱۸۰ خوانده است واشتباه است. (ر.ك‌به‌ص۱۵ جلد دوم کتاب‌او-سکه‌شمارهٔ ۳۴)

پس ، بنابر مدارکی که تاحال موجود است ، قدمت تاریخ ترکیب دو تصویر خورشید وشیر به‌سال ٦۱۱ هجری یعنی آغازسدهٔ هفتم میرسد.

در کتابها ورساله‌های‌مربوط‌بشیروخورشید ، برای‌اثبات وجود ورسمیت این نقش در ایران بذکر شواهدی ازشعرهای شاعران فارسی زبان ونقاشیها وتصویرهائی که برساختمانها وروی‌کاشی‌هاوسنگ قبرهاثبت‌شده‌نیز اشاره گردیده است[٤] . ولی‌مادراینجا بمدارك‌ادبی‌وشعری‌کاری‌نداریم وبنای‌پژوهش خودرا بر بررسی تصویرهائی که ازشیروخورشید درکاشی کاریها ، نقاشی‌ها، سکه‌ها ومهرها باقیست میگذاریم وبراین بنیاد ، پنج مرحلهٔ متمایز درسیر تکامل شیروخورشید ، میتوان تشخیص داد :

مرحلهٔ یکم از زمانیست که تصویرهای خورشید وشیررا دریکجا باهم می‌بینیم واین دوره که ظاهراً تاحدود سال ۱۰۰۰ هجری قمری ادامه دارد ، مرحلهٔ ابتدائی‌تکامل‌شیروخورشید است که خورشیدوشیرراجدا ازیکدیگر نقش‌می کرده‌اند. برای بررسی این مرحله هفت تصویر دردست داریم(تصویر های ۱ تا۷) ودراین تصویرها آنچه دیده میشود این است که شیر درهمه‌جا بحالت ایستاده نشان داده شده وجزدریك مورد (شکل شماره ۱) ، همه وقت صورت شیر بطرف چپ است وخورشید هم درهمه حال بشکل قرص تمام وبا چشم وابرو وبربالای شیرقرار دارد .

از این مدارك ، دومدرك اول ودوم همانست که پیش‌ازاین‌ازآنها گفتگو شد (تصویرهای۱و۲) واینک بمعرفی مدارك دیگر می‌پردازیم :

۱ ـ مینیاتوری که در تاریخ منظوم مغول اثر شمس‌الدین کاشانی است و دراین مینیاتور تصویر شیروخورشیدی را برپرچم سپاه ایلخانان مغول که شهرنیشابوررا درمحاصره گرفته‌اند می‌بینیم (شکل۳)

---

٤ ـ قدیمترین نشانی که درادبیات فارسی دراین باره موجود است شعریست از سلمان ساوجی متوفی بسال ۷۷۸ هجری بدین مضمون :

خورشید نصرت است بتوفیق کردگار طالع زشیر رأیت جمشید کامگار

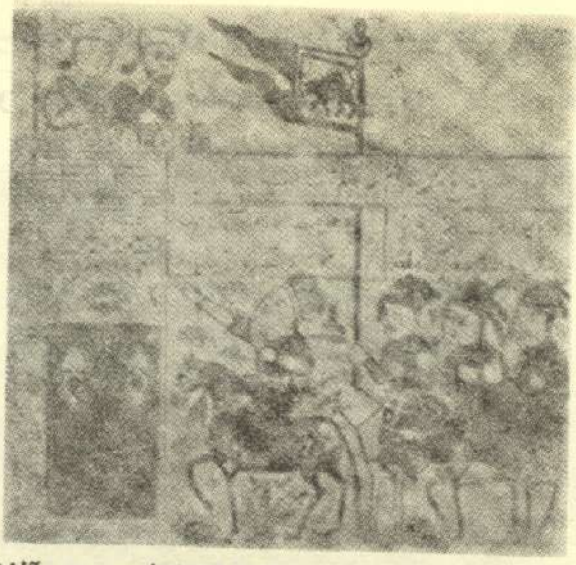

شکل ۳ـ تصویر سپاه ایلخانان وپرچم آنان

۲- بـرروی آفتابه‌ای برنجین متعلق بسدهٔ هفتم ، نقش شیروخورشیدی را می‌بینیم (شکل ٤)

شکل ٤ ـ نقش شیروخورشید بر آفتابهٔ برنجین متعلق به‌قرن هفتم

۳ ـ نقش شیروخورشیدی که برروی دیواری کاشی‌کاری بتاریخ ٦٦٥ هجری بوده واینك درموزهٔ لوور پاریس است. (شکل ٥)

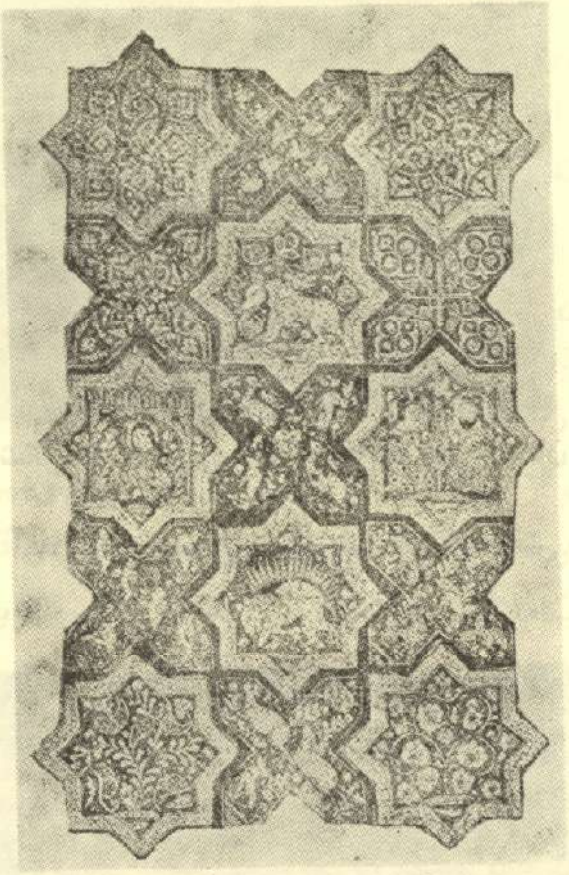

شکل ٥ ـ بدنه کاشی بانقش شیروخورشید وتاریخ ٦٦٥ هجری در موزهٔ لوور پاریس (ازکتاب سعیدنفیسی)

۴ ـ تصویر شیروخورشید برروی پرچمی که هیأت سفارت ایران بتاریخ ۱۱۲۷ هجری (۱۷۱٥ میلادی) با خود بفرانسه برده بود (هیأت محمد رضا بیگ درزمان لوئی چهاردهم)(شکل‌های ٦ و ۷)

دربارهٔ این دوتصویر اخیر (تصویرهای ٦و۷) باید بگوئیم اگرچه این تصویرها برپرچم سفارت محمد رضابیگ که‌درسال ۱۱۲۷ بفرانسه رفته است نقش بوده ولی نگارنده معتقد است که پرچم‌های مزبور متعلق بزمان شاه سلطان حسین نیست بلکه‌مربوط بسالهای نخست سلسلهٔ صفوی میباشدواحتمالا همان‌پرچم مخصوص شیخ جنید پدربزرگ شاه اسماعیل بوده است که آقای

نیر نوری در بارهٔ آن در رسالهٔ خود از قول سر توماس هربرت انگلیسی مینویسد: «در واقع شیخ جنید پدر بزرگ شاه اسمعیل بود که علامت شیر و خورشید را پذیرفت.»[۵]

شکل ٦ ـ پرچم دورهٔ صفویه به همراه هیأت سفارت محمدرضا بیگ
(از کتاب هربت)

۵ ـ ص ۱۰٤ کتاب تاریخچه بیرق ایران و شیر و خورشید .

درتأیید این نظرمیگوئیم در تصویری ازحسین علی بیگ سفیر ایران که درسال ۱۰۱۰ هجری بدربار رم رفته است نقش شیری را می‌بینیم که

شکل ۷ ـ منظره دیگری از حرکت هیأت نمایندگی ایران باپرچم شیروخورشید

(از کتاب هربت)

(۸)

خورشید از پشت آن طلوع کرده‌است ، (شکل۸) واین‌تصویر میرساند که‌در سال ۱۰۱۰ هجری‌شیر وخورشیدایران درسیر تکاملی خودازحالت ابتدائی گذشته و بمرحله کاملتری‌رسیده‌بوده وبنا براین نمیتوان پذیرفت که یکصد

شکل ۸ ـ حسین‌علی‌بیگ سفیر ایران
این تصویر برای یادبود ورود او به‌رم در ۱۶۰۱ در ایتالیا تهیه گردیده است .
(از کتاب حمید نیرنوری)

سال بعد باز سیر قهقرائی کرده و بصورت ابتدائی درآمده باشد بویژه که در سفرنامه‌های جهانگردان اروپائی مانند تاورنیه و شاردن هم در بارهٔ سکه‌های مسین ایرانی که نقش شیروخورشید را روی آنها ضرب میکرده‌اند میخوانیم: «سکه‌های مسی، دریك رویشان تصویرشیری است که خورشیدی پشت آن‌است و برروی دیگر آن نام شهری که درآنجا سکه‌زده‌شده‌است.»[٦] و شاردن نیز که نخستین بار بسال ۱۰۸۲ و بار دوم در سال ۱۰۸۵ هجری بایران آمده مانندهٔ همین مطلب را چنین نوشته است:

«سکه‌مسین در یك طرف دارای هیرو گلیف ایرانیان میباشد که عبارت از شیری است که خورشیدی از پشت‌آن برمی‌آید و در روی دیگر، تاریخ و نام محل ضرب پول نقش‌شده است.»[۷]

مرحله دوم

دربارهٔ‌این‌مرحله که به‌آغاز سلسلهٔ قاجارپایان‌می‌یابد، شانزده سکه و مهر بعنوان سند در دست‌است و مانند مرحلهٔ یکم، شیر در همه جا بحالت ایستاده نشان داده شده و صورت‌شیر در برخی از سکه ها بطرف راست و در بعضی بطرف چپ‌است و خورشید را در همه‌جا بگونه ای می بینیم که از پشت‌شیر برمی‌آید (شکلهای ۹ تا ۲٤)

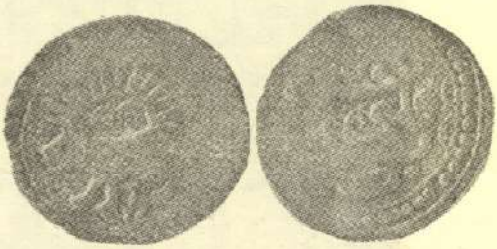

شکل ۹

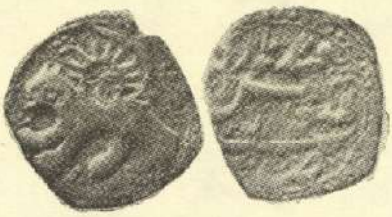

شکل ۱۰

تصویر ۹ ــ سکه ضرب تبریز بتاریخ ۱۰٤۱
» ۱۰ ــ » » قندهار » ۱۰٦۸

٦ ــ سفرنامهٔ تاورنیه ترجمه فارسی. تاورنیه ازسال ۱۰۳۷ هجری (۱٦۲۸ میلادی) تا۱۰۷۸هجری(۱٦٦۸ میلادی) شش‌بار بایران سفر کرده است.

۷ ــ سیاحتنامه شاردن جلد چهارم ص ۳۸۵ ترجمه فارسی

شکل ۱۱

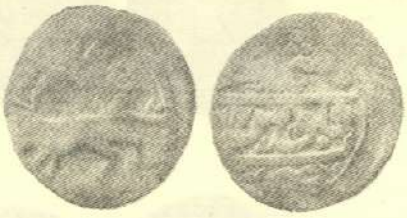

شکل ۱۲

شکل ۱۳

تصویر ۱۱ - سکه ضرب اصفهان سال ۱۱۱۵

» ۱۲ - » » شماخی » ۱۱۱۷

» ۱۳ - » » ایروان » ۱۱۲۰

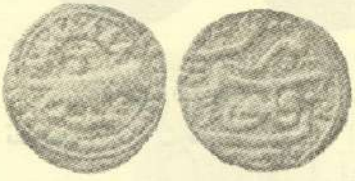

شکل ۱۵

شکل ۱۴

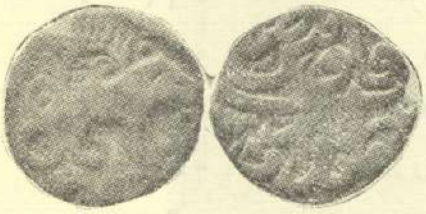

شکل ۱۶

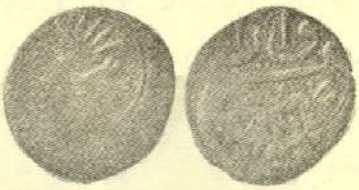

شکل ۱۷

شکل ۱۸

شکل ۱۹

شکل ۲۰

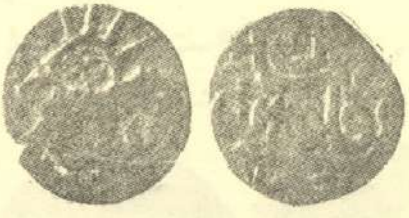

شکل ۲۱

شکل ۲۲

تصویر ۱۴ - سکه ضرب اصفهان سال ۱۱۲۷
» ۱۵ - » » تبریز » ۱۱۳۶
» ۱۶ - » » مازندران » ۱۱۳۸
» ۱۷ - » » ایروان بدون تاریخ
» ۱۸ - » » دماوند » »
» ۱۹ - » » قزوین »
» ۲۰ - » » یزد » »
» ۲۱ - » » رعناش » »
» ۲۲ - » » ..؟ تاریخ ..؟

از نادرشاه نقش مهری باقیست که شیری ایستاده را نشان میدهدوخورشیدی با قرص تمام برپشت اوست ولی اختلافی که این تصویر با سایر نقشها دارد اینست که بجای چشم و ابروی خورشید ، نوشته شده است« الملك الله » . (تصویر ۲۳)

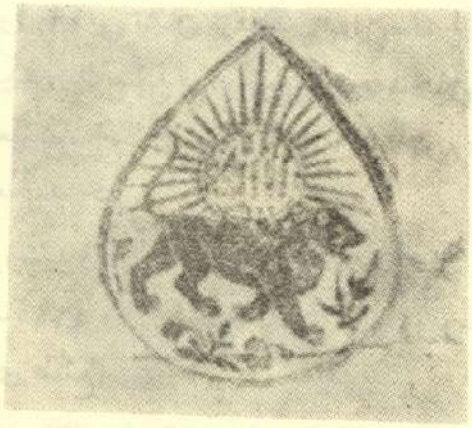

شکل ۲۳ ـ مهر نادر شاه

(از کتاب حمید نیر نوری)

از دورهٔ زندیه نیز خوشبختانه مدرکی در بارهٔ شیرو خورشید موجود است و آن سنگ قبری است بتاریخ ۱۱٦۵ هجری کـه روی آن نقش شیرو خورشیدی حجاری گردیده است. (تصویر ۲٤)

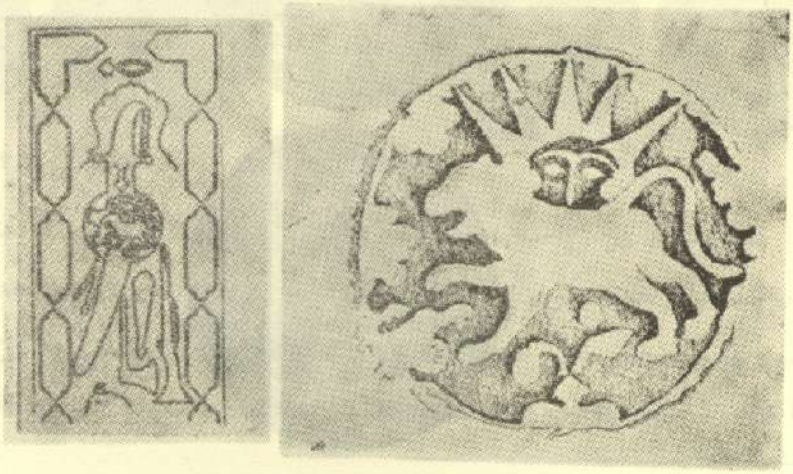

شکل ۲٤ ـ نقش شیروخورشید برسنك گوری بتاریخ ۱۱٦۵

(از کتاب سرهنگ دکتر بختورتاش)

مرحله سوم

در مرحلهٔ سوم که همزمان با دوران پادشاهی آقا محمدخان قاجار و فتحعلیشاه است در حالت شیر تغییر فاحشی می بینیم باین معنی که شیر از حالت ایستاده بحالت نشسته درآمده است و چهارسکه ازاین دو پادشاه در دست است که این تطور را بخوبی نشان میدهد .

از این چهارسکه ، یك سکه مربوط به آقامحمدخان (تصویر ۲۵) وسه سکهٔ دیگر از زمان فتحعلیشاه است. (تصویرهای ۲۶و۲۷و۲۸)

۱ ـ سکه آقامحمد خان

سکه شیروخورشیدداری که اززمان آقامحمد خان در دست است « ضرب دارالسلطنه تبریز ـ ۱۲۱۰ » می‌باشد(شکل۲۵) و در وسط آن شیری بحالت نشسته وباخورشیدی طالع است .

شکل ۲۵ ـ سکهٔ آقا محمدخان
بتاریخ ۱۲۱۰ هجری (رابینو)

از سه سکه شیردار فتحعلیشاه یکی بدون تاریخ است و بریك روی آن نوشته «السلطان بن سلطان فتحعلیشاه قاجار» و برروی دیگر آن تصویر یك شیرو یك اسب را می‌بینیم که روی دو پا بلند شده‌اند و دستهای خود را برروی لوحه‌ای که درمیان آن نیز نقش یك شیرو خورشید نشسته تصویر شده است ، نهاده‌اند و تاجی بالای آن لوحه ، بین‌صورت دوحیوان قراردارد. پای‌شیرو اسب‌هم برروی‌نوارموج‌داری که‌روی‌آن نوشته‌شده «اسدالله‌الغالب[۸]» واقع است .

شکل ۲۶ ـ سکهٔ فتحعلیشاه که در انگلستان تهیه شده است . (رابینو)

سکه‌های دیگر فتحعلیشاه که نقش شیر دارند یکی ضرب تبریزوبتاریخ ۱۲۳۵ ودیگری ضرب ارومی بتاریخ ۱۲۴۹ است . (شکل‌های۲۷و۲۸)

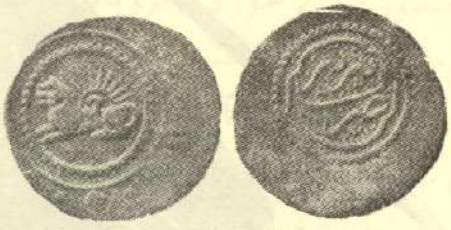

شکل ۲۷

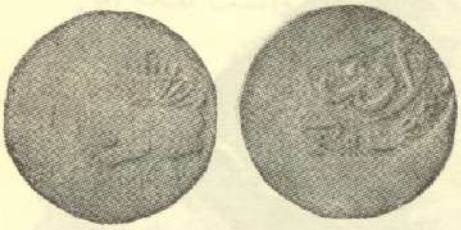

شکل ۲۸

بطوریکه درین سکه ها دیده میشود شیر بحالت‌نشسته نقش شده‌است وازنوشته‌های جهانگردان اروپائی هم که دراین زمان بایران‌آمده‌اند معلوم میشود درین زمان نقش خورشید وشیرنشسته علامت رسمی ایران بوده است چنانکه گاسپار دورووِیل Gaspard Dorouville افسرفرانسوی که خودمدتی

۸ـ این‌سکه چنانکه آقای یحیی‌ذکاء(شماره۳۱مردم‌وهنر) نوشته ، درانگلستان ضرب شده‌است. طرح‌این‌سکه شباهت‌بسیاربه نقش‌رسمی‌انگلستان دارد ولی‌ازاینکه‌چرا دولت‌انگلیس این طرح را مشابه نقش رسمی خود برای ایران‌برگزیده است آگاهی نداریم .

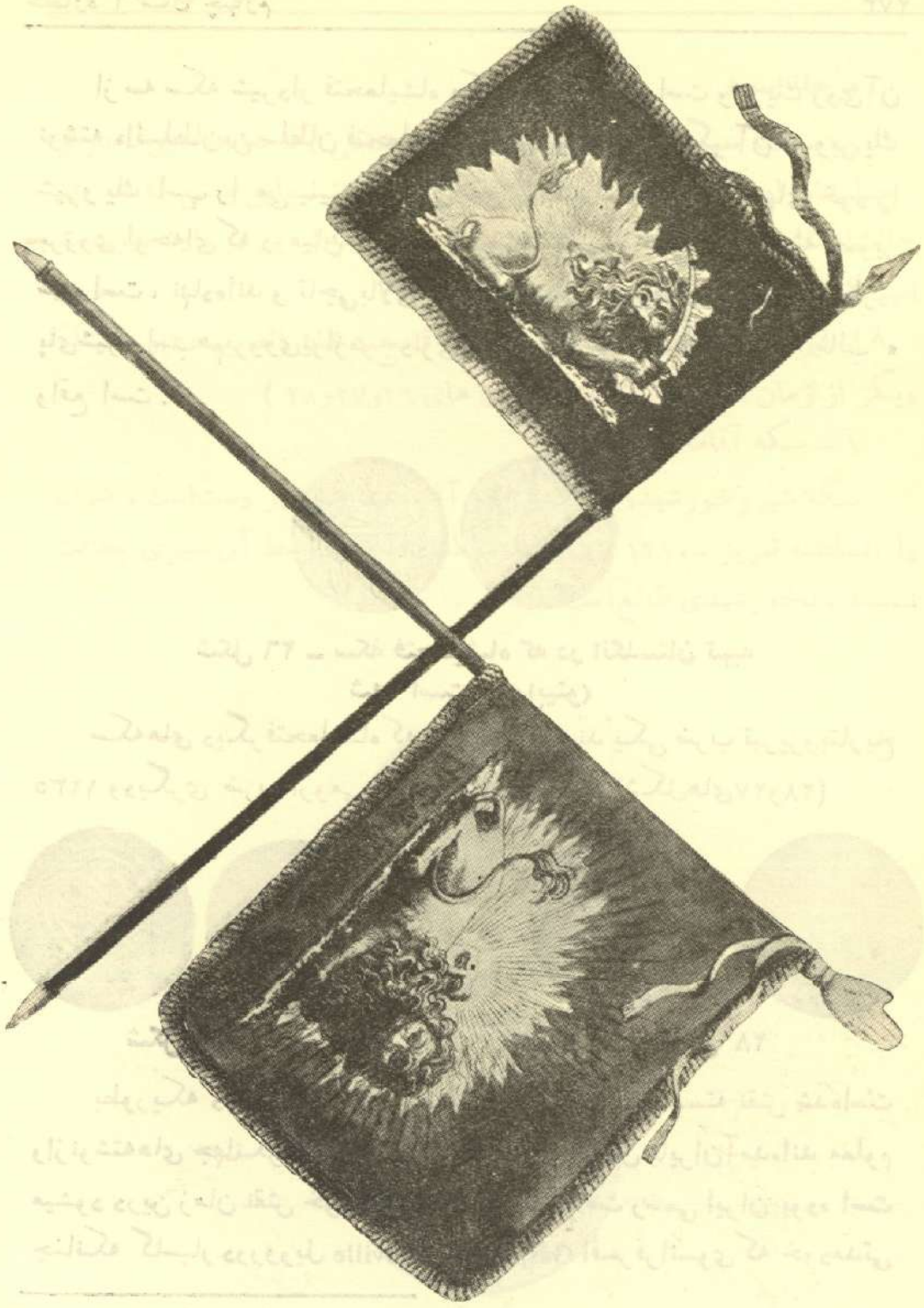

شکل ۲۹ ـ عکس دو پرچم نظامی در دورهٔ فتحعلیشاه
(از کتاب گاسپاردوروویل)

(۱٦)

در ارتش ایران سمت معلمی و فرماندهی سوار نظام را داشته است تصویری از پرچم ایران را بدست داده (شکل ۲۹) و می نویسد: «در فشهای بزرگ و کوچک ایرانیان دارای نقش کشور است که شیر خفته ایست در برابر خورشید در حال طلوع...»[۹]

«مرحلهٔ چهارم

در چهارمین مرحله از سیر تکاملی شیر و خورشید که همزمان با ۱۴ سال پادشاهی محمدشاه است تغییر اساسی تری در نقش شیر و خورشید پدید می آید و آن این است که اولاً تصویر شیر باز بحالت ایستاده برمی گردد و همه جا شیر را با شمشیری که بدست دارد می بینیم و خورشید نیز مانند دوره های پیش، از پشت شیر طلوع کرده است.

در توجیه این وضع کسروی در تاریخچه شیر و خورشید می نویسد: «پیداست که در همان زمان محمدشاه، بپیروی از دولت های اروپائی چنین خواسته اند که نشانه ای برای دولت ایران پدید آورند که بروی نامه های دولتی و سکه ها و در فشها و در دیگر جاها بکار رود و در سایه برخورد با اروپا بچنین چیزی نیاز دیده اند و بهتر دانسته اند که همان شیر و خورشید را با ذوالفقار یکی گردانند (شمشیر را بدست شیر دهند) و یك نشانه پدید آورند و اینکار را کرده اند.»[۱۰]

اما نگارنده معتقد است که قبول این رسم تقلید از اروپائی ها نبوده و منظور از «برخورد با اروپا» را هم نباید برخورد دو تمدن دانست بلکه این وضع بر اثر ناراحتی های روحی محمد شاه پدید آمده است که در جنگ با افغانها باوجود آنکه هرات را در محاصره داشت و فاتح می بود براثر فشار و تهدیدهای انگلیسها مجبور شد دست از هرات بردارد و به تهران باز گردد و بدینطریق غرور او شکسته شد. چنانکه قدیمترین نقش شیر و خورشید باین صورت که از زمان محمدشاه باقیست نقش روی مهریست مربوط بهمین زمان یعنی بتاریخ ۱۲۵۵ که درست مقارن با بازگشت او از هرات میباشد و محمد شاه سخت متأثر و خشمناك بوده است. دو دستخط هم مبتنی بر احساسات

۹ ــ «مسافرت بایران در سالهای ۱۸۱۲ و ۱۳» جلد دوم ص ۱۱۷ ــ لوئی دوبو Louis Dubeau نیز در کتاب خود ص ۴۶۲ می نویسد شیر ایران خفته است.

۱۰ ــ ص ۲۸

محمد شاه در شرح علت باز گشت از هرات در دست است که در یکی از آنها محمد شاه مردم را به خدمت سربازی و جانفشانی دعوت میکند و خدمت سربازی را بلندترین وبرترین خدمتها می‌شمارد[۱۱] و در دیگری میگوید: «مردم ایران چنان تصور ننمایند که من از سفر وجنگ خسته شده یا نیتی که در پس گرفتن اسرا داشتم تغییر دادم، هرگز بخدا قسم. اسیرهای ما خاطرجمع باشند که تا جان دارم ازاین نیت برگشت نخواهم کرد وبفضل خدا همهٔ اسرا را پس خواهم گرفت حالا برگشتیم که قشون را تازه کنیم و امور سرحد را مضبوط نمائیم ....»[۱۲]

خوب پیداست که دریك چنین وضع روحی بوده‌است که محمد شاه‌دستور داده شیرخفته را برپا دارند و شمشیری نیز بدست او دهند و این تصویررا نیز ازهمین زمان برمهرخود نقش کرده است. (تصویر ۳۰)

شکل ۳۰ ـ مهر محمد شاه به‌تاریخ ۱۲۵۵ هجری

ازاین دوره‌پنج نوع سکه ودومهرموجوداست که قدیمترین آنها مهریست که از آن سخن گفته شد. (تصویر ۳۰) سکه‌های دیگر و مهردوم‌اینهاهستند. (شکلهای۳۱ تا ۳۶)

شکل ۳۱ ـ ضرب سال ۱۲۵۸

شکل ۳۲ ـ ضرب سال ۱۲۶۰

۱۱ـ ر.ك‌به‌ص۹۰ ـ۹۱ج۲ ناسخ‌التواریخ قاجاریه چاپ نگارنده این مقاله

۱۲ ـ ناسخ‌التواریخ قاجاریه ج۲ص۹۲ چاپ نگارنده

شکل ۳۳ ـ ضرب سال ۱۲۶۰

شکل ۳٤ ـ ضرب سال ۱۲٦۱

شکل ۳۵ ـ سکه بتاریخ ۱۲٦۳

شکل ۳٦ ـ مهربتاریخ ۱۲٦٤

سکه دیگری نیز دردست است (تصویر۳۷) که از پاره‌ای جهات باید آنرا مربوط بزمان محمد شاه دانست [۱۳] ولی چون شیر روی آن شمشیر

شکل ۳۷

۱۳ ـ بطوریکه دیده میشود گرداگرد نقش شیروخورشید دراین سکه حاشیه‌ای‌از برگ زیتون نقش شده است و بررسی سکه‌های ایرانی بعدازاسلام نشان میدهد که تصویر برگ زیتون برای نخستین‌بار دردورهٔ‌محمدشاه روی‌سکه‌ها نقش گردیده است .

بدست ندارد ، ممکن ست متعلق بزمان فتحعلیشاه باشد ورابینو نیز تاریخ آنرا ۱۲٤۲ [۱٤] خوانده‌است وچنانچه این تاریخ درست باشد این ابهام پیش می‌آید که این سکه برخلاف سکه‌های دورهٔ فتحعلیشاه بحالت ایستاده است مگر چنین توجیه کنیم که این سکه وضعی خاص بین دو دورهٔ فتحعلیشاه و محمدشاه میباشد ودراین صورت آنرا خود مرحله‌ای از تکامل شیروخورشید باید دانست

مرحلهٔ پنجم

بعد ازمحمد شاه چون ناصرالدین میرزا پسرش بپادشاهی رسید بدایلی که نمیدانیم چه بوده است ، وضع نقش شیروخورشید را بزمان فتحعلیشاه برگردانید وبرروی سکه‌های خود باز تصویر شیرنشسته را نقش کرد .

قدیمترین سکه‌ای ازناصرالدین‌شاه که نقش شیروخورشید دارد بتاریخ ۱۲۷۱ هجری قمری است که بریك روی آن نوشته شده « فلوس رایج ممالك ایران» وروی دیگرش شیری نشسته باخورشیدطالع ضرب شده‌است.(تصویر ۳۸)

شکل ۳۸

وازاین نوع سکه ، چهارسکه دیگر نیز دردست است که عکس ومشخصات آنها درزیر دیده میشود . (شکلهای۳۹و٤۰و٤۱و٤۲)

شکل ۳۹

شکل ٤۰

۱٤ ــ جلد دوم ص۱۵

شکل ۴۱

شکل ۴۲

دراین سکه‌هاهم،چنانکه‌در بالا گفته‌شدشیر بحالت نشسته نقش‌شده‌است.

علاوه برسکه‌های مزبور، چهار مهرنیزمربوط باین سالها موجود است که روی آنها تصویرشیر نشسته باخورشید را نقش کرده‌اند واین چهارمهر عبارتند از :

دومهرازمیرزاآقاخان اعتمادالدوله نوری صدراعظم [۱۵] تصویر (۴۳)، یك‌مهرمتعلق‌بدیوانخانه دولتی بتاریخ ۱۲۶۷ (تصویر۴۴) ، که‌پای سندیست واصل آن متعلق بنگارنده میباشد . ومهرسوم از فرخ‌خان امین‌الملك است وازروی نامه‌ای موجود در وزارت امورخارجه فرانسه عکس برداری شده است.[۱۶] (تصویر۴۵)

شکل ۴۳ ـ دو نوع مهر میرزا آقاخان اعتمادخان اعتمادالدوله صدراعظم نوری

۱۵ ـ کلیشه ازکتاب‌سیاستگران‌دوره قاجار ج۱ تألیف‌شادروان خان‌ملك ساسانی

۱۶ ـ برگ۴۸ جلد ۲۹ اسنادو مکاتبات سیاسی ایران

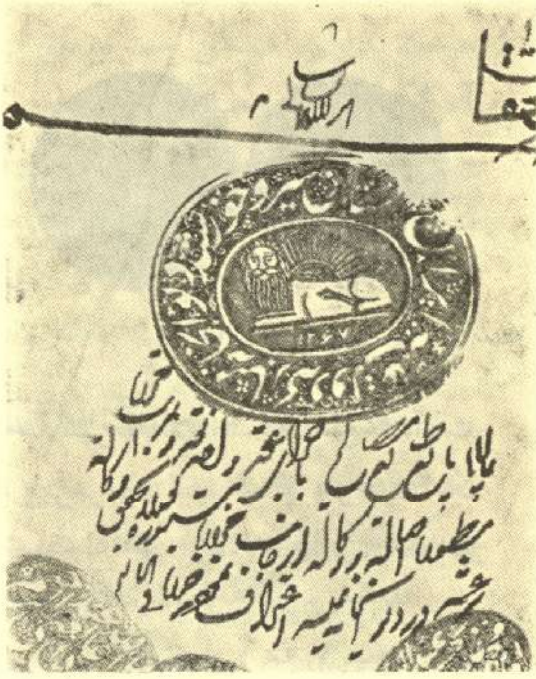

شکل ٤٤ ـ مهر دیوانخانه عدلیه
مرحلهٔ ششم

شکل ٤٥ ـ مهر فرخ‌خان
امین‌الملك غفاری

بررسی تحول نقش شیروخورشید نشان میدهد که درحدود سال ۱۲۸۱ قمری بازتحولی درتصویرشیروخورشید روی داده است زیرا برای نخستین باردردورهٔ ناصرالدین شاه سکه‌ای بتاریخ ۱۲۸۱ می‌بینیم که دوباره شیررا بحالت ایستاده نقش کرده‌اند و از این پس همیشه نقش شیر را بر روی سکه‌ها بحالت ایستاده ویاشمشیری بدست می‌یابیم اما درنقش روی مهرها این وضع ثابت نمانده‌است وتصویرشیررابدوصورت نشسته‌وایستاده،هردو،نقش می‌نموده‌اند. واین‌وضع بیشتردرمهرهای‌وزارت امورخارجه وسفارتخانه‌های ایران مشهوداست وشادروان سیداحمد کسروی درتوجیه آن می‌نویسد :

«چیزیکه هست گویا برخی دولتیان می‌ترسیده‌اند که ازسرپا ایستادن شیروشمشیربدست گرفتن آن کمان جنگجوئی بـدولت ایران رود، وآنرا باحال‌ناتوانی دولت ساز گارنمی‌دیده‌اند. ازاینرو باسیاست راه رفته بروی نامه‌های وزارت خارجه و همچنان بروی برخی سکه‌ها شیررا خوابیده و بی‌شمشیرمی‌نگاشته‌اند چنانکه همین رفتاردروزارت خارجه تاپیش اززمان رضا شاه پهلوی نگه‌داشته شده‌بود وشیرهابروی نامه‌های‌آن وزارت‌خوابیده

و بی‌شه‌شیر نگاشته می‌شد.»[۱۷]

بر سخنان شادروان کسروی لازم است بیفزائیم که وضع نقش شیروخورشید برروی مهرها در این دوره از این بی‌ثباتی هم گذشته و کارش بابتذال کشیده بود چنانکه ازاین‌پس گذاشتن نقش شیروخورشید بر روی مهر میان مردم عادی هم سرایت کرد و اشخاص عادی هم تصویر شیر و خورشید را بر روی مهرهای شخصی خودنقش میکردندازاین نوع اکنون مهری که بنام اسماعیل بتاریخ ۱۳۰۰ قمری کنده شده ونقش شیروخورشید ایستاده‌ای دارد درتصرف نگارنده‌است. (تصویر ٤٦)

شکل ٤٦

و نیز قبض رسیدی بنام فرهادخان پرده‌دوز موجوداست(شکل٤٧) که بتاریخ

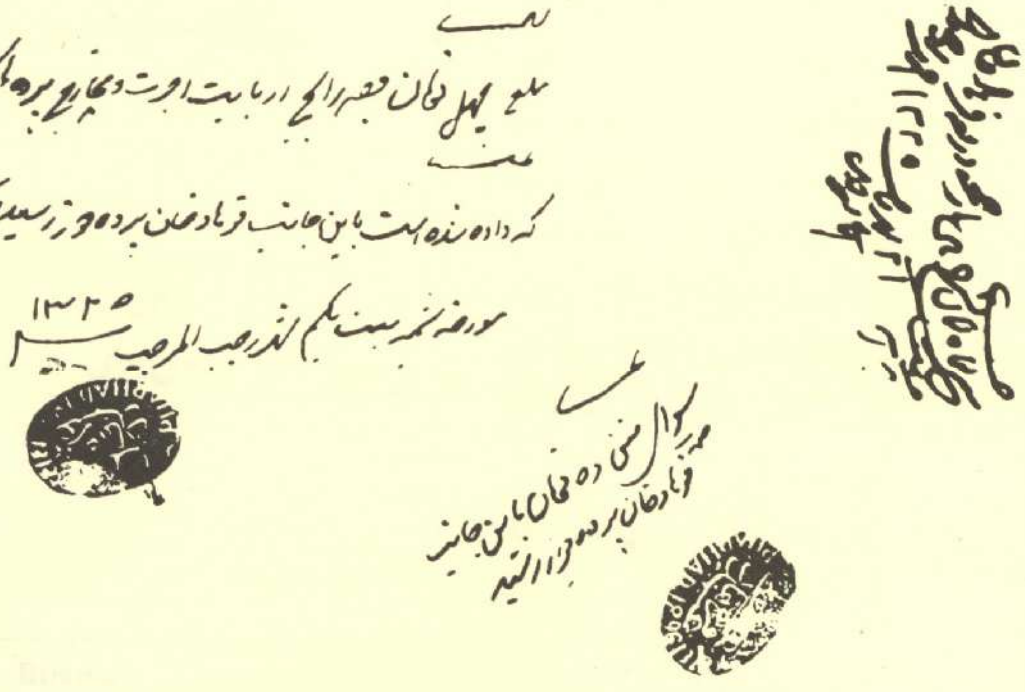

۱۷ - تاریخچه شیروخورشید ص۲۷-ص۲۹ چاپ سوم.

رجب ۱۳۲۵ هجری میباشدو بموجب آن یکبار چهل تومان و باردیگر ده تومان بابت اجرت ومخارج پرده دوزی دریافت داشته و درپای آن مهرخودرا که سجع «عبده فرهاد ۱۸۹۶» دارد زده وتصویر شیروخورشید نشسته‌ای بالای نام او نقش گردیده‌است.

بنابر آنچه گفته شد در سیر تکاملی ترکیب نقش خورشید و شیر شش مرحله متمایز ، تشخیص داده میشود وبانمونه‌هائی که‌از سکه‌هابدست داده شد از این مبحث برای سکه‌شناسی نیز میتوان استفاده نمود .

پایان

هیأت‌های سیاسی عادل شاهی

به

دربار شاه عباس صفوی

نوشته

دکتر نذیر احمد

استاد و رئیس بخش فارسی

دانشگاه اسلامی علیگر هندوستان

ترجمه

رسول پیری

فرمانروایان دکنی بیجاپور [1] گولکنده [2] و احمد نگر [3] مناسبات و روابط صمیمانه‌ای با شاهان صفوی بویژه با شاه عباس (۱۰۳۸ - ۹۹۶) داشته‌اند و به علت وجود همین پیوندهای دوستی و مودت بوده که هیأت‌ها و سفرای سیاسی بسیاری میان آنان رد و بدل شده‌است. حتی در بعضی موارد فرمانروایان دکنی دست استعانت به سوی شاه عباس دراز کرده، در اختلافاتی که با سلاطین مغول داشته‌اند ازوی استمداد می‌جستند.

با به تخت نشستن جهانگیر شاه در سال ۱۰۱۴ه. فرمانروایان

1 — Bijapur

2 — Golcunda

3 — Ahmadnagar

دکنی از جانب او احساس خطر نموده مصمم می‌شوند سرزمین خود را از اضمحلال کامل رهائی بخشند. به‌همین سبب سفیرانی به‌دربار شاه‌عباس گسیل داشته ازوی درمورد این مسئله حیاتی یاری می خواهند. اسکندر منشی [۱] مؤلف کتاب «تاریخ عالم آرای عباسی» در گزارش بیست‌وهفتمین سال سلطنت شاه عباس (۲۳-۱۰۲۲) به سفرای دکنی اشاره کرده چنین می‌نگارد: [۲]

«... چون سلاطین عظام دکنی ازقدیم ایام ارادت و اخلاص تمام بدین دودمان ولایت نشان دارند قبل‌ازاین عادل‌شاه والی بیجاپور میر جلیل الله خوشنویس را که از سادات عظام ولایت باخزر خراسان و درحسن خط نستعلیق سرآمد زمان ونادره‌ی دوران است وبر حسب تقدیر به ولایت دکن رفته بااومی‌بود و محمد قلی قطب شاه والی گل کنده و ملك عنبر سپهدار سلسله نظام شاهیه هریك ایلچیان سخندان با تحف اخلاص وتحف و هدایا و بیلاکات لایقه به درگاه جهان پناه فرستاده از تعدی لشکر جغتای که حسب الفرمان فرمانروای هندوستان متعرض مملکت ایشان می شده اند استغاثه نموده بودند.

چون میانه حضرات پادشاهانه دودمان قدس نشان صفویه و سلسله علیه تیموری همواره‌طریقه‌ی محبت و ودادوشیوه‌ی مودت واتحاد مرعی ومسلوك بوده و فیمابین حضرت اعلی ظل‌اللهی و حضرت پادشاه والا جاه، گردون بارگاه‌سلیم شاه‌فرمانفرامای ممالك هندوستان زیاده‌ازپدران فردوس‌آشیان طریقه‌ی مصادقت ودوستی و رابطه‌ی الفت‌وبرادری‌واقع‌وخصوصیات‌دوستانه وبی‌تکلفیهای برادرانه مسلوك است نخست نامه‌ای محبت‌طراز به‌آن حضرت قلمی فرموده سفارش سلاطین دکن فرمودند و آن حضرت رضا جوی خاطر اشرف گشته ترك مخاصمت ایشان نمود. بنابر آن در این سال حضرت اعلی حسین بیك (قبچاق) تبریزی را به رسالت قطب شاه و درویش بیك مرعشی

۱- اسکندربیك ترکمان: نویسنده و مورخ معروف دوره‌ی صفویه متولد ۹٦۸ متوفی به‌سال ۱۰٤۳، از آثار دیگر او «کتاب ترسل من‌منشآت خواجه اسکندربیگ منشی»م.

۲- عالم آرای عباسی جلد دوم - صفحه ۸٦٦

را به ایلچیگری نظام شاه وملك‌عنبر وشاه قلی‌بیك (زیك)را به‌سفارت‌عادل شاه تعیین فرموده مکاتیب عنایت ا-لوب سعادت افزادرقلم‌آورده ... ارسال داشتند.

چون محمدقلی قطب شاه به جواررحمت‌الله پیوسته بود وسلطان‌محمد برادر زاده (وداماداش) برسرقطب‌شاهی تمکن‌یافته لوازم پرسش‌و مبارکباد به فعل‌آورده ایلچیان مذکور از اصفهان مرخص گشته به‌اتفاق میر خلیل و فرستادگان سلاطین‌مذکور روانه‌شدند درویش‌بیگ‌درشیرازسفرعقبی‌اختیار نموده محمدی بیك‌پسرش‌درعوض‌پدر بدین‌خدمت مأمور گشت‌اووحسین‌بیگ هردو به‌مقصد شتافتند اماشاه‌قلی‌بیگ چندروزی به‌جهت‌اختیارساعت‌دررفتن تأخیر نموده بودوموسم‌سفر دریا دراین‌سال گذشته نتوانست رفت. بنابر آن میرخلیل خوشنویس ایلچی ابراهیم عادل‌شاه‌ازشیراز بازگشته به‌پایه‌ی سریر اعلی‌آمد . . »

ازطرفی‌حکام‌مذکور[1] تااندازه‌ای‌خط‌مشی‌عاقلانه‌ای درپیش گرفته‌روابط خود را بادربار امپراتوران مغولی بطور کامل قطع نکرده بودند.

در این گفتار کوشش شده است که پاره‌ای از جزئیات مأموریت سفرای عادل شاه در دربارایران مورد بررسی قرار گیرد. طبق نوشته‌ی مؤلف «عالم آرای عباسی» نخستین ماموریت به شاه خلیل‌الله[2] داده شد و او بهمراه دو سفیر دیگر دکنی به ایران آمد. استرآبادی نیز بـه‌مأموریت میرخلیل‌الله اشاره می کند.[3] بنابر نوشته‌ی اوچون شاهان صفوی ووالیان دکن‌مناسبات و روابط دوستانه‌ای داشتند، بهمین سبب شاه عباس میرخلیل‌الله را به‌ایران فرا می‌خواند و عادلشاه نیز اورا به‌عنوان وزیرمختار خودروانه دربارایران می کند. اگرچه در هیچ مأخذ و مرجع دیگری دعوت شاه عباس از میر خلیل‌الله موردتأییدواقع نشده‌است، لکن‌صحت این‌نکته‌مسلم ومحقق‌است که

۱ــ منظورحکام دکنی‌است.م.

۲ ــ منظور همان میرخلیل‌الله خوشنویس است که در اینجا نویسنده از او بانام شاه‌خلیل‌الله یاد می کند. م.

۳ ــ فتوحات عادل‌شاه، موزه‌ی بریتانیا ـ ص ۳۶۷

میر خلیل‌الله همراه دیگر سفرای دکنی از دربار قطب‌شاه و نظام‌شاه به‌ایران آمدند تا شاه‌عباس امپراتور مغولی را وادار کنند که از الحاق سرزمینهای آنان به‌قلمرو خود، خودداری نماید خوشبختانه نامه‌ای را که ابراهیم‌عادل شاه توسط میر خلیل‌الله به شاه عباس نوشته، در مجموعه‌ای بنام«**مجموعه‌ی مکاتیب زمان سلاطین صفویه**» در کتابخانه **آصفیه حیدرآباد** بدست آمده است. این مجموعه که چند سالی پیش از ۱۰۳۸ هجری تألیف شده، فرمانها ومکاتیب رسمی شاهان صفویه ونامه‌هائی را که حکام و فرامانروایان و اعیان و اشراف استانهای مختلف تا پایان سلطنت شاه‌عباس اول به سلاطین صفوی نوشته‌اند در بردارد.

نامه مذکورسند معتبری است که مشکل مناسبات دکن ومغول‌راروشن می‌سازد ونظر به‌اهمیتی که‌دارد لازم است که مفاد قسمتی از آن ارائه‌شود:

> نامه‌ای است از جانب بنده‌ی مخلص ابراهیم به اعلیحضرت شاه عباس کبیر.[1] پدران من پیوسته چشم‌امید به‌درگاه اجداد آن‌اعلیحضرت داشته، رشته‌های دوستی ومودت میان آنان برقرار بوده‌است من‌نیز بسهم خود جز به احیاء آن روابط و تحکیم آن قیود مودت نخواهم نکوشید.
>
> اقالیم دکن‌بخشی ازقلمرو امپراتوری صفوی محسوب بوده، استانی‌همچون استانهای‌عراق، فارس وآذربایجان به‌شمار می‌آید. لذا پیوسته اسامی شاهنشاهان صفوی درمجالس وعظ و خطابه برفراز منبرها خوانده شده ودر آینده نیز خوانده خواهدشد.[2] «زینت منابر باسم اسامی‌آن سلسله علیه بوده وهست وخواهد بود».

---

۱ ــ خوانندگان گرامی توجه داشته باشند که آنچه دراینجا ازنظر آنها میگذرد ترجمه‌ای‌است ازمتن ترجمه انگلیسی نامه‌ی مذکور ومسلماًطرزانشاء ونگارش وجمله‌بندی متن اصلی آن باآن‌چه دراینجا ملاحظه می‌فرمایند فرق دارد. مترجم

۲ ــ از متن اصلی

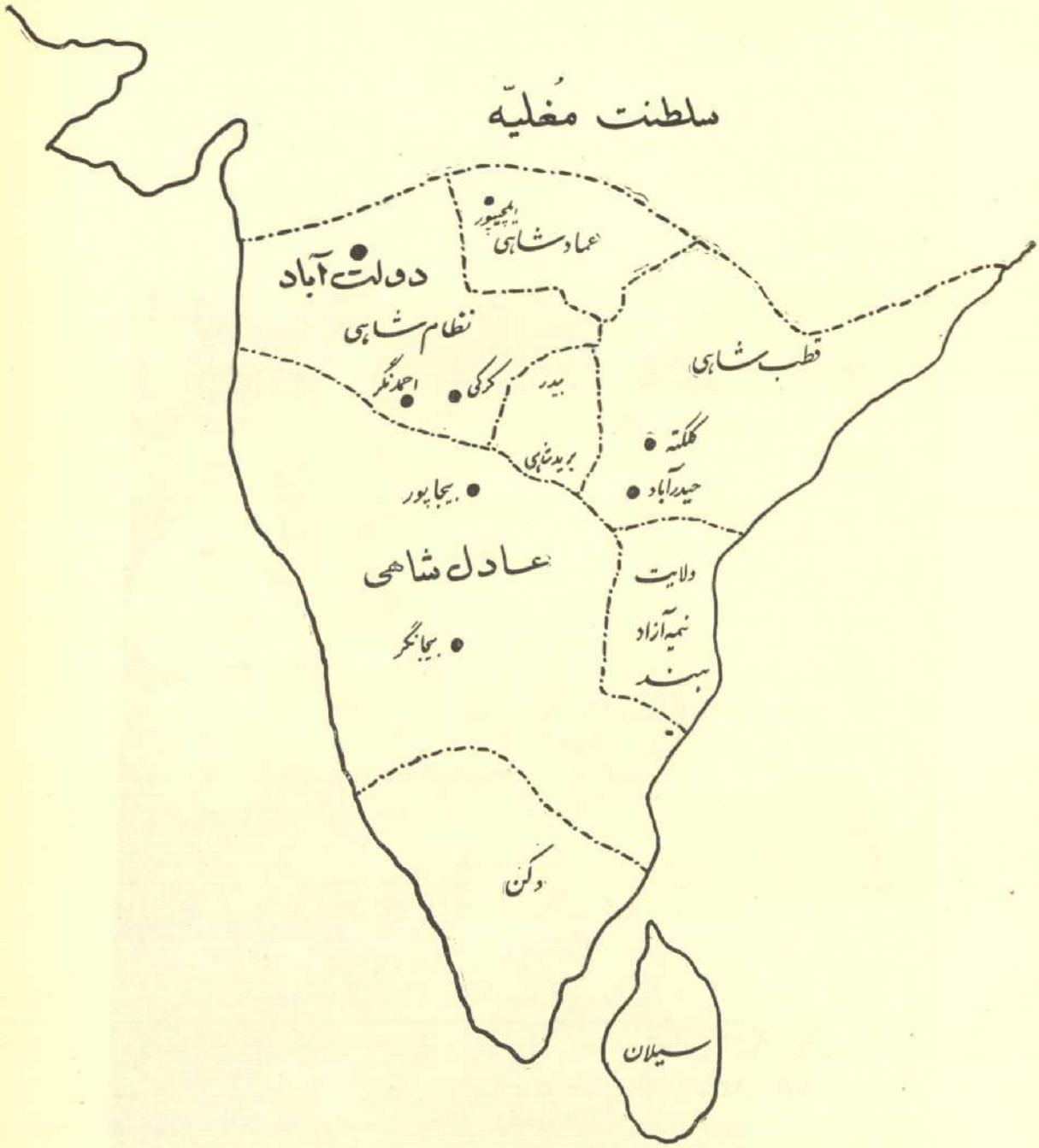

نقشه‌ی ولایات دکن ـ نقل از کتاب چاند بی‌بی

(ازجناب آقای دکتر شهریار نقوی که این نقشه رادراختیار من قرارداده‌اند سپاسگزارم. مترجم)

شاه عباس و خان عالم سفیر هند
کاربشنداس نقاش هندی که باخان عالم به ایران آمده بود
ازکتاب «مینیاتور سازی ایرانی واسلامی» والترشولتس

پدران ما با حمایت و پشتیبانی اجداد آن اعلیحضرت به حکمرانی این سرزمینها منصوب بوده‌اند . بنابراین وظیفه ماست که تحت الطاف و توجهات آن اعلیحضرت براین سرزمینها حکمرانی کنیم وازآنها در مقابل تجاوز اجنبی دفاع نموده درابراز مراتب بندگی وانجام وظایف محوله همچون دیگر حکام و گماشتگان قصور و کوتاهی ننمائیم :

« ارث و استحقاق بندگی و خدمتکاری آن درگاه را بر ذمهٔ خود از فرایض ضمن اوجب میداند و خودرا یکی ازمنصبداران درگاه دانسته درحفظ وحراست این ولایت که فی‌الحقیقت آن شاهنشاه بطریق عاریت به‌این بنده سپرده‌اند بجان وجنان کوشیده . . »[1]

چندی پیش والی آگره [2] ولاهور وفات یافت و پسرش جانشین او گردید ، مدام پیامهائی به‌جانب ما فرستاده که باارسال سفرائی مرگ پدرش را تسلیت و تاجگذاری وی‌را تهنیت گوئیم ولی ماپاسخ دادیم که خداوندگار این اقالیم همانا اعلیحضرت (شاه‌عباس) می‌باشند وما ازجانب بندگان ایشان برآنها حکومت می‌کنیم. لذا جادارد بلافاصله سفیری جهت مشاوره در مورد مراتب فوق‌الذکر ازجانب آن اعلیحضرت فرستاده شود، چون مابدون کسب اجازه ازآن درگاه فرستادن سفیر به‌دربار مغول را صحیح نمیدانیم. اگر عاجلا آن اعلیحضرت سفیری انتخاب واعزام فرمایند ماباحضوروی درموارد مذکور مذاکره کرده در صورت اتخاذ تصمیم به‌اعزام سفیر در انجام آن کوتاهی نخواهیم کرد. این

۱ــ از متن اصلی

۲ ــ Agra

پاسخ پادشاه مغول‌را گـران افتاده، وی را بیش‌از پیش خشمگین نموده‌است لذابدون مآل‌اندیشی‌مصمم گردیده که سرزمینهای مارا به‌قلمرو خود منضم وملحق نماید.

«بندگان در جواب مرقوم نمودیم که مالك ولایات دکن آن پادشاه کامکار ذوی‌الاقتدار کشورستان‌است، و ما نگه‌دار و صوبه‌دار ایشانیم و از درگاه چون یکی ازغازیان عظام... به‌تهنیت و تعزیت فـرستاده‌اند، بغیراز اجازه‌آن درگاه، ایلچی بدانصوب فرستادن موجب‌سهوو خطاست. چندروزی صبر نمایند تاعریضه‌ای مشتمل براین مضمون به‌پایه‌ی سریرفرستیم تابهرنوع که‌رضا صادرشود عمل‌نمائیم. بعدازاطلاع براین‌معنی‌تمرد وتجبر به‌حرکت آورده مبالغه وابرام درفرستادن ایلچی نمودند. بندگان درجواب مرقوم نمودیم که‌اگر دراین‌امر بسی جدوجهد می‌نمایند مناسب آن‌است که چون در این ایام ایلچی از درگاه به‌آن صوب فرستاده‌اند... و کتابتی محبت‌آمیز به‌مومی‌الیه مرقوم شده که‌بزودی به‌این صوب آید... بعد ازوصول‌ایلچی مذکوربه‌مشاور واستصواب آن‌عمل‌نموده ایلچی روانه‌خواهیم‌نمود تادرآن‌درگاه مؤاخذه‌ومصادره بربندگان‌نشود. استماع‌این‌معنی‌باعث ازدیادغرور گشته، حالی کمال جرأت نموده جهت تصرف این‌ولایات‌متوجه گردید.»[1]

اگر چه ما آماده‌ایم که باتمام قوا از قلمرو خود دفاع نمائیم‌و به‌پادشاه‌مغول‌اجازه‌ندهیم‌حتی‌یك‌انگشت ازخاك مارا اشغال کند، ولی باوجوداین‌جادارد که‌آن‌اعلیحضرت گامی‌فراترنهاده‌دراین‌مسئله‌حیاتی مارا یاری‌فرمایند از طرفی‌مدتهاست‌سکنه‌ی‌این‌مناطق‌درظل‌حمایت اجدادآن

۱ــ ازمتن اصلی‌نامه.

اعلیحضرت زندگی آرام وصلح‌آمیزی دارند. از این‌رو استدعای ما این است که آن اعلیحضرت دراین‌موقع ما را بلادفاع نگذارند. واین عمل فقط درسایه‌ی سلوك سفیر آن اعلیحضرت دردربار مغولی امکان‌پذیر است.

در اینجا از پیش کشیدن مسائل و مطالبی که موجب ملال ذات مبارك و تصدیع خاطر آن اعلیحضرت می‌شود خودداری نموده، درفرصت مقتضی آن‌چه را که باید به‌عرض اعلیحضرت برسد، توسط سفیر ویژه ما، میرخلیل‌الله که مدتها درخدمت آن‌اعلیحضرت بوده‌است، معروض خواهد شد.

امید است که دراسرع‌وقت جواب مساعد دریافت نمائیم.

حال ما براساس اطلاعات موجود ومذکور در این نامه به‌بررسی نکاتی چند می‌پردازیم:

۱ - این موضوع که حکام دکنی دست نشاندگان شاهان‌صفوی بوده‌اند حقیقت ندارد، ازطرفی این نکته نیز که سرزمین‌های آنان بخشی ازقلمرو وسیع امپراتوری صفویه بوده و استانی همچون استانهای خراسان، عراق، آذربایجان به شمار می‌آمده صحیح نیست. خود شاهان صفوی هم چنین نظری ابراز نکرده‌اند. شاه عباس در نامه‌ای که اخیراً بدست آمده است [۱] عادل شاه را به عنوان یك حاکم ووالی مستقل موردخطاب قرارداده که چند سطری ازنامه‌ی مزبور در اینجا ذکر می‌گردد:

تحفه دعائی که مسبحان ملاء اعلی به خطائیر «أدعونی استجب‌لکم» به مداومت اهتمام نمایند و هدیهٔ ثنائی که عندلیبان شاخسار محبت و ولا در گلشن «نسبح بحمدك و نقدس لك» به هزار دستان نغمه پرداز گردند، نثار مجلس عالی ومحفل متعالی حضرت سلطنت وحشمت‌پناه

۱- جمیع‌المراسلات نوشته‌ی ابوالقاسم - نسخه خطی در موزه‌ی بریتانیا. مخزن کتب خطی - ف/۲٤٦ب

شوکت ونصفت دستگاه ، معدلت انتباه ، عمدة السلاطین العظام، زبدة الخواقین الفخام، نهال چمن سلطنت واقبال، چراغ انجمن نصفت واجلال ، ناظم مفاظم عالم مداری ، صالح مصالح ذوی الاقتداری ، . . . . . السلطان العادل ظل الله ، شجاع السلطنه، والحشمة والعظمة والابهة والنصفة و المعدلة و المحبة و المودة و العزو الاقبال عادلشاه لازال ظلال سلطنة فی سلسلة الشهور والمرور الدهور الخ.

وانگهی محمد قلی قطب شاه[1] نیز در همان هنگام نامه ای [2] توسط سفیر خویش ارسال داشته که با توجه به مفاد آن می‌توان تا اندازه ای به چگونگی واختلاف لحن آن با نامه مورد بحث پی برد وی می‌نویسد :

دین پناها ، سلاطین امید گاها ، چون احوال خیر مآل این حدود چنانکه از ایلچیان آن درگاه خلایق پناه و مترددین آن ممالك محروسه به مسامع عالیه رسیده خواهد بود ، چند سال است که [بواسطهٔ] اهل طغیان وفساد نهایت تشویش واختلال دارد . . . استدعامیرود که توجهات خاطر ملکوت ناظر بیشتر متفقد احوال این محبان به اخلاص باشد که از اندك توجه آن دین ودنیا پناه امید است که انشاء الله تعالی و تقدس . . . . بلیات مذکوره به احسن وجهی مرتفع گردد .

۲ - نکته دیگر اینکه می‌بینیم درنامه مورد بحث عادل شاه از ذکر نام اکبرشاه وجهانگیرشاه چشم‌پوشی می کند و باعنوان کردن پادشاه مغول ویا والی آگره ولاهور موضوع را فیصله می‌بخشد .

حال آنکه درهیچ زمانی حکومت حکام دکنی بیجاپور به‌عنوان حکام مستقل مورد تایید قرار نگرفته است بلکه والیانی که از جانب عادل شاه

---

۱ - متوفی به‌سال ۱۰۲۰ ه .

۲- مجموعه‌ی مکاتیب سلاطین صفوی ، کتابخانه آصفیه صفحات ٤ـ ۹ -۱۱

اکبر شاہ (۱۶۰۵ ـ ۱۵۵۶)

جهانگیرشاه پسر بزرگ اکبرشاه درسال ۱۶۰۵ بسلطنت رسید

بر بیجاپور حکومت می کردند علی‌الاطلاق موسوم به‌حکام عادل خانی‌بودند وجهانگیر شاه از آنان با عنوان « دنیاداران دکن» یادمی کند .[۱]

بدین ترتیب تا سال ۱۰۱۷ هجری دولت روم دردربار امپراتوران‌مغولی هند سفیر نداشت وسفیر مورد نظر عادل که به آن اشاره کرده همان شخص ماوراءالنهری‌است . ولی منظورعادل‌شاه از پیش کشیدن‌احترامات بی‌موردی که ذکر کرده این بوده که جهانگیرشاه رادرنظر شاه عباس بدجلوه‌داده ، احساسات شاه عباس را علیه وی برانگیزد .

واما سفیری که عادل شاه درخواست کرده بود ازجانب شاه عباس برای عرض‌تسلیت وتهنیت[۲] روانه دربارمغول گردد شخصی جز یادگارعلی‌سلطان طالش [۳] نمی‌باشد وهمانطوریکه درعالم آرای عباسی به آن اشاره شده وی سه سال پس از مرگ اکبرشاه و تاجگذاری جهانگیرشاه ، در سال ۱۰۱۷ عازم هند گردیده است . با توجه به‌اینکه نامه ی عادل شاه به‌تاریخ ۱۰۱۸ مورخ می‌باشد این‌نکته مسلم میگردد که عادل از مناسبات سیاسی‌شاه‌عباس وجهانگیرشاه مطلع بوده است . سایر مطالبی که درنامه‌ی مذکور درمورد توقف شخص یاد شده [٤] در آگره و طرز رفتاری که با او شده است اتقان سند مزبور را تأیید نمی کند .

طبق نوشته‌ی‌عالم‌آرای عباسی یادگارعلی به‌این منظورعازم هند گردید که اولا مرگ اکبرشاه را تسلیت وتاجگذاری جهانگیر شاه را شادباش و تبریك بگوید ، ثانیاً مراحم شاه عباس را به وی ابلاغ کند . به نظرمی‌رسد که او [٥] در اواخر سال ۱۰۱۷ هجری ویا اوائل سال ۱۰۱۸ حرکت کرده باشد . ولی بنا به نوشته‌ی خود جهانگیرشاه‌سفیریاد شده درآغازسال ۱۰۲۰ به دربار او وارد گردیده است .

۱ــ تزوك ص ۸٤

۲ــ تسلیت مرگ اکبرشاه وتهنیت تاجگذاری پسرش جهانگیرشاه ــ م .

۳ــ سلطان طالش نام خانوادگی یادگار علی است ، وی یکی از خاندانهای متنفذ قزل‌باش بوده و در زمان سلطنت شاه تهماسب حکومت بغداد را داشته است ــ عالم‌آرای عباسی جلد۲، ص ۷۸۳

٤ــ مرد ماوراءالنهری .م. ٥ــ یادگار علی.م.

به این ترتیب علت تأخیر ورود یادگارعلی که درحدود دوسال می‌شود (اززمانی که ازدربارشاه عباس حرکت کرده تاموقعی که به‌دربارجهانگیرشاه رسیده‌است) بدرستی معلوم نیست ، ازطرفی کسی‌نیزنمی‌تواند منکرنوشته‌ی خود جهانگیرشاه باشد که دراین مورد نوشته است : [۱]

بیست و چهارم محرم (۱۰۲۰ هـ .) که هژدهم‌فروردین روز شرف باشد یـادگار علی سلطان ایلچی شاه عباس دارای ایران که به پرسش تعزیت حضرت عرش آشیانی وتهنیت جلوس می‌آمده بود سعادت ملازمت دریـافت و سوغاتیکه شاه عباس برادرم فرستاده بود در نظر اشرف گذرانید... بعداز گذرانیدن سوغات درهمین روزخلعت فاخره وسی هزار روپیه که به حساب ولایت هزارتومان بوده باشد به او مرحمت نمودم و کتابتی مبنی برتهنیت وپرسش‌تعزیت والد بزرگوارم گذرانید ، چون در کتابت تهنیت اظهار محبت بیش ازبیش نموده درمراعات ادب و یگانگی دقیقه‌ای فروگذاشت ننموده خوش آمد که کتابت به جنس داخل گردد .

سپس جهانگیرشاه متن‌کامل نامه‌ی شاه عباس را نقل می کند که درآن دلیل اعزام سفیر وعلل تأخیر شاه عباس درارسال پیام شادباش بیان گردیده است . بخشی از نامه‌ی مزبور را که جهانگیر شاه نقل نموده ، به شرح زیر است : [۲]

از دیر باز آئین وداد و روش اتحاد که بین آباء و اجداد انعقاد یـافته و به تـازگی میانه‌ی این مخلص محبت گزین وآن معدلت آئین استقرار پذیرفته مقتضی آن بوده که چنین[۳](؟) مژده‌ی جلوس آن جانشین‌مسند

۱ — تزوك ، ص—۹۳
۲ — ایضاً ، ص ۹٤
۳ — چـون این؟!-م.

گورکانی ووارث افسرصاحبقرانی بدین دیاررسید ، یکی از محرمان ... تعیین شده به مراسم تهنیت اقدام نماید لیکن چون مهم آذربایجان [۱] و تسخیر ولایت شروان در میان بود ... درلوازم این امرخطیر تأخیر وتقصیر واقع شد . . لاجرم دراین ایام خجسته فرجام ... ازآن طرف خاطرجمع گشته به دارالسلطنه اصفهان نزول اجلال واقع شد . امارت شعار راسخ الاعتقاد کمال‌الدین یادگار علی را که اباعن جد از زمره‌ی بندگان یکجهت وصوفیان صافی طویت این دودمان است روانه‌ی درگاه معلی ... نمود که بعد از دریافت سعادت کوزش ... و ادای لوازم پرسش وتعزیت رخصت مراجعت یافته ازاخبارمسرت آثار ذات ملائکه صفات ... بهجت افزای خاطر مخلص خیر - خواه گردد .

بااین وصف جای هیچگونه ابهام وتردیدی باقی نمی‌ماند که سفیری را که عادلشاه در نامه‌ی خود (به سال ۱۰۱۸ هـ .) به آن اشاره کرده است ، بدون شك شخصی جز یادگارعلی نیست . لذا با توجه به دلائل روشنی که دردست است توقف او درآگره‌درسال ۱۰۱۸ صحت نداشته وی حداکثر یك سال بعد ازنوشته شدن نامه‌ی عادل شاه به دربار جهانگیرشاه رسیده‌است . همان طور که اشاره شد هم و کوشش عادل دراین‌نامه مصروف این شده است که نظر مساعد پادشاه صفوی را نسبت به خویش جلب نماید و بدینوسیله توطئه‌ای را علیه رژیم امپراتورتیموری پی‌ریزی کند . علیرغم نوشته‌ی عادل شاه بنا به دلایل زیر جهانگیر با سفیر ایرانی به گرمی و نیکی [۲] رفتار نموده است :

الف ـ در بیستم ماه محرم ۱۰۲۰ هجری در اولین بارعام ، یادگار علی

۱ــ درمتن اصلی‌مقاله ، آذربائی جان ــم .
۲ــ تزوك، ص ۹۳

افتخار حضوریافته یك جبه وسه یا سی‌هزار روپیه معادل هزارتومان دریافت می‌دارد.[۱]

ب ـ درسال هفتم سلطنت جهانگیر شاه (محرم ۱۰۲۱) به یادگار علی پانزده هزار روپیه پرداخت می‌شود.

ج ـ درمراسم هشتمین تاجگذاری[۲] نوزدهم فروردین (شانزدهم صفر) ۱۰۲۲ هـ. جهانگیر شاه مهر یکهزار تولا موسوم به کوکب طالع را به یادگارعلی اهداء می کند.

د ـ در بیستم شهریور همان سال به یادگار علی اجازه داده می‌شود به اتفاق خان عالم به ایران بر گردد و در این موقع علاوه برارمغانهای قبلی هدایائی را که خود جهانگیرشاه به‌شرح‌زیر[۳] بیان‌نموده، به‌وی پیشکش می‌شود:

«به‌یادگارعلی اسب بازین‌مرصع و کمرشمشیرمرصع وچارقب طلادوزی و کلفی وباپروجیفه وسی هزار روپیه نقد مرحمت شد که مجموع چهل‌هزار روپیه بوده باشد.»

معذالك بااین وصف به‌درستی مشخص ومعلوم نیست که چه کسی نامه‌ی شاه عباس را به‌دربارمغول برده‌است، مسلماً حامل نامه یادگارعلی‌نمیتواند باشد چونکه اواندکی قبل از ورود سفرای دکن به اصفهان، عزیمت نموده بود. درسال ۱۰۲۲ فرستاده وی به‌نام محمدحسین‌چلبی[٤] از دربارجهانگیر به ایران اعزام گردیده است. طبق قرار او می بایست برای خرید اجناس قیمتی از طریق ایران به استانبول می‌رفت، ظاهراً شخص یاد شده نامه و هدایائی ازدربار جهانگیر برای شاه عباس‌آورده است.

اگرچه نامه‌ی عادل شاه آن اندازه درشاه عباس مؤثر واقع نشد که او

۱ــ تزوك، ص ۱۰۰

۲ـ تزوك ــ ص ۱۱٦

۳ــ همان کتاب ص۱۲۱

٤ـ تزوك ـ ص ۱٤۲

سپاهی علیه جهانگیر گسیل نماید ، ولی تأثیر عده‌ی دیگری که داشت این بود که نظر اورا نسبت به فرمانروایان دکن معطوف ساخت .

نامه‌ای درعالم آرا نقل شده است که در آن پادشاه مغول به شاه عباس اطمینان داده است که موضوع لشکر کشی به‌سرزمینهای دکن منتفی است . پاره‌ای‌ازنامه‌هائی که‌شاه‌عباس به‌جهانگیرشاه‌نوشته‌وازوی‌درمورد‌فرمانروایان دکن درخواستهائی کرده است ، اکنون موجود ودردسترس ماست .

۱ ـ چند سطر از نامه‌ای که نصرالله فلسفی نقل نموده ومعتقداست که نامه‌ی مذکوررا خود شاه عباس بادستخط خویش برای جهانگیر نوشته ذیلا نقل می‌شود : [۱]

. . . به‌جهت خاطر ما به‌حکام ذوی‌الاحترام آن‌ولایت، خصوصاً عالیجاه محمد قلی قطب شاه که اورا بااین صداقت آئین اخلاص دیگریست ، پیوسته خاطرمحبت ذخائرمتوجه انجام وانتظام احوال اوست ، درمقام‌عنایت وشفقت درآمده‌جرائم ایشان باستارعفو واغماض‌پوشیده آید ، که هرآینه‌این معنی موجب آسایش عباد وآرامش بلاد واسترضای خاطرمخلص صادق‌الولا خواهد بود و چون غرض سفارش حکام مذکوراست یقین که درجه‌ی قبول خواهد یافت ...

۲ ـ چند سطرازنامه‌ای که شاه عباس‌درتصرف گرجستان نوشته‌وبازهم توسط نصرالله‌فلسفی نقل گردیده است: [۲]

. . . برضمیر آفتاب نظیر مخفی نماند که سابقاً به واسطه‌ی نسبت محبتی که به مخلص جانی دارند ، کم خدمتی اهل دکن‌را استدعا نموده بود ومجدداً التماس می‌نماید که به‌جهت خاطراین‌خیراندیش تقصیرات‌وزلات ایشان‌را به عفو واغماض مقرون فرمایند و اگر من‌بعد

---

۱ ـ زندگانی شاه‌عباس، تألیف نصرالله فلسفی ، ج٤ ـ ص ١١٤

۲ـ ایضاً ، ص ١١٤

امری که منافی رضای همایون آن دودمان صاحبقران بوده باشد سرزند ، تنبیه وتأدیب ایشان را رجوع به این خیر- خواه نمایند تاعالمیان برصفحه‌ی روزگار تذکار این آثار می‌نموده باشند که فی‌مابین پادشاهان، محبت به‌مرتبه‌ای بوده که به‌مجرد نامه‌وپیغامی از گناهان بزرگ وتسخیر بلاد عظیمه میگذشته‌اند ، همواره به تأئیدات غیبی مؤید باشند .»

۳ - مؤلف «انفع الاخبار» به‌نامه‌ای دیگر اشاره می کند که توسط شاه‌قلی به جهانگیر فرستاده شده ، وبازهم درآن شاه عباس خواستار گردیده‌است که به‌حکام دکن اجازه داده شود که اقالیم آنها درتصرفشان مانده وهمچنان ثناگوی وی باشند . به‌نظرمی‌رسد که حامل نامه‌ی یاد شده همان شاه‌خلیل باشد که بهمراه فرستاده‌ی بیجاپوری گسیل شده وسفرخودرا یکسال به‌تعویق انداخت . (۲۴-۱۰۲۳)

٤ - همچنین نامه‌ی دیگری دردست است که شاه‌عباس توسط «قاسم‌بیگ برای ابرازحق شناسی وقدردانی ازجهانگیرشاه درسال ۱۰۲۹ فرستاده‌است وتمامی آن توسط نصرالله فلسفی نقل گردیده . اینك چند سطری از متن اصلی نامه‌ی مذکور:

نامه‌ی شاه‌عباس به‌شاه‌سلیم درباره‌ی ملوك دکن

... لهذا چون مسموع شد که بنابرسفارش این‌محب صادق‌البال تقصیرات سلاطین دکن به‌عفو مقرون ساخته مورد توجه‌والتفات‌فرموده‌اند ، ایلچیان ایشان‌را که‌دراین جانب‌آمده بودند مرخص گردانیده ، رفعت پناه‌اخلاص شعار «قاسم‌بیگ» سپهسالارمازندران‌را که غلام و ازغلام زادگان قدیم‌الخدمت این دودمانست ، فرستادیم که به وسیله‌ی این‌صحیفه‌ی‌محبت‌طراز به‌سعادت ملازمت‌مستسعد گردیده حقایق حالات این جای‌را به‌عرض مقدس‌رساند

وبعد از آن رخصت یافته روانه‌ی دکن شود، وسلاطین مذکوررا زیاده از اول رضا جوئی واخلاص گزینی و برخدمات آن نهال چمن آرای دولت واقبال تحریص وترغیب نماید. مرجوآن‌است که پیوسته شیوه‌ی‌مرضیه‌ی عنایت‌والتفات به‌سلاطین‌مذکوردارند که دنیای‌مستعاررا درنظر اولوالابصار خصوصاً پادشاهان ذوی‌الاقتدار آن قدرواعتبارنیست که بعدازاطاعت‌زیردستان‌درمقام‌رفاهیت نباشند. هرچند طبع سلیم آن برادرجانی که به‌صفات مستحسنه آراسته‌است وبه‌رفاه حال‌عبادالله راغب‌ودرین مورد محتاج سفارش نیست، غایتش ازفرط محبت‌هرچه ازمقوله‌ی خوبیها به‌خاطرمی‌رسد می‌خواهد که مذکور محفل ارم تزیین سازد. ترصد آنکه بعد ازتقبیل بساط گردون‌مناط رخصت‌مشارالیه‌مبذول فرمایند، تابه‌زودی روانه‌ی دکن گردد.

۵ ـ نامه‌ی دیگری که شاه عباس ارسال نموده درجمیع المراسلات نوشته‌ی ابوالقاسم حیدرموجوداست. نظر به‌اهمیتی که‌نامه‌ی مذکوراست لذا مفاد آن نیزذیلا نقل می‌شود:

سلاطین دکن خراج گذاران سلسله‌ی علیه بوده وبااین دودمان نیز مدت‌مدیدی است که روابط صمیمانه‌دارند. آنان حد اکثر سعی خود را بمنظور ابقای مناسبات خود بـا این بنده (شاه‌عباس) مبذول داشته و از زمان تاجگذاری آن‌اعلیحضرت تاکنون‌طی مکاتبات مختلف وفاداری ومراتب اخلاص خودرا اظهار کرده‌اند. بااتکاء به‌همین روابط دوستانه بوده که یکبار بنا به‌تقاضای من آن‌اعلیحضرت ازسر تقصیرات آنان گذشته وازقرارمعلوم آن اعلیحضرت باسلاطین مذکور در کمال عطوفت‌رفتار نموده‌اند. فرمانروایان یاد شده پیوسته اطاعت و

فرمانبرداری خودرا از آن اعلیحضرت نشان داده حاضر ند تا طریقه‌ی اخلاص و بندگی در پیش بگیرند. امیداست که آن شاهنشاه غبار بد خواهی آنان را با آب رحمت و بخشودگی از آینه قلب خویش بزدایند تا این مطلب سند و مدرکی باشد برای جهانیان تا بدانند که مراتب دوستی و مودت مابین دو پادشاه معاصر تا این درجه به اوج کمال رسیده بود که بنا به پیشنهاد یکی از آنان، آن دیگری از فکر الحاق وانضمام مناطق هم جوار صرفنظر میکرد. [۱]

البته برای آن اعلیحضرت اهمیتی نخواهد داشت که آیا آنان به عنوان خراج گذار باقی بمانند و یا شخص معینی برای حکومت تمامی این سرزمینها معین شود. اما اگر به آنان اجازه داده شود که متصرفات خود را همچنان در تصاحب خویش داشته باشند، این عمل موجب خیراندیشی ایشان و باعث مزید امتنان من خواهد بود. از طرفی علو طبع آن اعلیحضرت به حدی است که به سختی نیاز به تصرف این مناطق کوچك و نا قابل پیدامی کنند، از سوی دیگر اگر چنانچه میل به توسعه سرزمینهای وسیع آن امپراتوری داشته باشند این بنده خیر خواه آماده است که نصف و یا حتی بیشتر متصرفات خودرا جدا نماید. آرزوی من این است که سلاطین یاد شده و اقالیم آنها دست نخورده به حال خود باقی بمانند. [۲]

همان‌طور که در عالم‌آرا آمده است، شاه خلیل در سال ۲۳-۱۰۲۲ به همراه قاصدهای دکنی عازم دربارهای تعیین شده گردید، به‌عنوان یك اقدام خیرخواهانه هر یك از فرستادگان دکن با یك مأمور مخفی ایرانی همراه

۱ــ ترجمه ازمتن انگلیسی. م.

۲ ــ این قسمت توسط آقای نقدی نقل شده است و نگارنده از بخش تاریخ دانشگاه اسلامی علیگر کمال امتنان را دارد که اجازه داده شد که ازمیکروفیلم آن استفاده شود.

بودند . در مورد بیجاپور شاه‌قلی‌بیگ برای اینکار نامزد شده بود . اما وی به خاطر فرارسیدن لحظه سعد سفر خود را به تعویق انداخت ، و درنتیجه سفر او به‌سال بعد موکول گردید ، در صورتیکه آن دو فرستاده‌ی دیگر به همراه کماشتگان ایرانی به سفر خود ادامه‌دادند . خلیل‌الله به اصفهان می‌رود ، ومؤلف‌عالم‌آرادر شرح وقایع سال۱۰۲۹یعنی‌سال‌سی وچهارسلطنت شاه‌عباس گزارش بازگشت اورا شرح میدهد :

> فرستادگان دکنی که قبلا به دربار [1] آمده بودند به همراه کماشتگان ایرانی اجازه مرخصی یافتند. میر خلیل‌الله خوشنویس سفیر ابراهیم عادلشاه به همراه طبیب‌بیگ؛ قاضی بیگ ، سپه سالار مازندران به همراه شیخ‌محمد خاتون‌به دربار گل کنده ؛ درویش بیگ که عازم دربار نظام‌شاه بود به علت فوت‌ناگهانیش‌درشیراز، پسرش محمدی بیگ به جای پدر عهده دار مأموریت پدر گردید .

بنا به دلایل‌زیر مطلب فوق نادرست می نماید :

۱ – درویش‌بیگ به‌سال ۲۳-۱۰۲۲ درسر راه خود به دربارنظام‌شاه‌در شیراز وفات نمود وطبق معمول شغل او به فرزندش « محمدی بیگ » محول گردید . این‌مطلب‌توسط اسکندرمنشی‌در گزارش بیست‌وهفتمین‌سال‌سلطنت شاه‌عباس نقل شده وبازهم در گزارش سی‌و چهارمین سال سلطنت پادشاه‌یاد شده دوباره‌تکرار گردیده‌است‌و این‌امر با حقیقت وفق‌نمی‌دهد. حقیقت‌مطلب این‌است که محمدی بیگ دوبار به دربار نظام‌شاه اعزام شده یکبار پس از مرگ پدرش درسال ۲۳-۱۰۲۲وباردیگر درسال۳۰-۱۰۲۹ هجری.درنامه‌ای که نظام‌شاه توسط «حبش‌خان» ارسال‌نموده‌است به مأموریت اخیرمحمدی بیگ اشاره گردیده‌است . از طرفی دیگر بنا به نوشته‌ی عالم آرا «حبش خان» به عنوان سفیر نظام‌شاه درسال ۳۲-۱۰۳۱ وارد اصفهان گردیده. بدین ترتیب باتوجه به‌این موضوع حضور محمدی بیگ به‌سال ۱۰۳۱ در پایتخت

---

۱ ــ منظور دربار صفویه است .م.

نظام‌شاه محرز و بلاتردید است . بنابراین این‌نکته کاملا مسلم می‌شود که در موقع اعزام سفیران ایران به دربار حکام‌دکن ، محمدی‌بیک به‌عنوان سفیر ایران در دربار نظام‌شاه برای بار دوم منصوب بوده‌است ، در این مأموریت بود که سال‌بعداو به‌اتفاق حبش‌خان به ایران مراجعت کرد . (سال‌سی‌وپنجم سلطنت‌شاه عباس) .

این‌موضوع نیز درعالم آرا تصریح شده است که محمدی بیک به اتفاق «حسین‌بیک تبریزی» شروع به مسافرت کرد وشخص‌اخیرالذکر می‌بایست سه‌سال پیش رفته وهمراه «شیخ‌خاتون» سفیر قطب‌شاه در سی و دومین سال سلطنت شاه‌عباس (۲۸-۱۰۲۷هجری) بر گشته‌باشد ، واین مطلب چقدرتعجب آوراست که حسین‌بیك پس‌از سه سال اقامت در گل کنده درسال ۲۸- ۱۰۲۷ به‌ایران‌برگردد در صورتیکه محمدی‌بیک‌سفیر ایران در دربار نظام‌شاه که باوی آغازسفر کرده‌بود تاسال ۱۰۲۹ هجری درایران بوده است .

۳- درسال ۲۳-۱۰۲۲ میرخلیل همراه شاه قلی بیک سفیرایران در دربارعادل شاه بود ، ولی در موقع بازگشت به‌بیجاپور همسفرمیرخلیل یك نفرایرانی دیگربود که «طبیب بیک» نام داشت.این موضوع نشان میدهد که شاه قلی‌می‌باید پس‌ازاتمام‌مأموریت‌خویش‌در بیجاپور به‌ایران برگشته‌باشد و این موضوعی است که اسکندرمنشی‌آن راضبط نکرده است.

ازبررسی نکات فوق چنین استنباط می‌شود که میرخلیل دوبار به‌ایران اعزام شده است ، نخست درسال ۱۰۱۸ هجری و بار دوم درسال ۱۰۲۷ .

نکات زیرمأموریت دوم میرخلیل را محقق می‌سازد :

۱- وی در سی وچهارمین سال سلطنت شاه‌عباس به‌ایران بازگشته‌است، صحت این نکته فقط درصورتی امکان پذیر است که تصورشود میرخلیل برای دومین بار به‌ایران رفته باشد. زیرا صحیح نیست سفیری پس ازانقضای دوره‌ی سفارتش اقامت خود را شش تاهفت سال به‌تأخیر بیندازد.

۲- تردید درمورد دومین مأموریت میرخلیل ازاین جا حاصل می‌شود که‌اسکندر منشی به‌عللی به بازگشت میرخلیل و شاه قلی بیک در سال

۱۰۲۳-۲٤ اشاره نمی کند وشایداوهمان‌شخصی‌باشد که نامه برای جهانگیر آورد. این موضوع عقیده مربوط به ورود شاه قلی بیگ به هند و باز گشت میرخلیل به بیجاپور را قبل ازسال ۳۰-۱۰۱۹ تأیید می کند، همان طور که در عالم‌آرا یاد شده است، او همراه شخص دیگری بنام طبیب بیگ به‌ایران بر گشته است.

۳- محمد خاتون درحدود سال ۲٦-۱۰۲۵ همراه حسین بیگ تبریزی به‌ایران اعزام شده بودواحتمال زیاددارد که‌شاید میرخلیل به‌همراه‌فرستاده‌ی ایرانی شاه حسین به‌ایران بر گشته باشد. همچنین کاملا امکان پذیراست که شاه خلیل درحدود تاریخ ورود محمد خاتون به‌ایران‌آمده باشد.

٤- نامه‌ای که ابراهیم عادل شاه توسط شاه‌خلیل برای‌شاه عباس‌فرستاده با عنوان زیرضبط شده است:

«کتابت پادشاه بعد ازآمدن میرخلیل خوشنویس»

نظر به‌اینکه این نامه بعد ازنامه‌ی‌نخستین، دومین‌نامه ایست که به‌سال ۱۰۱۸ فرستاده شده است وهمچنین نام‌حامل‌آن یعنی میرخلیل درآن‌مشخص است بنا براین جای هیچگونه شبهه، و تردیدی باقی نمی‌ماند که میرخلیل برای باردوم به‌ایران اعزام شده باشد.

خود نامه ازنقطه نظرتاریخی حائز اهمیت نیست. عادل شاه پس ازذکر صفات و القاب‌عالی شاه ایران، تبریکات وتحیات خود را به‌خاطرپیروزیهائی که نصیب شاه عباس گشته و آوازه‌ی آن از حدود مرزها گذشته بود معروض میدارد، آن گاه ازشاه عباس می‌خواهد که پیوسته اخبار پیروزیها وفتوحات خود را برای او ارسال نماید. وبه‌عنوان ابراز رضامندی و حسن نیت شاه خلیل‌الله را که قبلا به‌جهت خدمت درپیشگاه شاه عباس امتیازاتی را دارا بوده است روانه دربارصفوی می کند واینك‌آن نامه:

جهت یاد کرد سیادت و نقابت دستگاه، هدایت‌ونجابت انتباه دانای کار آگاه شاه خلیل‌الله در بندگی فرستاده شد تابندگان خودرا من‌بعدفراموش‌نفرمایندوبه‌وسیله‌ی

تقریر اوشاید در مجلس شریف و محفل منیف نام دولت خواهان بلند گـردد و خواطر به این تسلی بایست که کاردان مومی الیه از قدیم‌الخدمتان آن درگاهست.

اکنون چند کلمه‌ای پیرامون تاریخ مأموریت دوم . طبق نوشته‌ی«هفت قلم» ، شاه خلیل درسال ۱۰۲۷ که کتاب عادل شاه موسوم به« کتاب نورس » را تهیه می کرد در بیجـاپور بوده است. و اوآن کتاب را به‌سلطان ارمغـان نموده وطی مراسم پرشکوه ملقب به «پادشاه قلم» می‌شود. تاریخ و جزئیات مراسم را هفت قلم درتذکره‌ی خود نقل کرده است . از اینجا کاملا می‌توان پی برد که شاه خلیل پس ازسال ۱۰۲۷ هجری به‌ایران رفته وشاید درحدود سال ۳۳-۱۰۳۲ هجری به‌بیجاپور مراجعت کرده باشـد.

پایان

آئین نوروزی و میرنوروزی

از

فضل‌الله حقیق

از دوران ماقبل تاریخ و ایامی نزدیك به ۱۲ هزار سال پرستیدن آفتاب و ستارگان و اجرام دیگر فلکی اساس اعتقاد وایمان ساکنان آسیای غربی بوده است . مردم آن ایام بسبب احتیاج و ترس، اعتقاد خاصی بتأثیر این عوامل درامور کلی وجزئی جهان پیدا کرده بودند وآن چنان بستاره شناسی و نجوم پای بند شدند که هیچ کار زندگی را ، از امر زراعت و زناشوئی وداد وستد تانوشیدن دارو ومسافرت وجنگ وصلح، بدون مشورت منجم انجام نمیدادند . منجمان راهنمای مردم شده و بآنان که ازغرش رعد وبرق وابرووباد به دل غارها

وشکاف‌سنگ‌هاپناه می‌جستند چنین گفته بودند: «ستارگان‌وآفتاب وعوامل کهکشانی‌هر کدام‌قدرتی‌مطلق‌اند. باید به‌پرستش‌آنها پرداخت تا ازخیرات آنها برخوردار وازآسیب آنها درامان بود.» براساس این‌اعتقاد ومقدس‌شدن آسمان هزاران خداوند بی‌مرگ وناظر ومؤثر برکار جهان پدید آمد و از این میان تقدیس آفتاب بسبب روشنائی و گرمای جان بخش او زودتر از دیگر اجرام منظومهٔ فلکی‌آغاز گردید. لیکن از۳۷۵۰سال قبل که مذاهب الهامی انتشار یافت[1] پیامبران توحید، خداوندان قدیم را درهم شکستندو نیروهای آسمانی یك‌کاسه درواحدی نامرئی متجلی گردید.

منجمان ایرانی پس از اختراع خط ریاضی (عدد نویسی) وازهشت‌هزار سال قبل[2] بسبب همان معتقدات نجومی که داشتند رقم هفت (هیت) را ازآن جهت که باهفت گوهرآسمانی‌مناسبت دارد، مقدس خواندند. سونگیریان که از ایران به شوش وجنوب بین‌النهرین رفته بودند بپرستش ستارگان هفتگانه آسمان پرداختند وعبادت گاهی‌هفت‌طبقه‌برای‌آنها ساختند. بدنبال آنان ساکنان بابل وهند (مردم‌غرب‌خوزستان بزرگ)[3] بتقلید سونگیریان عبادتگاهی بزرگ برای پرستش هفت گوهران آسمانی بنیاد نهادند و امر تقدیس ستارگان آنچنان درذهن مردم جای گرفت که بعد ازپیدایش مذاهب الهامی‌همچنان‌درازهان عمومی ودرکالبد آیین‌های توحید باقی‌ماند. تقدیس ستارگان درآیین ابراهیم وسوگندهای موجود در قرآن بآفتاب وماه وروز وشب وآسمان وزمین نموداری از این افکارقدیمی وتعلق خاطر مردم‌بدانها میباشد.

منجمان ایرانی برای دقت در امر تقویم نویسی و پیشگوئی وقایع و راهنمائی‌های روزمرهٔ مردم ومأخذ قراردادن تمام محاسبات نجومی خویش

۱— احتجاج‌طبرسی‌قرن‌پنجم، حکمت‌الاشراق سهروردی‌قرن٦، ارشادالقاصد قرن٦

۲— درباره‌پیدایش خطدرایران حفریات‌سیلك‌کاشان (توسط‌گیرشمن) وتحقیقات‌اخیر کامرون درباره ترجمه‌بیستون.

۳- بصره ونواحی‌خوزستان بنام هندموسوم بودمسعودی التنبیه والاشراف ص۳۰۹، طبرسی‌جلد۳ص۹۰ وتقویم وتاریخ ذ. بهروز وسیروپدی ص ۳۰۸

تا هشتصد سال پیش ازتولد عیسی مسیح یك قالب دوازده هزارسالی و شش دوره ۱۵۰۸ سالی قمری متصل بهم داشته‌اند [۱]. این دوره‌های نجومی براساس محاسبهٔ دایرهٔ نیمروز (نصف‌النهارسیستان) قرارداشت. انتخاب این نقطهٔ حساس معرف عمق اطلاع ایرانیان چهل‌وپنج قرن پیش دردانشهای ریاضی، جغرافیا ونجوم، ونمایشگر شایستگی ممتازه آنها در بوجود آوردن قدیمترین اثر علمی وفنی بشر محسوب میگردد وچون دانش نجوم که باجغرافیای ریاضی مربوط است نمیتواند بدون پیش‌بینی دقیق خسوف و کسوف خود را به‌ترقی و کمال برساند منجمان ایرانی آن ایام درتقویم هائی که تدوین نموده‌اند و بعضی از آن‌ها در دست است، دقیقاً هنگام گرفتن خورشید وماه را تعیین و اعلام داشته‌اند.

یکی از مهمترین و اساسی ترین تقویم های اولیهٔ ایرانیان تقویم نوروزی شهریاری است که از نظردقت و جامعیت در میان تمام تقویم های ملل کهنه و تازهٔ جهان بی‌مانند است. اهمیت این تقویم که ماخذ ادوار نجومی ودانش سالماری (یاباصطلاح اروپائیان کرونولوژی و دستگاه تطبیق وقایع باتاریخ دقیق آنها) درنزد ایرانیان بود، بوضعی است که تا تغییر محسوسی در اوضاع منظومهٔ شمسی حادث نگردد صحت ودقت مطالب تقویم تردید ناپذیراست.

سه هزار وششصد ونود وسه سال پیش زردشت ریاضی دان و فیلسوف و شاعر ومنجم واصلاح کننده خط مذهبی دین دبیره درسن چهل وسه سالگی رصد جدیدی طرح نهادوبرخلاف منجمان گذشته که اول صبح را ماخذ دورهٔ ۱۵۰۷ سالهٔ خورشیدی ثابت قرار داده بودند ساعت ۲۲ ظهررا وقت تحویل سال بافق نیمروز تعیین نمود. زردشت بر اساس این اصلاح، تقویم ها و تاریخ‌های پیش از خودرا تصحیح و کبیسه نمود وچند دورهٔ نجومی تازه بنا نهاد. بی‌سبب نبود یونانیان بهنگام تجلیل ازافلاطون درباغ آکادمی شهر آتن دانشمند خودرا تجلی تازه‌ای ازشخصیت ممتازه زردشت خوانده‌بودند.

۱ــ تقویم نوروزی‌شهریاری، ذ. بهروز ص۳۲

علاوه برادوار نجومی نامبرده شده ، ایرانیان یك دورهٔ نجومی دوازده سالهٔ حیوانی نیز داشته‌اند که از دوره های اساسی دستگاه سالماری ایران محسوب میگردید.[1] در این دورهٔ نجومی منجمان ایرانی بمنظور دقت و جلوگیری ازاشتباه اعداد وارقام، بهر یك از سالهای دوازده گانه خود نام جانوری داده بودند که‌جالب توجه است :

۱- سال اول هزاره‌های دوازده گانه

۲- سال اول تاریخ پیشدادی

۳- سال اول تاریخ شهریاری

٤- وسال اول نوبه‌های‌نجومی ۱۲۰ سالی و۸٤ سالی جملگی بانام سال اول حیوانی یعنی سال موش‌آغازمیگردیده واین کیفیت‌نیزخود معرف قدرت فکر و دقت نظر منجمان ایرانی محسوب می گردد که بااین اقدامات خود بنیان اولیه دانشهای بشری را گذارده‌اند .

قدیمترین‌نوشته واثری که‌ازاین دورهٔ‌نجومی دوازده سالهٔ حیوانی‌بدست آمده تقویمی است که دوهزاروهشتصد سال پیش‌آنرا نوشته‌اند ودرآغازسدهٔ بیستم میلادی درمغرب چین بدست‌آمده است . بموجب این تقویم ، ایرانیان دونوع نوروز داشته‌اند . نوروزثابت خورشیدی براساس دورهٔ نجومی۱۵۰۷ سالی ۳٦۰ روزی ونوروز گردنده برمأخذ دورهٔ نجومی ۱۵۰۸ ساله قمری و ایندوتاریخ بااختلاف ناچیزی باهم معادل بوده‌اند .[2]

۱- مجله‌هوخت ، شماره۹

۲- تقویم نوروزی‌شهریاری، ص۳۲ ذ. بهروز. محتاج بتذکر است دردوره ۱۵۰۸ سالی گردنده منجمان ایرانی تفاضل این ۵روزو٤۸ دقیقه و۵۱ ثانیه رادرمحاسبه شش‌روز منظور و هرچهارسال یك‌روز وهر ۱۲۰ سال یا ۱۱٦ سال ۳۱ روزی یا ۳۰ روزی یکماه بدورهٔ نجومی اضافه میکردند واین ماه‌را اندرگاه (کبیسه) میگفتند. دردوران حکومت اسلامی بعلت عدم رعایت کبیسه واینکه مالیات را درنوروزمیدادند دهقانان شکایت بمتوکل عباسی کردند و خلیفه عباسی از موبد موبدان رسم دیرین ایرانیان را پرسید ودستور داد تاتقویم رااصلاح کنند. بحتری شاعرعرب گوید: «نوروزبوضع اولش برگشت وازسرگردانی نجات‌یافت». باقتل متوکل فرامین او بلااقدام ماند و معتضد به تقلید رومیان سال راکبیسه کرد و شکایت دهقانان ایرانی باقی‌ماند .

بقیه درصفحه مقابل

جالب نظر است در ۴۸۰۷ سال پیش از رصد زردشت یعنی هشتهزار و پانصد سال‌قبل بامداد روز سه‌شنبه اول فروردین نوروزثابت ونوروز گردنده دریك زمان‌آغاز گردیده وباهم منطبق بوده‌اند و یم (جم وجمشید) منجم و پادشاه پیشدادی فرزند تهمورس که برقراری نوروز را بدو نسبت میدهند مبدأ دورهٔ نجومی خود را آخرین روز یخ بندان و سرمای آنی و مرکبار شمال تعیین‌نموده وبرمبنای افق‌نیمروزاولین روز زندگی بعدازواقعهٔ مزبور را نوروز یا روز هرمزد و روز خدا خوانده است . دراین روز جم از دماوند تا بابل باچرخی که جن وشیاطین‌حمل میکردندسفر نموده‌است . دراین روز مردم بهم شکرمیدادند وشکر تاآمدن جم شناخته نشده‌بود.[۱]

نخستین نوروز خورشیدی که مأخذ رصد زردشت و دسته همکاران او قرار گرفته وازآن‌اطلاع‌صحیحی دردست‌است‌نوروزسال۳۶۹۳ تقویم‌شهریاری و مربوط بسال چهل و سوم زندگی این دانشمند بزرگ و پیامبر آریائی برمحاسبهٔ رصد نیمروز است[۲] . درآن سال تحویل مرکزآفتاب بافق‌نیمروز ظهرسه‌شنبه نهم خرداد روز صورت گرفته است . بسبب فاصلهٔ کوتاهی که بین

بقیه ازصفحه مقابل

بدین ترتیب منجمان از محاسبه کبیسه غافل ماندند و با آنکه در سال ۳۹۲ هجری اسلامی ودرسلطنت محمود غزنوی نوروز در اول فروردین قرار گرفت‌آنرا نادیده انگاشتند وبه‌سبب‌همین غفلت درسال ۴۶۷هجری‌وسلطنت ملکشاه سلجوقی نوروز به‌سیزدهم اسفند وگل ولای‌زمستان افتاد. پادشاه و وزیرش نظام‌الملك عبدالرحمن خازنی رادرشهر مرو باصلاح‌وضع تاریخ وتقویم ایران‌مأمورنمودند وسه‌سال بعدهشت‌نفر منجم ایرانی باشرکت عمرخیام نیشابوری،حکیم‌لوکری،ابوالمظفراسفرازی‌ومیمون‌نجیب واسطی و.... باصلاح‌تقویم ایرانی پرداختند وسرانجام تقویم متداول امروزی را بنام پادشاه وقت تقویم جلالی‌خوانده رایج ساختند با اینحال درتقویم متداول امروزی تحویل سال دربرج حمل صورت نمیگیرد ودرپایان حوت (اسفند) انجام می‌پذیرد . بدین ترتیب ایرانی‌ها هر۱۲۰سال یکماه‌بهدر میدادند. خطط مغریزی‌جلد۱ص۲۷۴، مسعودی‌التنبیه ص۳۴۷—۲۱۵، ابوریحان آثارالباقیه ص۴۴، کیاکوشیارالمدخل ص۸ چاپ برلن .

۱ — آثارلباقیه ،ص۲۲۰

۲— شرح تذکره بیرجندی بر تذکره خواجه نصیر ورق ۲۰۳ خطی کتابخانه شخصی ذ.بهروزاستنساخ درکشمیر۱۰۰۳ه

آغاز سال خورشیدی (ساعت ۱۲ ظهر سه‌شنبه) وآغاز سال قمری (ساعت ۱۲ شب چهارشنبه) بوجود آمد ایرانیان درفاصلهٔ چند ساعتی میان این دوسال بآتش افروزی وپایکوبی پرداختند وبعدها براساس همین کیفیت خاص همه عصرهای سه‌شنبه منتهی به چهارشنبه آخرسال را بنام چهارشنبه سور وسرور متداول ساختند واین‌چهار شنبهٔ‌سوری متداول امروزی ماریشه‌ای۳۶۹۳ ساله دارد.

از طرفی چون در نخستین سال رصد زردشت روز سیزدهم فروردین (تیرروز ازسال موش و برمحاسبهٔ حمل حقیقی) با روز سیزدهم ماه قمری همان سال‌منطبق گردید و آفتاب وماه درمقابل یکدیگر قرار گرفتند منجمان این روزخاص استثنائی را نحس خواندند که آفتاب وماه باستقبال هم‌آمدند. از اینرو دستور دادند تامردم از خانه‌ها خارج شده بصحرا روند و نحوست چنین روزرا دربیابان بدر کنند. دراروپا وآمریکا وافریقای شمالی براساس محاسبهٔ ماههای قمری‌متغیر، تشریفات این روز در بهار صورت می گیرد و عیسویان باانجام عید پاك (بخارج وبدر) آمیخته بابعضی تشریفات مذهبی این سنت مشترك ایرانی‌آریائی را برگزار میکنند[1].

همزمان باانتشارآیین نجومی، ایرانیان غمگینی و ناامیدی راپدیده‌ای ناشایست ودشمن زندگی میدانستند وعقیده داشتند شادی وامید، هیجان و حرکت ببار میآورد و همچنین هیجان و حرکت سبب نیرومندی و زندگی بهتر وفردای درخشان‌ترمیگردد.

میثرا وزردشت آنچنان این‌راز شگفت‌زندگی را درکالبد مردم ایران دمیده بودند وآنقدر جشن‌وسرور بوجودآمده بود که ایرانیان‌حتی‌درمرگ عزیزان خودشیون وزاری نمیکردندومجالس‌سوگواری برپانمیداشتندبلکه بشادمانی‌روان ازدست رفته‌مجلس‌جشنی‌ترتیب‌میدادند وچون‌سپیدی‌رارنگ خداوند میدانستند، برای مبارزه بااهریمن پلیدی که غبارتاریکی برجان‌ها میافکند جملگی لباس‌سپید می‌پوشیدند وهفت‌خوان سپیدرنگ‌ازهمه گونه

۱– Dictionaire Etymologique ص ۵۳۰

غذا ومیوه باشراب وموسیقی ورقص ترتیب داده بشادمانی میپرداختند. زیرا ازدوران کهن ایرانیان عقیده داشتند این جان عاریت گوهری است که خداوند برای آزمایش راستی ودرستی جوهر آدمی در کالبد انسان بامانت نهاده است. بهنگام بازدادن امانت می باید شادمان بود واز اندوه و بیقراری که نشانهٔ نادرستی ومایه شادمانی اهریمن میگردد دوری گزید محمدمولوی عارف نامی که خود وهمراهانش رقص کنان بادف ومی جنازهٔ پدررا بگورستان رسانید بسائقهٔ همین عقیده وسنت کهن ایرانی بوده است که اکنون بصورت ساده تری در بعضی روستاهای لرستان و کردستان وقفقاز رواج دارد و گستردن خوان ونهادن دوست کامی (قالب وقدح چینی یاورشوومس) درمجالس سوگواری نشانه ای ازهمان عقیدهٔ چندین هزارساله است ومردم امروزی دلیل نهادن قدح های خالی ازشراب را در کنار جزوات قران نمیدانند.

اصولا انتخاب آغاز سال تقویمی و تاریخی در اولین روز فروردین وانتخاب دوعید نوروز ومهرگان دردو نقطه انقلاب زمستانی وتابستانی وتعیین رنگ پرچم ایرانی از قوس وقزح که از بهترین آثار تجلی زندگی وزیبائی طبیعت ند معرف ذوق سرشار وزنده دلی وجهان بینی خاص ایرانی است که درمیان ملتهای جهان بیمانند است.

دربارهٔ نوروز ونوروز ونك روز ونوك روز[1] وسنت های وابسته بدان تاچند سال قبل منابعی قدیمتر از ایام ساسانیان که بدست نویسندگان مسلمان نوشته شده بود وجود نداشت لیکن پیداشدن بایگانی های دولتی اشکانیان برروی چوب توزو چرم نبشته در کوه مغ تاجیکستان و برسفال نبشته ها که درخرابهٔ شهر نسا (در ۱۸ کیلومتری شمال غرب اشك آباد یاعشق آباد) بدست آمده ازترجمه و کشف رمز بعضی قسمت های آن معلوم گردید نوروز دردوران شاهنشاهی ارشاکیان و ایامی قدیمتر از دوهزارسال پیش درآغاز بهاران بوده وماههای دوازده گانه سال همین نام های متداول امروزی منتها باشیوهٔ تلفظ زمان خود بوده است.[2]

۱ــ در سراسر بلوچستان و کردستان روز را روژ تلفظ میکنند. چنانکه در سقز کردستان کوه نك روژ دارند.

۲ ـ گاه شماری درایران قدیم، تقی زاده ص ۳: تیرو (تیر) آبانج (آبان) اسپندارمت (اسفند)

ایرانیان ازقدیمترین ایام برای هفت‌روز هفته‌هفت‌نام ایرانی داشته‌اند بدین‌ترتیب: مهر- ماه- بهرام- تیر- برجیس - ناهید- کیوان.[1] ماه قمری چهار هفته‌وقریب۲۸روز بوده‌است. هرسال۳۶۰روزی رابردوازده ماه‌سی‌روزی‌قسمت میکردند وسی‌نام‌غیرتکراری‌برای سی‌روزماه داشتند همچنانکه درسالنامه‌های امروزی زردشتیان نیزسی‌نام غیرتکراری برای‌سی‌روزماه وجود دارد

آریاهای مهاجم درابتدا سال‌رابدوفصل زمستانی وتابستانی‌قسمت کرده بودند . زمستان‌یازیم که‌در بادی‌امرو نزدآریاهای‌سرمازده وبتاریکی‌فرورفته ده‌ماه بودبه‌هفت‌ماه تقلیل یافت‌وباجشن مهرگان آغازمیگردید. پنج‌ماه‌بقیه سال راهلین یاتابستان میخواندند که باآمدن‌نوروز مشخص‌میگشت. بتدریج که مهاجمان‌آریائی‌درمحیط‌های مختلف جغرافیائی‌وباآب‌وهواهای‌مختلف دمسازشدند فصلهای سال نیزتغییریافت وسالهای دوفصلی وچهارفصلی وشش فصلی‌مورد آزمایش قرارگرفت. سرانجام سال‌چهار فصلی وهار (بهار) هلین (تابستان) پاتیژ(پائیز) وزیم(زمستان)انتخاب ومتداول گشت‌وسال‌خورشیدی ثابت ونوروزثابت‌مورد قبول مردم ودولتیان قرارگرفت[2] وایرانیان نخستین ملت‌جهان شناخته شدند که بنیان علم نجوم را نهادند .

نیاکان گرپانی[3] ما (کیانیان) از پنجهزار وپانصد سال قبل‌آیین نوروز را بدوبخش مجزاتقسیم کرده بودند: نوروز خردك یاهمگان که‌ازاولین‌روز فروردین تابیست ویکم‌ادامه داشت و نوروز ویژگان که باحضور شاهنشاه ، شاهزادگان ، روحانیان، دانشمندان، فرماندگان‌ارتش وبزرگان کشور روز اول فروردین تامهر روز (شانزدهم فروردین) برگزارمیگردید[4].

۱-تقویم نوروزی شهریاری، ذ . بهروز ص ۱۲

۲- المبتدء بعلم‌النجوم خطی کتابخانه مجلس شورا نوشته ابوالخیر خمار بنقل از رساله اسکندرافردوس از علمای اسکندریه .

۳ - زردشت درقسمت ۸ گاتها کیانیان راگرپان خوانده‌است.

٤- در دستگاه کرونولوژی واحکام نجوم ایران سه گونه نوروز داشته‌ایم (نوروز شهریاری + نوروزیزدگردی + نوروزبهیزگی) تقویم نوروزی ذ. بهروزص ۲۷، وغیراز نوروز بزرگ درخرداد روز (ششم فروردین)باعیاد دیگرهم نوروزمیگفتند مانند سروش روز درهفدهم فروردین و نوروز نهرها در ۱۹ اسفند (آثارالباقیه بیرونی چاپ لیپزیك ص ۲۱۵ و ۲۳۰)

دانشمند ممتاز ایرانی سده چهارم هجری ابوریحان بیرونی که بیش‌از یکصدوسی‌ویك کتاب‌ورساله‌تألیف‌نموده‌است و بزبانهای سریانی‌وسانسکریت وپهلوی آشنائی لازم‌داشته در کتاب‌آثارالباقیه برنامه‌پذیرائی‌نوروزویژگان را بدین‌ترتیب اعلام نموده‌است:

روزاول فروردین هرسال‌شاهنشاه به‌عامه‌مردم بارمیداد وبآنان‌میفرمود خدمتگزار ونیکخواه آنان است.

روزدوم فروردین دهقانان و خدمتگزاران آتشکده‌ها بحضور شاهنشاه میآمدند.

روزسوم‌فروردین‌اسواران‌ومؤبدان بحضورشاهنشاه بارمی‌یافتند.

روز چهارم فروردین اعضاء خاندان سلطنت و رجال مهم کشوری و فرماندهان ارتش شرفیاب می گردیدند .

روز پنجم فروردین شاهنشاه بفرزندان ونزدیکان ومحارم اجازهٔ دیدار وپذیرائی نوروزی میداد.

روزششم فروردین‌هرسال ندیمان ومشاوران‌سیاسی بحضور می‌آمدند و شاهنشاه ازاین تاریخ تا مهرروز (شانزدهم فروردین) به جشن‌های خصوصی خود می‌پرداخت . فقط درنوروزویژگان وجشن‌مهرگان شاهنشاه در حضور مهمانان شراب مینوشید وبحاضران اجازهٔ شراب‌نوشی‌میداد. بهنگام نوروز ایرانیان‌زردشتی بمناسبت‌نمازمشهوریتااهو که بیست‌ویك کلمه واولین‌دستورو کلام‌زردشت‌است۲۱روزجشن‌می گرفتند (رهانمودن۲۱تیر بمناسبت‌همین‌نماز وسنت‌قدیمی‌چند هزارساله است) همچنانکه رهانمودن صد ویك‌تیر بمناسبت نام اهورامزدامی‌باشد که‌ایرانیان‌ضمن‌نماز فروزگان اهورامزدامیخواندند.[۱]

چون همه ساعت‌نداشتند اگرتحویل سال درشب صورت میگرفت، آنرا با آتش افروزی بر فراز کاخ و بر بلندی کوهها و برج و باروها اعلام مینمودند و اگر تحویل سال در روز صورت میگرفت ـ همچنانکه امروز در

۱ــ هوخت، سال۱۳۳۷ ومهره استوانه‌ای شکل نقش‌دار موزه ایران باستان که تنه سه‌درخت‌را نقرنموده وبرهردرخت هفت‌شاخه کنده‌است وتمام۲۱شاخه سه‌تنه درخت دربالای نقش بهم متصل میگردد.

تاجیکستان و ماوراء النهر رسم است- با دف و کرنا از مکان بلندی آمدن نوروز را مژده میدادند ویا مردی سوار بر الاغ شده رقص کنان وباآهنگی خوش آمدن نوروز را خبر میداد و مردم قند و پول و سبزی بر سرش میریختند.[1] حمزه بن حسن اصفهانی کتابی داشته مربوط باشعار وآهنگهای نوروز و مهرگان که مورداستفاده واقع گردیده است.

قبل از آمدن نوروز خردك مردم از ده روز مانده بپایان اسفند ضمن برگزاری جشن فروردگان بدان عقیده که ارواح پاك ایزدی وپدران و مادران آنها از آسمان بپائین آمده میهمان اهل زمینند و وضع زندگی مردم پائین وبستگان را بازدید میکنند و درخانه و اثاث منزل داخل می‌شوند تا اگر خانه روشن و پاکیزه و مردمش آسوده و شکم سیر و سلامت باشند شادمان میشوند از این سبب ایرانیان وهندیان در این روزها در بام‌خانه‌های خود غذا برای مردگان خویش میگذاشتند و چوب و دانه های خوشبو سوزانده ، مستمندان را دستگیری مینمودند و این تشریفات تا اولین روز فروردین‌پایان می‌یافت. (گاه شماری درایران قدیم)

درسفرهٔ نوروزی روستا نشینان و دهقانان ایرانی وبه‌نسبت تمکن‌مالی صاحبخانه اززمانهای قدیم شمع وقند وشیر وسبزه نورس و یا شاخه‌ای از چوب عود و مجمر آتش وجود داشت تا عود را بهنگام تحویل بر روی آتش مجمر بسوزانند . معمولا هفت نوع سبزه وساقه و هفت جور شیرینی و نقل و خشکبار وهفت نوع میوه بیاد ۲۱ کلمه نماز یتااهو میگذاشتند. گاهی کاسهٔ پرآب که گیاه اویشم وسیب وانار و چند سکه طلا ونقره وچند قطره گلاب برآب کاسه می‌ریختند وآینه وعسل ونان و کماج درسفرهٔ نوروزی پولداران دیده می‌شد . با آغاز سال جدید سالمندترین فرد خانواده بپا میخاست و قاشقی عسل یا قطعهٔ قندی بردهان یکایك افراد خانواده میگذارد وبا هدیه دادن‌یك برگ‌سبز و یا یك سکه پول آمدن نوروز را شادباش‌میگفت. بعد تمام خانواده بپا میخاستند و نماز تندرستی (یتااهو) میخواند و از اهورا- مزدا خداوند خود دیرزیستن وفراخی روزی وشادکامی‌آرزو میکردند. پس

۱- تاریخ‌سنی ملوك‌الارض نوشته‌حمزه اصفهانی ، سده چهارم هجری قمری ص۳۲

از پایان این برنامه زن و مرد و بچه بکوی و برزن میرفتند و هر کرا از خودی وبیگانه می‌یافتند بدو آب میپاشیدند . گذاشتن جام شکر بر سفرهٔ نوروزی رسمی کهن است‌جام آب نماینده آناهیت و فرشته آب و باران‌بود. انار علامت باروری وبرکت و شمع نمودار روشنائی حیات و پایدار بودن چراغ زندگی و تخم مرغ نشانه نژاد وتخمهٔ آدمی است. ایرانیان نوروز را جشن آفرینش نژاد وتخمه خود میدانستند و این جشن وعقیده هنوز هم در بعضی روستاهای یوگسلاوی در۲۲ آوریل انجام می گیرد.

رسم براین‌بود ازچهارشنبه در کوچه‌هاوبلندی کوه‌ها آتش‌می‌افروختند. هرشخصی هفت بوته گیاه خشك برآتش مینهاد وبه پایکوبی در اطراف آن می‌پرداخت زیرا برمبنای عقیده‌ی دیرین ، ایرانیان را عقیده براین بود که آتش عفونت هوا وسردی وسستی زمستان را میبرد واحساس آتش هیجان و حرکت‌میآوردوهرفردی‌آتش‌را باگذاردن‌هفت‌بوته‌خشك‌زنده نگاه‌میداشت. سر انجام دوشیزه‌ای خاکستر آتش را به بیرون منزل برده کنار دیـواری میریخت ، هنگام مراجعت دختررا با تشریفات وتصنیف‌های خوش‌بمنزل راه میدادند . این چهـارشنبه‌آخر سـال همان چهارشنبه خاکستر روز قبل از تعمید کاتولیکها میباشد که در سوئد با تشریفات خاص تولد یوحنا و غسل دادن مسیح در۲٤ ژوئن انجام می گیرد .

اصولا ازهشت‌هزارسال‌قبل‌واز آغازانتشارآیین مزدائی گذاردن‌هفت گل وگیاه و یا هفت میوه تـازه و خشك و یـا گذاردن هفت شاخه ازدرختان میوه‌دار برسفرهٔ نوروز (هفت سین) نشانه احترام به‌هفت امشسپنتان (پاکان بیمرگ) ویاران‌صمیمی اهورامزدابوده است که خیر وبرکت وخوبی بجهان پراکنده می‌سازند. ازاین سبب نام شش تای آن‌ها برشش ماه گذارده شده است. درآغاز سپنته مئی‌نو (یا خرد مقدس) سر دستهٔ آنان بود . در بعضی ازستانها اهورامزدا و یـا سروش ایزد بهرام را بعنوان اولین امشسپنتت و رهبرآنان‌می شناختند و بطور کلی این هفت یاران صمیمی اهورامزدا بدین شرح بوده‌اند :

۱- اهورمزدا بمعنی بزرگترین دانای هستی و آفریننده فکر که روز اول ماه مهر بنام اوست و درخت‌مقدس مورد بدوتعلق دارد.

۲- اشه‌وهیشته (اردی‌بهشت) بمعنی‌بهترین پاکی ونگهبان‌آتش که‌نامش را برروزبیست وهفتم هرماه گذارده‌اند و گل مرزنگوش بدوتعلق دارد.

۳- هئورتاته (خرداد) بمعنی تندرستی وخرمی که نامش بـرروز سی‌ام هرماه گذارده شده و گل سوسن ازاو بـاقیمانده است.

٤- امرەتات (امرداد) که روز اول هرماه بغیر ازماه مهر بنام اوست و گل چمبك (زنبق) بدو تعلق دارد

٥- خشسیه وئیریه (شهریور) بمعنی نیروی آسمانی درراه نگهبانی و حمایت ازشاهنشاه که روز بیست‌وهشتم هرماه بنام‌اوست و گل و گیاه اسپرغم (ریحان) از اوست.

٦- وهومنه (بهمن فرزند اهورامزدا) بمعنی نیروی اندیشهٔ پاك وحامی برزگران و دام‌ها که روزبیست‌ونهم هرماه بنام اوست و گل یاسمن سفیدبدو تعلق دارد .

۷- سپنته ارمئی‌تی(اسفند) بمعنی‌لطف‌ومحبت وحامی سرسبز کنندگان که روز ۲۹ هرماه بنام او و گل بید مشك بیادبود اوست.

بلاتردید اطلاق نام هفت سین وهفت شین در سفرهٔ نوروزی از دوران حکومت اسلام وعرب، درایران متداول گردیده است زیرا هیچ موجبی‌برای مقدس بودن حرف‌سین عرب‌ها ویا حرف شین در نزد ایرانیان آریائی وجود ندارد و عناصریکه درخوان نوروزی گذاشته میشدبشرحی که مرقوم گردید چیزهای‌دیگر بوده ونام دیگر داشته است. مقدس بودن هفت بسبب انتصاب به‌هفت مقدسان جاوید ویا شباهت به‌هفت گوهران آسمانی هنوز هم در دور افتاده‌ترین خانواده‌های‌ایران سبب فرجام خوب شناخته شده است دربعضی دهات گیلان سفرهٔ هفت‌سین‌را بالای سفرهٔ عقد میگذارند وآنرا مایه شگون و نیکبختی نوعروس میدانند.

استیلای عرب‌های مسلمان وتعصبات شدیدآن‌ها در اشاعه شریعت تازه وامحاء معتقدات مردم‌تسلیم شده‌سبب گردید تاجشن نورز ومهرگان ونزدیك

به‌سی‌وپنج جشن ملی‌ایرانیان محدود ومتروك شود ، وجشنهای قربان وغدیر جایگزین آن‌ها گردد . بااین‌حال چون نوروز باحیات‌ملی مردم‌ایران بستگی تاریخی دارد کشاورزان و دهقانان ایرانی به زنده نگاه‌داشتن آیین های‌آن همت گماشتند .

قیام ابومسلم وبابك خرم‌دین ودیگر آزادمردان‌ایرانی‌علیه‌تسلط‌اجنبیان سبب گردید تا جشن‌های نوروز ومهرگان بطور رسمی‌در دربارشاهنشاهان و استانداران متداول گردد . سامانیان وغزنویان‌بتشویق وزیران ایرانی‌خود در این راه اقدام نمودند و شاعران‌و خطبه سرایان را به‌شادباش گوئی در نوروز و مهرگان‌واداشتند و چون درسال ۲۴۸ ه . المستعین خلیفهٔ عباسی فرمان‌داد تشریفات‌آیین نوروزدربغدادموقوف گردد،ایرانیان بقدری به‌شحنهٔ بغداد و خودی وبیگانه‌آب‌پاشیدند که یارای‌حرکت‌از رئیس شهربانی‌بغداد سلب گردید و خلیفه مجبور به‌لغودستورخود گشت . [۱]

قدیمترین سندتاریخ‌اسلامی که بتفصیل‌دربارهٔ نوروز و تشریفات وابسته بدان اطلاعات سودمند بما میدهد کتاب « المحاسن‌والاضداد»نوشته «جاحظ» دانشمند ایرانی‌ومسلمان‌سده سوم هجری‌است .جاحظ نزدیك به‌هزارویکصد سال قبل بنقل از کتاب « الاعیادوالنواریز » نوشته علی بن مهدی اصفهانی مشهور به‌الکسروی که تا سال ۲۸۹هجری زنده بوده ضمن توصیف‌نوروزها از نوروزخوزستان به‌هنگام‌رسیدن‌درخت خرما (درخت آسوریك) ونوروز شمال و نوروزعامه ونوروز پادشاهان نام میبرد . [۲]

جاحظ گوید نخستین مردی که ابتکارنوروزی کرد،کاخ پادشاهی‌ساخت و تشریفات سلطنت‌برقرار نمود ، استخراج‌طلا و نقره وآهن را ضمن حمایت ازکارهای صنعتی معمول داشت [۳] ، کیاخسرواپرویز جهان (نگهبان جهان)بود که بآبادی ایرانشهر و کشور ایران پرداخت و چون‌نوروزآغاز برقراری‌نظام

۱ــ نسخه خطی تاریخ امم ، مجلس شورا ص ۲۹

۲ــ محاسن‌والاضداد چاپ مصرج ۲

۳ــ این‌دودمان همان کیانیان هستند که زردشت درگاتها بخش هشت‌آنها را گرپان خوانده‌است. آنان ۵۵۰۰ سال قبل بنیان شاهنشاهی ایران را در سراسر خراسان شمالی وکناره‌های شمالی دریای خزر نهادند .

جامعه ایرانی و سلطنت و توفیق اوست بدین مناسبت ایرانیان دراین روز بشادمانی پرداختند . پیوراسپ تورانی ، این پادشاه قانون گذار را در کوه دنباوند (دماوند) زندانی نموده بهلاکت رسانید لیکن افریدون امرد بیاری برادران آریائی ایرانی خود شتافته پیوراسپ را دستگیرو بهلاکت‌رسانید و ایرانیان (خراسانیان) بشادمانی پیروزی برتورانیان اجنبی،جشن مهرگان را برپا ساختند.[1]

جاحظ باستناد کتاب جشن‌ها و نوروزها گوید بهنگام نوروز شاهنشاه ایران با لباسهای‌پرشکوه ازابریشم برتخت‌سلطنت می‌نشست. مردی گشاده‌رو و خوش‌بیان که بخوش قدم بودن مشهور بود و اورا پیك نوروزی‌میخواندند، سحر گاهان بردرب‌خانه‌شاه آمده بانتظار میماند . بامدادان همینکه‌شاهنشاه بتالار پذیرائی وارد میگردید پیك نوروزی در حالیکه سینی نقرهٔ زیبائی بردست داشت بردرگاه شاهنشاه ظاهر میگردید و درود گویان اجازهٔ ورود می‌طلبید . شاه میپرسید: «هان کیستی، از کجاآمده‌ای، با چه چیز آمده‌ای، همراهانت کیانند ، و کی ترابراین جارهنمون شد؟» پیك نوروزی پاسخ‌میداد: «ازنزد مردم فرخنده آمده‌ام . قصد دیدار نیك‌بختان دارم . براهنمائی مردم پیروز باینجا آمده‌ام . نامم خجسته است و با خود سال نوین را برای شاهنشاه بزرگ، همراه تندرستی‌ونیکبختی‌آورده‌ام. » بدنبال این‌توضیحات دلنشین‌شاهنشاه اجازه میفرمودند تابه‌تالارکاخ وارد گردد .

در دست پیك‌نوروزی و در داخل سینی نقره هفت قطعه نان کوچك که هر کدام‌را جداگانه باآرد گندم ، ارزن ، نخود ، وکاورس و جو و برنج‌پخته بودند قرار داشت . هفت‌شاخه از سبزهٔ گیاهان نانها و هفت دانه از هرنان در کنار سینی بچشم میخورد . در میان سینی هفت شاخه از چوب هفت درخت که از دیدن شکل و یا شنیدن نام آن‌ها فال نیك و برکت می‌جستند مانند زیتون و گلابی و سیب و انگور و انار و انجیر و به هر کدام باندازه یك تا سه گره وجود داشت که نام یکی از هفت استان ایران دورهٔ ساسانی بترتیب اهمیت بر آنها نوشته شده بود در کنارسینی بخط پهلوی و بادانه

۱ ـ المحاسن والاضداد مجلد ۲ ، چاپ مصر

گیاهان رنگ شده کلمات اپـزود ، اپزاید ، اپزون ، برواد ، فـراهید را نوشته بودند که بمعنی روئیدن ، زیاد شدن ، غذا ، شادمانی وشکیبائی بود. هفت نوع شیرینی سپید رنگ وهفت درهم و دینارتازه ضرب و مقداری اسپند و یك جوزهندی پوست گرفته بچشم میخورد . در طرف دیگرسینی چندجام طلا ونقره ازشیرتازه ، شیرخرمـا ، شیرنارگیل گذاشته بودند . پیك نوروزی سینی را درمیان دودست شاهنشاه برزمین نهاده یکایك آنهارا از درون سینی برمیداشت وبرای تندرستی وجاودانی شاهنشاه و کشوردعامیکرد . [۱]

شاهنشاه از شیرتازه و پنیرتازه مختصری میل میفرمود و مـابقی را به حاضران درجلسه مرحمت میفرمود . خوردن شیرتازه وپنیرتازه سنتی بود که تمام شاهنشاهان ساسانی بدان عمل مینمودند . پادشاه نگاه کردن بسبزهٔ جو ونارنج را بفال نیك میگرفت وسعی مینمود بهنگام جشن های نوروزی درهیچ کاربد وفکر بدشر کت نکند مبادا مورد بیمهری یزدان قرار گیرد و میمنت نوروزی ازاودوری نماید .

درتمام روزهای جشن یك کوزه نقره که قلاده‌ای ازیاقوت سبزوزبرجد وزنجیری ازطلابر گردن داشت وآنرامحرمانه و دورازچشم مردم آب نموده بودند، بنزد شـاهنشاه میآوردند . شاه ضمن خوردن مقداری از آب کوزه میفرمود این خوشبخت کننده را بخود پذیرفتم . پس ازآن بفرمان شاهنشاه بقیهٔ آب کوزه را برای دختران آسیابان وکارگران میبردند . شاهنشاه ساسانی درهریك ازروزهای جشن نوروزی یك بازسپید بآسمان پروازمیداد ومربی تیراندازی شاه در اولین روز فروردین تیر وکمانی ممتاز تقدیم میداشت و پادشاه ترنجی باو مرحمت میفرمود . [۲]

هنگام باریابی پیك نوروزی رامشگران سرود بهاری سرودهائی که نام فرزندان شاه ویا هنگام آمدن باران رابیاد میآورد ، سرودهای سئوال وجواب منظوم ، سرود آفرین ، سرود خسروانی ، سرود مازرستان و سرود پهلـوی میخواندند . سرود پهلبد رایج ترین سرودها درتشریفات نوروزی کاخ نوشیروان

۱ــ المحاسن والاضداد ص ۲۷۷ - ۲۷٤

۲ـ المحاسن والاضداد ،ج۲

بود . پهلبد مردی آهنگ سازوخواننده از مردم بلخ بوده که درساختن اشعار و آهنگ‌های خاص نوروز شهریاری مهارتی بسزا داشت. اوضمن خواندن سرودها از روزهای پرشکوه شاهنشاهی واز پیروزیهای پادشاه وازافتخاراتی که بکشور و ملت بخشیده است یاد میکرد . سرودهای او مهر و عطوفت شهریاری را جلب مینمود و شاه را بخدمات جنگ آوران و مرزبانان و خادمان شاه وملت متوجه نموده بخشودگی گناهکاران وزندانیان رایادآور میگردید . پس ازانجام برنامه پیك نوروزی بشرحیکه درنوروزنامه عمرخیام آمده است ، مؤبد موبدان بحضورشاهنشاه بارمییافت ؛ باجامی زرین از می خوشگوار ومقداری درهم ودینارخسروانی در کنارظرفی از خوید (گندم و جوسبز نشده) دریك‌سینی همراه شمشیروتیرو کمان وانگشتر ودوات و قلم واسبی عالی نژاد که غلامی چابك رفتاربهمراه میآورد . مؤبد موبدان ضمن ستایش‌شهریارداد گسترپادشاه رابراست کرداری وعمرفراوان‌یادآوروشادباش میگفت . پس ازوی شاهزادگان ، فرماندهان ارتش ، نجیب زادگان ، و رؤسای خانواده‌های ممتاز بحضور شاهنشاه میرسیدند و ضمن شادباش گوئی هر کدام هدیه‌ای‌را که خود دوستش میداشتند به شاهنشاه تقدیم میکردند . شهریارایران بعضی‌ازآنهارا برای‌خودنگاهمیداشت ومابقی‌را بخدمتگزاران حاضر درجلسه مرحمت میفرمود . عموم مردمیکه بحضورشهریارایران بار میبافتند درطول اجرای برنامهٔ نوروزی مراقبت مینمودند بهیچ روی خاطر شاه‌آزرده نگردد . خبرهای ناخوشایند وضروری مانند خبرهای سیاسی و نظامی ودر گذشت عزیزان وبستگان را ضمن‌آهنگ‌موسیقی وباتدبیرخاص باستحضارشاهنشاه‌میرسانیدندتانارا‌ختی وهیجان سخت‌برشاهنشاه‌دست‌ندهد.

جاحظ بنقل از کتاب کسروی گوید از۲۵ روز مانده بآغاز فروردین خدمتگزاران دربار دوازده بذر سودمند گندم ، جو ، برنج ، عدس ، باقلا ، ارزن ، ذرت ، لوبیا ، نخود ، کنجد، ماش وکاوس را برروی۱۲ستون خشتی کوتاه میکاشتند و ازروزششم فروردین (روزتولد زردشت و آفرینش آدمی) که نوروزویژهٔ شاهنشاهی‌آغازمیگردید باآوازخوش وترنم آن‌ها را می چیدندو بعنوان شگون ومیمنت بر کف اطاق‌های کاخ میریختند وتامهرروز

(شانزدهم فروردین) آنها را اززمین برنمیداشتند[۱].

جشن نوروز بهنگام شاهنشاهی انوشیروان ساسانی با شکوه فراوان برگزارمیگردید. مارسلیوس بازرگان رومی که شاهدبرگزاری جشن بوده درسفرنامهٔ خودمینویسد: «در اولین روزجشن زنان و دختران پایتخت با لباس‌های حریرآبی وسبز ومردان با جامه‌های نودوخته درصحن حیاط کاخ شاهنشاه که آنرا وهوشت اخو یا بهترین‌جهان مینامیدند[۲] جمع شدند طبقات ممتازبتدریج واردکاخ شده بتالارسلطنتی راهنمائی گردیدند. تالارسلطنتی (که بزبان‌عربی طاق کسری‌نامیده میشود)صدمتردرازاوپنجاه مترپهناوچهل متربلندی دارد ویکصد وبیست ستون مرمرین‌نقش برجسته برزینت آن افزوده است. دیوارهایش را بانقاشی های برجسته از مناظر طبیعت آراسته‌اند. معمولا رسم براین است بهنگام نوروز درفش کاویان را که چرم پیش بند کاوه آهنگر است وبا جواهرات زینتش کرده‌اند برپیشانی خارجی کاخ آویزان میکنند. این پرچم بعنوان نمودار غلبهٔ حق وبهنگام جنگ پیشاپیش ارتش‌ها و یا بوقت تاجگذاری و هنگام نوروز بربالای‌کاخ آویزان میگردد وعامه مردم از مشاهده ناگهانی پرچم کاویانی در میابند واقعهٔ مهمی درپیش است وجارچیان بلافاصله مردم پایتخت را از کیفیت‌واقعه آگاه میساختند.

درداخل تالارسلطنتی انوشیروان که ششهزارمتر مساحت دارد، فرش زمینه سفید یکقطعه‌ای مزین بجواهرات هفت‌رنگ بر کف‌تالار گسترده شده است. این فرش که منظرهٔ بهار وطبیعت رامینمایاند درختانش را بازمردسبز وشکوفهٔ درختان را با زبرجد و عقیق‌سفید و صورتی و یاقوت سرخ مجسم ساخته‌اند. قندیل‌ها و شمعدان‌های طلا و مجسمه‌های جواهرنشان و مجسمهٔ شتری ازنقرهٔ خام واسبی ازطلای سرخ با زین و برگ جواهرنشان برزینت تالارشاهنشاهی ایران افزوده است.

درانتهای تالارپردهٔ مرواریددوزی باابریشم آبی‌رنگ و آویزهای گرد

۱- محاسن جلد ۲ چاپ مصر

۲- وهوشت‌اخو همان است که بعدها بهشت شده‌است. مجله هوخت ،۱۳۳۹

وزربفت آویزان است . یك صندلی برای مهین دستور (نخست‌وزیر) گذارده‌اند وصندلیهای دیگر برای مؤبد مؤبدان ، وزرای دربار ، هیئت‌دولت ، ارتشبدها و فرماندهان طراز اول مرزبانی ، شهربانی وشهرداری ونمایندگان ملت‌های چین ، ترك ، و هند ، مصر و مردم روس و عرب و . . . دانشمندان ایرانی‌ورومی که دردانشگاه گندی‌شاپور درس میدهند با لباس‌های صنفی آمده بودند گذارده شده‌بود.

درمیان تالارمیز بزرگی بامیوه وشیرینی‌وآشامیدنی قرار داده بودند. ستاره شناسان در گوشهٔ تالار مشغول محاسبهٔ نجومی‌واستخراج‌واعلام‌تحویل وآغاز سال‌نوهستند. به‌محض اشارهٔ آنان پرده دارسلطنتی‌برده‌مروارید‌نشان را باآرامش تمام بازنمودوبا صدای بلند اعلام داشت‌زبان ها را نگاهدارید زیرا اکنون دربرابر شاهنشاه ایران زمین‌هستید . تمام مردمی که در تالار سلام ایستاده بودند تعظیم نمودند . انوشیروان برتخت جواهرنشانی ازعاج که با یاقوت‌سرخ پوشیده شده بودجلوس نموده بود مقتدرترین مرد جهان لباسش نیم تنهٔ‌شال سفید وشلوارش ازحریر آسمانی‌رنگ‌وتاجش باماه‌و گوئی مروارید‌نشان و گردن‌بند وحمایل وبازوبند مرصع بهمراه بود . گرزی‌بوزن ۹۱ من از طلای ناب بازنجیر طلائی ازسقف تالار وبر کنارتخت‌آویزان‌بود. پس از تعظیم ممتد حاضران موبدموبدان بحضور شاهنشاه‌رفت واظهارداشت انوشك بوی‌اکامك‌رسی(جاویدان‌بمانی‌وکامیاب گردی) رهبر روحانیت کشور ضمن ستایش شهریار دادگستر نوروزرا شادباش گفت. انوشیروان در پاسخ فرمود یزدان را ستایش میکنیم که‌بما توانائی‌داد تاامن وآرامش‌رادرسراسر کشور برقرار سازیم وآسایش ورفاه عمومی‌را همراه با توسعه عدل‌و داد در سراسر کشور عملی کنیم . نوروز رابشماو همهٔ مردم ایران‌شادباش‌میگوئیم ونیك بختی‌و بهبود وضع همگان را ازخداوند بزرگ خواستاریم . پس‌از اجرای برنامه مزبور ، شاهنشاه اجازه فرمودندتا حاضران درشادمانی‌نوروز شرکت کنند. با خواندن سرود پهلوی پرده دارپردهٔ‌سلطنتی را جمع نمود. شاهنشاه مراجعت فرمودند ورامشگران حاضران تالارومردمی‌را که‌درصحن

باغ جمع گردیده بودند ، به‌شادمانی‌وسرور آوردند . »[1]

میر نوروزی

یکی از سنت‌های جالب و کهن آیین نوروز که‌تاسال۱۳۱۲ خورشیدی درروستاهای بجنورد و کردستان ایران‌وعراق و بختیاری‌متداول بودانتخاب فرمانروای نوروز واقدامات سودمند ومسرت بخش او بوده است . از دوران شاهنشاهی هخامنشیان رسم‌براین بود کلانتران و کدخدایان روستاها که مردمی درستکار ومنتخب مردم بودند ازچند روزمانده به‌نوروز شخص بـا کفایت ومطلعی را ازطبقات پائین اجتماع ومعمولا ازمردم طبقهٔ ۳ واز کسبهٔ جزء مانند کفش دوز و کارگر حمام وامثال‌آن ، بعنوان امیرو فرمانروای نوروز انتخاب مینمودند واورا در پنج‌روز اول سال فرمانروای مطلق مردم میساختند واستانداران وفرمانداران ازنظر متابعت باخواست‌مردم ، در این پنج روز خودرا از پادشاهی‌وحکومت مخلوع دانسته‌نام سلطنت رابا جمیع مزایای‌آن از فرمانروائی مطلق واطاعت عمال‌لشکری‌و کشوری بدو واگذار میکردند . فرمانروای نوروز با اطمینان از عدم بازخواست ومواخذهٔ بعدی فرمانروایان واقعی، احکام‌عزل ونصب وتوقیف وجریمه ومصادره اموال‌صادر مینمود وتوسط داروغه ها و عمالی که خود از میان مردم عادی شهر وده انتخاب مینمود، بمرحلهٔ اجراء میگذاشت .

درسال ۱۳۱۰ خورشیدی در مهاباد کردستان مشاهده نمودم بدستور میر نوروزی درتمام پنج روز اول فروردین تعطیل عمومی اعلام گردیده در تمام کوی‌وبرزن ها وسائل موسیقی‌ورقص‌و شادمانی‌بر پا گشت . عامه مردم مکلف بودند درجشن‌وسرور نوروزی شرکت کنند . هدف و برنامه کار میر نوروزی آن بود که مشکلات یکسالهٔ مردم را در این پنج روزفیصله دهدو عقده های روحی آنان را برطرف سازد . بدینمنظور پادشاه یا میر نوروز بامسخره مخصوص خود که بلهجهٔ محلی او را « ویش کرن » Wish Karn میگفتند همراه جمع کثیری اززن ومردوبچه درشهرمهاباد بگردش‌پرداخت.

---

۱ ــ سفرنامه چاپی

دلقك امیریك کدوی میان‌تهی ازمیان بدونیم کرده بانقاشی‌و رنگ آمیزی مانند ماسکی برصورتی گذارده به‌مسخرگی‌وخنداندن مردم پرداخت‌لیکن فرمانروای نوروز در پنج روزفرمان‌روائی خود بهیچ عنوان نمی‌خندیدزیرا مورد بازخواست متابعان قرارمیگرفت از آن جهت که دستوراتش بمرحلهٔ اجراء نمیامد وحل‌مشکلات مردم درپنج روز حکومت اوانجام‌نمی‌پذیرفت، براساس اقدامات میرنوروزی‌پاداش‌هیچ ظلمی‌بیش‌ازیکسال طول‌نمی کشید. اختلافات ودعاوی مردم در پنج روز حکمروائی او فیصله مییافت .

اطلاع‌یافتم‌سال گذشته‌درچنین‌روزهادرمهابادامیر نوروز بمدیونی‌تکلیف نمود تاچهارصدتومان‌بدهی خود را درسه‌نوبت‌بپردازد وباآنکه‌بدهکارقبول کرده‌بود درمدت‌یکسال‌بتعهدخودعمل‌ننمود. درنوروزسال ۱۳۱۰ خورشیدی طلبکار مجدداً بنزد امیر نوروزآمده‌شکایت کرد . پادشاه نوروز دستورداد تا بدهکار را جلب کنند ودوبرابر بدهی او را از وی‌وصول نموده بطلبکار تحویل‌نمایند . مأموران وداروغگان‌فرمانروای نوروز دستور پادشاه خودرا عمل کردندوهشتصد تومان‌از نقدینه واموال و دام‌های‌بدهکارراتصرف‌نموده بطلبکار تسلیم نمودنـد . طبق صورت محرمانه‌ایکه کدخدایان و کلانتران بمیرنوروزی‌تسلیم‌نموده بودند امیر دریکی‌ازپنج‌روزحکمروائی‌خودبعلامت غضب لباس‌قرمزرنگ‌برتن‌نمود. مالکان وبازرگانان از شنیدن کیفیت واقعه ازترس‌ازخانه‌های‌خودبیرون‌نیامدند . میرنوروز دستور داد تا اموال‌ودارائی یکی‌از بازرگانان‌را که درسال گذشته بسبب مخفی نمودن‌خوار وبار از راه گران‌فروشی ثروتی‌بدست‌آورده بود تاراج کنند، ومأموران‌امیرباهمراهـی مردم بیدرنگ دستور فرمانـروای‌خودرا عمل کردند . میرنوروز بیکنفراز مالکـان‌پیغام‌داد بشکرانهٔ ثروتیکه درسال گذشته بدست‌آورده است سیصد تومـان بفرستدوچون‌دریافت داشت‌تمام‌آنرا بمستمندان‌مهابـادتقسیم نمود . یکنفرازسا کنان‌این‌شهرازظلم‌واهانتی که‌درسال گذشته بر او شده‌بود، به‌امیر نوروزشکایت کرد.امیر ظلم کننده را احضارنمود وپالانی بر پشتش نهـاده و مجبورش کرد تاچهار دست‌وپا راه برود . بدین‌ترتیب‌وباخندیدن و استهزاء

دستجمعی مردم رفع توهین از شاکی بعمل آمد. در روز پنجم فرمانروائی اوندانستم بچه سبب امیر شخصی را جلب نمود و مأموران میر نوروزی متهم را لخت نموده و او را دار کردند چهار دست و پا راه برود. بدهکار محترمی منکر بدهی خود گردید و حاضر بتراضی نشد. میر نوروز او را نزد قاضی شهر فرستاد و چون در آنجا نیز کار فیصله نیافت فرمانروای نوروز طرفین دعوا را همراه مأموران خود نزد امام جماعت شهر فرستاد تا بر طبق دستور خداوندو آیین اسلام با آنان رفتار گردد. بدین ترتیب حل اختلافات محترمان شهر با امام شهر بود. عامهٔ مردم قسم خوردن را ننگ میدانستند وزیر بار این خفت نمیرفتند.

خواجه علاء الدین عطاملك جوینی وزیر هلاکوخان در جلد اول کتاب تاریخ جهانگشای جوینی در صفحات ۷۹ - ۷۸ در بیان تصرف خوارزم بدست مغولان گوید: «در آنوقت خوارزم از سلطان خالی بود. از اعیان شهر خمار نام ترکی بود از اقربای ترکان خاتون آنجا بوده است چون در آن سواد اعظیم و مجمع بنی آدم هیچ سرور معین نبود که در نزول حادثات امور کفایت جمهور باو مراجعت نمایند و بواسطه او با ستیز روزگار ممانعت کنند بحکم نسبت و قرابت خمار را باسم سلطنت موسوم کردند و پادشاه نوروزی از او برساختند و ایشان غافل از آنچ در جهان چه فتنه و آشوب است و خاص و عام خلایق از دست زمانه در چه لگد کوب.»

دولتشاه سمرقندی در تذکرهٔ خود در شرح احوال میرزا علاء الدوله فرزند بایسنقر و نوادهٔ شاهرخ تیموری گوید: «القصه نصیب جام علاء الدوله همیشه از خم فلك دردی درد بود، و بعداز وفات ... باز بدستور سابق در دست فرزندمتهور ذلیل گشت و چندروزی چون پادشاهان نوروز (و در نسخه مرحوم دکتر غنی چون میر نوروز) در هنگام نوروز آن سال در دار السلطنه هرات حکومتی شکسته بسته نمود.»[1]

طی مکتوبی که چهل و دو سال قبل میرزا یوسف خان حکیم باشی مقیم بجنورد در پاسخ استفسار شادروان محمد قزوینی بمعظم له اعلام داشته بود: «بهنگام نوروز سال ۱۳۰۲ خورشیدی برای معالجه بیماری به بجنورد رفته بودم. در آنجا مشاهده کردم شخصی را با لباس فاخر بر اسب سفید بلند قامتی نشانیده چتری بر سرش

۱ ــ تذکره هفت اقلیم ص ٤١٦

گرفته بودند وچند شاطر وفراش بتقلید حکام محلی چوب بدست درطرفین ودر عقبش روان بودند. چند نفر هم چوب‌های بلند در دست داشتند که بر سر هر چوبی کله مردهٔ حیوانی از گاو وشکارهای صحرائی آویزان کرده بودند و در پشت سر امیر نوروزی حرکت مینمودند. بدان علامت که پادشاه از جنگی فاتحانه مراجعت نموده سرهای دشمنان را بهمراه میاورد، جمعی سواره بدنبال امیر نوروز روان بودند وخلق بسیاری از زن ومرد وبچه با هلهله وشادی وساز و دهل بدنبال کاروان حرکت مینمودند.

میر نوروزی ضمن حکمروائی با اقتدار خود ببعضی مالکان وبازرگانان فرمان میداد تا فلان مقدار پول ویا غله ودام جهت سیورسات ارسال دارند. پس از چانه زدن‌ها ورفت وآمدهای مأموران امیر سرانجام بمبلغی توافق میگردید واعیان وبازرگانان از روی میل ورضا وبسبب میمنت نوروزی دستورات فرمانروای نوروز را اطاعت مینمودند. وی مقداری از ثروت بدست آمده را برئیس ایل یا فرمانروای واقعی تسلیم میکرد، مقداری را بمردم مستمند واندکی برای خود میگرفت»[1] بوضعی که در محلی تحقیق نمودم مقام میر نوروزی بفردی که در گذشته امتحان شایستگی ولیاقت داده بود ودر خانوادهٔ او موروثی گشت و عنوان میر نوروزی در دوران حکومت اسلامی در شعر و ادب فارسی بکار رفت. شاعر شیرین سخن شیراز حافظ در غزلی که مطلع آن اینست: «ز کوی یار میآید نسیم باد نوروزی» فرماید:

سخن در پرده میگویم چو گل از غنچه بیرون آی
که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی

برقراری تشریفات میر نوروزی در مصر وهند وعثمانی که مسلمانان شیعه بر آن حکمروائی میکردند همچنان متداول بود. علاوه بر عطاء ملك جوینی و دولتشاه سمرقندی در کتاب المواعظ والاعتبار بذکر الخطط والاثار معروف به کتاب خطط مقریزی در صفحات ۳۰ و ۳۹۰ در مجلد دوم گوید در دوران خلفای فاطمی مصر وتا مدتها پس از انقراض ایشان نوروز بمانند عیدی بزرگ ملی در سراسر

۱ ــ مجله یادگار سال اول شماره ۳ ص ۱۳

مصر رایج بود و مردم ودولتیان دراین‌جشن‌شرکت مینمودند. درشب نوروز مردم بهم‌آب‌میپاشیدند وتخم‌ماکیان‌بهم‌پرتاب‌میکردند وباتازیانه‌چرمی‌ببدن همدیگرمی‌زدند . و بعد مغربزی گوید در روز نوروز امیری بنام امیرنوروز سواره ظاهرمیشود وبا اوجمع کثیری‌همراهند وبرمردم‌حکمروائی میکنند و فرامینی به طنز و مسخره باعیان واکابر نوشته مبالغ بزرگی مطالبه میکنند البته‌مقدار قلیلی باو میدهند . مردم در محلی که خلیفه آنها را می‌بینند با موسیقی وآواز شادی‌میکنند ... بعدهاامیربرقوق این‌رسمها را موقوف کرد.

بدین ترتیب برنامه سودمند و مسرت بخش میر نوروزی مطابق کیفیات اخلاقی و روحی مردم هر ناحیه تا سال ۱۳۱۱ خورشیدی رایج بود و از آن تاریخ بسبب اجرای برنامه نظام نوین دادگستری ورفتن ضابطان دستگاه مزبور (ژاندارم ها) بهمهٔروستاهای کشور این‌سنت دیرین‌ملی متروك گردید. درفروردین‌ماه ۱۳۴۷ وزارت‌پست وتلگراف‌وتلفن تمبرمیرنوروزی راچاپ‌وانتشارداد لیکن اشتباهاً حاجی فیروز دوره گرد را بعوض میرنوروزی معرفی‌نمود. این‌حاجی‌فیروز که لباس سرخ رنگ‌میپوشد وصورتش‌رابرنگ زمستان سیاه نموده بادف‌زدن وتصنیف خوانی در کوچه‌ها آمدن نوروز را بشارت میدهد، همان‌جوان خوش میمنت پیك نوروزی‌زمان اشکانیان‌وایامی قدیمتراز آنست که‌دردربارپادشاهان بدان‌ترتیب‌ودر روستاها برچارپائی سوارشده آمدن‌نوروز را در کوچه‌های روستا مژده میداد ومردم پول ونقل وسبزی‌برسرش میریختند وممکن است ازسیاهان‌بومی‌جنوب‌ایران باشد که‌به اربابان‌آریائی ومهاجم‌خود درسیستان‌وشوش وسرزمین‌سونگیرها باین کیفیت شادباش میگوید و ربطی به پادشاه یا امیرنوروزی باآن‌همه قراول ویساول وشاطر وچتردار واردوی سواره وپیاده ندارد که دستورحبس وتبعید ومصادره اموال وعزل‌ونصب مأموران وحل‌وفصل سریع دعاوی مردم را میداده است .

پایان

پیام مجله

مجله بررسی‌های تاریخی مقالات و نوشته‌های تحقیقی و مستند تاریخی مربوط به ایران را

مستند بر مدارک باشد با امتنان و سپاسگزاری از همکاری نویسندگان محترم پذیرد

مسئولیت مندرجات و مطالب مقالات مجله با نویسندگان مقالات است.

چون مطالب مقالات عقاید شخصی نویسندگان است مجله بررسیهای تاریخی در قبال

عقاید نویسندگان مسئولیتی نخواهد داشت

مقالاتی که بدفتر مجله می‌رسد مسترد نمی‌شود

مجله در چاپ و یا رد مقالاتی که بدفتر مجله میرسد آزاد است

در ترتیب تقدم و تأخر مقالات جز رعایت وضع مجله و مشکلات چاپخانه ملاکی وجود ندارد

دانشگاه شاپور گرد

بقلم

امام شوشتری

ایرانیان میگفتند :

هرزمان پیکره شاپور اول در آستانه غارتنگ جوگان بار دیگر برپا شد، روزگار پیشرفت ووالائی ایران فرا رسیده است .

خدای بزرگ را سپاس کـه بفرمان شاهنشاه آریامهر پیشوای دادگستر و دانشپرور ملت ایران ، پیکره شاپور اول پس از سالیان دراز فرو افتادگی بپا خاسته و روزگار پیشرفت و والایی در کشور ما بار دیگر آغاز شده است .

یکـی شارسان نام شاپور گرد

یی افکند و پردخت و آژور کرد

فردوسی

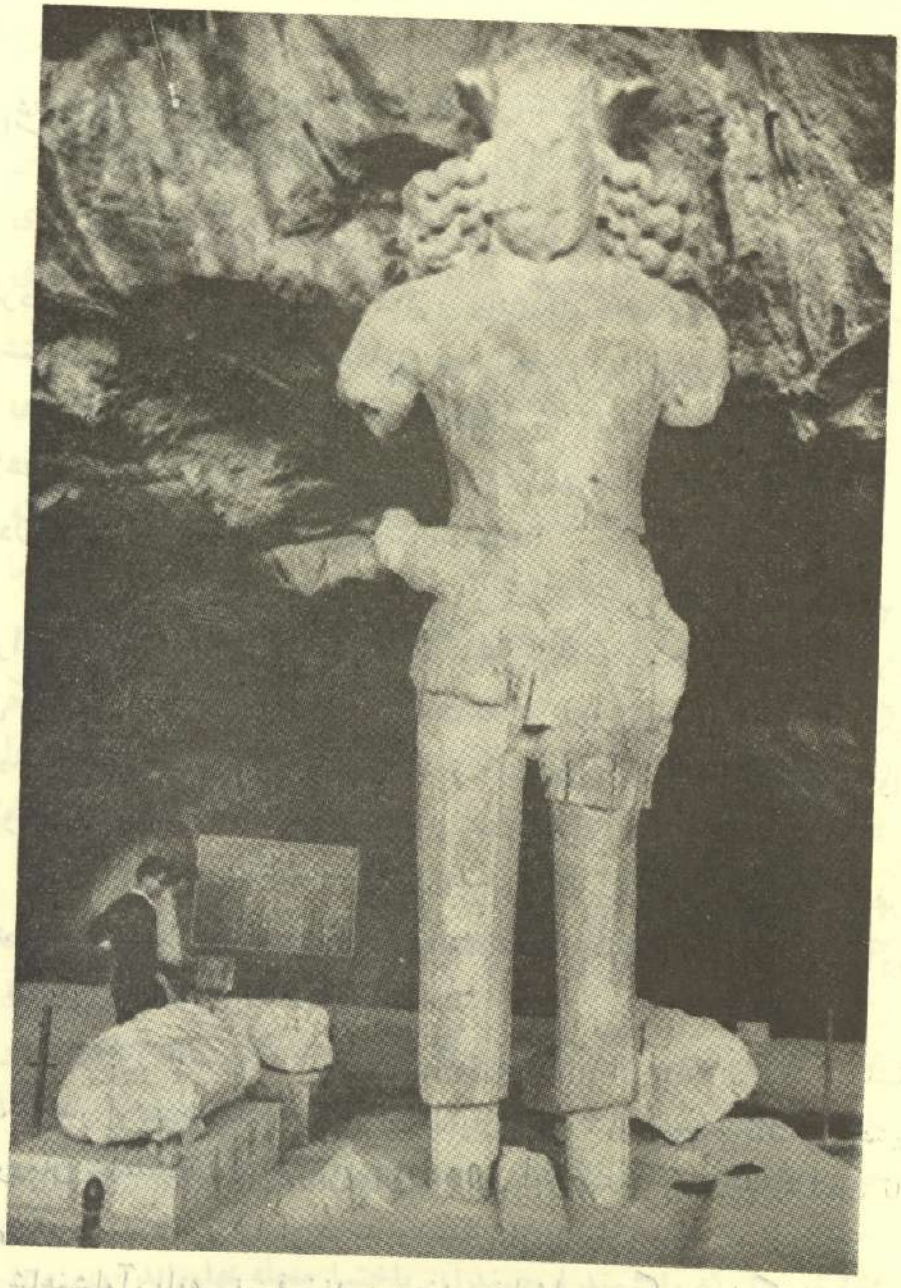

یادداشت مجله

کتابی که دانشمند معظم آقای امام شوشتری بنام - دانشگاه شاپور گرد - دربارهٔ تاریخ بنیاد گزاری دانشگاه «جندی شاپور» درخوزستان نوشته‌اند در همان حال که تاریخ بنیاد نهادن این کانون بزرگ فرهنگی را نشان میدهد و بنیاد گذار آن دانشگاه را میشناساند، باز گو کنندهٔ تلاشها و کوششهای بزرگ ارجداری است که شهریاران نامدار ایران در پیش بردن فرهنگ و تمدن انسانی بکار بسته‌اند.

درمیان چهره های تابناك شاهان بزرگ ما، شاپور نخست (۲۴۰-۲۷۹ م) پور اردشیر بابکان - چنانکه خواننده گرامی مجله بررسیهای تاریخی در لابلای این کتاب خواهد دید، ازشهریارانی است که نه تنها درجهانداری وجهانگیری بسیار والا بوده بلکه بدانش و فرهنگ و گستردن آن تاآنجا دلبستگی داشته و کوشش کرده است که اورا در تاریخها حکیم وفرزانه نامیده‌اند.

از شگفتیهای زمانه است که خدای بزرگ میان ویژگیهای آن شهریار نامدار وشهریار بزرگ ما شاهنشاه آریامهر مانند گیهای ویژه‌ای پدید آورده که همگی درخور ژرف نگری است.

شاپور فرزند برومند اردشیر بابکان بنیان گذار دودمان بزرگ ساسانی است و پدر او بمیهن ما که در سراشیب پاره پاره شدن بود یگانگی بخشیده و دودمان شاهنشاهی نوینی برای راه بردن این کشور بنیاد نهاده است تا با دستی نیرومند کشور را از گزند دشمنان ایمن دارد.

شاهنشاه آریامهر نیز فرزند برومند رضا شاه بزرگ بنیاد گذار دودمان شاهنشاهی پهلوی است که میهن ما را ازخطر پاره پاره شدن و آفت خانخانی رهایی بخشیده وپس ازسالها پراکندگی یگانه ساخته است.

اردشیر بابکان درزمان زندگی خودرشتهٔ شاهنشاهی ایران را به‌پسرش شاپور واگذار کرد و رضاشاه بزرگ نیزچنین فرموده است .

شاپوردرسال ۲٤۰میلادی رشته شاهنشاهی را بفرمان پدربدست گرفت اما چون درآن زمان میهن ما گرفتار پیکار با امپراتوری پیمان شکن روم بود، شاهنشاه شاپور، آیین تاجگذاری را به پس افکند وهنگامیکه ارتش دلیرایران زیرفرماندهی‌بزرگ‌ارتشتاران شاهنشاه شاپورتوانست امپراتوری روم را بزانو درآورد و مرزهای میهن را ایمن سازد، در مهرماه ۲٤۳ میلادی تاجگذاری کرد.

شاهنشاه آریامهر نیزتاهنگامیکه میهن‌ما گرفتارآسیبهای جنگ جهانی دوم‌بودوآشوبهای‌پدیدآمده‌ازدرآمدن‌بیگانگان‌بکشورهنوززدوده نگردیده بود بادردست داشتن رشته شاهنشاهی ، تاجگذاری نکردند و پس از آنکه کشوررا ایمن‌وآباد ومردم‌راآسوده وآزادفرمودند، آیین‌فرخنده‌تاجگذاری‌با شکوهی که‌شایستهٔ چنین‌آیین‌فرخنده‌ای است انجام گرفت.

شاپورچنانکه دراین کتاب خواهید دید، پس‌ازسرکوفتن دشمنان‌وآباد کردن ویرانیها با فروختن کانونهای دانش و فرهنگ کمربست تا ایران را بزرگترین‌کانون علمی‌جهان کرد ، ونمونهٔ‌درخشان‌آن‌کانونها همین دانشگاه شاپور گرد است که تاریخ‌آنرا دراین کتاب خواهید خواند.

شاهنشاه بزرگ‌ما نیزدرگسترش‌فرهنگ ودانش درایران بر شاپور پیشی گرفته‌اندوبفرمان والای شاهانه بزودی بیسوادی ازاین کشورریشه کن خواهد شد و کانونهای بزرگ دانشی ازگونهٔ دانشگاهها و دانشخانه‌ها و پژوهشخانه‌هادرهرجای ایران‌بنیادنهاده شده است وزودخواهدشدتاکشورما بفرمان خجسته شاهانه مانند باستان زمان یکی ازکانونهای فروزان دانش و فرهنگ‌جهانی گردد. ازاین رومجله بررسیهای تاریخی مفتخراست این کتاب ارزنده تحقیقی را که دانشمند ارجمندآن باختیارمجله نهاده‌اند ،به‌پیشگاه خدایگان شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران پیشکش نماید .

سرسخن نویسنده

ایران از سده های بسیار دور ، یکی از خاستگاههای بزرگ تمدن و فرهنگ آدمیان بوده و ایرانیان درپیش بردن و گسترش بخشیدن بفرهنگ انسانی بزرگترین سهم را دارند .

اگر نگوئیم نخستین و باستانی‌ترین مایه‌های اصلی تمدن آدمی مانند : خط و دین و فلسفه و کشورداری و بسیاری ازهنرهای زیبا در این سرزمین روییده است، باری باید بپذیریم که ایران اگر رویشگاه نخستین این پایه‌های تمدن نبوده ،هرآینه پرورشگاه آنها بوده است و از گذرگاه ایران فرهنگ و تمدن انسانی یکبار ازراه آسیای کوچك باروپاسرازیرشده[1] و باردیگرپس از برافتادن دولت ساسانی وریخته شدن تمدن وفرهنگ ایرانی درقالب زبان عربی ازراه این زبان باروپا رفته است .

با افسوس خواری باید خستوید : در تاریخهایی که برای جوانان ما نگاشته‌اند و بیشتر برپایهٔ داوریهای اروپائیان در سده های اخیر دربارهٔ سرزمین مانگاشته شده، جستارها وداوریهابگونه‌ای وانمودمیگردد که جوان ایرانی پس از خواندن آنها چنین خواهد پنداشت که هیچگاه کانون فروزانی از دانش وفرهنگ وهنر درمیهن اونبوده و نیاکان او از تمدن بشری والاتر از هنر و شاعری آنهم پس از اسلام، سهمی دارا نبوده‌اند. وپیشینه آنچه دانش وهنر هست یا از آن یونان باستان است یاآفریدهٔ مغزهای سده های سوم وچهارم هجری در روزگار اسلامی .

دراین کتابها که برپایهٔ کتابهای اروپائی نوشته شده حتی سهم ایرانیان در پدیدآوردن تمدن مشهوربه تمدن عصراسلامی ـ تمدنی که در اروپا بغلط وناروا بنام ـتمدن عربی ـ شناخته‌شده‌است ، چنانکه بایدروشن نگردیده و برای زدودن آن بدفهمی از اروپا نیز هیچ کوششی نگردیده است .

۱ــ نگاه کنید به‌شرح حال افلاتون و فیثاغورث وبهره برداری آنها ازدانشهای شرقی

باید گفت : در نگارش تاریخ ایران چه در زمانهای گذشته مانند آنچه یونانیان باستان یا مسیحیان نسطوری درباره این کشور نوشته اندوچه آنهائی را که در سده‌های هیجدهم تا بیستم میلادی در اروپا درزمینه تاریخ ما نگاشته‌اند، غرض ورزیهایی فراوان بر راستیها سایه افکنده است .

افسوس که بسیاری از نویسندگان تاریخ آموزشگاهی ما، گفته‌های اینگونه کسان را بی‌پژوهشگری وسنجشکاری کلیشه‌وار تکرارمیکنندو در شکم کتابها نباشته میسازند و آنها چنان دل بسته‌اند که مقدسان بسخنان قدیسان وامامان دل میبسته‌اند ، در حالیکه بسیاری از سخنانی که در بارهٔ کشورما گفته‌شده، آمیخته به تعصب مذهبی یاسرشته بغرضهای سیاسی بوده است .

از اینرو بنظر میرسد: کنون رابایدخودمان برپایه روشهای دانشی درهمهٔ اسناد تاریخ ایران جستجو و پژوهش کنیم وآنها را در ترازوی خردودانش بسنجیم وآنچه راازاین سنجشگریها بدست آمدبی تعصب وخودخواهی بپذیریم.

من یقین دارم اگر بکوشیم باصل اسناد تاریخی دست یابیم و آنها راژرف بینانه بررسی کنیم وبااسنادد یگر بسنجیم، بسیاری ازلکه‌هائی که ازخامه‌های آلوده بر رخسارهٔ تاریخ ایران افتاده‌است، زدوده خواهدشد وارزش سهمی که ایرانیان درپیشبرد فرهنگ وتمدن انسانی داشته‌اند هویداخواهد گردید.

چنین کاری بجوانان ما دلگرمی خواهد داد درراه پیشرفت دادن به دانش وفرهنگ کنونی جهان بکوشند تابا ملتهای پیشرفتهٔ امروز همگام گردند و میهن خودرا بار دیگر کانون فروزانی ازدانش و هنر و فرهنگ سازند .

نوشتن این رساله گامی کوچك در راه چنین آرمانی بزرگ است ، امید است همین گام با همهٔ کوتاهی که دارد ، دراندیشهٔ پژوهندگان جوان تکانی پدید آورد وایشان را در راه پژوهشگری در همهٔ زمینه‌های دانشی وهنری برانگیزاند. ما دراین گفتگو که درسه بخش جدا، نوشته میشود، ازتاریخچه ونام شهر شاپور گرد که بنادرست آنرا جندی‌شاپور گفته‌اند و ازدانشگاه بزرگ شاپور گردوسرانجام دانشهائی که در زمان ساسانیان دراین دانشگاه آموخته میشد، سخن خواهیم گفت . بیاری خدای توانا .

تهران بهمن ماه ۱۳۴۷

بخش یکم : شهر شاپور گرد

آ- جندی سابور چه نامی است ؟

در باره نام این‌شهر سخنانی در کتابهای تاریخ و جغرافیای‌عصر اسلامی گفته شده است که نویسنده کوتاه شده‌آنها را در کتاب تاریخ جغرافیایی خوزستان صفحه ۲۲۵/۲۶ یاد کرده‌ام .

این‌شهر درمیانه‌شوشتر ودزفول درجایی نهاده‌بوده است که امروزدیهی بنام شاه آباد در آنجا برپاست و آرامگاه یعقوب لیث[1] که در سال۲۶۵ هجری‌دراین شهردر گذشته‌است نیزدرآنجا بوده . در دیه شاه‌آبادهم‌اکنون ساختمانی بنام «شاه‌ابوالقاسم»هست که گمان میرود آرامگاه این‌سردارنامی ایرانی بوده‌باشد .

تاریخ نویسان نوشته‌اند : چون یعقوب در اندیشه تجدید شاهنشاهی ساسانیان‌بود ازآن جهت‌به پیروی از شهریاران نخستین این‌خاندان ،مرکز خویش‌را درآنجا قرار داد و سرانجام‌درهمانجا در گذشت وبخاک‌سپرده‌شد .

آنچه از رویهمرفته گفته‌های تاریخنویسان بدست میآید ، آنست که دراین شهر شاپور اول ساسانی (۲۷۱-۲۴۰م)وشاپوردوم (۳۷۹-۳۱۰م) بنا-هائی ساخته اند .

باید یادآوری کرد دربرخی کتابهای تاریخ‌کارهای شاپور اول و شاپور دوم ، درپاره‌ای‌از جاها بیکدیگردرآمیخته‌است وازاینجا است که‌برخی از نویسندگان بنای این شهر را بشاپوراول و برخی بشاپوردوم نسبت‌داده‌اند.

لیکن آنچه ازسنجش این‌روایتها دریافت میشود ، آنست که پیش از

---

۱ ــ بنشریه ایرانشناسی شماره یکم‌فروردین ۱۳۴۷ گفتارسغنی درباره یعقوب‌لیث وآرامگاه او در خوزستان که بخامه نویسنده نوشته‌شده است ، نگریسته شود .

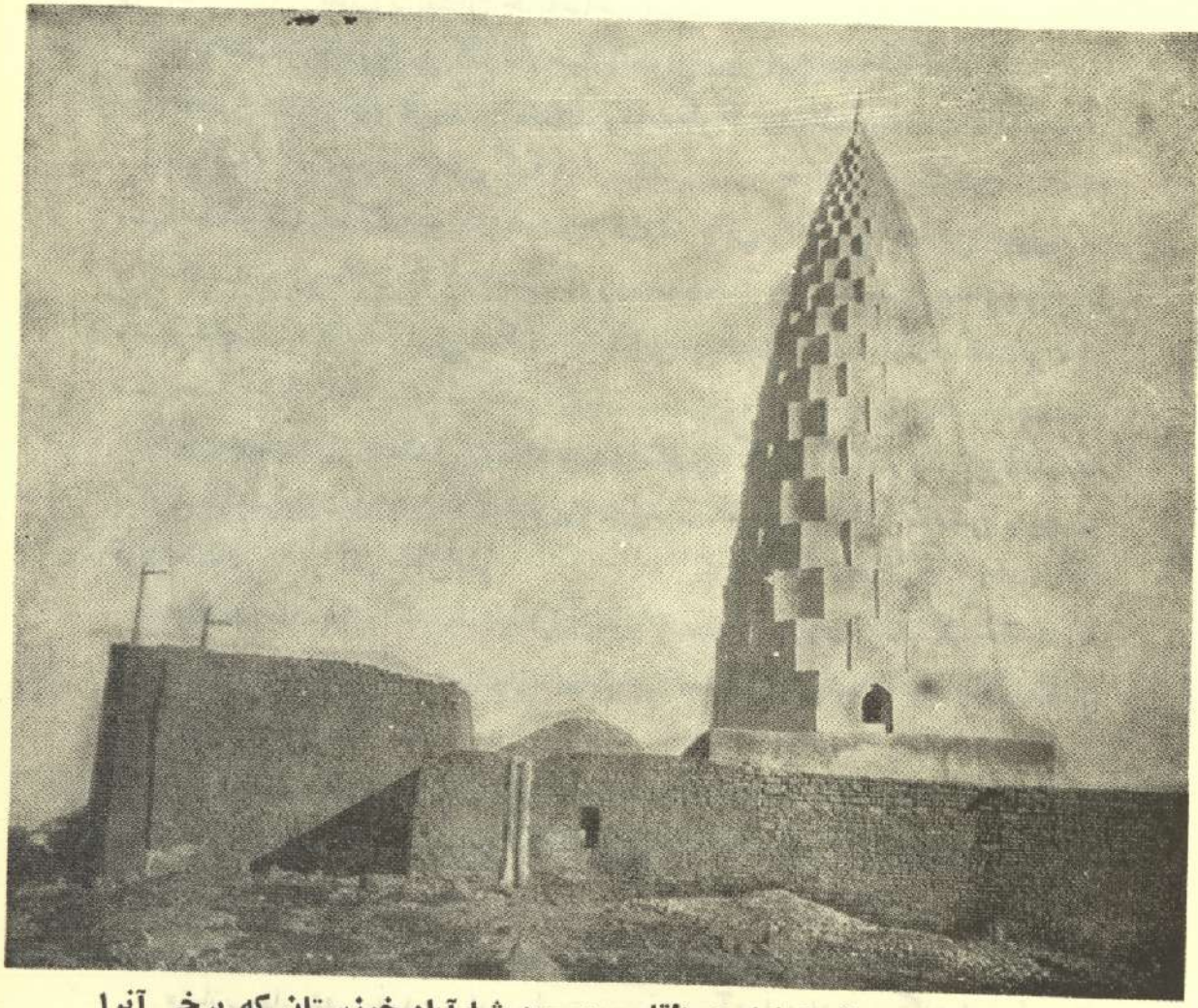

شکل شماره ۱ـ مقبرهٔ شاه ابوالقاسم در دیه شاه‌آباد خوزستان که برخی آنرا آرامگاه یعقوب لیث دانسته‌اند .

پادشاهی شاپوراول پوراردشیر ، درسال ۲٤۰ میلادی (بروایت‌مشهور) در محل‌این‌شهر، بازیك آبادی وجود داشته است و این شهریار گروهی را که از کاپادوکیه در آسیای کوچك بایران کوچانیده بود ، درآنجا نشیمن داده و در کنار آبادی قدیم برایشان خانه‌ساخته‌است .

ابوحنیفه دینوری در کتاب‌الاخبارالطوال ، در این‌زمینه گوید :

«چون شاپور پور اردشیر بخاك روم لشکر کشید، کشورهای، قالوقیه» «(کلیکیه) وقبدوقیه (کاپادوکیه) را بگشاد و در خاك روم پیش رفت . » «سپس به‌عراق باز گشت و بخوزستان رفت تا جایی را برای ساختن شهری» «بر گزیند و رومیانی را که همراه آورده بود درآنجا نشیمن دهد . پس » «شهر «جندی‌سابور» را پی افکند . نام‌این‌شهر بخوزی « نیلاط » است و » «مردمش آنرا ، نیلاب ، گویند. »[۱]

دراینجاپیش‌ازاینکه‌درباره‌نام جندی‌سابور به گفت‌وگو وبررسی‌درآییم، برای‌اینکه روایت ابوحنیفه دینوری‌کامل شود ، ترجمهٔ نوشتهٔ مقدسی و یاقوت حموی را بر آن میفزاییم .

یاقوت حموی در معجم‌البلدان‌واژه«نیلاب» را با «نون» ضبط کرده‌است. از اینجا می‌فهمیم نوشتن این واژه دربرخی نسخه بدلها به « ب» غلطی از نساخان کتابها است .

افسوس که این اشتباه کتابتی بکمك افسانه مردی بنام «بیل» شتافته و انگیزه گمراهی برخی از پژوهندگان در زمینه تشخیص نام این شهر پیش از روزگار ساسانیان گردیده است .

یاقوت گفته است :

«نیلاب نام شهر جندی‌سابور است ودرقدیم آنرا نیلاط میگفته‌اند»[۲]

مقدسی‌درصفحه ٤۷ کتاب«احسن‌التقاسیم» این‌شهررااز «امصار» مرکزها شمرده‌است‌ونیزدرصفحه۲٥۷ازدلگشاترین‌جاهای‌ایران‌شمرده است ودرصفحه ۲٥۹ بداشتن دونهر بزرگ ستوده سپس در صفحه ٤۰۹ براینها افزوده است:

۱- الاخبارالطوال ص ٤۹

۲- معجم‌البلدان ج ۸ ص ۳۰٥

«جندی‌سابور شهری بس آباد و مهم و باستانی بوده و در روزگار قدیم پایتخت»
«این کشور «خوزستان» و جایگاه پادشاه بوده است. لیکن در این ایام رو بخرابی»
«نهاده و در اثر چیرگی» کردان (لران) جور و فساد در آن رواج یافته است. با»
«وجود اینها شکر بسیار از آن برخیزد و گویند تمام شکرهای کوهستان «ماد»»
«و خراسان از آنجا است و مردمش پیرو سنت‌اند و دارای دوجوی است و دیه‌های»
«بسیار آباد و شالیزارها. و نیکوییها و ارزانی و اسباب آسایش در آنجا»
«فراوان است.»

ازسخن ابوحنیفه که نوشته یاقوت آنرا تأیید میکند و روایت طبری بشرحی که درآینده آورده خواهد شد، دونکته بدست می‌آید:

نخست آنکه مردم آنجا نام شهر خودشانرا «نیلاب» میگفته‌اندودرقدیم «نیلاط» مینامیده‌اند. پس نام این شهر پیش از آنکه شاپور اول در آنجا ساختمانهای تازه‌ای برپا کند یابگفته تاریخ‌نویسان (شهرنوی) بسازد و نام قدیم آنرا عوض کند «نیلاد = نیلاط» بوده و این کار بگمان نزدیك بیقین درسال ۲۶۳ میلادی انجام گرفته‌است.

واژه نیلاب ازدوجزء «نیل» بمعنی رنگ ویژه‌ای که برای رنگ‌آمیزی از گیاه کتم می گیرند، و «آب» ساخته شده‌است.

کاشتن گیاه کتم و گرفتن رنگ نیل از آن دردنیای قدیم مشهور بوده و ارزش بسیار داشته‌است. حاصل نیل درسده‌های میانه یکی از صادرات مهم ایران بوده ویك گونه «وسمه» که ازبرگ گیاه نیل گرفته می‌شده است، تا کشورچین فرستاده می‌شد.

کشت کتم وصنعت نیلسازی از خیلی قدیم در خوزستان روان بوده و گرفتن نیل‌از گیاه کتم تا پنجاه‌سال‌پیش در دزفول رواج‌داشت وحوضچه های نیلسازی در کناررووددز زیر پیرمعروف به «رودبند» تاسی‌سال‌پیش‌دیده‌میشد.

ازدیگر سو، چون میدانیم که شهر دزفول دراثرویران‌شدن تدریجی‌شهر نیلاب در کنار رود دز درپناه قلعه نزدیك‌پل، پدیدآمده استو «محله قلعه» دردزفول یادگاری ازاین کوچیدن است، می‌توانیم بپذیریم که‌صنعت‌نیلسازی ازآن شهر همراه مردم‌آن، بشهر دزفول جابجا گردیده‌است.

ازسخن ابوحنیفه آشکارا فهمیده میشود که مردم آن شهر تاسالهای دراز پس‌ازدیگر کردن‌نام‌نیلاب درعصر شاپوراول، بازشهرخودرابهمان نام‌باستانی آن میخوانده‌اند.

بدیهی‌است نام‌باستانی‌در گفت‌و گوهای توده‌مردم‌تاسده سوم‌هجری‌روان مانده بوده‌است نه‌در اسناد دولتی ونامه‌نگاریها. از اینرو است که دینوری گوید:«.. ومردمش آنرا نیلاب گویند».

این‌نکته‌یك‌امر طبیعی‌و برخاسته‌ازعادت گزینی‌مغزها بیك نام‌است. منصور وجانشینان اوهرچه کوشیدندنام «بغداد» فراموش‌ودارالسلام» بجای‌آن‌روان شود هرگز نشد. درهمین تهران‌خودمان هنوزمردم کوچه نامهای «چاله‌هرز» و«سرقبرآقا»و«چراغ گاز»رابیش‌ازنامهای‌رسمی ودولتی‌این‌جاهابکارمیبرند.

ازدیگر سو، ساختن‌بناهای تازه درنزدیك‌یك‌آبادی کهن یابرروی‌خرابه های‌آن درروزگاران گذشته‌کاری رایج بوده است و درتـاریخ جغرافیائی، گواههای فراوان‌دارد. اگرروزی درخرابه‌های شهر نیلاب‌کاوشی کرده شود، بیگمان آثاربسیاری از زیر زمین بیرون خواهد آمد ونشان خواهدداد که درآنجا خیلی پیش‌از عصرساسانی، آبادیهایی بوده‌است. بویژه که‌این‌سرزمین در خوزستان، جایی بسیار پرآب است وخاکی حاصلخیز دارد و خاکش برعکس خوزستان جنوبی، آمیخته بشوره‌نیست.

ابن‌فقیه‌همدانی این‌ناحیه را بجمله «حسن‌الابان»[1] پرآب و یانیکو آب ستوده‌است. حتی‌ابن‌خردادبه وحمدالله مستوفی نام رود دزرا که بستراصلی آن‌نزدیك بیك‌فرسنگ‌ازشهر نیلاب دوراست«آب‌جندی‌سابور»یاد کرده‌اند.[2]

نکته دوم که ازروایت ابوحنیفه دینوری بدست میآیدوروایتهای دیگر که درآینده بازبآنها اشاره‌خواهدشد،سخن‌اوراتاییدمیکند،آنست که‌شاپور اول ملقب‌به«نبرده» که‌اعراب اورا «سابورالجنود»می‌نامیده‌اند، اسیران‌رومی را درشهر نیلاب نشیمن داده وبرای‌نشیمن آنان درآن سرزمین شهری پدید آورده است.

۱ــ البلدان ص ۲۱

۲ــ المسالك ص ۱۷٦، نزهة‌القلوب ص ۱۳۲

حمدالله مستوفی که بیشك روایت خود را از یك روایت باستانی‌تری برداشته‌است گوید: «شاپور بن اردشیر بابکان آنرا ساخت و شاپور ذوالاکتاف در آن عمارت بسیار کرد.[۱]

ب ـ نام شهر نیلاب درعصر ساسانی چه‌بوده؟

خوشبختانه نام اصلی شهر نیلاب را در عصر ساسانی حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی که‌سرچشمه گفته او کتاب خداینامك است، برایمان نگهداشته است.

فردوسی درضمن بیان سرگذشت و کارهای شاپور اول گوید:

یکی شارسان نام شاپور کرد برآورد وپردخت و آژور کرد

وچون این نام رامحمدپور جریر طبری بشرحی که‌خواهیم آورد، نیز برای شهر نیلاب یادمیکند، پس تردیدی باقی نمیماند که شاپوراول درنزدیك شهر نیلاب قدیم، شهر تازه‌ای ساخته واین شهر را «شاپور گرد» نامیده‌است و نام رسمی ودرست شهر نیلاب قدیم درعصر ساسانی همین واژه بوده‌است که‌فردوسی وطبری آنرا یاد کرده‌اند و «جندی سابور ـ گنده‌شاپور» نام عامیانه‌ایست که‌مردم از زمان شاپوردوم بعلتی که درپایین گفته خواهدشد، بشهر نیلاب یاشاپور گرد روزگار شاپور اول داده‌اند.

اکنون باز روایتهائی را که درباره شهر شاپور گرد و جنگهای شاپور اول ودوم آمده است دنبال میکنیم تا رشته مطلب گسسته نشود و نتیجه‌ای که از این بحث باید گرفته شود، در پایان بدست‌آید.

استادعباس‌مهرین(شوشتری)در کتاب کارنامه ایرانیان‌ضمن شرح جنگهای روم و ایران در زمان شاپور دوم که در آنها ژولین امپراطور روم تا حدود تیسپون پیش رانده است، و ویرانکاریها و وحشیگریهای بسیاری در عراق کرده و چنین پنداشته بود، که تواند از راه خوزستان بفارس بتازد، گفته است:

شاپور دوم دفاع ازعراق را به‌برخی فرماندهان سپرد و خود باسپاه‌زبده

۱ــ نزهة‌القلوب ص ۱۳۲

ایران در نقطه امنی پس نشسته بود تا در زمان مناسب ضربت مرگبار را بر نیروی تجاوز کار ژولین فرود آورد.

روایت ابوحنیفه درباره جنگهای شاپور دوم این سخن را استوار میکند. زمانی که ژولین بپای دیوار تیسپون رسید، چون از گشادن شهر ناامید شد، بفرمانده پادگان شهر پیغام داد از بارو بیرون آید و در پهنه دشت با ژولین به بخت آزمایی بپردازد. فرمانده در پاسخ این پیغام میگوید: وظیفه من نگهبانی از شهر است. بزودی خودشاپور خواهد رسید و تو هرچه توانی با او بخت آزمایی کن[1]. ژولین که پنداشته بود تا آنجا که رسیده ارتش ایران را از پا درآورده است باشتباه خود پی برد و برای نجات خویش و سپاه روم با سرعت آغاز به پس روی کرد.

این جنگ درسال ۳۳۷ میلادی رخ داده است و درنتیجه مهارت شاپور در جنگ آوری و فرماندهی، نیروی تجاوزکار روم که تا پشت دروازه‌های تیسپون به پیش تاخته بود، تباه شد و پیمان صلحی میان ایران و روم بسته گردید که دولت ایران را نیرومندترین کشور جهان کرد.

توجه به نقشه جنگی ژولین که میخواسته است پس از گشادن تیسپون بخوزستان بیاید واز آن راه بفارس بتازد، ما را باین نکته رهنمون شده است که شاپور دوم با سپاه زبده خود در خوزستان چشم براه او نشسته بوده و می‌پاییده است تا در فرصت مناسب ضربه را برسپاه روم فرود آورد.

من یقین پیدا کرده‌ام که لشکر گاه شاپوردوم در این زمان نزدیك شهر شاپور گردعصرساسانی و نیلاب پیش از آن زمان قرار داشته است.

دلیل این باور آنست که هرسپاهی که در آن زمان میخواست از عراق بفارس برود، ناچار بوده است از کنار این شهر بگذرد. حتی تا عصر عباسی، راه برید رومیان عراق وفارس چنانکه در کتب المسالك آن عصر بگسترد گی طول آن راه، چاپارخانه بچاپارخانه، یادشده از[2] کنار این شهر میگذشته است.

---

۱ ــ کارنامه ایرانیان ج ص ۸۰

۲ ــ ابن خردادبه ص ٤۲ و ۱۷۱

در این‌زمان بخش جنوبی عراق و خوزستان در بالای خلیج فارس ،زیر مردابهای دهانه گسترده رودهای فرات ودجله و کرخه وکارون و تاب نهفته بود و بخش پایین رودکارون را ازبس به‌شاخه‌های بسیار بهربهرمیشد ، رود سدره (صدراهه) میخوانده‌اند. درآن‌زمان نشدنی بود سپاه بزرگی بتواند از میان اینهمه مرداب وجویبار بگذرد. پس ناچار بایستی ژولین این راه را که گفتیم پیش گیرد . حدس زده میشود بستن یا تعمیر پل دزفول که در کتابها آنرا بشاپور دوم نسبت داده‌اند ، نیز در این زمان انجام گرفته باشد .

جمله‌ای که حمدالله مستوفی آورده بدینگونه: «شاپورذوالاکتاف درآن عمارت بسیار کرد» میتواند نشانه دیگری بردرستی این مطلب باشد.

باید این نکته را نیز بیاد گرفت که در باستان زمان ، لشکرگاههای بزرگ بچهره شهری در میآمد و در پیرامون هرلشکرگاه گروه بسیاری صنعتگر و پیله‌ور وکارگر و مردم چاکرپیشه وزنان هرجائی فراهم‌میامدند و لشکرگاه چهره شهری را داشت که از انبوه جمعیت موج میزد . از اینرو بارها شده است که مردم‌شهری را که زمانی در نزدیك آن لشکرگاه بزرگی فراهم بوده است ، بنام آن لشکر خوانده‌اند و نام کهن آن شهر رفته رفته فراموش شده است .

به‌ازاندیوشاپور چه نامی است ؟

پیش ازآنکه نظرخودرا درباره چهره‌فارسی جزء اول‌نام «جندی‌سابور» ومعنی‌آن بیان کنیم باید یادآوری کنیم که شکل «به‌ازاندیوشاپور» که‌حمزه پورحسن اصفهانی‌آنرا شکل فارسی «جندی‌ساپور» گفته است، درست نیست. حمزه گفته :

« به‌ازاندیوشاپور » شهری از شهرهای خوزستان استو این همانست که چون نام‌آنرا عربی کرده‌آنرا «جندی‌سابور» گفته‌اند . برآمدن آن در زبان فارسی اینست : «اندیو» یعنی انتاکیه و «به»یعنی خیر . پس معنی‌آن میشود: بهتر از انتاکیه . ساختمان این شهرمانند سفره شترنگ است و هشت‌خیابان در هشت خیابان شهر را میبرد . »[1]

۱ ــ سنی ملوك الارض ص ۳۵-۳٤

شکل ۲ـ تخت قیصر ، مشرف به‌رود کارون در شوشتر

شکل ۳ـ نمونهٔ نقش پارچه دیبای شوشتری

چنانکه می بینید خود حمزه نیز آنچه را درباره بر آمدن نام «به‌ازاندیوشاپور» گفته است بشکل یك اجتهاد شخصی بیان میکند و آنرا بهیچ دلیلی متکی نکرده است .

آنچه مسلم است جمله «به‌ازاندیوشاپور» ازدیدگاه قاعده‌های زبان‌شناسی نمیتواند بچهره «جندی‌سابور» در آید . پس باید دید این جمله چیست و از کجا آمده؟ آیا نامی ساختگی است؟ یا آنکه پیشینه‌ای دارد و در شناخت پیشینه آن پژوهش بایسته نگردیده است ؟

این دشواری را محمدپور جریر طبری که کتاب تاریخ ارزنده خویش را پنجاه سال پس از کتاب حمزه تمام کرده است، برایمان روشن ساخته .طبری آنجا که درباره پادشاهی شاپوراول سخن میگوید از جمله گفته‌ست :

« پس آن ناحیه را شهرستانی کرد وآنرا «بهازاندیوسابور» نامید ومعنی جمله بهتر ازانتاکیه است و شهرسابور همانست که آنرا جندی‌سابور میخوانند.»

بخش اول سخن طبری آشکارا نشان میدهد که شاپور اول شهرستان تازه‌ای در آن سرزمین سازمان داده و آن شهرستان را «به‌ازاندیوشاپور» نامیده است . ازاینجا پیدا است که آن سرزمین تاپیش از پادشاهی سابور ازدیدگاه بخش‌بندی کشوری یا پیرو شهرستان شوشتر بوده است ، یا شهرستان «مناذر صغری»؛ که در عصر ساسانی هردو بسیار آباد ان بوده‌اند و متأسفانه ماهنوز شکل درست نام فارسی مناذر را نمیدانیم .

بخش اخیر عبارت طبری نشان میدهد که شهر مرکز این شهرستان یا بزبان قدیم «شارسان» آن ، «شاپور» نام داشته است واین نام بیشك سبك‌شده لغت «شاپور گرد» است که فردوسی آنرا برایمان نگه داشته است . بویژه که طبری لغت «گرد» را ترجمه کرده وبجای آن «مدینة سابور» آورده است .

طبری درپشت سخن خویش افزوده است که مردم اهواز آنرا «نیلاو» نامند این سخن دلیلی است که گفته ابوحنیفه دینوری همزمان طبری ویاقوت حموی را که در قرن ششم هجری میزیسته است استوار میدارد .

درخوزستان صدای «ب» در خیلی از واژه‌ها بصدای «و» عوض میشود . هنوز شب را «شو» وتب را «تو» وآب را «او» وآباد را «اووا» میگویند: پس

لغت «نیلاو» مسلماً شکل خوزی نام «نیلاب» است که دینوری ویاقوت هر دو آنرا ضبط کرده‌اند.

ج - جندی سابور از چه‌واژه فارسی بر آمده و معنی آن چیست؟

پیش از هرسخنی بایدیادآوری کنم که حرف (ی) درآخر جزء اول‌این کلمه صدای الف مقصوره است نه (ی) نسبت درعربی یا (ی) درفارسی. یعنی حرف «د» پیش ازآن زبرداراست‌نه‌زیردار، پس‌نبایدآنرا بصدای «ی»فارسی اشتباه کرد.

همچنین بایدیادآوری کرد که‌صدای «ه» ناملفوظ درفارسی که‌نشانهٔ‌زبر در حرف‌آخر واژه‌ها است، در واژه‌های عربی‌شده بشکل‌صدای‌الف‌مقصوره درمیاید و برای‌این تبدیل در واژه‌های عربی‌شده چندان مثال فراوان‌است، که میتوان این تبدیل رایکی‌از قاعده‌های عربی کردن واژه‌های‌فارسی‌بشمار آورد[1].

با اینحال زیانی ندارد اگر دو واژه‌را بعنوان مثال یاد کنیم: نهر تیره نام نهری ونیزنام شهری در کناره همین نهر بوده درباخترخوزستان که نام آن در اخبارآشوب پیشوای زنگیان (صاحب‌الزنج) بسیار برده شده است. شکل‌نام این نهرونیز شهر کناره‌آن‌در کتابهای‌عربی‌همه‌جابشکل «نهرتیری» یاد شده یعنی صدای (ه) ناملفوظ آخر نام فارسی، در عربی بصدای الف مقصوره تبدیل گردیده است.

واژه «کوته»فارسی‌بمعنی قصیر درعربی است. این‌لفظ نیز از قدیم وارد زبان عربی شده وبشکل «کوتی» در عربی بکار برده شده‌است[2]:

طبق این قاعده شکل فارسی‌واژه «جندی سابور» درعربی «گندیشاپور» در فارسی است.

نام‌شهر «گندگان»دردشت‌بارین فارس که در۱۲ فرسنگی‌شهر توز(توج)

---

۱ - عبارت طبری چنین است: وکورالناحیة کورة وسماها - بهازندیوسابور - وتاویل ذلك‌خیر من انتاکیه و مدینة سابور هی‌اللتی تسمی جندی سابور» - ص۸۳٦

۲ - در این باره در مقدمه کتاب فرهنگ واژه‌های فارسی در عربی که این آخریها چاپ‌شده‌باندازه کافی گفت‌وگو کرده‌ام.

بوده گواهی است ، که نشان‌میدهد این‌واژه در نام شهرها میامده‌است. اکنون به‌بینیم واژه« کنده» دراینجا بچه معنی است ؟ واژه « کند» درفارسی ازجمله بمعنی لشکر بزرگ و کشن بکار میرفته ودر فارسی امروزه لغت« کندآور» و « کندسالار» بمعنی‌دلیرولشکر کش‌وفرمانده که از همین معنی ساخته‌شده بازمانده است .

ارتور کریستن سن در کتاب ایران در زمان ساسانیان گفته است [۱] : واحدهای بزرگ سپاه‌را در روزگار ساسانی « کند» میگفته‌اند وفرماندهی آنها با کندسالاران بود .

واژه « کند» بـزبان عربی درآمیخته و بشکل «جند» عربی شده‌است. فیروزآبادی در فرهنگ قاموس‌المحیط زیراین واژه آورده است « لشکر . همراهان . شهر. و گروهی ازمردم که برای‌کاری فراهم‌آمده‌اند» . چنان‌که ملاحظه میشودمعنی کلمه درعربی درست همان‌معنی‌آن درفارسی است .

واژه کند بمعنی لشکر باافزودن پسوند (ه) نا ملفوظ بمعنی لشکرگاه بکاررفته پس‌نام کنده‌شاپور رویهمرفته‌معنی لشکرگاه شاپور را دارد وبنظر ما این نامی‌بوده که توده مردم‌به‌شهر نیلاب قدیم وشاپور کرد روزگار شاپور اول ساسانی داده‌اند ؛ همچنانکه دردنباله روایت طبری دلیل آنـرا آشکارا نگریسته‌اید .

دراین زمینه بازدربرخی‌روایات‌نشانه‌هایی‌دردست است که‌اکنون‌میتوان آنها راتوجیه کرد .

علی‌پور حسین‌مسعودی در کتاب‌التنبیه والاشراف ، که آنرا بسال ۳٤٥ هجری نوشته‌است درپادشاهی بهرام‌پور هرمزد نوشته است :

«چهارم بهرام‌پورهرمزد سه‌سال وسه‌ماه پادشاهی کرد ومانی و گروهی‌از پیروان اورا کشت واین‌کار درشاپورفارس‌انجام گرفته‌است.»[۲]

نگاشته شدن کلمه «فارس» بعـد از نام«شاپور» در این روایت باید بقلم

---

۱ ـ کریستن سن، ص ۲۳۷، ترجمه رشیدیاسمی .

۲ ـ التنبیه والاشراف ص ۸۸

یکی از نساخان دریك زمانی پس‌از ویرانی شاپور گرد انجام گرفته باشد. زیرا درزمان مسعودی‌شهرشاپور گرد هنوز ویران‌نشده بوده و«دروازه‌مانی» که تن مانی را درنزدیك آن بدارآویخته‌اند درآن شهر شهرتی داشته است. پس میتوان گفت‌دراصل نسخه‌نام‌شهر«شاپور» سبك شده«شاپور گرد»بوده ودر زمانی که آن شهر ویران ونام‌آن ناآشنا بوده یکی ازنساخان لفظ فارس را ندانسته در پشت کلمه شاپور افزوده است.

محمدپور طاهر مقدسی‌در کتاب«البدء والتاریخ» روایتی‌دارد که به‌دو نکته درآن اشاره‌ای هست ترجمه‌آن روایت چنین است :

« مانی در دروازه جندی شاپور بدار کشیده شد. وآن دروازه تاکنون «دروازه مانی»خوانده میشود. گفته شده دردروازهٔ نیشابورخراسان. »[1]

چون میدانیم دروازه مانی مسلماً در شهر شاپور گرد خوزستان بوده است، بی گمان درروایت دوم که مقدسی‌بآن اشاره کرده در اصل شهرشاپور خوزستان‌بوده ونساخان چون شهری رادراین‌استان باین‌نام سراغ‌نداشته‌اند، واژه «خوزستان» را به«خراسان» عوض کرده‌اند.

د ـ کی این‌نام بشهر شاپور گرد داده شده ؟

بنظر ما این نام هنگامی ازطرف مردم بشهر شاپور گرد یا نیلاب قدیم داده شده است که شاپور دوم (۳۷۹ـ۳۱۰م) آنجا را مدتی‌لشکر گاه‌سپاهیان خود کرده بود.

میدانیم مشهور شدن نام شهری یا جایی بمناسبت مدتی‌ماندن لشکری درآنجا حتی پدیدآمدن شهری برای لشکر گاه درتاریخ جغرافیائی گواه بسیاردارد ازآن جمله‌است:

شهر «عسکرمکرم» درخوزستان که در نزدیك شهر روستاك‌آباد قدیم و قریهٔ بندقیر کنونی پدیدآمده بود. عسکرابی جعفر درنزدیك شهر «واسط» که درهنگام جنگ سپاهیان خراسانی بایزید بن عمر بن هبیره والی اموی عراق پدیدآمده‌بود. عسکرمهدی دربغداد شرقی، هنگامی که مهدی عباسی

۱ ــ مقدسی ج۳ ص۱۵۸

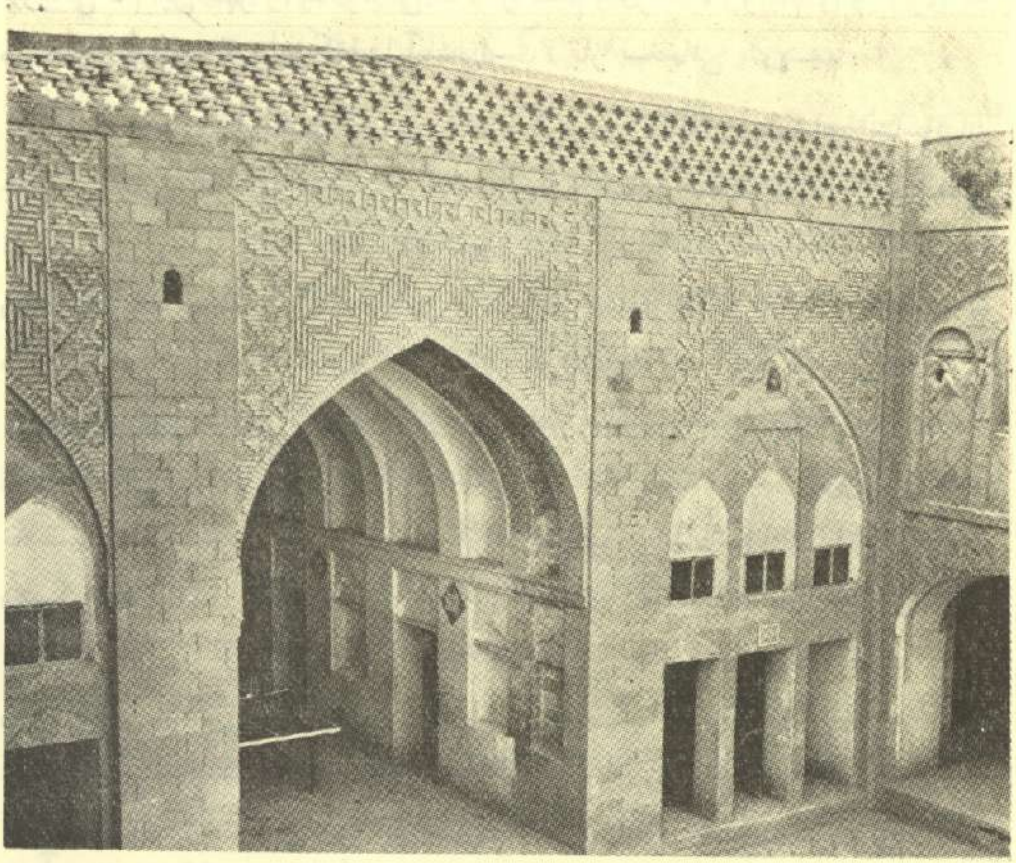

شکل ٤ـ نمونهٔ معماری عصر ساسانی در شوشتر

میخواست ازسوی پدربحکومت ری برود ، لشکر گاه اوبوده . عسکرمعتصم در سامرا از زمانی که این خلیفه عباسی با سپاهیان ترك خود بآنجا آمد و میخواست شهری در آنجابنا کند . امام‌حسن‌عسکری منسوب‌باین عسکراست.

اکنون اجازه دهید برای بهتر روشن شدن مطلب یکبار دیگر سیر تاریخی نام این شهر را بکوتاهی تکرار کنیم و در باره روایتهای دیگری که درزمینه نام این شهر در کتابها آمده است ، باز سخنانی بنویسیم .

این سخن مسلم است که شهر شاپور گرد درآغازهای پادشاهی ساسانیان علاوه براینکه مرکز خوزستان بوده است ، نشیمن گاه شاهنشاهان درمدتی ازسال نیز بوده . ازاینرواست که شاپور اول ، ولریانوس امپراطور اسیر روم را که در جنگ سال ۲٦۰ میلادی با گروهی بسیار از سربازان رومی بدست سپاهیان ایران اسیرشده‌بود ، باین شهر کوچانیده ودرآنجا نشیمن داده‌بود. درحقیقت شهر شاپور گرد درآغازهای عصر ساسانی همان جایگاه را داشته است که شهرشوش درروزگار هخامنشی میداشته است . وبسا چون پادشاهان نخستین این‌خانواده که اصرارداشته‌اند تبارخودرابپادشاهان کیانی برسانند ومیکوشیده‌اند در کشورداری ازروش‌آنان پیروی کنند ، بمناسبت نزدیکی این جا بشوش ، پایتخت زمستانی هخامنشیان، آنجا را برای نشیمن گاه خود درزمانهایی ازسال برگزیده بوده‌اند . باری مسلم است که نام شهرشاپور گرد عصرساسانی وجندی سابور عصر اسلامی پیش از روزگار ساسانی « نیلاب یا نیلاد » بوده است . لیکن توجیهی کـه ابن‌فقیه همدانی از واژه غلط «بیلاو» کرده وافسانه ای که در باره مردی بیل نام‌آورده و شاپـور اول را که بیشك پادشاهی‌بسیارتوانا وخردمندبوده، درآن‌افسانه ، بچهره‌شاهزاده‌ای هوسران وخودنما جلوه‌میدهد، بی گمان‌ساختگی است وازآن دسته‌افسانه‌ها است که در کتابهای قدیمی بجای «نمیدانم» از خیال خود برای معنی واژه‌ها ونامها میساخته‌اندوبسیار اتفاق افتاده ، درجاهایی نامهای‌جغرافیائی را شکسته‌اند تا باافسانه‌ای که درباره سبب گذاردن آن نام ساخته‌اند جور دربیاید . دلیل آنکه شکل «نیلاو» درست است نه «بیلاو» آنست که یاقوت

حموی درجلد ۸ص ۳۰۵ واژه رابا «نون» ضبط کرده وآشکارا گفتهٔابوحنیفه را که سیصد سال پیش از یاقوت میزیسته است استوار میدارد .

لغت «نیلاط» که ابوحنیفه گفته است ، نام آن محل بخوزی است ، و تفسیری را که از کلمه کرده‌ایم سست نمیکند بلکه آنرا استوار تر میدارد . زیرا این کلمه نیزازلغت «نیل» و پسوند «اد» برای فهمانیدن‌جاساخته شده است‌وحرف «د» درعربی‌مبدل‌به «ط» گردیده‌است؛ مانند این‌تبدیل‌درواژه‌های فارسی عربی شده ، کم نیست .

درباره شکل «نیلاوا» که در برخی نسخه‌بدلها دیده میشود ، باید یاد - آوری کنم که این شکل طرز گفتن واژه «نیلابه» در گویش خوزستانی‌است .

علی‌پورحسین مسعودی در گذشته بسال ۳۴۵ هجری در کتاب مروج - الذهب جلد ۱ صفحه ۱۰۶ درباره‌کارهای شاپوردوم روایتی درقالب‌یك‌افسانه دیگرآورده است که مربوط بزمان تاخت وتازژولین بخاك عراق است‌وچون دارای نکاتی است که مطلب مورد بحث ما را روشن میکند و نشان میدهد که شاپور دوم در آغاز این تاختها در شهر شاپور گرد نشیمن داشته است ، ترجمه‌آنرا بطور خلاصه یاد میکنیم .

افسانه آنست که شاپور بمنظور کسب‌آگاهی نهانی درجامه بازرگانان بکشور روم درمیاید ومدتی‌درآنجااست . قضارا دریك بزم شناخته‌و گرفتار میگردد واورا درپوست خشك شده گاوی می‌بندند[1] وپس ازآنست که‌ژولین بتاخت وتاز آغاز میکند وتاشهرشاپور گرد به‌پیش میراند . شاپور که‌همراه سپاه قیصر است درآنجا فرصتی‌بدست‌آورده وهمراهانش‌باریختن‌روغن‌برآن پوست خشك شده اوراآزاد میکنند وبشهر درمیآید و سپیده‌دم با زبده‌سپاه ایران که در شهر قلعه بند شده بودند ، بیرون میآید و بر رومیان میتازد و پیروز میگردد .

درست است که چنین رویدادی در تاریخ رخ نداده و ژولین نیز تاشهر شاپور گرد نیامده واز پشت تیسپون آغاز به پسروی بسوی کشور خود کرده

۱ــ مروج‌الذهب ج۱ ، ص۱۶۰

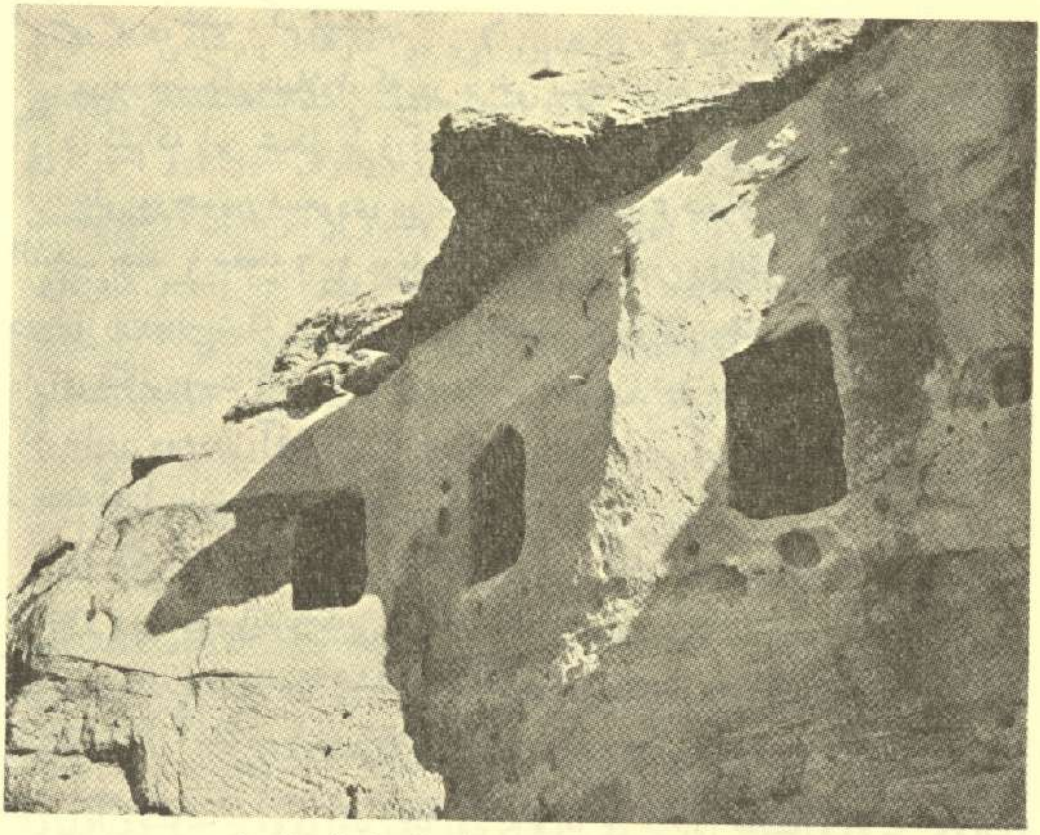

شکل ۵ـ دخمه‌های زردشتی در شمال شرقی شوشتر

است ، ولی این روایت نشان میدهد که شاپور دوم هنگام تاخت ژولین بعراق درشهر شاپور گرد بانتظار فرا رسیدن فرصت مناسب برای پادتاز (حمله متقابل) نشسته بوده است .

حدس زده میشود این افسانه رازمانی ساخته‌اند ، کـه شاپور از عراق بخوزستان به پس نشسته ودفاع از عراق رابفرماندهان محلی واگذار کرده بوده است . عبارت روایت مسعودی آشکارا نشان میدهد که این شهر پیش‌از پادشاهی شاپوردوم وجود داشته است . پس سخن کسانیکه بنای این شهر را بشاپور دوم نسبت داده‌اند پایه درستی ندارد .

آنچه نظرمارا درباره اینکه نام «گنده شاپور» بمعنی لشکرگاه شاپور بوده و نام عامیانه ایست که مردم در زمان شاپور دوم بمناسبت ماندن او و لشکرش دراین سرزمین بشهر بشاپور گرد داده‌اند ، سخن ابوالحسن جمال ـ الدین علی‌بن یوسف قفطی است در کتاب ارجدار تاریخ الحکما . نامبرده در زیر حرف (ج) صفحه ۱۳٤ (چاپ لیپسیك) زیر عنوان جبرئیل پوربخت یشوع آورده است :

«جبرئیل از مردم جندی شاپور است ومردم جندی شاپور پزشکانند و اززمان ساسانیان دانش ومهارت پزشکی درآنان است . علت رسیدن آنـان باین پایگاه آنست که شاپور پور اردشیر چون با فلیس [۱] پادشاه‌روم جنگید وبراو چیره شد وسوریا وانتاکیه را گرفت جنگ رامتارکه کرد واز قیصر خواست دخترش راباو بدهد . صلح میان دودولت استوارشد، قیصرپذیرفت و بگردن گرفت بنایانی نیز بفرستد تـا برای شاپـور شهری بر مثـال قسطنطنیه بسازند وآن شهرجندی شاپور است . جای این شهر ازآن مردی بود بنام «جنداء» باین مرد پول کلانی دادند ولی اوحاضر نشد زمین آنجارا واگذار کند مگرآنکه شریك شاپور درشهرسازی بشود وشـاپور پـذیرفت . گذریان(هنگام ساختمان شهر) که‌از راه میگذشتنداز صنعتگران میپرسیدند

۱ــ ظاهراً مراد فیلیپ عرب است که پیش ازگردیانوس امپراتور روم شد.

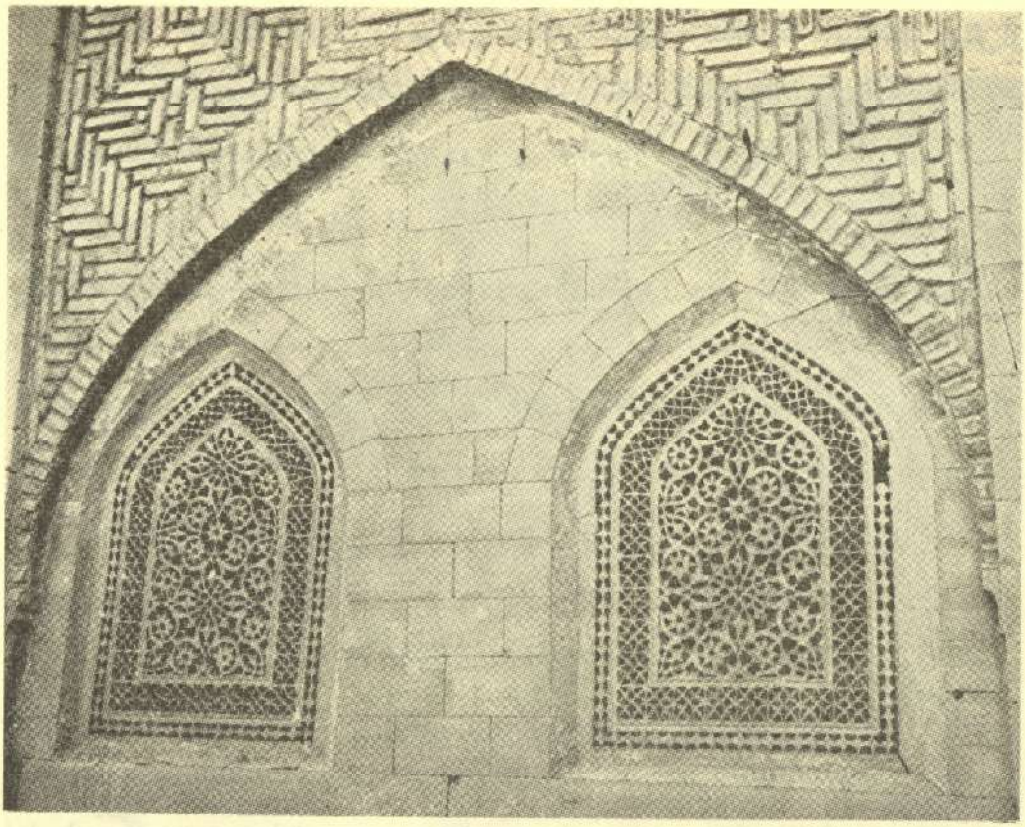

شکل ٦ـ گچ بری بالای درگاهها .

اینجا را کی میسازد ؟ پاسخ میدادند : جنداوشاپور در نتیجه نام آن شهر «جندی شاپور» گردید .»[۱]

سخن قفطی دارای دنباله‌ایست مربوط بزمان تأسیس دانشگاه شاپور گرد وما ترجمه بازمانده آنرا درجای خود باز گو خواهیم کرد .

این روایت که درانجمنهای مسیحی برای وجه تسمیه شهر شاپور گرد برزبانها افتاده بوده وابن عبری نیز آنرا نقل کرده است، افسانه‌ایست از جنس افسانه «بیل» که پس از ظهور اسلام وفراموش شدن نام اصلی و درست شهر، برای توجیه نام عامیانه شهر شاپور گرد ساخته‌اند وارزش این افسانه ازآن یکی بیشتر نیست .

با اینحال درلابلای این داستان حقایقی نهفته است که باید بآنها اشاره کنیم : نخست آنکه بنای شهر شاپور گرد از شاپور اول ساسانی است نه شاپور دوم . دیگر آنکه شاپوراول این شهر را برای جا دادن اسیران رومی که قیصر نیز درمیان آنان بوده ، ساخته است ، سه دیگر و مهمتر از همه آنست که نام « جنداو شاپور » نامی است که مردم به‌این شهر داده‌اند ؛ لیکن در زمان شاپور دوم نه درزمان شاپور اول . زیرا که بگفته فردوسی وطبری نام شهری که شاپور اول درنزدیك شهر نیلاب ساخته است، شاپور گرد بوده نه گندیشاپور.

نکته دیگری که دراینجا باید افزود ، درباره واژه «بت لابط» است که مسیحیان نسطوری، شهر شاپور گرد را درنوشته‌های خود باین نام خوانده‌اند.

مسیحیان شرقی عادت داشته‌اند، هرشهری را که درسازمان کیشی آنان زمانی اسقف نشینی بوده ، بنام یکی ازقدیسان مذهب خود بخوانند.ازجمله این نامها یکی نیز نام « بت لابط » است که برشهر شاپور گرد نهاده بودند.

بی گمان این نام ازسده پنجم میلادی به بعد میان نامه نگاریهای دینی آنان بکار رفته است ، یعنی از زمانی که بلاش ساسانی اجازه داده بود ،

۱ــ مختصرالدول ابن عبری : ۱۲۹ نیز دیده شود.

مسیحیان ایران برای خودشان سازمانی جدا از سازمان مسیحی قسطنطنیه پدید آورند ومرکز سازمان کیشی آنان نیز شهر ویه‌اردشیر یکی از هفت شهر مداین پایتخت ساسانی شد ونسطوریان توانستند درپناه دولت ایران سازمان مذهبی‌خودرا نگه دارند وآیینهای دینی‌خویش راآزادانه درهرجای ایران انجام دهند. نام « بت‌لابط » پیشینه باستانی‌تری ندارد.

از رویهمرفته آنچه تا اینجا گفته شد چنین دریافت میشود :

آ - به‌ازابدیو شاپور نام شهرستان شاپور گرد بوده نه نام‌شهر مرکزآن واین شهرستان را شاپور اول ساسانی (۲۷۱-۲٤۰ م) سازمان داده است .

ب- دراین شهرستان از قدیم شهری بوده که نام‌آن نیلاب وبزبان‌خوزی نیلاد (نیلاط) بوده ومردم محل در عصر اسلامی‌آنرا « نیلاوا » میگفته‌اند و شکل فصیح این واژه « نیلابه » است .

ج - شاپور اول ساسانی درنزدیك شهر نیلاب قدیم شهری ساخته وآنرا « شاپور گرد » نامیده است . تاریخ بنای شهر شاپور گرد را اگرسال ۲۳٦ میلادی قرار دهیم ، روش محتاطانه‌ای درتعیین این تاریخ بکار بسته‌ایم .

د - درزمانی که شاپور دوم (۳٦۲ میلادی) با ژولین امپراتور روم میجنگیده ودرانتظار فرا رسیدن‌فرصت مناسب برای‌سرکوبی دشمن‌پیمان‌شکن، روز میگذرانیده ، لشکرگاه اوشهر شاپور گرد بوده . از اینرو مردم آنجارا« گنده‌شاپور» نامیده‌اند و این کلمه‌درنوشته‌های عربی‌بشکل«جندی سابور» و «جندا سابور» درآمده است .

درپایان این بخش جادارد بیافزاییم: بجاست امروز نام اصلی و درست این شهررا که‌شاپور گرداست وفردوسی درشاهنامه‌آنرا برایمان نگهداشته زنده کنیم وازبکار بردن نام‌جندا شاپور وجندی‌شاپورو گنداشاپور و گندی شاپور که همه‌این شکلهاازلغت‌عامیانه« گنده شاپور» برخاسته‌است، بپرهیزیم.

بخش دوم

کتابهای تازه

نخستین شماره مجله «باستان شناسی وهنر» ازانتشارات وزارت فرهنگ وهنر در ۹۸ صفحه بقطع وزیری بزرگ دراین روزها به‌سردبیری آقای دکتر پرویز ورجاوند استاد دانشمند دانشگاه تهران درافق مطبوعات فارسی طلوع کرده است. این مجله نفیس وارزشمندخود یکی دیگر ازانتشارات گرانقدر وزارت فرهنگ وهنراست که‌میتوان آنرا تاحدی جایگزین مجله باستانشناسی که متأسفانه چهار شماره از آن بیشتر انتشار نیافت و مجله نقش ونگار که آنهم بسرنوشت اولی دچار گردید ، دانست.

«باستان شناسی وهنر ایران» که بحق باید گفت جای آن درمطبوعات فارسی ازمدتها پیش خالی بود ، اگر بسرنوشت دوسلف خود دچار نشود ، بزودی جای خودرا درمیان مطبوعات وزین تحقیقی فارسی باز خواهد نمود بویژه که درمیان هموندان شورای نویسندگان و گردانندگان آن هم چند محقق عالیقدر وچند شخصیت بارز فرهنگی چون آقایان دکتر سیدحسین نصر، دکتر عزت‌الله نگهبان، دکترپرویز ورجاوند وسیدمحمدتقی مصطفوی جای دارند .

این شماره «باستان‌شناسی‌وهنر» با بیانات‌شاهنشاه آریامهر که«برپیشانی آن می‌درخشد» وشاهنشاه آن‌را در مراسم گشایش پنجمین کنگره جهانی باستانشناسی و هنر ایران ایراد فرمودند، آغاز میشود وپس‌از یك سرآغاز دربیان هدف وروش مجله، حاوی یازده مقاله ارزشمند بفارسی وسپس‌اخبار باستانشناسی‌میباشد. نقل‌خلاصه‌ای‌ازمقالات‌مجله، بزبانهای‌فرانسه‌وانگلیسی نیز ازابتکارات جالب این مجله است .

مقالات «عالم‌خیال ومفهوم فضا درمینیاتور ایرانی» بقلم‌دکتر سیدحسین نصر استاد ورئیس دانشکدهٔ ادبیات تهران، «کلیسای سوپ سرکیس‌خوی»

بقلم دکتر پرویزورجاوند استاد دانشگاه تهران، «سنگ نبشته‌ای مربوط به‌زمان مردوك آپال‌دین» نوشته‌مهندس علی‌حاکمی و بالاخره «فریزوخوون» ازسیدمحمدعلی امام شوشتری ازمقالات چشم گیر این‌مجله است.

ماضمن‌تبریك به‌وزارت فرهنگ‌وهنر و گردانندگان این‌مجله ارزشمند توفیق وکامیابی آنرا درپیشبرد هدف عالی که‌در راه شناسانیدن فرهنگ و هنر شکوهمند ایران دارد، آرزومندیم.

خوانندگان و ما

پس‌از انتشار شمارهٔ ششم سال سوم مجله بررسی های تاریخی، نامه های لطف‌آمیز بسیاری ازخوانندگان ارجمند مجله دریافت داشتیم وازاین بابت سپاسگزاریم وباید بگوئیم این‌حسن استقبال و گرمی پذیرش خوانندگان خود بهترین پاداش ومشوق برای خدمتگزاری کارکنان مجله بررسی های تاریخی به‌فرهنگ ایران‌میباشد. وامادرمیان این‌نامه‌ها‌نیز،چند نامه‌ای‌حاوی نکاتی عمومی و کلی بوده که‌لازم دانستیم مفاد آنهارا با خوانندگان گرامی خود نیز درمیان بگذاریم :

= ۱ =

چون مقاله « پایان کارمیرزاآقاخان نوری اعتمادالدوله » منتشر شد، برخی ازخوانندگان گرامی‌مجله توضیحاتی ازمادرباره‌میرزاصادق قائم‌مقام که درچند جای آن مقاله ازاو نامی‌برده شده‌بود خواستند وبعضی هم گمان داشتند که این‌شخص ازبازماندگان سیدالوزراء میرزابزرگ قائم‌مقام اول ومیرزا ابوالقاسم قائم‌مقام دوم پسراو است. البته این نکته براهل تحقیق و بویژه محققان تاریخ دورهٔ قاجار روشن است ولی چون درتاریخ دورهٔ قاجار بنام چندتن قائم‌مقام برمیخوریم که‌هریك شخصیت خاص‌ومتفاوتی داشته‌اند ودرپاره‌ای ازموارد هم درقضاوت‌های اشخاص، یکی‌ازاین چندقائم‌مقام بجای دیگری جای گزین میشود، ازمحقق دانشمند آقای حسین سعادت‌نوری که احاطه‌ای کامل درشناسائی رجال‌دورهٔ قاجاریه‌دارند خواهش کردیم‌مقاله‌ای ـ هرچندهم کوتاه باشد ـ دراین باره تهیه فرمایند واین وعده‌رابخوانندگان گرامی میدهیم که‌در شمارهٔ آینده، این‌مقاله‌را بنظرایشان برسانیم.

=۲=

آقای م.ا. «نگرا» (که‌ظاهراً نام‌مستعارایشان است) یادداشتی زیرنام «نکاتی چند دربارهٔ مقاله مساجد ایران» که بقلم آقای دکتر عیسی بهنام در شماره پنجم سال‌سوم مجله بررسی‌های تاریخی‌بچاپ رسیده بود فرستاده‌اند که چون حاوی نکاتی‌جالب و مستند میباشد عیناً آنرا دراینجا درج میکنیم:

«روزی درمحضرجناب آقای سیدحسن تقی‌زاده که حق استادی بگردن اینجانب دارند سخن ازداوریهای‌شتاب‌زده برخی خاورشناسان درباره تاریخ مشرق زمین‌میرفت. ازجمله استاد علامه گفتند: آن زمان که برای‌شرکت درجشنهای هزاره ابویوسف یعقوب‌بن اسحاق کندی معروف به‌فیلسوف عرب به‌بغداد رفته‌بودیم، یکی ازخاورشناسان دوروزی غائب بود. پس ازآنکه آمد وازحالش جویا شدیم گفت: بزیارت «امام عباس» رفته بودم.

اشتباهاتی که‌در گفتارچاپ‌شده‌زیرعنوان «مساجد ایران» درشماره‌پنجم سال سوم رخ داده ازاشتباه «امام عباس» کمترنیست ودریغ است درمجله‌شما آنهم درموضوعی که جنبه دینی واسلامی دارد، دریك مقاله چنین اشتباهات بزرگی چاپ گردد.

نویسنده نمیخواهم همه اشتباهاتی‌را که درآن مقاله آمده یکان یکان بنویسم. لیکن برای اینکه بدانید اشتباهات مقاله مذکورازچه نمونه‌است، چند موادرا یاد میکنم:

۱ – عنوان‌مقاله، «مساجد ایران ازابتدای دوران اسلامی» است ولی در متن‌مقاله ازبقعه دانیال درشوش ومسجدساوه‌ومسجدمدینه ومسجدابن‌طولون (احمد) درفسطاط سخن رفته است. این یك ایراد کلی به‌عنوان مقاله است که باآنچه درشکم مقاله آمده تفاوت بسیار دارد.

۲ - درهمان صفحه اول دوجا آمده « اعراب قسمت غربی ایران را گرفتند» و «پیش از تصرف اعراب» واین تعبیر بنابادله‌ای که درهمان جمله صفحه‌های ۳۵ تا ۵۲ آمده غلط محض است . بعلاوه نویسنده مقاله تفاوتی را که میان «اعراب» و«عرب»است نمیدانسته وآگاه نبوده‌است که اعراب بادیه هیچگاه ایران را تصرف نکرده‌اند .

۳ - اشاره‌یی که درباره مقبره دانیال درشوش شده‌درست مانند اشتباه «امام عباس» است. بنابی که‌درشوش‌است ، مقبره‌است‌نه‌مسجد .ازاینرواست که رواقهای آن درشمال سرا واقع شده‌وعیبی ندارد .

اگر بآیین نمازجماعت‌دراسلام آشنا باشیم ، میدانیم که درتمام‌مسجدها رواق یاباصطلاع نویسنده شبستان ، درجهت جنوب قرارداده‌شده یاحداقل دردیوارجنوبی دری نمیگذارندودرهای ورود بمسجد یادردیوارهای شمالی ویاشرقی‌یاغربی است . توجه بآیین‌نمازجماعت مسلمانان وهمینکه‌ساختمان شوش مقبره است‌نه‌دانیال، مشکلی‌را که آقای نویسندهٔ مقاله‌داشته‌است ،حل میکند . بلاذری‌بغدادی‌درمقبره‌دانیال روایتی دارد که ترجمه آنرادرپایین میآوریم . ولی پیش ازآن باید یادآوری کنیم که آقای نویسنده مقاله نام فاتح شوش‌را «موسی‌الاشعری» نوشته که غلط دیگری ازآن نویسنده است . نام این مرد عبدالله‌بن قیس بـا کنیت ابوموسی الاشعری است . وی ازیاران پیغمبرواصلاعینی ومدتی حاکم کوفه وبصره بوده وهمان کسی‌است که پس ازجنگ صفتن‌عمروعاص اورا فریب داد وپس ازآن داستان ، سرافکنده از دومة‌الجندل بمکه گریخت . باری بلاذری گفته‌است :

« ابوموسی در قلعه ایشان (مردم شوش) اطاقی دید که درآن مرده‌ای بود که بران پارچه‌ای پیچیده بودند . پرسید این کیست ؟ گفتند : این جثه دانیال نبی است . ایشان گرفتارخشکسالی شده بودند وجثه دانیال‌را اهل بابل خواسته بودند تا بوسیله آن طلب باران کنند . دانیال از اسیران بخت‌نصر بوده که ببابل آورده‌شده‌بود ودرآنجا درگذشته..»[۱]

٤ - اینکه‌نوشته : دیوارهای‌مسجد پیغمبر درمدینه ازآجرساخته شده

۱ - فتوح‌البلدان : ص ۳۸٦ ، چاپ قاهره -۱۹۰۱

(ص۷٤)غلط‌دیگری‌است که‌ازنویسنده‌سرزده‌است. درآن‌زمان‌هنوزآجرسازی درحجازرایج‌نشده بود حتی درمدینه بکاربردن کچ درساختها رایج نبود .

مسجد پیغمبردرمدینه تازمان خلافت عبدالملك مروان نخست ازخشت خام بوده که ستونهای آن‌ازتنه درخت‌خرما بودوسقف‌را ازپوش‌خرماپوشانیده بودند . عمرقدری برآن افزوده سپس درزمان عثمان ستونهای آنرا سنگی وسقف‌را ازچوب ساج کرده‌اند . درزمان عبدالملك مروان تجدید بناشده.[1]

٥ ـ مسجد کوفه ومسجد بصره نیز نخست بهمین گونه ساخته شده‌بود وپیش ازآنها مسلمانان درمداین مسجد ساخته بوده‌اند. نویسنده ازمسجد بصره که بامسجد کوفه همزمان است نام نبرده‌است .

ازاین گذشته مسجدهایی که نام بردیم «جامعها» است واگرنه درشهرها مسجدهای دیگری هم بوده مثلا دربصره هفت مسجد همزمان مسجد کوفه ساخته شده بود که یکی ازآنهامسجد اسواران تازه مسلمان ایرانی بوده‌بنام «مسجدالاساوره».[2] ☆

آنچه یاد داشت کردم بعنوان نمونه بودواگرنه غلط تاریخی دراین‌مقاله خیلی بیش ازآنست که باین مختصر نگاشته‌آید .

من امیدوارم آقایان باستانشناسان فقط در زمینه ویژه‌کاری خودشان چیز بنویسند و قضاوتهای تاریخی نکنند تا دوچار اشتباه نگردند . مثلااز

---

۱ ـ فتوح البلدان : ص ۱۲-۱۳ ، چاپ قاهره ـ ۱۹۰۱

۲ ـ مروج‌الذهب : ج ۱ ص ٤۰۲ ، چاپ قاهره

☆ مسجد دمشق ازمسجدهای بزرگ مسلمان است که قدمت بسیاردارد. این بنانخست یك تیراندم (مهرابه) بوده یا باصطلاح تاریخ‌نویسان‌آن زمان ازآن صابیان و سپس تبدیل بکلیسا شده‌آنگاه‌آنرا تبدیل بمسجد کرده‌اند .

درباره مسجد سامره و بنای‌آن بفرمان معتصم هشتمین خلیفه عباسی و مناره‌آن نیز درمقاله از دیدگاه تاریخی اشتباهاتی‌وجود دارد که شرح همه‌آن اشتباهات سخن را بدرازا خواهد کشانید. همچنین‌مسجدهای‌رواق‌ستون‌دار منحصر بمسجد نایین‌نیست‌مثلا مسجد جامع شوشتر که منار آن نیز در سوی خاور بنا ساخته شده و در سدهٔ سوم هجری بناگردیده است ، بهمین‌گونه است . ما اینگونه طاق‌زنی را در ایوان کرخه بازمانده از شهر کرخ درشمال شوش می‌بینیم که ثابت میکند این اسلوب سقف زنی در معماری روزگار ساسانیان رایج بوده است.

روی سکه‌ای که در یك بنا پیدا شده تاریخ بنا راجستجو کردن خیلی‌ساده - لوحانه‌است. آیا نمیشود فرض کرد این سکه سالها پیش‌از برآورد آن‌بنا در زمین آن گم شده بوده واکنون‌اتفاقاً بدست‌آمده است؟ آیانمیتوان فرض کرد آن سکه سالهای دراز پس از بنا از جیب کسی در آنجا افتاده و از لحاظ تاریخ هیچ رابطه‌ای بابنایی که درآن پیدا شده ندارد؟

سخن‌دراین زمینه بسیاراست وبهتراست هر کس ازمرزکار خود وتخصص خود پا بیرون نگذارد تا داستان «امام عباس» پیش نیاید . »

پایان

-۳-

آقای عبدالله انواری نوشته‌اند :

«آقای مدیر محترم مجله ارجمند بررسی‌های تاریخی ، درشماره پنجم سال سوم ، شرحی درباره‌ی تبدیل سالهای قمری به شمسی و بالعکس نوشته شده بود که بسیارمورد نیاز اهل‌تحقیق میباشد. میخواستم بدانم‌آیا کتابهائی و یا مجموعه‌هائی‌هست که تمام سالها رابه‌یکدیگر تبدیل کرده باشد یانیست و اگرهست نام ومشخصات‌آنها چیست واگرممکن است‌دریکی ازشماره‌های آینده،راه‌سادهٔ‌تبدیل کردن‌تاریخهای‌مختلف‌رادرج‌فرمائید که مزید برامتنان خواهد بود . باتشکر قبلی - عبدالله انواری »

پاسخ پرسش آقای انواری

دربارهٔ‌تطبیق تاریخهای هجری‌قمری بتاریخ مسیحی و بالعکس بزبانهای خارجی مجموعه‌های متعددی فراهم وچاپ شده است که ازآن‌میان مجموعه شرا Schram‌م‌انگلیسی‌ووستنفلد Wuestenfeld آلمانی میباشد وتازه‌ترین‌آنها مجموعه‌ایست که‌کاتنه‌نوز Cattenoz فرانسوی‌منتشر نموده‌است ولی بایددانست که‌این‌مجموعه‌هارا تنهابرای‌تطبیق تاریخهای‌هجری‌قمری به‌مسیحی و بالعکس میتوان بکار برد ودر زبان فارسی هم چندین مجموعه در دست است‌ازجمله

تقویم تطبیقی حاج نجم‌الملك و تقویم یکصد و ده سالهٔ امیر کبیر که بضمیمه مجموعه قوانین تألیف آقای معاصر بچاپ رسیده و نیز مجموعه مفیدتر و صحیحتری از آقای احمد نجم‌آبادی بنام تقویم یکصد و پنج ساله تطبیقی از سال ۱۳۳۰ خورشیدی تا ۱۳۳٤ (۱۲٦۷ قمری تا ۱۳۷۵ و ۱۸۵۱ میلادی تا ۱۹۵۵) .

در این دو مجموعهٔ اخیر (که متأسفانه اولی دارای اشتباهات و غلطهای فراوان است) تاریخهای مسیحی و هجری قمری و خورشیدی با یکدیگر تطبیق شده است ولی بهرحال هیچیك از این تقویمها کامل نیستند و رفع نیاز محققان را آنگونه که میباید نمی کنند و بهمین دلیل ما به محققان دانشمند و خوانندگان گرامی مجله وعده میدهیم که مجموعه‌ای کامل که لااقل به بیشتر نیازمندیهای خوانندگان پاسخ گوید، بضمیمهٔ یکی از شماره‌های آینده مجله بچاپ برسانیم .

مجلهٔ بررسی‌های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی

مدیر داخلی ـ ستوان یکم مجید وهرام

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی ـ نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران
(کمیتهٔ تاریخ)
نشانی : تهران ، ستاد بزرگ ارتشتاران
تلفن : ۷۶۴۰۶۴

بهای مجله هر شماره
برای نظامیان ودانشجویان ۴۰ ریال
برای غیرنظامیان ۶۰ ریال

بهای اشتراك سالانه ۶ شماره در ایران
برای نظامیان‌ودانشجویان ۲۴۰ ریال
برای غیرنظامیان ۳۶۰ ریال

بهای اشتراك درخارج ازکشور : ۶ دلار

برای اشتراك : وجه اشتراك را به‌حساب ۷۱۴ بانك مرکزی با ذکر جملهٔ «بابت اشتراك مجلهٔ بررسی‌های تاریخی» پرداخت ورسید را با نشانی کامل خود به‌دفتر مجله ارسال فرمائید .

اقتباس بدون ذکر منبع ممنوع است

چاپخانهٔ ارتش شاهنشاهی ایران

Barrasihaye Tarikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUES

PAR

ETAT — MAJOR DE COMMANDEMENT SUPRÊME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTEUR ET RÉDACTEUR:

DR. DJAHANGUIR GHAÏMMAGHAMI

ADRESSE:

IRAN - TÉHÉRAN.

AV. KOUROCHE KABIR, TCHAHAR RAHE QASR

ABONNEMENT: 6 DOLLARS POUR 6 No.